



شهید دین و دانش

شهادت باهنر به نخست وزیر رسید، اما متأسفانه دیری نگذشت که دست‌ان پلید و شوم منافقین، حادثه تلخ و خون‌بار دیگری را رقم زد و در هشتم شهریورماه ۱۳۶۰ این دو یار دیرینه انقلاب را در انفجار ددمنشانه ساختمان نخست وزیر به فوز عظمی رساند. در حالی که این دو همراه و همسنگر قدیمی (رجایی و باهنر) از امیدهای اسلام و نظام مقدس برآمده از انقلاب محسوب می‌شدند. به ویژه دکتر باهنر که به راستی شهید عرصه دین و دانش و مبارزه نام‌گرفت و چهره تابناکش تا ابد در ذهن حق‌جویان و حق‌طلبان خواهد ماند...

یادشان گرمی و راه‌شان پررهور باد

سردبیر

تقریباً از همان نخستین سال‌هایی که مرحوم آیت‌الله حائری یزدی (ره) مبادرت به تأسیس حوزه علمیه قم ورزید، بر بسیاری روشن بود که این حوزه، در کنار حوزه علمیه نجف اشرف، به قطب دیگری در ترویج، توسعه و تبیین معارف اسلامی و شیعی تبدیل خواهد شد. با رُخ نمودن چهره ای تابناک همچون حضرت امام سید روح‌الله خمینی (ره) که در کوتاه‌زمانی بزرگترین و مهمترین چهره قرن نام گرفتند، کم‌کم شاگردان، یاران و مریدان ایشان نیز وارد عرصه تبلیغ و مبارزه شدند. نسلی تازه که بزرگانی همچون حضرت آیت‌الله خامنه‌ای - حفظه‌الله تعالی - استاد شهید مطهری، شهید مظلوم دکتر بهشتی، آیت‌الله شهید دکتر مفتاح، حجت‌الاسلام شهید دکتر باهنر جزو اینان بودند، از یک سو بر همراهی با پیر مرادشان خمینی کبیر تأکید می‌ورزیدند و از سوی دیگر نسبت به برهم آمیزی زیننده و شایسته علوم قدیمه و آن چه زیرمجموعه دانش نوین و پویا قرار می‌گرفت، شهید دکتر محمدجواد باهنر با درک عمیق این ضرورت تازه، ضمن سال‌ها تحصیل و ممارست در حوزه‌های علمیه، دروس دانشگاهی را نیز تا مقطع دکتری در رشته الهیات گذراند و به سلک یکی از امیدهای آینده نهضت و نظامی که طلیعه ظهورش از دل آن مبارزات همه‌جانبه هویدا بود در آمد. شهید باهنر در بر آوردن اهداف علمی، دینی و مبارزاتی اش وظایف خود را در این سه مسیر به خوبی تقسیم کرد. از سویی با نقش‌آفرینی مؤثر در تألیف و تدوین کتاب‌های تعلیمات دینی مدارس، از طریق نفوذ در آموزش و پرورش رژیم، زیر نظر شهیدان مطهری و دکتر بهشتی، در زمان خود موفق به ارائه بهترین کتب در معرفی دین مبین اسلام و مکتب تشیع شد. از سوی دیگر با تبلیغ و منبر رفتن و تألیف کتب غیردرسی به تکمیل این فعالیت‌ها و انجام وظیفه در لباس مقدس روحانیت مبادرت ورزید و سرانجام از طریق اقتدا بر منش و سیره مبارزاتی پیشوای مسلمین جهان، راه، کلام و مرام حضرت امام خمینی (ره) را سرلوحه امور مربوط به مجاهدات خویش قرار داد. در این مسیر، بارها ممنوع‌المنبر و نیز به زندان رژیم ستم‌شاهی اسیر شد، اما حتی یک لحظه هم از پا ننشست و همواره یکی از یاوران خمینی کبیر باقی ماند. با پیروزی انقلاب اسلامی، طبیعی بود که شهید باهنر با کوله‌باری از تجربه، علم، مبارزه، معنویت و تقوی بتواند در قالب نظام مقدس برآمده از نهضت، مثمر ثمر واقع شود. این‌گونه بود که به فرموده حضرت امام (ره) به عضویت شورای انقلاب در آمد و در تصمیم‌سازی‌های مهم آن روزگار مشارکت ورزید. وقتی هم یار دیرینه و همکار فرهنگی و مبارزاتی دکتر باهنر - یعنی شهید رجایی - به مقام نخست‌وزیری رسید، طبیعی بود که از تجربیات والای همسنگرش محمدجواد باهنر در وزارتخانه کلیدی آموزش و پرورش بهره‌بردار. در کنار این‌ها شهید باهنر یکی از ارکان اصلی و پنج‌نفر عضو مؤسس و برجسته حزب جمهوری اسلامی (در کنار مقام معظم رهبری، آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی) نیز بود، حزبی که ثمره خون هزاران شهید و دربردارنده جمعی از بهترین یاران انقلاب و امام بود. با شهادت شهید بهشتی و ۷۲ تن از یارانش در حادثه هفتم تیرماه ۱۳۶۰، شهید باهنر به مقام دبیر کلی حزب رسید. در ادامه و پس از انتخاب شهید رجایی به ریاست جمهوری، با موافقت حضرت امام و رای قاطع مجلس،



درآمد



«آقای رجایی و آقای باهنر هر دو شهیدی که با هم در جبهه های نبرد با قدرت های فاسد هم جنگ و هم رزم بودند. و مرحوم شهید رجایی به من گفتند که من بیست سال است که با آقای باهنر همراه بوده ام و خداوند خواست که با هم از دنیا هجرت کنند و به سوی او هجرت کنند.» آنچه خواندید گزیده ای بود از سخنرانی حضرت امام خمینی (ره) که متن کامل آن از پی می آید. این سخنرانی صبح روز ۹ شهریور ۱۳۶۰ (یک روز پس از حادثه انفجار در نخست وزیری) در حسینیه جماران با موضوع تجلیل از شخصیت شهیدان رجایی و باهنر و استواری ملت در استمرار انقلاب به مناسبت شهادت مظلومانه محمدعلی رجایی و حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر (نخست وزیر و رئیس جمهور وقت)، در حضور اقشار مختلف مردم ایراد شده و برگرفته از جلد پانزدهم صحیفه امام است، که با اندکی تلخیص و ویرایش جزئی تقدیم می شود:

شهیدان رجایی و باهنر، در کلام معطر حضرت امام خمینی (ره)

آنها به رفیق اعلی متصل شدند...

آن ها به رفیق اعلی متصل شده اند و برای آن ها آرامش هست و این طور گرفتاری هایی که الان برای ما هست، دیگر برای آن ها نیست و آن ها رسیدند به مطلوب خودشان و از این جهت، به آن ها و به خانواده های آن ها و ملت اسلامی تبریک عرض می کنم که چنین شهدایی تقدیم می کنند. در عین حالی که مصائب این ها مشکل است برای ما، لکن کشور ما و ملت ما با تمام قدرت ایستاده اند تا هم چو شهدایی تقدیم کنند و هیچ راه عقب نشینی ندارند و فکر نمی کنند به سستی. آن کوردلانی که گمان کرده اند که جمهوری اسلامی با نبود چند نفر از بین خواهد رفت و سقوط خواهد کرد، آن ها افکارشان، افکار اسلامی نیست و از اسلام خبری

با رفتن شهدایی که بسیار ارزشمند بودند و هستند، با رفتن شهدا، در عین حال که ما متأثر هستیم، لکن چون ما توجهمان به خداست و برای خداست، و ملت ما برای خدا قیام کرده است، با رفتن اشخاص، هیچ سستی به خودشان راه نمی دهند.

ندارند و از ایمان اطلاعی ندارند و افکارشان، افکار مادی [است] و برای دنیا کار می کنند و به هوای دنیا هستند.

انگیزه منافقین از ترورها

باید دید که این هایی که این طور کارها را انجام

بین نخواهند رفت و سستی نخواهند داشت. ملت ما، ملت عزیز ما در تاریخ خوانده است که علی بن ابی طالب - سلام الله علیه - با دست یکی از همین منافقین، با دست یکی از همین اشخاصی که به صورت اسلام، [اما] از اسلام جدا بودند، [اشاره است به گروه «خوارج» که به ایشان «مارقین» نیز گفته می شده است] فرق مبارکش شکافت. ملت ما چون علی بن ابی طالب (ع) را فدا کرده است از برای اسلام، فدا کردن امثال این افرادی که شهید شده اند در نظر همه ما عزیز و ارجمندند؛ و آقای رجایی و آقای باهنر هر دو شهیدی که با هم در جبهه های نبرد با قدرت های فاسد هم جنگ و هم رزم بودند. و مرحوم شهید رجایی به من گفتند که من بیست سال است که با آقای باهنر همراه بوده ام و خداوند خواست که با هم از دنیا هجرت کنند و به سوی او هجرت کنند. کسی که هجرت را به سوی خدا می داند و شهادت را فوز عظیم می داند، و شهدایی که در صدر اسلام و از صدر، اسلام تاکنون داده است عالی تر و بالاتر از تمام افرادی هستند که در این قرن موجودند. مثل علی بن ابی طالب - سلام الله علیه - و حسن بن علی - سلام الله علیه - و حسین بن علی و اصحاب او - سلام الله علیهم - و سایر ائمه اطهار - علیهم السلام - آن ها همه عمر خودشان را صرف کردند تا اسلام را حفظ کنند و ما هم تمام عمرمان را باید صرف کنیم تا اسلام را که به دست ما سپرده (شده) است، حفظ کنیم.

من در عین حال که شهادت این دو بزرگوار برای من بسیار مشکل است، در عین حال، می دانم که

بسم الله الرحمن الرحيم

منطقی ملت ما، منطقی مؤمنین، منطقی قرآن است: **انا لله و انا اليه راجعون** (سوره بقره، آیه ۵۶: همانا ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم). با این منطقی، هیچ قدرتی نمی تواند مقابله کند. جمعیتی - ملتی که - خود را از خدا می دانند و همه چیز خود را از خدا می دانند و رفتن از این جا را به سوی محبوب خود، مطلوب خود می دانند، با این ملت نمی توانند مقابله کنند. آن که شهادت را در آغوش، هم چون عزیزی می پذیرد، آن کوردلان نمی توانند مقابله کنند. این ها یک اشتباه دارند و آن، این که شناخت از اسلام و شناخت از ایمان و شناخت از ملت اسلامی ما ندارند. آن ها گمان می کنند که با ترور شخصیت ها، ترور اشخاص، می توانند با این ملت مقابله کنند؛ و ندیدند و کور بودند که ببینند که در هر موقعی که ما شهید دادیم، ملت ما منسجم تر شد.

ملتی که قیام کرده است، در مقابل همه قدرت های عالم، ملتی که برای اسلام قیام کرده است، برای خدا قیام کرده است، برای پیشرفت احکام خدا قیام کرده است، این ملت را با ترور نمی شود عقب راند. آن ها گمان می کنند که افکار مؤمنین و ملت به پا خاسته ما هم چون افکار غرب زده ها و غرب است که جز به دنیا فکری نمی کنند و جز متاع دنیا را نمی بینند، آن ها هم آن طورند.

ملتی که از اول، از صدر اسلام و پیشوایان آن جان خودشان را فدا کردند برای هدف خودشان، که آن خدا و اسلام است، به این مسائل و به این امور از

شدند. ملت ما این طور است. اگر بعد از این هم - خدای نخواست - اشخاصی شهید شوند، ملت ما همین ملت است و نهضت ما همین نهضت. و آن عمده این است که کاری که برای خداست، نه برای افراد، نه برای اشخاص، نه برای شخصیت ها، این کار رکود نمی کند با رفتن افراد و با رفتن شخصیت ها. کشوری از رفتن شخصیت های خود تزلزل پیدا می کند که ملت او و افراد آن ملت دل به شخص بسته باشند. اما کشوری که دل او به خدا پیوسته است و برای خدا قیام کرده است و از اول، «نه شرقی و نه غربی و جمهوری اسلامی» را ندا داده است و با بانگ «الله اکبر»، صغیر و کبیر و زن و مردش در صحنه حاضر شده اند و این نهضت را و این انقلاب را به پا کرده اند، همین ملت هستند؛ برای این که خدا هست. رجایی و دیگران اگر نیستند، خدا هست.

در جنگی که در صدر اسلام بود، ندا در دادند منافقین به این که پیغمبر (ص) شهید شد، لکن بعضی گفتند: اگر شما پیغمبر (ص) را می پرستید، شهید شد؛ به شهادت او ترتیب اثر بدهید و اگر خدا را می پرستید، خدا هست، ولو پیغمبر (ص) رحلت بفرماید. امیرالمؤمنین - سلام الله علیه - جان خودش را فدا کرد برای اسلام و شهید شد و اسلام به جای خودش بود. امام حسین - سلام الله علیه - خود و تمام فرزندان و اقربای (نزدیکان و خویشان) خودش را فدا کرد و پس از شهادت او، اسلام قوی تر شد. با رفتن شهدایی با این که بسیار ارزشمند، بسیار ارزشمند بودند و هستند، با رفتن شهدا، در عین حال که ما متأثر هستیم، لکن چون ما توجه مان

می داند و رئیس جمهوری مکتبی را از خود می داند. از این جهت، ولو این که رئیس جمهور شهید بشود، نخست وزیر شهید بشود و هر مقامی شهید بشود ملت ما هیچ خم به ابرو نمی آورند و کسان دیگر را به جای آن ها انتخاب می کنند.

الان سرتاسر کشور ما را اگر چنانچه ملاحظه کنید، تهران با آن جمعیت کثیری که الان در نزدیک دانشگاه متمرکز هستند و سایر شهرها هم مثل تهران، مابین این جمهوری و جمهوری های عالم و مابین این دولت و دولت های سابق این کشور، می توانید [مقایسه] کنید که چه فرق ها هست؟ اگر صدر اعظمی در زمان سابق کشته می شد، امکان نداشت که مردم، توده مردم، بازار مردم هیچ عکس العملی از خود نشان بدهند، الا سرور، الا مسرت. و امروز که دو نفر شهید معظم از ما رفته است، سرتاسر کشور ما به عزا نشسته است و سرتاسر کشور ما انجم خودش را حفظ می کند و حفظ کرده است و فردا که اعلام می کنند برای انتخاب رئیس جمهور، همه این مردم برای انتخاب حاضرند.

من می دانم که در خارج، الان عنصرهایی که با این جمهوری اسلامی، بلکه با اسلام مخالف هستند و بوق های خارج و تبلیغاتی خواهند گفت که این دو نفر که شهید شدند، خوشحال بودند. و آن ها با این که می دانند؛ کوردلانه این طور انتشارات و تبلیغات را انجام می دهند. الان ببینید که سرتاسر کشور ما امروز در سوگ هستند و در همه خیابان ها و کوچه ها و بازارها در سوگ نشسته اند. و الان که به من اطلاع دادند، گفتند: امروز در اطراف دانشگاه جمعیت بیشتر از آن وقتی است که ۷۲ تن شهید

می دهند، انگیزه آن ها چیست. انگیزه آن ها این است که برای این ملت، بعد یک دسته دیگری از

ملت اگر فردی شهید شد، به جای او باز یکی را انتخاب می کنند و خود را از دولت می دانند و دولت را از خود می دانند و رئیس جمهوری مکتبی را از خود می دانند.

صنف خودشان بیایند و حکومت کنند؟ این ها مگر نشناخته اند این ملت را که کسی سرکرده تروریست هاست، کسانی که سرکرده این ها هستند و این ها را وادار به خراب کاری می کنند، در بین ملت جای ندارند؟

ما حکومت مان و افرادی که در رأس حکومت بودند چون از همین مردم هستند و از اشخاصی نیستند که از آن بالاها؛ یعنی، آن پایین ها آمده باشند و حکومت کرده باشند بر ملت، از این جهت، ملت ما آرام است، دلش مطمئن است به این که وقتی که این شهدا نباشند، به جای آن ها، داوطلبانی برای شهادت حاضر به صحنه هستند. ما در عین حال که برای این شهدا متأثر هستیم و این ها اشخاص ارزنده ای برای ملت ما و برای جمهوری ما بودند، لکن ما باز در صف های دنبال آن ها، افراد داریم و اشخاص متعهد داریم و اشخاص مؤمن متعهد به اسلام داریم، و دنبال او ملت داریم و ملتی که هیچ گونه عقب

نشینی در این مسائل نخواهد کرد و با این ترتیب، جمهوری اسلامی آسیبی نخواهد دید.

همبستگی دولت و ملت در ایران

در زمان های سابق، زمان رژیم هایی که در سابق بودند؛ رژیم های سلطنتی، وضع این طور بود که اگر یک سلطانی کشته می شد یا می مرد، کشور به هم می خورد. نکته او این بود که آن سلطان و عمال آن سلطان به قدری ظلم کرده بودند بر مردم و بر توده های میلیونی مردم که به مجرد این که او از بین می رفت، خود مردم قیام می کردند بر ضد حکومت. لکن جمهوری اسلامی ما وضعی دارد که خود ملت یک فردی را می آورند و خود ملت یک فردی را کنار می گذارند و خود ملت [اگر] فردی شهید شد، به جای او باز یکی را انتخاب می کنند و خود را از دولت می دانند و دولت را از خود می دانند و خود را از رئیس جمهوری مکتبی





جا خیال می‌کنند و آن را بعثت امت می‌دانند، نه بعثت انبیاء(ع) و قیامت را هم منکر هستند. آن‌ها باید بترسند که مرگ حیوانی را بر مرگ انسانی ترجیح می‌دهند. و اما جوان‌های ما و سردمداران ما، که برای شهادت حاضر و آغوش باز کرده‌اند برای شهادت، این‌ها باکی از شهادت ندارند. و ملت ما از این شهادت‌ها بسیار دیده است و در این چند اخیر، صدها شهید داده و هزاران شهید و هزاران معلول و پایدار ایستاده است و امثال این آقایان که شهید شده‌اند، در عین حال که در نظر ما بسیار ارجمند هستند، لکن آن‌ها پیش خدا رفتند و ما به جای آن‌ها، اشخاصی داریم مکتبی؛ انسان‌هایی که به شهادت فکر می‌کنند و داوطلب شهادت هستند. و من امیدوارم که ملت ما انسجام خودش را بیشتر کند و در صحنه بیشتر از سابق حاضر باشد و امثال این تفاله‌هایی که مانده‌اند از رژیم سابق و از اشخاصی که فرار کرده‌اند، این‌ها را ان شاء الله، با نظارت خودشان و با نظر خودشان، هر جا دیدند معرفی کنند و قوای انتظامی و نظامی و خصوصاً شهربانی، بیشتر قیام کند به امر انتظامات و نظام و سایر چیزها. و امیدوارم که شما پیروز باشید و شما پیروز هستید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

یک کاری انجام می‌دهند و خودشان را اصلاً ظاهر نمی‌کنند. من آن عباس آقا که صدر اعظم ایران [اشاره است به حادثه ترور علی اصغر خان اتابک - امین السلطان صدر اعظم محمدعلی شاه قاجار - به وسیله عباس آقا تبریزی در تهران] را در نزدیک مجلس با هفت تیر زد در حضور همه و خودش را بعد هم دید گرفتار می‌شود کشت، او را مرد می‌دانم و این‌ها را نامرد. این‌هایی که از این‌جا فرار کردند و از خارج دستور می‌دهند که مردم را اغتیال [ترور] کنند و به طور دزدکی بکشند، این‌ها تر نامردهاست.

من امیدوارم که کشور ما به همان طوری که در مقابل همه قدرت‌ها ایستاد و ایستادگی کرد و زن و مردش و جوان و پیرمردش و بچه و بزرگش در مقابل، مشت‌ها را گره کرد و ایستاد و قدرت‌های بزرگ را از مملکت راند و به جهنم فرستاد، ان شاء الله، الان هم در صحنه هستند. و همه این‌ها ایستاده‌اند در مقابل این‌طور گرفتاری‌ها صبر می‌کنند. و منطبق این‌ها این است که از خدا هستیم و به سوی خدا می‌رویم. ما که از خدا هستیم و همه چیز ما از خداست، در راه خدا داریم [عمرمان را] صرف می‌کنیم و با کی نداریم و این‌طور نیست که گمان کنیم که از این‌جا که رفتیم، دیگر خبری نیست. آن‌ها باید بترسند که قیامت را هم در همین جا خیال می‌کنند که هست، بعثت را هم در همین

به خداست و برای خداست و ملت ما برای خدا قیام کرده است، با رفتن اشخاص، هیچ سستی به خودشان راه نمی‌دهند و گرفتار این خطا نیستند که افراد یک مسئله‌ای را ایجاد می‌کنند.

خدای تبارک و تعالی از اول با شما بوده است و مادامی که شما در صحنه باشید و ان شاء الله، هستید و خواهید بود، خدای تبارک و تعالی شما را پشتیبانی می‌کند و شما قوی خواهید بود. قوای مسلحه ما در جبهه‌های جنگ، باید توجه کنند که آن‌ها برای خدا می‌جنگند، نه برای رئیس جمهور و برای نخست‌وزیر و برای دیگران؛ آن‌ها دل را قوی تر کنند و هر چه اشخاص فاسد به این کشور صدمه وارد می‌کنند، آن‌ها قوی تر در مرکز خودشان مشغول به مجاهده و مبارزه باشند.

اقدامات رذیلانه و نامردی‌های منافقین

و گمان نکنید که این‌ها از روی قدرت یک هم‌چو کارهایی را انجام می‌دهند، یک بمب در یکجا منفجر کردن، یک بچه دوازده ساله هم می‌تواند او را [در دست] بگیرد، یک جایی بگذارد و خود او منفجر بشود. این قدرتی نیست، این کمال ضعف است. من ابن ملجم [عبدالرحمن بن ملجم، قاتل حضرت امیرالمؤمنین علی (ع)] را از این‌ها مردتر می‌دانم؛ برای این‌که او آمد در حضور مردم، کار خودش را کرد و خداوند او را لعنت کند. و این‌ها آن مردانگی آن نامرد را هم ندارند و به طور دزدی

عنصر فراموش نشدنی...

شهید باهنر در آیین کلام مقام معظم رهبری



درآمد

«این دوست قدیمی و عزیز ما - که می دید ما در حضور او داریم یک کاری، یک حرفی می خواهیم بزنیم که او می خواهیم نباشد و مطلقاً نگران و ناراحت نمی شد، چون می فهمید مسأله مهمی است؛ از یادم نمی رود. خیلی صریح به ایشان گفتیم که ما یک صحبتی داریم می خواهیم شما نباشید، او هم با خوشرویی به نظرم جای و میوه و اینها برای ما فراهم کرد و خودش هم از خانه گذاشت رفت بیرون، که ما حرفهایمان را آنجا بزنیم...» این، فقط بخشی از خاطرات و بیانات حضرت آیت الله خامنه ای درباره شهید باهنر است. با مرور تاریخ های مربوط به ایراد هر یک از این فرمایش ها، می بینیم که مقام معظم رهبری - حفظه الله تعالی - در هر فرصت و مناسبتی یاد آن عزیز را زنده نگاه داشته اند.

کل فرمایش ها و خاطره ها برگرفته از پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای است که با در نظر گرفتن رسم الخط ماهنامه شاهد یاران تقدیم می شود:

کسانی که عاملین این حادثه بودند می کردم و همین بود که فردا صبح زود با این که خیلی بی حال بودم پا شدم، سوار ماشین شدم، آمدم برای تشییع جنازه به مجلس، و با این که اطبا همه من را منع می کردند که من شرکت نکنم و دخالت نکنم، دیدم طاقت نمی آورم که شرکت در مراسم نکنم، آمدم آن جا روی ایوان جلوی مجلس و یک سخنرانی ای هم با کمال هیجان کردم که دور و بر من را دوستان گرفته بودند که مبادا من بیفتم، از بس هیجان داشتم. به هر حال برای من بسیار حادثه تلخی بود، یعنی شاید بتوانم بگویم تلخ ترین حادثه ای بود که تا آن روز من دیده بودم، زیرا حادثه هفت تیر که می توانست برای من تلخ تر باشد، هنگامی اتفاق افتاده بود که من آن روز بیهوش بودم و نمی فهمیدم، بعد تدریجاً با این حادثه ذره ذره آشنا شدم و اطلاع پیدا کردم، اما این حادثه ناگهانی، به خصوص بعد از حادثه هفت تیر، برای من شاید تلخ ترین حادثه ای بود که تا آن روز برای من پیش آمده بود.

جلسه مخفیانه در منزل شهید باهنر

اول از شهید باهنر شروع کنم که خاطرات من با او دیرین تر و بیشتر است. من در سال ۱۳۳۶ با مرحوم باهنر آشنا شدم و این آشنایی بعد از گذشت مدتی در سال ۱۳۳۸

گفت زنده بیرون آمدند، یکی می گفت جسدشان پیدا نشده، یکی می گفت توی بیمارستان اند و من تا اوایل شب که خبر درستی به من نرسیده بود در حالت فوق العاده بد و نگرانی به سر می بردم، تا بالاخره مطلب برایم روشن شد.

از خواب که بیدار شدم از بچه های پاسدار، برادرهایی که پهلوی من بودند یک زمزمه هایی شنیدم. گفتم چه شده؟ گفتند که یک بمب در نخست وزیری منفجر شده است. گفتم که کی آنجا بوده؟ گفتند که رجایی و باهنر هم بودند، من فوق العاده نگران شدم...

احساسات من در آن موقع طبیعی است که چه احساساتی بود. دو دوست عزیز و قدیمی، دو انقلابی، دو عنصر طراز اول جمهوری اسلامی را از دست داده بودیم و من شدیداً احساس خسارت می کردم، احساس ضایعه می کردم، احساس غم می کردم و از طرفی احساس خشم نسبت به آن

حضرت آیت الله خامنه ای چگونه از شهادت باهنر و رجایی باخبر شدند؟

من بیمار بودم، تازه از بیمارستان خارج شده بودم، در منزلی ... استراحت می کردم و در جریان اوضاع و احوال هم قرار می گرفتم؛ مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر و برادران دیگر (می آمدند و) مسائل را با من در میان می گذاشتند. لیکن خود من شرکت فعالی در جریانات نمی توانستم داشته باشم. در این اواخر تدریجاً حالم بهتر شده بود، گاهی در جلسات شرکت می کردم، کمالین که در شب قبل از حادثه؛ در جلسه ای در اتاق خود مرحوم رجایی شرکت کردم و راجع به مسائل مهم مملکتی صحبت می کردیم. بنابراین دور بودم از محل حادثه (انفجار) و بعد از ظهر هم بود، من هم بیمار بودم و خوابیده بودم، از خواب که بیدار شدم از بچه های پاسدار، برادرهایی که پهلوی من بودند یک زمزمه هایی شنیدم. گفتم چه شده؟ گفتند که یک بمب در نخست وزیری منفجر شده است. گفتم که کی آن جا بوده؟ گفتند که رجایی و باهنر هم بودند، من فوق العاده نگران شدم، با حال بسیار ضعیف و ناتوانی که داشتم خودم را رساندم پای تلفن، نشستم، بنا کردم این جا آن جا تلفن کردن، اما خبرها همه متناقض و نگران کننده بود. یکی می گفت که حال شان خوب است، یکی می

دیگر از برادران مان، از روحانیون قم تحت تعقیب هستیم. یک روز عصری - این خاطره را فراموش نمی‌کنم، خاطره جالبی است - یک روز عصری من توی خیابان انقلاب کنونی می‌رفتم، آقای هاشمی رسید به من، گفت من توی اتوبوس بودم تو را دیدم و فوراً در اولین ایستگاه پیاده شدم. گفت: آمدم به تو بگویم که تو آزادانه داری راه می‌روی ولی تحت تعقیب هستی.

قرار ملاقاتی گذاشتیم با آقای هاشمی و دوستان. قرارمان کجا بود؟ قراری که آقای هاشمی با آن‌ها گذاشته بود - چون جا که نداشتیم در تهران - اتاق انتظار دکتر واعظی در انتهای کوچه روحی. دکتر واعظی از دوستان آقای منتظری بود، مرد مؤمنی بود،

علاقه مند به مبارزین بود و ما می‌دانستیم که توی اتاق انتظار او اگر برویم بفهمد، ما را بیرون نخواهد کرد. اما خوب، شما ببینید اتاق انتظار یک طبیب چقدر جای نامنی است برای ملاقات، اما از بس جا نداشتیم در تهران مجبور شده بودیم که برویم آن‌جا. رفتیم توی اتاق انتظار آقای دکتر واعظی به عنوان مریض‌هایی که آمدند آن‌جا منتظر وقت و نوبت هستند نشستیم که حرف‌های مان را بزنیم، بعد دیدیم یک زن آن‌جا نشسته، یک مرد آن‌جا نشسته و نمی‌شود این‌جا صحبت کرد. ماندیم متحیر چه بکنیم، یک دفعه یکی از دوستان گفت برویم خانه آقای باهنر. آقای باهنر آن وقت کوچه شترداران آن‌جا میدان شاه سابق که اسمش امروز میدان قیام است، آن‌جا خانه اش بود و نزدیک

دو دوست عزیز و قدیمی، دو انقلابی، دو عنصر طراز اول جمهوری اسلامی را از دست داده بودیم و من شدیداً احساس خسارت می‌کردم، احساس ضایعه می‌کردم، احساس غم می‌کردم و از طرفی احساس خشم نسبت به آن کسانی که عاملین این حادثه بودند می‌کردم...

بود به آن محلی که ما قرار داشتیم. گفتیم برویم خانه آقای باهنر و همه خوشحال رفتیم طرف منزل ایشان، ایشان دو تا اتاق در یک منزلی طبقه بالا اجاره کرده بود.

خوشبختانه خانم ایشان هم خانه نبود و ما توانستیم خود ایشان را هم از خانه بیرون کنیم و بنشینیم حرف‌های مان را بزنیم و خاطره چهره نجیب این دوست قدیمی و عزیز ما - که می‌دید ما در حضور



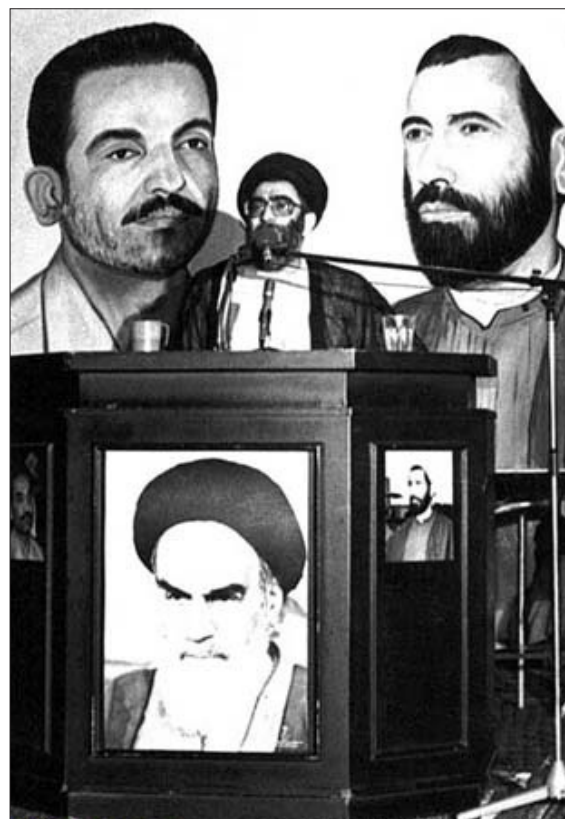
که این‌ها - یکی دو نفر هم شاید بیشتر - دو سه نفر اداری ولیکن بیشتر کسبه بودند، از بازماندگان مؤتلفه بودند - سازمان مؤتلفه اسلامی - این‌ها جلسات مخفی تشکیل می‌دادند و مرحوم باهنر مسئول هماهنگی این جلسات و تعیین سخنران‌ها و مَدْرَسینی برای این جلسات بود.

یکی دو تا از این جلسات را خودش تدریس می‌کرد، یکی دو تایش را من تدریس می‌کردم - که ایشان به من محول کرده بود - بعضی‌اش را هم بعضی از برادران دیگرمان مثل آقای هاشمی رفسنجانی و بعضی دیگر اداره می‌کردند و تدریس می‌کردند. این، کار مشترک ما بود که آن‌جا شروع شد و همین‌طور کار مشترک ما ادامه پیدا کرد تا سال‌های ۱۳۴۸ -

۱۳۴۹ که گفتیم آن مسأله جهان بینی پیش آمد و از آن‌جا ارتباط ما نزدیک تر و ارتباطات کاری مان بسیار بیشتر شد. خاطرات زیادی من در این دوران از شهید باهنر دارم که یکی از این خاطرات، خاطرات زندان سال ۱۳۴۲ ایشان است، که آن سال من هم زندان بودم در قزل قلعه و بلافاصله بعد از من یا اندکی با دوران زندانی من مشترک دوران زندانی ایشان بود، مدتی زندان بودند، آزاد شدند و باز بعد از چند سال مجدداً ایشان زندان افتادند. یادم است در سال ۱۳۴۴ من از مشهد آمده بودم تهران، پرونده ای در مشهد داشتیم که من را تعقیب می‌کردند، به خاطر آن مجبور بودم برنگردم مشهد و تهران بمانم. در همین حین که تهران آزادانه می‌گشتم و فکر می‌کردم که مسأله ای برای من این‌جا وجود ندارد، به وسیله آقای هاشمی رفسنجانی اطلاع پیدا کردم که به مناسبت پرونده دیگری در او من و آقای هاشمی و نه نفر

ظاهراً یا ۱۳۳۹ به یک رفاقت نزدیک تبدیل شد و در جریان مبارزات هم که وارد شدیم، ایشان یک عنصر فعال بود و در سال‌های ۱۳۴۴ به بعد ما ارتباط مان ارتباط به صورت یک پیوند کاری و مبارزاتی درآمد.

در سال ۱۳۴۴ یا ۱۳۴۵ در تهران چندین جلسه به طور مخفیانه تشکیل می‌شد که نظم این جلسات و اداره کلی آن‌ها به عهده شهید باهنر بود. این جلسات تشکیل می‌شد از یک عده عناصر انقلابی و مبارز، عمدتاً از بازاری‌های بسیار مؤمن و چند نفری هم دانشجوی و شاید هم یکی دو نفر اداری





او داریم یک کاری، یک حرفی می خواهیم بزنیم که او می خواهد نباشد و مطلقاً نگران و ناراحت نمی شد، چون می فهمید مسأله مهمی است؛ از یادم نمی رود. خیلی صریح به ایشان گفتیم که ما یک صحبتی داریم می خواهیم شما نباشید، او هم با خوش رویی به نظرم چای و میوه و این ها برای ما فراهم کرد و خودش هم از خانه گذاشت رفت بیرون، که ما حرف های مان را آن جا بزنیم.

بخش هایی از مصاحبه مطبوعاتی معظم له پیرامون حادثه هشتم شهریور؛ ۱۳۶۱/۵/۲۶

حوزه ها علی رغم وجود یک چنین مشعلداران روشنگری ها و روشنفکری های اسلامی، در آن

سطحی و حدی که مناسب زمان بود در زمینه های روشنفکری واقعاً نبودند. یک عده ای بودند افراد فاضل، مؤمن، روشن بین، آگاه، جوان، فعال، نترس، با محرومیت های خاص حوزه بساز و از خیلی چیزها پرهیز نکن که خیلی ها پرهیز می کردند. و این ها در حقیقت، پیشروان حقیقی حرکت فکری جدید حوزه اند. این شهدای عزیز می که ما از اول انقلاب تا حالا داریم جزو این هایند. مرحوم شهید مطهری از این جمله است، مرحوم شهید بهشتی،

سال ۱۳۴۴ یا ۱۳۴۵ چندین جلسه به طور مخفیانه تشکیل می شد که نظم این جلسات و اداره کلی آنها به عهده شهید باهنر بود. این جلسات تشکیل می شد از یک عده عناصر انقلابی و مبارز، عمدتاً از بازاری های بسیار مؤمن و چند نفری هم دانشجوی و اداری ولیکن بیشتر کسبه بودند

مرحوم شهید مفتح، مرحوم شهید باهنر، و شگفتا که پیشروترین عناصر روشنفکری انقلابی حوزه ها اولین شهدای هنگام به ثمر رسیدن این انقلاب را هم تشکیل دادند و این نشانه صداقت این دل ها و زبان ها و حقانیت این راه است.

بیانات در مراسم سالگرد شهادت دکتر مفتح؛ ۱۳۶۴/۹/۲۶

این دو عنصر خدمتگزار، شهید رجایی و شهید باهنر، باید همیشه به عنوان عناصر فراموش نشدنی در تاریخ دولت خدمتگزار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی در خاطره ها زنده بمانند.

بیانات در دیدار اعضای هیأت دولت با رهبر انقلاب در هفته دولت؛ ۱۳۷۰/۶/۳

*** بالاتر از این ها...

سال ۱۳۵۶ به اتفاق جمعی از دوستان بنا بود جهان بینی اسلامی را بنویسیم. بعد با تبعید بنده و بعضی دیگر از دوستان به ایران شهر، جمع تقریباً متلاشی شد؛ لیکن بنا گذاشتیم کار را انجام دهیم. از جمله افراد این مجموعه، مرحوم شهید باهنر بود... سال ۱۳۵۷ که در ایرانشهر تبعید بودم؛ یک روز مرحوم باهنر به دیدن من آمد.

در دوره تبعید، دنباله کارها را به ایرانشهر برده بودم تا از فراغت زمان تبعید استفاده کنم. آقای باهنر که به دیدن من آمد، به عنوان سوغاتی، چند جلد از این کتاب های تعلیمات دینی - که آن وقت تازه درآمده بود - برای من آورد. در آن موقع این کتاب ها را شهید باهنر و شهید بهشتی (رحمت الله علیهما) و آقای جلال الدین فارسی و امثال این ها می نوشتند. در حقیقت مرحوم آقای بهشتی برنامه ریزی و عنوان بندی می کرد و سپس مرحوم باهنر و آقای فارسی تدوین می کردند؛ کار عمده هم بر دوش مرحوم دکتر باهنر بود. ایشان آن کتاب ها را آورد و به من داد و گفت شما این ها را ببینید؛ ما سطح معارفی که داریم به بچه های دبیرستان می دهیم، این هاست؛ اگر شما چیزی می خواهید بدهید، باید بالاتر از این ها باشد. آقای بهشتی نشسته بود و تمام محتوای ذهن خودش را که می توانست از مطالب اسلامی خارج کند، به زبان جوان پسند درآورده بود و در این کتاب تعلیمات دینی ریخته بود و مرحوم باهنر هم کار را ادامه داده بود؛ این سطح کمی نیست؛ این سطح خیلی بالایی است.

دیدار با اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران؛ ۱۳۷۰/۱۲/۱۳ و دیدار با علما و روحانیون استان همدان؛ ۱۳۸۳/۴/۱۵

خاطرات زندان قزل قلعه

شماها واقعاً یادتان نیست، چون در آن زمان نبودید؛ اما افرادی که بودند، می دانند اختناق چه بود؛ اصلاً قابل تصویر نیست. سال ۱۳۴۲ بنده را به زندان قزل قلعه بردند. در همان زمان، چند جوان تهرانی را هم آوردند.

من از پشت در سلول شنیدم که دارند حرف می زنند؛ فهمیدم این ها را تازه دستگیر کرده اند. قدری خوشحال شدم؛ گفتم چند روزی که بگذرد و بازجویی ها تمام شود، داخل زندان افرادی هم گشایشی پیش می آید؛ با این ها تماس می گیریم و حرفی می زنیم و بالاخره یک هم صحبتی پیدا می کنیم.

شب شد؛ دیدیم یکی یکی آن ها را صدا کردند و بردند. یک ساعت بعد من در همان سلول مشغول نماز مغرب و عشاء شدم. بعد از نماز دیدم یک نفر دریچه ی روی در سلول را کنار زد و گفت: «حاج آقا؛ ما برگشتیم.» دیدم یکی از همان تهرانی هاست. گفتم در را باز کن، بیا تو. در را باز کرد و آمد داخل سلول. گفتم چرا زود برگشتی؟ معلوم شد آن ها را پای منبر مرحوم شهید باهنر گرفته بودند. شهید باهنر ماه رمضان سال ۱۳۴۲ در شبستان مسجد جامع تهران منبر رفته بود؛ ساواکی ها هجوم می آوردند و عده ای را همین طوری می گیرند؛ این پنج شش نفر هم جزو آن ها بودند. خود شهید باهنر را هم همان وقت گرفتند و به زندان قزل قلعه بردند.

از این افراد بازجویی می کنند، می بینند نه، این ها کاره ای نیستند و فعالیت مهمی ندارند؛ لذا آن ها را رها می کنند. وقتی وسایل جیب آن ها را می گردند، تقویمی از این شخصی که او را بازگردانده بودند، پیدا می کنند که در یکی از صفحات آن با خط بدی یک بیت شعر غلط عوامانه نوشته شده بود:

جمله بگویند از برنا و پیر لعنت الله رضا شاه کبیر او نه شعار داده بود، نه این شعر را چاپ کرده بود، نه جایی آن را نقل کرده بود؛ فقط در تقویم

در دوره تبعید، آقای باهنر که به دیدن من آمد، به عنوان سوغاتی، چند جلد از این کتابهای تعلیمات دینی - که آنوقت تازه در آمده بود - برای من آورد. در آن موقع این کتابها را شهید باهنر و شهید بهشتی و آقای جلال الدین فارسی و امثال اینهامی نوشتند

جیبی اش این شعر عوامانه را نوشته بود. به همین جرم، او را شش ماه به زندان محکوم کردند! سخنرانی در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه های استان کرمان؛ ۱۳۸۴/۲/۱۹

...حقاً شهید رجایی و شهید باهنر هم همین جور بودند؛ مظهر کار و تلاش مؤمنانه و پایبندی بی اغماض به اصول. آن ها در هر نقشی که حضور داشتند، همین پایبندی بدون اغماض به مبانی و ارزش ها را در جریان کار کشور اعمال و اجراء کردند.

بیانات در جمع هیأت دولت؛ ۱۳۸۹/۶/۸

در طول دوران مبارزه، بعد از پیروزی و در طول دوران انقلاب و جنگ تحمیلی، کرمان توانست شخصیت بارز خود را در میدان های گوناگون نشان دهد. سرداران بزرگ، فدائیان راه اسلام و شهیدان عالی مقام و نام آور و پرافتخار، برجسته ترین چهره های این استان شده اند؛ جوان هایی که از خاک برآمدند و در افلاک درخشیدند؛ نام هایی که هرگز از یاد مردم ایران نخواهد رفت. در صحنه علم و تدبیر و سیاست، شهید عزیزمان، مرحوم باهنر، چهره فراموش نشدنی این استان است.

بیانات در دیدار مردم کرمان؛ ۱۳۸۴/۲/۱۱

...یاد شهیدان عزیز این روز - رجایی و باهنر - را گرامی می داریم. البته این دو نفر، دو شخص بودند؛ لیکن فضایل انقلابی و دینی و تقوایی در آن ها آن قدر بارز بود که خوشبختانه در جامعه ما یک جریان محسوب می شوند. وقتی که هفته دولت می شود و اسم شهید رجایی و شهید باهنر می آید، مردم در ذهن شان نیست که فقط از دو شهید تجلیل می کنیم؛ می فهمند که یک جریان فکری و عملی و انقلابی است که مورد تجلیل قرار می گیرد.

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۱۳۷۶/۶/۲

شاید بشود گفت که خود این مناسبت هفته دولت ما، یکی از تصادف های پرمعناست. هفته دولت یک کشور، یادبود شهادت دو شخصیت دولتی برجسته است. عزیزان؛ هر کشته شدنی شهادت نیست. آن کشته شدنی که در راه خدا با اخلاص

و رشادت و تلاش همراه باشد، اسمش شهادت در راه خداست. شهید آن کسی است که مجاهدت - یعنی تلاش - می کند و رشادت به خرج می دهد و برای خدا حرکت می کند؛ چون اگر رشادت به خرج ندهد، اصلاً در معرض شهادت قرار نمی گیرد. همه شما احتمالاً از نزدیک با این دو نفر (مقصود، رئیس جمهور شهید «محمدعلی رجایی» و نخست وزیر شهید «دکتر محمدجواد باهنر» است) آشنا بوده اید و خیلی از شما با آن ها کار کرده اید. ما این دو شخصیت را مصداق کامل این خصوصیات می بینیم. یادبود شهادت این ها، هفته دولت است.

در کشور ما، هفته دولت، هفته ولادت دولت نیست. جاهای دیگر، اگر بخواهند چنین روزی و چنین مناسبتی بگذارند، قاعدتاً ولادت دولت یا مثلاً کار برجسته ای را که دولت انجام داده، در نظر می گیرند و هفته دولت معین می کنند؛ اما ما آمدیم و هفته دولت مان را یادبود شهادت قرار دادیم. این، چیز خیلی پرمعنا و مهمی است؛ این معنایش آن است که راه ما، راه همین خصوصیات است. این که آیا ما شانس گرفتن پاداش شهادت را داشته باشیم یا نه، بحث دیگری است. بنده که به خودم امید چندانی ندارم. حالا شاید ان شاءالله در بین شما کسانی باشند که پایان کارشان شهادت در راه خدا باشد که این افتخار بزرگی است. حالا این پاداش نصیب ما بشود یا نشود، راه مان این است؛ راه کار برای خدا، با اخلاص و همراه با رشادت و شجاعت و دلیری و بی باکی در مواجهه با مشکلات.

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۱۳۷۸/۶/۲

یاد شهید رجایی عزیز و شهید باهنر عزیز را - که در همان مدت کوتاه مسئولیت شان، طوری عمل کردند که از خودشان برای ما الگو باقی گذاشتند - گرامی می دارم و حقیقتاً با تلاش سختی که کردند، با تحملی که به خرج دادند و با تمسکی که به عقیده و ایمان خودشان در عمل ورزیدند، موجب شدند که ما امروز بتوانیم برای تعریف مدل موردنظر خودمان، اسم و یاد این ها را مطرح کنیم. در یک جمله کوتاه، کتابی از معنا را از نام این ها بفهمیم، این خیلی ارزش دارد. یادشان گرامی باد.

بیانات در دیدار با رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۱۳۸۵/۶/۶

...لازم می دانم ضمن تجلیل و تکریم از یاد دو شهید بزرگوار، رجایی و باهنر - که هرگز خاطره مسئولیت کوتاه مدّت درخشان این دو عزیز از یاد ما و ملت بیرون نخواهد رفت - و همچنین تجلیل از همه شهدای دولت - که جزو عزیزترین شهدای این ملتند که بعضی در مقامات عالی بودند و در عین حال خود را در معرض فداکاری قرار دادند و شهید شدند...

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۱۳۸۲/۶/۵

شهید رجایی و شهید باهنر هم حقیقتاً از کسانی بودند که امروز برای ما، دو نقطه برای همین مفاهیم والا و باارزش محسوب می شوند؛ یعنی حقیقتاً آن چه آن ها را به حرکت وامی داشت - که ما از نزدیک می دیدیم - عشق به عدالت و عشق به





نفر جوان - که شاید از این تعداد، مثلاً دویست نفرش دانشجوی بودند - چیز عجیبی بود و ایشان را دهشت زده و تعجب زده کرده بود: دویست تا دانشجوی یک جا جمع بشوند و یک روحانی برای شان صحبت کند؟!

حالا این را مقایسه کنید با وضعیتی که امروز شما توی دانشگاه دارید. دسترسی روحانی فاضل جوان - مثل شما - به محیط دانشگاهی، به دانشجوی، به استاد؛ این را مقایسه کنید، ببینید چه فرصت عظیم و گرانبهائی است. این فرصت را باید نگه دارید، این فرصت را باید خیلی مغتنم بشمرید.

بیانات در دیدار اعضای نمایندگی رهبری در دانشگاه ها؛ ۱۳۸۹/۴/۲

...فقط «علم» نیست؛ «تربیت» کنار علم حتماً هست، لذا شما آموزش و پرورش اید. امور تربیتی ها که از اول انقلاب مطرح بود و بنده هم به وزیر محترم سفارش کردم و حالا هم عرض می کنم، باید جدی گرفته شود. خدا رحمت کند شهید رجایی و شهید باهنر را که عالمانه این بخش را فعال کردند. نمی شود در همه سطوح این بخش را از آموزش و پرورش حذف کرد؛ باید به آن توجه نمود. حداقل نیمی از کار آموزش و پرورش، پرورش و تربیت است.

بیانات در دیدار جمعی از مسئولان وزارت آموزش و پرورش؛ ۱۳۸۱/۴/۲۶

شهید رجایی و شهید باهنر... عمرشان را عمدتاً در آموزش و پرورش گذراندند؛ دو انسان مجاهد و پارسا و خالص، در خدمت آموزش و پرورش کشور، که ما از نزدیک شاهد تلاش این دو عزیز در این زمینه ها، در طول سال های متمادی و در مدّت کوتاه پس از انقلاب بودیم.

بیانات در دیدار معلمان و فرهنگیان سراسر کشور؛ ۱۳۹۳/۲/۱۷

ها نماد ارزش ها هستند. زنده بودن اسم این ها به معنای زنده بودن ارزش هاست، یا باید به این شکل ان شاءالله جریان پیدا کند.

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۱۳۸۹/۶/۸

...بعضی ها را با تهمت از میدان خارج می کردند؛ بعضی ها را با تضعیف و اهانت از رو می بردند؛ لیکن بعضی مثل شهید بهشتی را نمی شد با این چیزها از میدان خارج کرد؛ آن وقت به این شیوه ترور متوسل شدند و شهید بهشتی و دیگران را در آن حادثه به شهادت رساندند. بعد هم مرحوم شهید باهنر و شهید رجایی و امثال این ها را شهید کردند. این ها شهدای هویت اصلی اسلامی نظامند؛ چون در مقابل دشمنان ایستادند. خون مطهر آن ها خیلی هم اثر کرد؛ انصافاً سال های متمادی مردم را بیدار و آگاه کرد؛ امروز هم الهام خودش را دارد.

بیانات در دیدار مسئولان دستگاه قضایی؛ ۱۳۷۸/۴/۷

کلاس درس سیصد نفره

قبل از انقلاب، بعضی از روحانیون، از جمله بنده حقیر با دانشجویها ارتباطاتی داشتیم. این ارتباطات، ارتباطات سازمانی نبود، ارتباطات تشکیلاتی نبود، ارتباطات در مسائل مبارزاتی تند نبود؛ ارتباط فکری و تبیینی بود؛ یعنی جلساتی داشته باشیم که دانشجویها در آن جا شرکت کنند، یا ما احیاناً در جلسه ای از جلسات دانشجویی در دانشگاه شرکت کنیم.

در آن اوقات، بنده در مشهد جلسه ای داشتیم که بین نماز مغرب و عشاء برگزار می شد. پای تخته می ایستادم و به قدر بیست دقیقه یا نیم ساعت صحبت می کردم. مستمعین هم نود درصد جوان بودند؛ جوان ها هم غالباً دانشجوی و بعضاً دبیرستانی. یک شب مرحوم شهید باهنر (رحمت الله علیه) مشهد بود، با من آمد مسجد ما. وضعیت را که دید، شگفت زده شد. حالا آقای باهنر کسی بود که در تهران با مجامع جوان و دانشجویی هم مرتبط بود. ایشان گفت که من به عمرم این قدر جمعیت دانشجویی و جوان در یک مسجد ندیده ام. حالا توی مسجد ما مگر چقدر جوان بود؟ حداکثر مثلاً سیصد و چهل پنجاه

نفر. در عین حال برای یک روحانی روشنفکر مرتبط با جوان ها، مثل آقای باهنر، که خودش هم دانشگاهی بود و دوره های دانشگاهی را دیده بود و محیط های دانشجویی را می شناخت و از فعالیت های مذهبی به روز و متجددانه هم مطلع بود، جمع شدن حدود سیصد یا سیصد و پنجاه

از یاد شهیدان عزیزمان، مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر و همچنین شهید عراقی غفلت نکنیم؛ اینها در واقع سرسپرده و دلسپرده به ارزشهای انقلاب بودند. علت اینکه خدای متعال نام و یاد اینها را باقی گذاشته، شاید همین است. این، نوعی شکر الهی و شکر پروردگار عالم است.

ارزش های انقلاب و این ها بود...

بیانات در دیدار رئیس جمهور و اعضای هیأت دولت؛ ۱۳۸۶/۶/۴

از یاد شهیدان عزیزمان، مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر و همچنین شهید عراقی غفلت نکنیم؛ این ها در واقع سرسپرده و دلسپرده به ارزش های انقلاب بودند. علت این که خدای متعال نام و یاد این ها را باقی گذاشته، شاید همین است. این، نوعی شکر الهی و شکر پروردگار عالم است از بندگان خودش؛ «ان الله شاکر علیم». با این که ما هیچ طلبی نداریم، خدا هم شکرگزاری می کند. خدای متعال از بندگانی که با اخلاص کار کردند و همه سرمایه خودشان را آوردند وسط، شکرگزاری می کند. یکی از بخش های شکرگزاری هم همین است که این نام نیک در سال های متمادی برای این ها باقی می ماند. امیدواریم که ان شاءالله این چهره های نورانی، در جامعه ما همچنان زنده باشند؛ چون این



شاگرد و رهرو حضرت امام بود...

شهید باهنر در آئینه کلام رییس جمهور؛ دکتر حسن روحانی



درآمد

«شهید باهنر و شهید رجایی معلمانی بودند که هیچگاه وظیفه معلمی خود را فراموش نکردند و حتی هنگامی که در جایگاه نمایندگی مجلس و سپس نخست وزیر و رییس جمهوری قرار گرفتند، تفاوتی در رفتار و اخلاقشان مشاهده نشد.» این، شمه ای است از گزیده بیانات حضرت حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی برگرفته از وبسایت رییس جمهوری که با اندکی تلخیص و ویرایش تقدیم می شود:



درس بزرگی که این شهیدان شهید رجایی و شهید باهنر به ما، تاریخ و ملت دادند این بود که دولتمردان در ایران پس از انقلاب اسلامی هیچگاه از ملت فاصله نداشته و همواره در کنار مردم بودند.



نشد.

مردم ما شاهد بودند که در همه سال های پس از انقلاب، چهره های مسئول در جامعه نظیر وزراء و نمایندگان در دفاع از کیان نظام تلاش کردند و در این مسیر به درجه رفیع شهادت، جانبازی و آزادگی دست یافتند.

[بخشی از بیانات در دیدار خانواده شهدای دولت، ۱۳۹۳/۰۶/۰۵]

ویژگی های اخلاقی، تواضع، مردم داری و فداکاری شهیدان رجایی و شهید باهنر در همه ابعاد زندگی زبان زد بود... شهیدان رجایی و باهنر از دولت مردان نمونه نسه تنها در دوران انقلاب بلکه در تاریخ این سرزمین هستند.

اهداف و آرمان های این شهیدان هم سو با اهداف و آرمان های مردم ارزیابی بود... راه ما باید راه شهید رجایی و شهید باهنر و حتی بالاتر از آن ها راه امیرالمؤمنین(ع) و سیره پیامبر عظیم الشأن اسلام(ص) در خدمت به مردم باشد.

[بخشی از بیانات در جشنواره شهید رجایی، ۱۳۹۳/۰۶/۰۸]

امام (ره) حق بزرگی به مردم ایران، مردم جهان آزادی خواهان و مسلمانان و به گردن دولت و حکومت اسلامی دارند [و] همه باید راه امام (ره) را ادامه داده و همانند شاگردان و راهروانش چون رجایی، باهنر و بهشتی، لحظه ای از راه امام (ره) و اجرای دستوراتش غفلت نورزیم.

[بخشی از بیانات در آیین تجدید میثاق رییس جمهوری و اعضای هیأت دولت با آرمان های امام خمینی (ره) در مرقد مطهر امام، ۱۳۹۳/۰۶/۰۱]

درس بزرگی که این شهیدان شهید رجایی و شهید باهنر به ما، تاریخ و ملت دادند این بود که دولت مردان در ایران پس از انقلاب اسلامی هیچ گاه از ملت فاصله نداشته و همواره در کنار مردم بودند.

شهید رجایی و شهید باهنر معلمانی بودند که هیچ گاه وظیفه معلمی خود را فراموش نکردند و حتی هنگامی که در جایگاه نمایندگی مجلس و سپس نخست وزیر و رییس جمهوری قرار گرفتند، تفاوتی در رفتار و اخلاق شان مشاهده

از هر جهت شایسته بود

خاطراتی درباره شهید باهنر از زبان آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی

«آقای باهنر بیشتر به کارهای فرهنگی و سازندگی های فکری، تربیتی علاقمند بود و معمولاً هم وقتی که می خواستیم تقسیم کار کنیم، اینگونه کارها را به ایشان واگذار می کردیم. ضمن اینکه از لحاظ فکری در مخالفت با حکومت شاه، همه ما مساوی یا شبیه به هم بودیم و اینطور نبود که یکی کمتر یا یکی بیشتر باشد. ولی اصولاً در انتخاب کارهای مختلف، روحیه ها و خصلت های انسان مؤثر است. در شروع کار، ما همه با هم بودیم. اعلامیه چاپ می کردیم...» آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی، هم استانی، هم حجره ای، هم سلولی و هم رزم شهید از خاطرات سالهای دورش با ایشان می گوید. این گفت و گو برگرفته از جلد دوم کتاب «شهید باهنر؛ الگوی هنر مقاومت» با اندکی تلخیص، ویرایش تقدیم می شود.

درآمد



سازندگی های فکری، تربیتی علاقمند بود و معمولاً هم وقتی که می خواستیم تقسیم کار کنیم، این گونه کارها را به ایشان واگذار می کردیم. ضمن این که از لحاظ فکری در مخالفت با حکومت شاه، همه ما مساوی یا شبیه به هم بودیم و این طور نبود که یکی کم تر یا یکی بیشتر باشد. ولی اصولاً در انتخاب کارهای مختلف، روحیه ها و خصلت های انسان مؤثر

ایشان در اداره مجله مکتب تشیع نقش درجه اول را داشت. سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۶ من و ایشان وعده دیگری از دوستان که حدوداً چهار پنج نفر می شدیم گرفتیم یک مجله منتشر کنیم. این مجله، اول به صورت سالنامه ای برای حوزه بود و سپس به یک مجله سه ماه یکبار تبدیل شد

بودیم. ناچار دوباره پنج هزار جلد چاپ کردیم اما باز هم خیلی زود تمام شد. ما خیال می کنیم از موفق ترین کتاب های آن زمان بود و به همین دلیل مردم استقبال کردند و خواستند که ما مجله ای داشته باشیم. ما به خاطر این که محصل بودیم و نمی رسیدیم... و امکانات مادی هم نداشتیم مجله را فصلی کردیم و البته یک سال هم بیشتر منتشر نکردیم که چهار شماره می شد، چون دیگر نمی رسیدیم و رژیم هم خوشش نمی آمد که مطبوعات مستقل چاپ شود و وجود داشته باشد. این بود که مجله را نتوانستیم ادامه دهیم. اما سالنامه را تا هفت هشت سال ادامه دادیم و تا این اواخر هم آقای باهنر همکاری می کرد. منتها دو سه سال اول، مسئولیت عمل به دوش ایشان بود. اما بعد که دکتر باهنر به تهران آمدند این مسئولیت به دوش من افتاد. با این که شما با آقای باهنر خیلی نزدیک بودید، چه طور اسم ایشان در رأس مبارزین تند علیه رژیم شاه شنیده نمی شود یا کم شنیده می شود. آقای باهنر بیشتر به کارهای فرهنگی و

هم سنگر قدیمم... آیا آن هم حجره ای قدیمی را می توان از یاد برد؟ می توان هم سلولی آرام و تنها و انقلابی سینه های دور را به طاق نسیان سپرد؟ آیا می توان سال های زجر و صبر و خون دل خوردن ها را فراموش کرد؟... آن روزهایی که با هم از یک ولایت به قم آمده بودند و طلبه های کوچکی که صادقانه آمده بودند تا سربازی امام زمان (عج) را بکنند. آن روزهایی را که با هم در یک حجره قدیمی و نمود و تاریک به سر می بردند، می توان از خاطر زدود؟

سال ها زیر یک سقف در غم تنهایی و غربت مسلمین، سال های تصمیم، سال های اراده، سال های پرخروش مبارزه، سال های تبعید را با هم پشت سر گذاشتن، تا آستانه پیروزی انقلاب بزرگ اسلام رسیدن و پس از آن پیوسته با هم بودن را می توان از خاطر سترد؟ هرگز! هرگز!

با هاشمی رفسنجانی به گفتگویی طولانی می نشینیم تا برای مان از هم سنگر قدیمی اش بگویند. او از برادرش «باهنر» چنین حکایت می کند:

لطفاً درباره سوابق و زمینه های آشنایی تان با مرحوم شهید باهنر مقداری توضیح دهید.

سابقه آشنایی ما به حدود سی سال پیش برمی گردد [زمان این مصاحبه حدود سال ۱۳۶۱ بوده است]. از حدود سال های ۱۳۳۲ به بعد من با ایشان در قم آشنا شدم، سال های اول آشنایی ما در ضمن درس و در حوزه و مدرسه بود و آشنایی بیشتر در جریان عمل پیش آمد.

لطفاً نقش شهید باهنر را در اداره مجله مکتب تشیع توضیح بفرمایید.

ایشان در اداره مجله مکتب تشیع نقش درجه اول را داشت. در سال ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۶ من و ایشان وعده دیگری از دوستان که حدوداً چهار پنج نفر می شدیم تصمیم گرفتیم یک مجله منتشر کنیم. این مجله، اول به صورت سالنامه ای برای حوزه علمیه بود و سپس به یک مجله سه ماه [یکبار] تبدیل شد که در حقیقت فصلی بود. در همان شروع کار، عمده مسئولیت های فرهنگی مانند چاپ و رسیدگی به مقالات بر دوش آقای باهنر افتاد. البته ما هم همکاری می کردیم. اما چون این بزرگوار قلمش از ما بهتر بود و یک مقدار سابقه کار مطبوعاتی داشت آمادگی بیشتری در ایشان وجود داشت. و در عین حال بسیار هم خوب عمل شد و فکر می کنم مقالات این سالنامه امروز هم می تواند به عنوان مسائل روز مطرح شود. چون آن مقالات، بیشتر در شناساندن ابعاد معارف اسلامی [نوشته شده] بود و سبک آن هم بدیع بود و به این ترتیب که ما به نویسندگان می دادیم که به صورت تحقیقی مطلب بنویسند، برای شان صفحات محدود و زمان کم قرار نمی دادیم. بلکه می گفتیم در مدت زمان نسبتاً زیادی به این مطلب رسیدگی کنید و آن ها هم [سر فرصت] کار می کردند. شخصیت هایی را هم که انتخاب کرده بودیم نوعاً صلاحیت داشتند، لذا در کل، مجموعه بسیار خوبی درآمد و در آن روزها که تیراژ ده هزار و پانزده هزار خیلی مهم بود، اولین چاپ ما با تیراژ ده هزار بود که بلافاصله تمام شد، چون پیش فروش کرده

است. در شروع کار، ما همه با هم بودیم. اعلامیه چاپ می کردیم و اسم هم از کسی نبود. امام و بعضی از شخصیت ها اعلامیه می دادند و ما هم چاپ و پخش می کردیم. اگر اعلامیه های دیگری از حوزه می دادند بی امضاء بود یا امضاهای دیگری داشت که دیگر در آن، شخصیت ها نمی درخشیدند.

آقای باهنر هم در اولین مصاحبه با مجله مکتب تشیع بود که به عنوان یک چهره فرهنگی مورد توجه قرار گرفت و قطب های فرهنگی و تبلیغاتی آرام هم زیاد به سراغ ایشان می آمدند. البته این بزرگوار اوایل در مبارزات تند هم بود چون قبل از من در تهران بازداشت شد و جزو اولین کسانی بود که محاکمه و محکوم شد. آن موقع ما هنوز [حتی] بازداشت هم نشده بودیم. یکی دو سال بعد که من بازداشت شدم، [از حوادث] پانزده خرداد گذشته بود و شرایط ایجاب می کرد که مبارزه به شکل دیگری باشد، اما حتی وقتی فهمیدیم که می خواستند هیأت های مؤتلفه را بازسازی کنند آقای باهنر محور بودند و در جریان کارهای تند بودند و بعد از این که هیأت های مؤتلفه در جریان ترور [منصور] تقریباً متلاشی شد، ایشان برای نجات هیأت های مؤتلفه تلاش زیادی کردند.

ارتباط شهید باهنر و نقش ایشان در هیأت های مؤتلفه اسلامی چه بود؟

در مؤتلفه اول، همکاری ایشان و بنده و بسیاری از همراهان مان در حد سخنرانی و اعلامیه و کارهای مخفی بود. در مؤتلفه دوم، تا آن جایی که من اطلاع دارم ایشان عده ای از نیروهای کشف نشده هیأت های مؤتلفه را گرد هم آوردند و سازمان را دوباره تجدید بنا کردند و کارهای شان را شروع کردند.

گویا اولین اعلامیه ای را که تهیه کرده بودند و می خواستند پخش کنند، شاید عوامل نفوذی در بین ایشان بودند که [باعث شدند تا این عزیزان] کشف و بازداشت شوند، فکر می کنم در همین رابطه آقای ناطق نوری و این ها هم بازداشت شدند. من در جریانات ۱۵ خرداد در سربازخانه بودم، یعنی ما را به زور به سربازی برده بودند و در پادگان لاهوتی فعلی و باغ شاه سابق بودم و عملاً در جریان پانزده خرداد نبودم. فقط اطلاعاتی داشتم و این قدر می دانم که آقای باهنر و دوستان دیگرمان از فعالان پشت پرده جریان بودند و من بعد از ۱۵ خرداد که فرار کردم و بیرون آمدم، متوجه شدم که یکی از کسانی که بیرون مانده بود و فعالیت می کرد و درست هم [فعالیت هایش] کشف نشده بود ایشان بود. راجع به مسافرت آقای باهنر به ژاپن و تلاش ایشان توضیح دهید.



آیت الله هاشمی رفسنجانی و شهید باهنر در سفر به ژاپن

گفتم که؛ آقای باهنر بیشتر به کارهای تبلیغاتی آرام تمایل داشتند و از طرفی بیشتر از ما زبان انگلیسی می دانست. این بود که قرار بود ایشان به عنوان یک کارمند در یک شرکت ژاپنی کار کنند و در حقیقت یک پایگاه تبلیغاتی اسلامی ایجاد کنند. مدتی هم وقت شان صرف یادگیری زبان انگلیسی شد اما وقتی مبارزات شروع شد ترجیح دادند به ژاپن نروند و همین جا فعالیت اجتماعی انجام دهند. این دوره گذشت تا ۱۰ - ۱۵ سال بعد، حدود سال های ۵۴ - ۱۳۵۳ بود، که از طرف دولت های آسیایی در ژاپن یک کنگره اخلاقی و تربیتی برگزار شد و آقای باهنر هم چون در آموزش و پرورش به عنوان مرکز کارهای فکری و اخلاقی و اسلامی شناخته شده بودند کاندیدا شدند تا به ژاپن بروند. ما با ایشان قرار همکاری گذاشتیم، چون آن موقع حدود یک سالی بود که من روی اخلاق اسلامی کار می کردم و یادداشت هایی برداشته بودم که هنوز هم دارم.

به هر حال قرار شد که ایشان از این کار من استفاده کنند. البته می بایست خودشان تنها می رفتند و من هم خودم تنها می رفتم. چون اگر می خواستم با آقای باهنر بروم دولت نمی گذاشت. من برای رفتن به مشکلات زیادی برخورد کردم. این کنفرانس یک ماهه بود که من ۱۵ روز یا بیشتر از این مدت را نتوانستم شرکت کنم. مشکل را حل کردم و رفتم ولی به روزهای آخر کنفرانس رسیدم. در آن جا با هم بیشتر همکاری کردیم و خاطره مهمی هم از آن جا ندارم. فقط از یکی دو محل بازدید کردیم و از جاهای حساس و مهم ژاپن هم عکس هایی برداشتیم که من فکر می کنم این عکس ها را هم ایشان داشتند و هم من. یک عکس از کاخ پادشاه ژاپن است که اکنون دیگر رونقی ندارد، چون فقط اسمی از سلطنت باقی مانده و عکس دیگر هم در کوه فوجی است که در تابستان برف می آید؛ ما با هم آن جا عکس گرفتیم.

نفوذ ایشان در قسمت برنامه ریزی آموزش و پرورش براساس برنامه ریزی خاصی بود یا نه؟ و - دیگر این که - بالاخره برخورد رژیم با این جریان چگونه بود؟ بله، از طرف ما برنامه خاصی بود. می دانید که برنامه های اسلامی دوره ابتدایی و متوسطه آموزش و پرورش در گذشته بسیار بد بود و هیچ تناسبی با این سطح افتخار فکری دوره ما نداشت. مطالبی ارتجاعی، مسخره و بی توجیه و بی تفسیر و بی توضیح بود که شاید در کلاس های ما مورد تمسخر واقع می شد و معلمان درس های اسلامی معمولاً احساس حقارت می کردند و رژیم هم همین را می خواست. ولی از یک جهت هم تحت فشار بود و می بایست کار می شد. چون خیلی متبذل بود، به هر حال به فکر افتادند که یک برنامه ریزی جدید شود. آقایان شهید دکتر بهشتی و شهید باهنر جزو کسانی بودند که دنبال این کار رفتند. چون هر دوی آن ها فرهنگی بودند. آقای بهشتی دبیر بودند و در محیط فرهنگی شاغل بودند. آقای باهنر هم دیپلم گرفته بودند و به دانشگاه می رفتند. البته هنوز [مدرک] دکتری نگرفته بودند اما ارتباط شان با این محیط ها بیشتر از ما بود. این ها به دنبال به وجود آوردن گروهی رفتند که کار برنامه ریزی را ادامه بدهد. البته مقداری هم مشکل بود و می بایست افرادی داشته باشند که ضربه شکن باشند. به هر ترتیب این کار

را هم کردند و گاهی هم مشکلات پیش می آمد ولی بهانه به دست رژیم نمی دادند و ما هم نوعاً اصرار می کردیم که کارهای مبارزاتی تند را ما انجام بدهیم و آن ها زیاد خودشان را آفتابی نکنند و کار را به پایان برسانند. خوشبختانه کار موفق بود و کتاب هایی که ایشان نوشتند هنوز هم می تواند برای این زمان مفید باشد. خیلی از افکاری را که می بایست در تعلیمات دینی داخل کنند با لطافتی داخل کردند، منتها با تعبیراتی که رژیم را خیلی حساس و تحریک نکند، ولی مطالب مهم اجتماعی را وارد کردند که به نظر من با توجه به شرایط آن زمان بسیار مهم بود و از کارهای مادر به شمار می رفت.

جامعه به ندرت چنین افرادی را می تواند تربیت کند، البته منحصر به ایشان نیست. الان هم تعداد زیادی از نیروهای انقلابی دوران مبارزه، دارای خصوصیات و صفات شهید دکتر باهنر هستند اما خلاء آن عزیزان را حضور جامعه پر می کند

نقش شهید باهنر در تشکیل [مدرسه] رفاه و دفتر نشر فرهنگ اسلامی و کانون توحید و غیره چه بود؟

معمولاً در نهادهایی که در زمان رژیم گذشته توسط مسلمانان انقلابی تشکیل می شد یک عده معینی بودند که به صورت های مختلف، به عنوان مشاور یا به عنوان کمک یا به عنوان عضو، در این کارها نقش داشتند. در مؤسسه رفاه چون یک مؤسسه فرهنگی و رفاهی و خدماتی و هم چنین انقلابی بارزی بود، آقای باهنر از اول عضو بودند و عضو هیأت امناء و هیأت مدیره هم بودند و بیشتر کارهای فرهنگی را به ایشان و آقای رجایی سپرده بودیم. در کارهای جنبی مانند سخنرانی ها و اردوها و جلسات و کارهای دیگری هم که داشتیم، آقای باهنر جزو افراد اساسی بودند و در حقیقت باید از ایشان به عنوان یک عضو نیرومند مهم رفاه و به عنوان یکی از مؤسسين نام برد. در دفتر نشر فرهنگ اسلامی بنده نبودم، و ایشان از ما اثر [برای چاپ] داشت. کارها تقریباً در اختیار ایشان و یکی دو نفر دیگر بود و در کانون توحید هم باز من نبودم، فقط در مشورت قرار می گرفتم. مسأله از این قرار بود که جمعی می خواستند چیزی شبیه حسینیه ارشاد درست کنند و سعی می کردند رژیم را حساس نکنند، تا بتوانند کار کنند. قیافه هایی مانند ما که تا پیدا می شدیم دستگاه ساواک تحریک می شد و به دنبال مان می آمد و می خواست همه ابعاد مسائل را بفهمد سعی می کردیم به آن صورت آن جاها زیاد نزدیک نشویم. دفتر کانون هم همین وضعیت را داشت. فلذا دکتر باهنر که رژیم کم تر به او حساس بود، بیشتر در آن جا ظاهر می شد و مدیریت قسمت را هم به عهده ایشان گذاشته بودند.

در جهت تربیت معلمین مسلمان، همراهی شهید مظلوم آیت الله بهشتی و دیگران چگونه بود؟

آقای رجایی که قبل از انقلاب چهار پنج سال زندان بودند و نمی توانستند با آن ها همکاری کنند. مخصوصاً [در طی] یکی دو سال از زندان شان سخت محدود

حزب جمهوری اسلامی و نقش ایشان در تشکیل حزب صحبت کنید.

این شهید عزیز از همان ۲۵ سال پیش با دوستان هم فکرشان معتقد به ضرورت [وجود] تشکیلات بودند. و به همین دلیل هم در تجدید سازمان دهی هیأت های مؤتلفه وارد شدند و در همان رابطه هم گرفتار شدند و بعد هم هر وقت با ایشان صحبت می کردیم همگی به ضرورت [وجود] تشکیلات معتقد بودیم. در سال ۱۳۵۷ وقتی که از زندان بیرون آمدند، ایشان و دوستان دیگر از جمله شهید مظلوم آقای بهشتی طرح تشکیلات را ریخته بودند و مرامنامه و اساسنامه آن را هم نوشته بودند و افراد مؤسس را هم در نظر گرفته بودند که بنده هم جزو آن ها در نظر گرفته شده بودم. بنابراین می بینید که فکر مال ایشان و امثال ایشان بود و از خودشان جوشیده بود. اما در مورد نقش شهید باهنر در حزب، طبعاً نقش اصلی و اساسی داشتند. در همه کارها با ایشان مشورت می شد و کارهای زیادی هم به عهده شان گذاشته می شد که شهید عزیز هم به عنوان یک وظیفه مهم آن ها را می پذیرفتند.

نقش آقای باهنر در نهضت سوادآموزی و ستاد انقلاب فرهنگی چه بود؟

همان طور که عرض کردم اصولاً در جمع ما کارهای فرهنگی به این دو سه نفر واگذار می شد. در درجه اول آقای بهشتی، بعد شهید باهنر و سپس آقای رجایی، و البته دیگر دوستان هم بودند؛ اما به طور طبیعی کارهای فرهنگی به این سه نفر محول می شد. وقتی که [بحث تشکیل] نهضت سوادآموزی در شورای انقلاب مطرح شد، طبعاً مناسب ترین فرد را آقای باهنر تشخیص دادند و همین طور در مورد ستاد انقلاب فرهنگی هم همه نظرها به سوی ایشان متوجه بود. و البته آقای باهنر هم آماده بود و از مسئولیت فرار نمی کرد و می پذیرفت و نقش خوبی را ادا می کرد. اصولاً بعد از پیروزی انقلاب بنده و حضرت آیت الله خامنه ای و آقای موسوی اردبیلی در کار آموزش و پرورش و دانشگاه ها دخالت نمی کردیم و این بخش را به عهده افرادی مثل آقای بهشتی و آقای باهنر و آقای رجایی گذاشته بودیم، هر وقت هم در رابطه با آموزش و پرورش و دانشگاه ها مسأله ای مطرح می شد به خود این آقایان واگذار می کردیم. آن ها هم به اندازه ای که فرصت داشتند، مسئولیت می پذیرفتند و کار می کردند، انصافاً هم خوب کار می کردند. آموزش و پرورش را از آن وضع مفتضحی که داشت به این صورت درآوردند که الان جزو بهترین ارگان های کشور شده است. در حالی که قبلاً فکر می شد اگر دشمنان داخلی مخصوصاً این گروهک ها بخواهند مملکت را شلوغ

آقای باهنر هم در اولین مصاحبه با مجله مکتب تشیع بود که به عنوان یک چهره فرهنگی مورد توجه قرار گرفت و قطبهای فرهنگی و تبلیغاتی آرام هم زیاد به سراغ ایشان می آمدند. البته این بزرگوار اوایل در مبارزات تند هم بود چون قبل از من در تهران بازداشت شد



مشورت [بود] که قرار شد برنامه اعتصاب ها تنظیم شود. چون همان طور که می دانید اعتصاب ها خیلی گسترده شده بود. بسیاری از وسایل زندگی مردم یافت نمی شد و می رفت که جامعه فلج شود و احتمال داشت مردم خسته شوند. رژیم سیاسی منتظر بود همه چیز [دچار] قحطی شود و مردم خسته شوند و دست از مبارزه بردارند. از طرفی واقعاً مسأله خطرناک شده بود. به خصوص مسأله سوخت در زمستان بسیار خطرناک بود که من به همراهی یک جمعی به دنبال رفتم. مسائل دیگر هم بود که بایستی هماهنگ می شد، مثلاً کامیون دارها در یک سطحی می بایست اعتصاب می کردند و در یک سطحی نمی کردند. بعضی از ادارات که لازم بود کار کنند، مانند ادارات آب و برق باز در یک سطحی می بایست کار می کردند و در بعضی جاها می بایست تعطیل می شدند. کارخانه ذوب آهن نقطه ای داشت که اگر تعطیل می شد، بعد از پیروزی به آسانی نمی شد راهش بیندازیم، و امثال این طور مسائل که آینده انقلاب را هم به خطر می انداخت. از طرفی تمایل به اعتصاب و شرکت در مبارزه در مردم بسیار شدید بود که می بایست کنترل می شد و آن جاهایی که لازم بود اعتصاب می کردند و آن جاهایی که لازم نبود اعتصاب نمی کردند. این بود که این جمع تشکیل شد و اشخاص مناسبی انتخاب شدند، مخصوصاً ایشان عضو بسیار مناسبی برای این جمع بود و سمت سرپرستی این جمع را داشت که موفق هم بود و خطر مهمی را از سر مبارزات دور کرد. **چطور شد که ایشان در شورای انقلاب عضو شدند؟** در اولین مرحله امام پنج نفر را معین کرده بودند که آقای باهنر بودند و بنده و شهید مطهری و آقای موسوی اردبیلی، البته شاید امام ما پنج نفر را تعیین کرده بودند تا با اتفاق نظر، سایر اعضا را پیدا و معرفی کنیم. خوب، ایشان (آقای باهنر) جزو چهره هایی بودند که مورد اعتماد بودند و به همان دلیلی که برای مسئولیت قبلی انتخاب شده بودند، در این مسئولیت هم انتخاب شدند. و اصولاً اگر بنا بود در این مملکت عده ای در تصمیم گیری ها شرکت کنند، می بایست هم فکر و هم نظر می بودند که ایشان جزو بهترین ها بود. از چگونگی پیوستن شهید باهنر به صف مؤسسان

بودند و هیچ ارتباطی با خارج نداشتند. بنابراین کار عملی به دوش همان دو نفر یعنی شهید بهشتی و شهید باهنر بود و من هم چون مستقیماً در جریان کار آن ها نبودم، فقط اطلاعاتی داشتم.

اگر خاطره ای از فعالیت های اجتماعی و سیاسی با ایشان در حوزه و خدمات شهید باهنر در تشکیل جامعه روحانیت مبارز و راه پیمایی ها دارید بفرمایید.

ما از همان هنگامی که با هم آشنا شدیم تقریباً در تمام کارها با هم بودیم. آن هنگام که فقط درس می خواندیم با هم بودیم، در کارهای مطبوعاتی نیز با هم بودیم. در کارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی باز با هم بودیم در این اواخر که من دو سه سال در زندان بودم نیز همچنان با ایشان در ارتباط بودم. بعد از پیروزی انقلاب هم که در شورای انقلاب و حزب و مجلس و جاهای دیگر با هم بودیم و طبعاً خاطره خیلی زیاد دارم. در آن دوره که درس می خواندیم و کار مطبوعاتی هم داشتیم، در قم ۷-۸ نفر بودیم که در یک حجره کوچک سه در چهار زندگی می کردیم و با این که جا تنگ بود اما به خاطر صمیمیت و رفاقت و همراهی و هم فکری خوش می گذشت و بسیار موفق بودیم. بعد ایشان به تهران آمدند و من هم که سه چهار سالی بود به تهران نرفته بودم، به تهران می آمدم، یا این که آقای باهنر به قم می آمدند. نقش ایشان در جامعه روحانیت هم مانند ما بود؛ ما ۴-۵ نفر که عبارت بودیم از آقای بهشتی و آقای موسوی اردبیلی و ایشان (آقای باهنر) و بنده و آقای مطهری که تقریباً هم نقش بودیم. اصولاً [بین ما] تقسیم کار وجود داشت و کارها را هر کس به تناسب استعداد و روحیه و تمایل خودش یا دستوری که جلسه و جمع می داد عمل می کرد.

دومین روحانی ای که قبل از پیروزی انقلاب از طرف امام به مسئولیتی گمارده شد، ایشان بودند. فکر می کنید علت این انتخاب چه بود؟

من این انتخاب را انتخاب بسیار خوبی می دانم و حتی اگر اولین هم بودند بسیار خوب و به جا بود، چون از هر جهت صاحب ولایت و شایسته بودند. البته امام مشورت می کردند و لابد شناخت داشتند و بعد از

آقای باهنر چون بیشتر به کارهای تبلیغاتی آرام تمایل داشتند و از طرفی بیشتر از ما زبان انگلیسی می دانست. این بود که قرار بود ایشان به عنوان یک کارمند در یک شرکت ژاپنی کار کنند و در حقیقت یک پایگاه تبلیغاتی اسلامی ایجاد کنند

کنند از آموزش و پرورش شروع خواهند کرد، چون چند میلیون بچه احساساتی و تحت تأثیر با شعارهای غیرمسئولانه ای که مطرح می کردند به راحتی می شد آن جا را شلوغ کنند. البته از این طرف هم این آقایان برنامه داشتند و باید گفت ریاست و حسن اداره همین آقایان بود که این زمینه را از دست گروهک ها گرفت و این نیروی عظیم را در مسیر انقلاب آورد که انصافاً خدمت عظیمی بود و باید به آن ها تبریک گفت. ان شاءالله خداوند اجرشان دهد.

برخورد دکتر باهنر با فاجعه هفتم تیرماه چه بود؟

برخورد ایشان مانند برخورد سایر دوستان تأسف همراه با تلاش بود که جای خالی آن ها را پرکنیم و جلوی اهداف شوم ضد انقلاب را بگیریم. خوشبختانه دست تقدیر ایشان را برای مدت کوتاهی - حدود دو ماه - برای ما نگه داشت چرا که در آن مرحله حساس، حضور آقای باهنر بسیار اهمیت داشت. همان طور که می دانید ایشان همان شب در حزب بودند و قرار بود در جلسه شرکت کنند که تا کنار در [محل برگزاری] جلسه می روند اما به خاطر کسالت فوق العاده ای که داشتند در جلسه شرکت نمی کنند. این شهید عزیز معمولاً آن قدر کار می کردند که گاهی به جلسات که می آمدند، می دیدیم به زور چشمان شان را باز نگه می دارند و خودشان را به سختی می توانستند بیدار نگه دارند. ساعت های متوالی کار می کردند و آن روز هم از همان روزهایی بود که در جلسه خسته به نظر می رسیدند ولی باز می خواستند به جلسه بروند. بنده قبلاً به ملاقات حضرت آیت الله خامنه ای که [روز قبلش] به ایشان سوء قصد شده بود و حال شان خوب نبود رفته بودم. من را در بیمارستان خواسته بودند این بود که زود از حزب رفتم ولی آقای باهنر را گویا شهید درخشان که از چهره های خیلی خوب حزب جمهوری اسلامی و از دوستان قدیمی بازاری ما بود و صفا و معنویت و خلوص خاصی داشت، دیده بود که ایشان بسیار خسته است. شهید درخشان گفته بود شما به جلسه نیایید، بروید استراحت کنید. و آقای باهنر را وادار کرده بود که به خانه برود. ایشان تا نزدیک در ورودی حزب هم آمده بود که بعد آن طور که خودشان به من تلفن کردند و گفتند به یک باره صدایی بلند می شود و شعله ای از محل جلسه همه فضای حیاط را دربرمی گیرد. طبق گفته آقای باهنر شعله تا کنار در هم آمده بود و ایشان داغ شده بودند البته بلافاصله دوستان ایشان را از آن محوطه بیرون آورده بودند چرا که معلوم بود که دشمن در اطراف کمین کرده بود تا اگر جمعی از حادثه جان سالم بدر برده اند آن ها را هم از بین ببرد. این بود که این عزیز را به یک نقطه امنی برده بودند و ایشان از همان جا با

من تماس گرفت و خودشان هم در یکی از ستادهای نجات آسیب دیدگان و مصدومین کار می کردند. آن شب تا ساعت ۲ بعد از نصف شب مرتب با هم تماس داشتیم و مشورت می کردیم و باز همان جا بود که تصمیم گرفتیم صبح زود به نخست وزیری برویم. آقای باهنر صبح زود به نخست وزیری آمدند، شهید رجایی و سایر دوستان هم آمدند، حضرت آیت الله خامنه ای هم که در بیمارستان بستری بودند.

ما نشستیم و بر اعصاب مان مسلط شدیم و به این نتیجه رسیدیم که اکنون باید محکم بایستیم و ارگان هایی که نیروهای شان را از دست داده اند فوراً ترمیم کنیم و همه ارگان ها به کارشان ادامه دهند. [باید] مردم را هم آرام کنیم و به آن ها بگوییم که با حضور آن ها انقلاب آسیب ناپذیر است. این بود که فوراً به نزد امام رفتیم و حضرت امام بسیار کمک و راهنمایی های مؤثری کردند، با ارشاد ایشان و هم فکری دوستان توانستیم انقلاب را حفظ کنیم روسیاهی هم برای دشمن ماند.

علت انتخاب دکتر باهنر به سمت دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی چه بود؟

ایشان شایسته ترین فرد بودند، همه ما به روحیه تشکیلاتی و خوش فکری و اعتقادشان به کار تشکیلاتی واقف بودیم و تشخیص مان این بود که مؤثرترین فرد این بزرگوار هستند.

علت آمدن آقای باهنر به مجلس و قبول نمایندگی در مجلس شورای اسلامی چه بود؟

همان طور که می دانید در انتخابات ریاست جمهوری، [کاندیدای] خط امام شکست خورد و بنی صدر با فریب و اغوای مردم پیروز شد. این بود که ما به فکر افتادیم مجلس را حفظ کنیم و امام هم همین هدایت را کردند. قرار شد بنده و آقای باهنر و حضرت آیت الله خامنه ای و در حقیقت مؤسسین حزب جمهوری اسلامی، به مجلس برویم و حتی الامکان آن جا را در خط امام نگه داریم. البته انتخابات را خوب انجام دادیم، حزب جمهوری اسلامی خوب کار کرد

و اکثریت مجلس را نیروهای خط امام تشکیل دادند؛ حضور [جمع] ما هم برای شکل دادن به آن جریان مؤثر بود. آقای باهنر هم بسیار مؤثر بودند. و وقتی هم دیدیم دولت به ایشان نیاز دارد، موافقت کردیم که ایشان به آموزش و پرورش برود که بعد از رفتن آقای رجایی [برای در دست گرفتن پست نخست وزیری] خالی شده بود.

دانش آموزان و محصلین ما باید چگونه باشند تا خلاء چنین مردان بزرگی را برای انسان های آینده پر کنند؟

جامعه به ندرت چنین افرادی را می تواند تربیت کند، البته منحصر به ایشان نیست. الان هم تعداد زیادی از نیروهای انقلابی دوران مبارزه، دارای خصوصیات و صفات شهید دکتر باهنر هستند اما خلاء آن [عزیزان] را حضور جامعه پر می کند. یعنی همین که جامعه به راه این گونه افراد وفادار باشد رفتن افراد صدمه چندانی نمی تواند بزند، بلکه روح آن ها و حماسه تاریخ زندگی آن ها همیشه انسان ساز خواهد بود و جای شان را پر خواهد کرد، مخصوصاً وقتی که شهید می شوند. ما هم می توانیم با یاد و خاطره آن ها و سخنرانی ها و درس ها و راهنمایی های آن ها انسان بسازیم. ولی باز آن نقطه مهم در ساختن افرادی مانند این ها اولاً استعداد است که خیلی ها این استعداد را دارند، تربیت خانوادگی هم مهم است که البته باز خانواده های سالم مانند خانواده ایشان وجود دارد، معلم خوب هم تأثیر دارد. خلوص و پاکی و تقوای خودشان هم مؤثر است و باز طبیعی است که منحصر به این عزیزان نیست و خیلی از افراد می توانند این درجه از تقوا را داشته باشند و یک مقدار هم کار و مرارت تحصیل و مشقت مبارزه و ریاضت رفتن به راه خدا و مبارزه با ضد خدا مطرح است که این ها همگی سازنده است و از درونش این گونه انسان ها آفریده می شوند که الحمدلله جامعه امروز ما این گونه افراد را کم ندارد. خداوند روح ایشان را شاد کند.



شهید باهنر در کنار آقای هاشمی رفسنجانی



«شهید باهنر از آن وقتی که خود را شناختند، جامعه را شناختند و قدرت فعالیت قلمی و فکری و عملی را در ابعاد مختلف در خود یافتند، یکی از کارهای اصیل و کارهای معتبرشان کار مبارزاتی بود، چه از راه قلم، چه از راه زبان، چه از راه فکر و چه از راه عمل و در این راه، این عزیز، جزو آن پیشگامانی هستند که در مبارزه اسلامی ما این افراد تا اندازه‌های محدود و شمرده شده هستند.»

«از باهنر و رجایی می‌گویم تا کوهها استواری بیاموزند» عنوان گفت و گویی است با آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، بر گرفته از جلد دوم کتاب «شهید باهنر؛ الگوی هنر مقاومت» که بخشهای مربوط به شهید باهنر از این گفت و گو، البته با اندکی تلخیص، ویرایش تقدیم می‌شود.

درآمد



شهید باهنر در آینه خاطرات آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

جزو پیشگامان بود

تر بود، در آن جا هم باز هم فکری نزدیک و همکاری داشتیم. بنابراین آقای باهنر را می‌شود یکی از افراد بسیار نزدیک در ابعاد مختلف و در کارهای مشترکی که با هم داشتیم به شمار آورد و من شناسایی بسیار نزدیکی از ایشان داشتم. سابقه مبارزاتی شهید باهنر را همه می‌دانند و چیزی نیست که از همه مخفی بماند. ایشان از آن وقتی که خود را شناختند، جامعه را شناختند و قدرت فعالیت قلمی و فکری و عملی را در ابعاد مختلف در خود یافتند، یکی از کارهای اصیل و کارهای معتبرشان کار مبارزاتی بود، چه از راه قلم، چه از راه زبان، چه از راه فکر و چه از راه عمل و در این راه، این عزیز، جزو آن پیشگامانی هستند که در مبارزه اسلامی ما این افراد تا اندازه‌ای محدود و شمرده شده هستند. [در این راه] تنها خود شهید باهنر نبود، [بلکه]

نقش شهید باهنر در انقلاب و تداوم آن
نقش نقش بسیار مؤثری بود چه در سطح فرهنگ، چه در سطح معلمها، چه در سطح کتابها، چه در سطح مجامع عمومی و سخنرانیها؛ جز نیروهای بسیار صالح و اصیل و سالمی بودند که هیچ لحظه‌ای انحراف نداشت.

خانواده، همسر، خواهر و دیگر افراد خانواده ایشان در این باره با این بزرگوار همکاری داشتند. شاید این اندازه بگویم که کمتر کار مبارزاتی در ایران بود که این شهید عزیز مستقیم و یا غیر مستقیم در آن کار در جریان قرار نگیرد و یا دخالت در آن کار نداشته باشد، مگر کارها و مبارزاتی که انحرافی بود که پیدا بود ایشان موضعش چیز دیگر بود.
نقش شهید باهنر در انقلاب و تداوم آن چه بود؟

گاهی حضور مختصری در بعضی از کارها داشتم و چون شهید باهنر حضور مفصلی در حسینیه ارشاد داشت طبعاً در آن کارها با ایشان معاشرت می‌کردیم اما خیلی زود این آشنایی تبدیل به یک همکاری بسیار نزدیک شد، به دلیل کارهای تحقیقی، شغل ایشان مستقیماً کار فرهنگی بود و من با تأسیس مدرسه دوره راهنمایی مفید آن کار فرهنگی را که شروع کردم، طبعاً سراغ دوستانی رفتم که سابقه کارهای فرهنگی داشتند؛ از قبیل شهید دکتر بهشتی - رحمت الله علیه - و شهید باهنر و دیگران.

در «مفید» ما کار فرهنگی داشتیم، بعد یک مؤسسه خیریه به نام «مکتب امیرالمؤمنین (ع)» به وجود آوردیم که در آنجا نیز از ایشان دعوت کردم و در آن مؤسسه هم با ما بودند. از آن مؤسسه یک مؤسسه دیگر متولد شد که کانون توحید از آن جا سر چشمه گرفت و شهید باهنر در آن جا جزو هیأت مؤسس قرار گرفتند و همکاری بسیار نزدیکی با همدیگر داشتیم، بعد هم یک مدرسه در خیابان زنجان درست شد که آن هم متولد شده همین مؤسسات بود، یعنی همه این ها مؤسسه مادرشان مکتب امیرالمؤمنین (ع) بود که در جوار مسجد امیرالمؤمنین (ع) در خیابان نصرت تأسیس شده بود. ایشان در آن مکتب بود در آن خانه و مدرسه و در آن دبیرستان با هم همکاری بسیار نزدیکی داشتیم، طوری که کمتر روزی بود که یکدیگر را در رابطه با این کارها نبینیم و این یک رابطه کاری بود.

رابطه کاری دوم، فعالیت مشترک مان بود در روحانیت مبارز، که آن جا هم ایشان حضور داشتند و هم من. بعد هم خدمت برادران بودیم؛ من جمله شهید مطهری و شهید مفتح و سایر برادرانی که الان الحمدلله بعضی از آن ها زنده هستند. در آن جا هم رابطه کاری مشترک داشتیم، به علاوه کارهای مبارزاتی و انقلابی که خصوصی تر و محرمانه تر و با یکسری افراد کم

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر، آیت الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، آیت الله سیدعلی خامنه‌ای، آیت الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی؛ به ترتیب پنج اسمی بودند که در یکی از اولین روزهای پیروزی انقلاب بر آخرین سطر یک اعلامیه مهم به چشم می‌خوردند.

در آن روزها چه کسی تصور می‌کرد که این چند چهره انقلابی صادق و از معتبرترین شخصیت ها و فقهای مدبر حوزه های علمیه، در صحنه های سیاسی، آن چنان بدرخشید و آن چنان صداقت و درایت و خلوص و ایثار نشان دهند که امروز در قلب تک تک مسلمانان انقلابی ایران و حتی جهان، جای داشته باشند و بعدها نیز که در کارهای اجرایی چهره ای دانا و سلیم و حلیم و خالص به نام محمدعلی رجائی به جمع شان پیوست، به یک گروه کامل تبدیل شوند و در سخت ترین و مصیبت بارترین روزهای بعد از پیروزی انقلاب در تمام ناهمواری هایی که برای انقلاب پیش می آمد متهورانه و سخت کوشانه فعالیت کنند.

اما امروز ۳ تن از اینان از بین مان رفته اند و اکنون به پای سخنان یار دیگری می‌نشینیم، ما می‌پرسیم و آیت الله موسوی اردبیلی پاسخ می‌گویند:

لطفاً در مورد سابقه مبارزاتی شهید حجت الاسلام دکتر باهنر و هم چنین نحوه آشنایی با آن شهید توضیح دهید.

آشنایی من با آقای باهنر به زمان نسبتاً دوری می‌رسد، یعنی روزهایی که ایشان در قم درس می‌خواندند و من هم آن وقت قم بودم، آن وقت همدیگر را می‌شناختیم اما همکاری نزدیک با هم نداشتیم. مقداری آشنایی داشتیم و من در جریان کارهای ایشان بودم، یعنی همدیگر را می‌دیدیم و با هم صحبت می‌کردیم و آقای باهنر هم در جریان کارهای من کم و بیش بودند تا این که آمدند تهران. در حسینیه ارشاد تهران،

نقش ایشان نقش بسیار مؤثری بود چه در سطح فرهنگ، چه در سطح معلم ها، چه در سطح کتاب ها، چه در سطح مجامع عمومی و سخنرانی ها؛ جز نیروهای بسیار صالح و اصیل و سالمی بودند که هیچ لحظه ای انحراف نداشت. همیشه در خط مستقیم حرکت می کرد و کارهایش همیشه سالم و خالص انجام می گرفت، بنابراین اثرش بسیار مهم بود. افرادی

آقای باهنر بسیار پرکار بود، حتی وقتی مریض می شد، به قدری که بستری شده و دکترها گفته بودند که نباید چند روزی از منزل خارج شود، همین وقت جلسات در خانه ایشان تشکیل میشد یعنی آقای باهنر خوابیده و دیگران نشستند، کارها را انجام می دادند.

که آقای باهنر را می شناختند [می دانند] که حتی در این اواخر [زندگی] ایشان خلاصه شده بود [در تلاش و فعالیت]، مثلاً اگر یک جلسه ای هم داشت، جلسه ای بود که افراد آن هم فکر و هم گام بودند... جلسات عادی هم اگر داشت با همین ها بود. اگر یک وقتی در یک گوشه ای مثلاً به عنوان دو ساعت می خواست استراحت بکند، باز بالاخره یک برنامه ای بود و برنامه ای داشت.

حتی یادم هست وقتی آقای باهنر مریض بود، به قدری که بستری شده بود و دکترها گفته بودند که نباید چند روزی از منزل خارج شود، همین وقت جلسات در خانه ایشان تشکیل می شد [یعنی] آقای باهنر خوابیده و دیگران نشستند، کار را انجام می دادند. ایشان بسیار فرد پرتلاش و پرکوشش، [معتقد و عامل به] کار سالم، فکر آرام، پرمقاومت و با سعی و کوشش بسیار زیاد کار می کرد و صادق بود.

مقداری راجع به خصوصیات اخلاقی و شخصیت علمی آن بزرگوار توضیح دهید.

در بُعد علمی ایشان یک انسان متفکر با نظریات مفید و سالم، و اندیشه توانا و مبتکر بود و [در] خصوصیات اخلاقی: ۱- باخدا بود ۲- سعه صدر داشت ۳- مقاوم بود ۴- خیلی کم تر و دیرتر خسته می شد ۵- مخلص بود، کار را به عنوان یک وظیفه و تکلیف انجام می داد. [به علاوه] خصلت های خودخواهی، خودمحوری، خودبینی در او دیده نمی شد و نبود، یا اگر بود این قدر کم رنگ بود که در لا به لای عملش خیلی خود را نشان نمی داد. خیرخواه بود، مشاوری بسیار خوب بود در مواردی که دیگران با او مشورت می کردند، معین [یاری دهنده] بسیار خوبی بود برای آن هایی که با او همکاری می کردند. در این بُعد شهید باهنر، جزء افراد معدودی بود و [با وجود] مجموعه این فضایل، وقتی که شهید شدند شهادت شان برای من بسیار سنگین بود. برای این که در چندقدمی، من ایستاده بودم در همین ساختمان و او در آن ساختمان می سوخت و در میان شعله های آتش. البته من این را باور نداشتم اما احتمال آن را می دادم و زن و بچه اش هم در چندقدمی ما بودند و هیچ کاری هم از ما ساخته نبود.

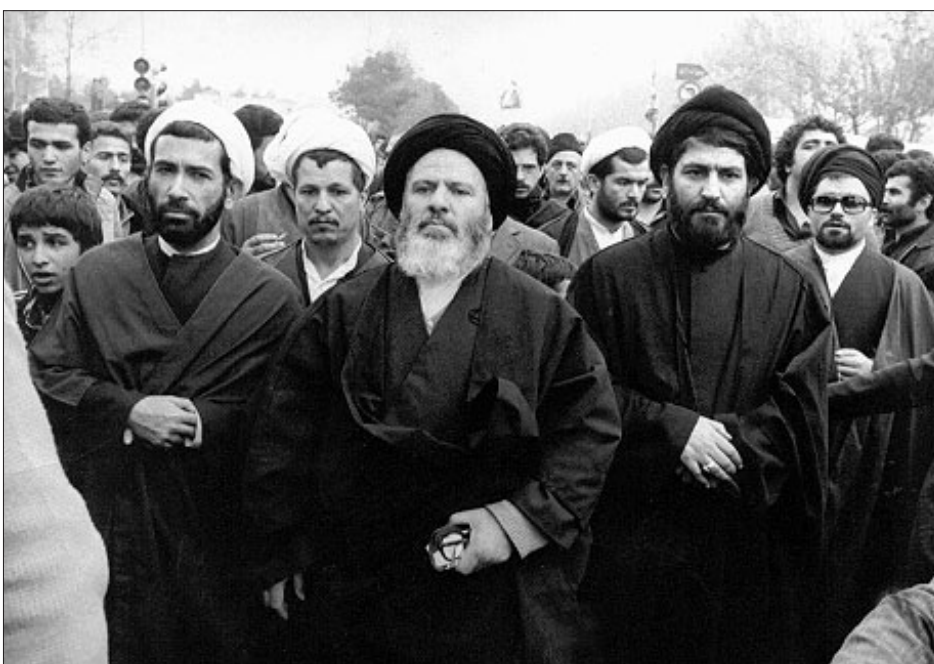
من طبعاً مانند هر انسانی که مصیبتی بر او متوجه شود و هیچ کاری از او ساخته نباشد و معمولاً تلاش می کند از نظر ذهنیت، خود را طوری وانمود کند که ایشان نیست [که دچار حادثه شده]، اما در این حالت بودیم که ان شاء الله آن ها [جزو آسیب دیدگان حادثه] نباشند تا این که معلوم شد و فهمیدیم که نه خیر ایشان [جزو آسیب دیدگان حادثه] بودند. و چه قدر سنگین بود برای من آن وقت که در مجلس، جنازه ایشان را آوردند و قرار شد من نماز بخوانم یا پرده ای بر روی جنازه ایشان بود که دوستانش دیدند و من هم پرده را که کنار زدند این بزرگوار را دیدم و آن لحظه هر وقت یادم می آید واقعا بر من سخت می گذرد؛ رحمت الله علیه. **شهید باهنر در حزب [جمهوری اسلامی] چه کارهایی انجام می دادند؟**

ایشان در حزب جزو افرادی بودند که از همان روز اول در پی ریزی و در پیاده کردن تفکر تشکیل حزب نقش حساس و اساسی داشتند. و جزو افرادی بودند که از روز اول تأسیس حزب کارها و مسئولیت هایی را تقبل کردند و خیلی از خصلت های ایشان در حزب این بود که آن کار پر مشقت را قبول می کرد. در روزهای اولی که در کانون توحید اسم نویسی بود، از همان روزها خلاصانه در خدمت حزب بودند و بیشتر کارهای برنامه ریزی و کارهای آموزش به عهده ایشان بود؛ تا آن جایی که من خبر دارم (البته بعدها و در اواخر من در مجرای کار نبودم). خصوصاً بعد از شهادت دکتر بهشتی که ایشان مسئولیت مستقیم را پذیرفتند در جریان کارهای ایشان به آن صورت نبودم، ولی در اول کار که تقسیم کار شد ایشان کار شهرستان ها را پذیرفتند که کار شهرستان ها کار سنگینی بود. یعنی به اضافه کارهای فرهنگی و آموزشی کار اصلی ایشان کار شهرستان ها بود. و با تلاش این شهید عزیز اکثر شهرستان ها با حزب رابطه برقرار می کردند، دفاتر درست می کردند، شناسایی می کردند، شعبه باز می کردند، دستور می دادند و به کارهای آن ها رسیدگی می کردند و از این قبیل کارها؛ تا آن جا که من خاطرم هست.

نقش شهید باهنر را در پیوند [افراد] دانشجو و روحانی بیان کنید.

این مربوط می شود به کار و بعد فرهنگی ایشان، چون این شهید عزیز فردی فرهنگی بود، طبعاً تماس مستقیم با این قشر در جامعه زیاد داشتند، این افراد همکاران و شاگردان او بودند؛ افرادی که با آقای باهنر همکاری داشتند. ثانیاً طرز فکر این بزرگوار، اصولاً از نوع جوان و دانشجویی بود و این یکی از خصلت های ایشان بود. و این طرز فکر جوان و دانشجویی پیوند می داد دانشجو را با قشر روحانیت. لذا ما می دیدیم وقتی ایشان در یک جلسه ای سخنرانی داشتند یک حالتی داشت و وقتی می رفت یک جلسه دانشجویی یک روحیه دیگری داشت. شهید باهنر مهره ای بسیار اصیل بود و در این رابطه هم شناسایی خوبی داشت، افراد را زیاد می شناخت. و افراد زیادی هم او را می شناختند و هم تفکر خوبی داشت و روحانیون و دانشجویان مسائل خود را با ایشان در میان می گذاشتند. جلسات تدریس می گذاشتند، جلسات توجیهی می گذاشتند و تبادل نظر می کردند که خود تأثیر بسیار خوبی داشت. **هدف ایادی آمریکا از منفجر کردن ساختمان نخست وزیری و به شهادت رساندن برادر رجائی رئیس جمهور و برادر حجت الاسلام باهنر چه بود و تا چه اندازه در این راه موفق شدند؟**

هدف آن ها براندازی بود، این یک حلقه از حلقات دیگر کارهای براندازی بود، این ها تصمیم گرفته بودند به از بین بردن. یعنی این جور فکر می کردند که اگر افرادی معدود از مجلس و هیأت دولت و قوه قضائی را از بین ببرند، دولت ساقط می شود. لذا فکر می کنم مسئله حزب و مسئله نخست وزیری و دادستانی سه تا مسئله جدا از هم نیستند، این ها یک مسئله هستند، متتها سه تا بخش دارند. این ها فکر کرده بودند که یک مقدار را در حزب از بین می برند و بقیه را در نخست وزیری از بین می برند و چند نفر را هم دادستانی از بین ببرند، مسئله تمام است...





«بین من و شهید باهنر نوعی هم‌بانی وجود داشت. این هم‌بانی شاید بین شهید باهنر و هیچ یک از برادران نزدیک و همکار دیگرمان و بین من و سایر برادران وجود نداشت. یعنی خیلی نوشتن و گفتن هم را می‌پسندیدیم و قبول می‌کردیم. قبلاً هم کارهای مشترک با هم داشتیم.» اینها شمه‌هایی از کلام ارزنده مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای است که درباره شهید باهنر فرموده‌اند. آن شهید عزیز به راستی یکی از بزرگان انقلاب بود. ویژگی‌هایی که در جای جای این زندگینامه می‌توان آن را ردیابی کرد و به وضوح دید. نوشته ذیل، مروری دارد بر زندگی، تلاشها و مبارزات شهید دکتر محمدجواد باهنر، به قلم علی عبد که با استفاده از منابع موجود در دفتر ماهنامه شاهد یاران نگاشته شده است:

درآمد



مروری بر زندگی، تلاشها و مبارزات شهید دکتر محمدجواد باهنر

الگوی مجسم مسلمان

مشرف شدند و دور تازه‌ای از زندگی و تحصیل علم را از سر گرفتند. البته این هجرت با مشکلات زیادی از جمله کمبودهای مالی دو شهید همراه بود. شهید باهنر در این باره گفته است: «وضع مالی خانواده ام طوری بود که به هیچ وجه قادر به پرداخت مخارج تحصیلی من نبودند. بنابراین با شهریه محدودی که حضرت آیت الله العظمی بروجردی (ره) در آن زمان می‌دادند (۳۲ تومان در ماه) زندگی می‌کردم. البته بعد از مدتی ۵۰ تومان هم از حوزه علمیه کرمان به آن جا حواله می‌شد. سال اول اقامت در قم، در مدرسه فیضیه سکونت داشتم و توانستم کفایه و مکاسب را خدمت چند تن از استادان آن روز، از جمله مرحوم آقای مجاهدی (ره) و آقای سلطانی و دیگران تمام کنم. از سال ۱۳۳۳ به درس خارج رفتم. اساتید ما در درس خارج، عمدتاً رهبر بزرگوارمان حضرت آیت الله العظمی امام خمینی بودند که ما اولین درس خارج، درس فقه و درس اصول را از محضر ایشان استفاده کردیم و تا سال ۱۳۴۱، یعنی بیش از هفت سال، در خدمت امام بودیم... هنوز هم بسیاری از یادداشت‌های درسی آن روز به عنوان یادگار و ذخیره علمی برای ما باقی مانده است.» شهید باهنر و دوستانش همچنین سر کلاس‌های دروس فقهی مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره) حاضر می‌شدند. این تلمذ تا پایان حیات پربرکت آن مرجع عالیقدر (۱۳۴۰ شمسی) ادامه یافت. از دیگر اساتید شهید، مرحوم علامه طباطبایی (ره) بود که آقای باهنر درس فلسفه اسفار را به مدت شش سال نزد ایشان گذراند. درس تفسیر مرحوم علامه نیز در نوع خود زبان زد بود و شهید باهنر فرصت را مغتنم دانست و از این کلاس بهره‌ها برد: «اولین روزهایی که علامه، درس تفسیر را شروع کردند ابتدا درس می‌گفتند، سپس مطالب در جمع طلاب مورد بحث قرار

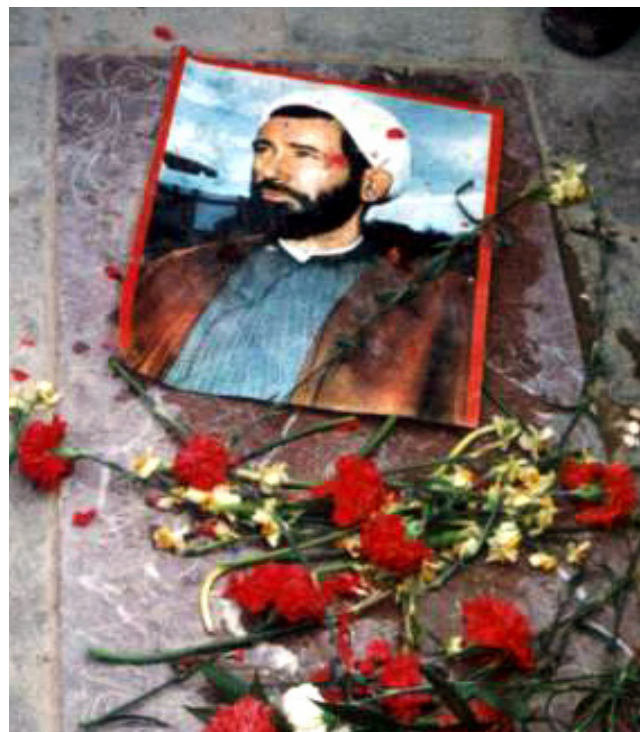
و دوستانش تحصیلات جدید آموزش و پرورش را نیز به صورت داوطلبانه و به شیوه متفرقه پی می‌گیرند. سال ۱۳۳۲ شهید باهنر بیست ساله است و موفق به کسب مدرک تحصیلی پنجم علمی نظام قدیم می‌شود. در این زمان، ایشان دروس حوزوی خود را تا حدود سطح ارتقاء داده است. در تمام این مراحل، شهید، از نعمت همراهی، دوستی و هم درس بودن با پسر دایی بزرگوارش حجت الاسلام والمسلمین شهید علی ایران منش برخوردار است. این دو هم محله بودند و البته شهید ایران منش یک سال از پسر عمه گرامی اش بزرگ‌تر بود. پدر شهید باهنر در این باره گفته است: «علی آقا نزد من آمد و گفت که مدرسه معصومیه طلبه می‌پذیرد و من می‌خواهم در آن جا درس طلبگی بخوانم.

شهید باهنر دومین آنها و پسر ارشد خانواده محسوب می‌شد. پدرش مرحوم علی اصغر باهنر از کسبه مؤمن و پرهیزگار شهر بوده و با وجود آنکه فقط سواد قرآنی داشت، آنچنان زهد و تقوایش در میان مردم شهره بود که «شیخ علی اصغر» صدایش می‌کردند

پسر من نیز به این کار تشویق شد و دو نفری تصمیم به تحصیل گرفتند و آن جا مشغول شدند. در حین این که آن دروس را می‌گذراندند، به آن‌ها گفته بودند لازم است دروس جدید را هم بخوانند... این دو شهید عزیز آن قدر با همدیگر مانوس و همراه بودند که همگان آن‌ها را دو برادر می‌پنداشتند. این گونه بود که وقتی آن دو بزرگوار، محیط کرمان را برای پیشرفت و پریدن در ارتفاع بالا کوچک و محدود دیدند، به شهر مقدس قم

حجت الاسلام والمسلمین شهید دکتر محمدجواد باهنر، از یاران و شاگردان مبرز حضرت امام خمینی (ره) و سومین نخست وزیر نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، سال ۱۳۱۲ شمسی در خانواده‌ای مذهبی و فقیر در محله‌ای به نام «شهر» در کرمان متولد شد. خانواده اش تعداد نه فرزند داشتند و او دومین آن‌ها و پسر ارشد این خاندان محسوب می‌شد. پدرش مرحوم علی اصغر باهنر از کسبه مؤمن و پرهیزگار شهر بوده و با وجود آن که فقط سواد قرآنی داشت، آن چنان زهد و تقوایش در میان مردم شهره بود که «شیخ علی اصغر» صدایش می‌کردند. ایشان مغازه کوچکی در همین محله داشت و از این طریق امرار معاش می‌کرد. شهید باهنر، جایی درباره سال‌های کودکی اش گفته است: «در پنج سالگی به مکتب خانه‌ای سپرده شدم که نزدیک منزل مان بود، چون اولاً در آن ایام مدارس چندانی نبود [در شهر] نبود. اگر هم بود خانواده‌هایی مثل ما به آن دسترسی نداشتند. اتفاقاً پیش آمد [تأسیس] مکتب خانه بسیار خیر بود. برای آن که در آن جا بانوی متدینه‌ای بود که قرآن را نزد ایشان خواندم. [این خانم] فرزندی داشت به نام آقای حقیقی که از تحصیل کرده‌های آن روز بود و بعد وارد حوزه علمیه کرمان شد.» شهید، در همان خانه نزد حجت الاسلام والمسلمین حقیقی، خواندن و نوشتن و درس‌های معمول روز را فرامی‌گیرد. در ادامه با راهنمایی همین شخص به مدرسه معصومیه کرمان راه می‌یابد و با گذراندن دروس رسمی حوزوی، به سلک طلاب درمی‌آید. مدرسه معصومیه در دوران رضاخان سال‌ها بسته و فعالیت آن ممنوع بود. سرانجام از شهریور ۱۳۲۰ شمسی این مدرسه بازگشایی شد و نسبت به جذب و پرورش طلاب اقدام تازه‌اش را از سر گرفت. ورود شهید باهنر به این مدرسه حوالی سال‌های ۳- ۱۳۲۲ رخ می‌دهد و در کنار این‌ها ایشان

می گرفت. بعد از رفع اشکالات، درس را می نوشتند که بعدها به صورت «المیزان» یعنی همان دوره کتاب های تفسیر عالی بیرون آمد. ما از ابتدای سوره مبارکه بقره به بعد در محضر استاد بودیم و من یادداشت های فراوانی دارم که خاطره پرباری از آن دوران است.» شهید باهنر همواره از آن ایام و نیز شاگردی در محضر مبارک حضرت امام خمینی (ره) به نیکی و با غرور یاد می کرد و بهترین خاطرات علمی و تحصیلی خود را مربوط به دوران حضور و تحصیل نه ساله اش در شهر مقدس قم می دانست. در تمام آن مدت، ایشان از پرداختن به دروس علمی و دانشگاهی خارج از حوزه های علمیه نیز غافل نشد. از جمله در اولین سال حضور در قم (۱۳۳۳) کلاس دوازدهم (متوسطه) را به طور متفرقه امتحان داد و توانست مدرک دیپلم کاملش را اخذ کند. ایشان هیچ گاه از تلاش، فعالیت و مطالعه دست بر نمی داشت، پدر شهید در این باره می گوید: «یکی از نکاتی که همیشه در وجود فرزندم به آن برمی خوردم پشتکار زیادش بود. یادم است یک روز تعطیل به او گفتم که امروز جمعه است، خوب است شما کمی استراحت کنید. گفت استراحت چیست؟ انسان جمعه ها هم باید کار بکند، استراحت مال کسی است که هیچ احتیاجی ندارد. ما محتاج کوشش و فعالیت هستیم و جمعه و تعطیلی برای ما چیزی ندارد که کار و تحصیل را کنار بگذاریم. توجه کنید؛ پسرمانی این حرف را زد که فقط یازده سال داشت.» مدتی پس از اخذ دیپلم، شهید باهنر با ورود به دانشکده الهیات، تحصیلات دانشگاهی را نیز در کنار دروس طلبگی، به تعلقات روزمره خود افزود و با علاقه و پشتکاری دو چندان، در هر دو زمینه به توفیقاتی نائل شد. البته ایشان در آن زمان یک روحانی با سابقه و دانشمند بود و درس های دانشکده الهیات، تازگی چندانی برایش نداشت. بنابراین بیشتر هم و غم خود را بر سر درس های حوزوی گذاشت و فقط هفته ای یک یا دو بار - بعضاً - برای دروس نسبتاً ناشناخته و لازم، به تهران عزیمت می کرد. سال ۱۳۳۷ دوره لیسانس را به پایان رساند و سپس با اندکی وقفه توانست به دوره



دکتری راه یابد. در این میان یک دوره فوق لیسانس در رشته امور تربیتی را نیز در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران گذراند. این تلاش ها در ادامه مجاهداتی بود که پیش کسوتانی همچون شهیدان بزرگوار آیت الله دکتر سیدمحمد حسینی و آیت الله دکتر مفتاح ابتدا به عنوان شاگرد و سپس در جایگاه استادی در دانشگاه شروع کرده بودند و استاد شهید حضرت آیت الله مرتضی مطهری نیز در کسوت مدرس حوزه و دانشگاه از چهره های تابناک این عرصه بود. تمامی این کوشش ها در اثر اشارات بارز و همیشگی حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر وحدت حوزه و دانشگاه و نزدیکی پیشاپیش این دو عرصه بزرگ فرهنگی و علمی صورت می گرفت. مرحوم علامه طباطبایی (ره) نیز از بزرگ ترین مشوقان این مسیر به شمار می رفت. جالب این که شهید باهنر، موضوع پایان نامه تحصیلی دکتری خود را «ولایت فقیه» قرار داده بود که با موافقت استاد راهنمایش (آیت الله شهید مطهری) توانست نمره قبولی را در این زمینه کسب کند. دامنه تلاش های علمی و تبلیغی شهید باهنر به عرصه های مطبوعاتی نیز گسترش یافت و ایشان در کنار آیت الله هاشمی رفسنجانی و حجت الاسلام والمسلمین مهدوی کرمانی سالنامه وزین «مکتب تشیع» را تأسیس کردند که پس از مدتی به فصلنامه بدل شد و متأسفانه با گذشت هفت سال از انتشاراتش توسط عمال رژیم توقیف شد. استقبال از این نشریه به حدی بالا بود که در کوتاه زمانی (با توجه جمعیت آن روز تهران) شمارگانش از پانزده هزار نسخه فزونی گرفت و همین، عوامل رژیم منحن پهلوی را به صرافت جلوگیری از تداوم انتشار نشریه انداخت. به گفته آقای هاشمی رفسنجانی، شهید باهنر، بیشترین نقش را در تهیه و رسیدگی به مقالات و چاپ و انتشار نشریه برعهده داشت. دارا بودن قلمی توانا و سواد علمی حوزوی و دانشگاهی بالا، به شهید باهنر توفیق رسیدن به چنین جایگاهی را در عین جوانی بخشیده بود. از سال ۱۳۳۷ با پیوستن شهید باهنر به روحانیون مبارز و آن دسته از یاران حضرت امام خمینی (ره) که تبلیغ آشکار علیه رژیم ستم شاهی در سخنرانی ها و خطابه ها را سرلوحه کار خود قرار داده بودند، سلسله دستگیری های ایشان توسط عوامل نظام منحن طاغوت آغاز شد. در این سال، در پی به رسمیت شناخته شدن رژیم غاصب و اشغالگر صهیونیستی توسط شاه، شهید باهنر در سفر تبلیغی اش به آبادان، سخنرانی پرشوری ایراد کرد که متعاقب آن، مأموران شهربانی این شهر ایشان را دستگیر کردند. البته مبارزات شهید از سال ها قبل و با توزیع نشریه «منشور برادری» ارگان فدائیان اسلام در شهر کرمان آغاز شده بود. شهید باهنر همواره از جمله دوستان شهید بزرگوار و مجاهد نستوه سیدمجتبی نواب صفوی بود و از مجاهدات ایشان و یارانش هواداری می کرد.

سال ۱۳۴۱ به تهران آمد و در این شهر رحل اقامت افکند. آن زمان، در ادامه تلاش هایی که برای تبلیغ دین مبین اسلام و مکتب والای شیعه در ممالک خارجی صورت می گرفت

(مانند حضور شهید بهشتی در مرکز اسلامی هامبورگ در آلمان)، قرار بود شهید باهنر نیز به نمایندگی از طرف حوزه علمیه قم برای دستیابی به چنین امر مهمی به ژاپن عزیمت کند. با حضور شهید در تهران، کم کم زمینه چینی های لازم در دستور کار قرار گرفت. ابتدا شهید تصمیم گرفت آموختن زبان انگلیسی را به عنوان زبان بین المللی تکمیل کند. در کنار این ها تا حدی هم به یادگیری زبان ژاپنی پرداخت. اما آن چه باعث تداوم سکونت و حضور شهید در تهران شد، شروع جدی مبارزات و نهضت اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره) بود. شهید باهنر بهتر آن دید تا با این کاروان همراه شود و آرزوی دیرینه خود و بقیه مؤمنین را در تحقق حکومت الله بر زمین و بر صدر نشاناند

شهید باهنر و شهید ایرانمنش آنقدر با همدیگر مانوس و همراه بودند که همگان آنها را دو برادر می پنداشتند. اینگونه بود که وقتی آن دو بزرگوار، محیط کرمان را برای پیشرفت، کوچک و محدود دیدند، به شهر مقدس قم مشرف شدند.

مستضعفین و مظلومان در زیر لوای پرچم پرافتخار شیعه تحقیق بخشید. سال ۱۳۴۲، خرداد پرحادثه و تاریخ ساز این سال تقریباً با ماه های عزاداری شیعیان هم زمان می شود و شهید باهنر نیز جزو روحانیونی است که از قم به شهرهای دیگر اعزام می شوند، تا پیام قیام و ندای رهبر معظم مان را به گوش عزاداران برسانند. روز هفتم محرم، عوامل رژیم برای دومین بار شهید باهنر را دستگیر می کنند اما چون که هنوز اعتراضات عمومی پانزده خرداد رخ نداده است، ایشان و بسیاری از مبلغین آزاد می شوند. تا آن که پس از به وقوع پیوستن آن حادثه عظیم، شهید باهنر مجبور می شود زندگی مخفیانه ای اختیار کند. در سالگرد هجوم وحشیانه عمال رژیم به مدرسه فیضیه (آخر سال ۱۳۴۲) شهید باهنر به مدت سه شب در مسجد جامع بازار تهران سخنرانی پرشوری ایراد می کند. در سومین شب، شهید دستگیر و به زندان قزل قلعه منتقل می شود که نخستین دستگیری منجر به زندان ایشان به شمار می آید. کلاً محاکمه و زندان شدن این بزرگوار به مدت چهار ماه به طول می انجامد؛ چرا که جرم شهید از سوی ساواک، ایراد مطالب تحریک آمیز بر بالای منبر و به میان آوردن قضیه مدرسه فیضیه در سال قبل و «اظهارات ناروا» تلقی می شود. در همین سال ها دکتر باهنر به یکی از مهم ترین سنن اسلامی عمل می کند و عقد ازدواج با دخترخانمی مؤمنه و پرهیزگار می بندد. خانم زهرا عینکیان همسر مکرمه شهید درباره چگونگی بستن پیوند مقدس ازدواج با آن بزرگوار و زندگی شان در سال های بعد چنین می گوید: «من و آقای باهنر از طریق خواهرم که از همکاران دکتر باهنر بود و جناب آقای برقعی، با هم آشنا شدیم. ابتدا شناخت کمی از ایشان داشتم. فقط می دانستم که روحانی، تحصیل کرده و نویسنده است. بعد با مادرشان برای خواستگاری به خانه ما آمدند. تقدیر این شد که در سال ۱۳۴۴ با هم ازدواج کنیم. برنامه ازدواج ما، بسیار ساده و کم هزینه بود. مهریه ام ده هزار تومان بود و جهت هزینه های ازدواج، ایشان دو هزار و پانصد تومان دادند. بعد هم وارد آموزش و پرورش شد. مدتی

راهنمایی خط کشیده بودند و در حاشیه، اظهار نظرهایی کرده بودند، معلوم بود که آن مطالب برای شان ناگوار بوده است. از آن سال تصمیم بر این گرفته شد که از انتشار این کتاب ها جلوگیری کنند، منتها در محذورات اجتماعی قرار داشتند و دنبال مؤلف جدیدی می گشتند تا جایگزین ما کنند؛ مؤلفی که بتواند به دلخواه آن ها بنویسد. اما چنین مؤلفی یا نبود و اگر هم بود جامعه او را نمی پذیرفت. چون مدت ها بود که معلمین با کتاب های ما آشنا شده بودند و می گفتند زمینه بسیار خوبی به ما داده اید. همچنین می گفتند ما اگر می خواستیم علیه رژیم صحبتی بکنیم، در هیچ یک از کتاب ها ممکن نبود اما شما سرنخی به ما داده اید که می توانیم بحث های خودمان را [مطرح] کنیم. ساواک هم تلاش می کرد که کتاب های دیگری بنویسد و حتی با بعضی از نویسندگان - اوقافی - آن روزها قرار گذاشته بود، ما هم مخصوصاً آن ها را می دیدیم و به صورتی از این کار منصرف شان می کردیم. در ضمن، معلمین و مردم را در جریان می گذاشتیم تا اگر احیاناً [عوامل رژیم] خواستند کار جدیدی [با کتاب ها] بکنند، آگاه باشند و مقاومت کنند. در هر حال، آن سال با شیوه های خاصی توانستیم جلوی آن کار را بگیریم. آن ها نیز چاپ این کتاب ها را تا آخرین روزی که فرصت داشتند به عقب انداختند، ولی دیگر نمی توانستند در برابر افکار عمومی مقاومت کنند. بالاخره در سال ۱۳۵۶ که مبارزات وسیع تر شد مجبور شدند تسلیم ما شوند. ما هنوز هم نسخه هایی از آن ها را به یادگار نگه داشته ایم، نسخه هایی که [عوامل رژیم] دور مطالبش را خط کشیده اند تا سانسور کنند و مشخص است که این جرح و تعدیل ها از سه کانال مختلف عبور کرده است تا مطالب مورد نظر حذف شوند. همه آن ها را نگه داشته ایم تا روشن شود که رژیم درباره کتاب های ما چگونه فکر می کرده است. بعضی ها می پرسند شما چطور موفق شدید در آن زمان، این کتاب ها را بنویسید؟... در این کتاب ها آیات فراوانی از جهاد و لزوم کارزار در برابر ظلم و بی عدالتی آورده شده است. در این کتاب های درسی، ضرورت مبارزه مخفی و حفظ نیروها از دستبرد دشمن و ضربه کاری زدن به دشمن را نیز مطرح کردیم. تاریخ ائمه اطهار(ع) را به خصوص از قسمت های مبارزاتی و انقلابی و درگیری هایی که با خلفا داشتند بیان کردیم. مسئله اقتصادی ای که در این کتب آوردیم، درباره ملی

و خواهرش را خواست. گفته بودند اگر با ما همکاری کنید، دیگر کاری با شما نداریم... شهید باهنر چندین بار زندان رفت. چهار ماه قبل از ازدواج به زندان افتاده بود. یک بار وقتی در مسجد جامع بازار تهران سخنرانی کرده بود، و بار دیگر در همدان دستگیر و روانه زندان شده بود. البته مدت زندان رفتنشان کوتاه بود. ایشان درباره نحوه برخورد ساواک در زندان چسبزی به من نمی گفت. یک دفعه خیلی اصرار کردم، تعریف کرد که یکی از هم سلولی هایم را برای بازجویی بردند. وقتی می آوردندش، پاهای او ورم کرده و دهانش کف کرده بود. در حالی که از حال رفته بود، او را توی سلول انداختند و رفتند. بعد مقداری شیر برایش آوردند و با قاشق داخل دهانش ریختند. به قدری بی حال شده بود که شیرها از گوشه دهانش بیرون می ریخت. بعد یکی از آن ها آمد و به من گفت: حالا خوب شد! شما هم دارید پرستاری می کنید! (برگرفته از کتاب خورشید کویر)

در نیمه های دهه چهل شمسی، شهید باهنر با آزادی از زندان، فعالیت هایش را دست کم در سه زمینه ادامه می دهد: نخست همکاری و مشارکت در مبارزه علیه رژیم، دوم تداوم حضور در دانشگاه و سوم تداوم حضور مؤثر در حوزه فرهنگ، که از سوی بزرگان انقلاب و یاران حضرت امام بر آن تأکید بسیاری می شد. در این زمان، شهید بهشتی وارد آموزش و پرورش شده بود و دوستان دیگر شهید از جمله مرحومان سید رضا برقی و دکتر گل زاده غفوری نیز آن جا مشغول بودند. هدف، برنامه ریزی برای دروس تعلیمات دینی در مدارس و تألیف کتب درسی مربوطه جداگانه برای هر سال تحصیلی از دوازده سال دوره متوسطه بود. با همکاری و برنامه ریزی زیرکانه دوستان شهید و یاران انقلاب، ورود ایشان به اداره آموزش و پرورش محقق شد و ایشان در قسمت برنامه ریزی تحصیلی به کار اشتغال پیدا کرد. در کوتاه مدت آقای باهنر و همراهانش (دکتر غفوری و مرحوم برقی) توانستند زیر نظر شهید بهشتی نخستین کتاب های دینی را تألیف کنند و سپس دامنه این تألیفات تمامی کتب دینی دوازده سال تحصیلی را دربرگرفت.

شهید باهنر همواره از این امکان و موقعیت، به عنوان یک فرصت جالب یاد می کرد و از شیرینی درگیری ها و مشکلاتی می گفت که بر سر تداوم این راه با دستگاه داشت و نتایج پرباری که به تحمل همه آن مسائل و موانع، می ارزید. مطالب این سلسله کتب به قدری پربار و عمیق و راه گشا بود که از یک طرف نسلی از مبارزان و رزمندگان آینده انقلاب، نظام و دفاع مقدس را تربیت کرد و با معارف اسلامی آشنا ساخت و از طرف دیگر، این مطالب حتی در مخفی گاه های مبارزین مذهبی نیز سینه به سینه تدریس می شد و گسترش می یافت. تا آن که در آستانه بروز و اوج گیری انقلاب اسلامی، رژیم پی به نفوذ و عمق این کتاب ها برد و درصدد جلوگیری از تداوم این مسیر برآمد. شهید باهنر در این باره توضیح داده است: «در سال های ۶ - ۱۳۵۵، رژیم، دیگر احساس کرده بود که مطالب کتاب ها چیست. فلذا سخت جلوگیری می کرد و کتاب ها را برای سانسور و تجدید نظر به مراکز خود می فرستاد. ما توانستیم به کتاب های تجدید نظر شده دست پیدا کنیم. آن ها دور شصت درصد از مطالب کتاب های اول و دوم

نیز ورامین بود. بعد از رسمی شدن، به قسمت سازمان کتاب های درسی رفت. در ابتدای ازدواج، بیست روزی داخل همان منزلی بودیم که با طلبه ها اجاره کرده بود، تا این که برای سخنرانی به رفسنجان دعوت شد و با هم به رفسنجان رفتیم، بعد هم برگشتیم و یک طبقه از منزل حاج آقا آیت الهی را در خیابان شترداران در میدان قائم اجاره کردیم، سه اتاق داشت و یک آشپزخانه و یک حیاط خلوت خیلی کوچک. یک چراغ والور هم داشتیم که روی آن غذا می پختیم.

افرادی که با ایشان رفت و آمد داشتند، از فرهنگیان و روحانیون و بازاریان بودند. بعضی مواقع از صبح می آمدند که یک ساعت جلسه باشد، تا بعدازظهر می ماندند و غروب می رفتند. البته این در

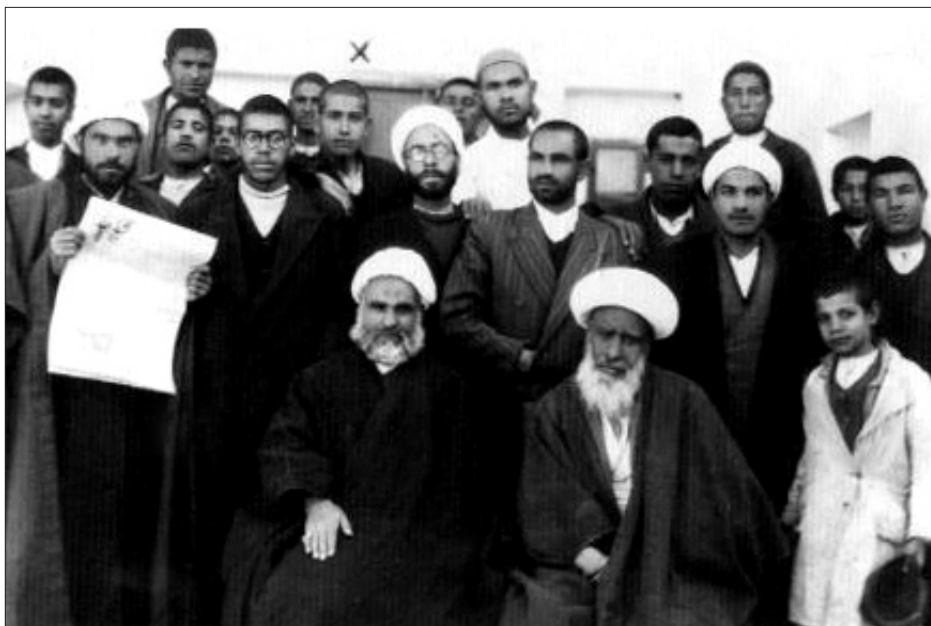
شهید باهنر همواره از آن ایام و نیز شاگردی در محضر مبارک حضرت امام خمینی(ره) به نیکی و با غرور یاد میکرد و بهترین خاطرات علمی و تحصیلی خود را مربوط به دوران حضور و تحصیل نه ساله اش در شهر مقدس قم می دانست.

موقعی بود که کتاب های درسی تعلیمات دینی مدارس را می نوشتند. وسایل خانه نداشتیم. ده هزار تومانی پول داشت، قدری هم وام گرفتیم و وسایل خانه، مثل آبگرمکن و چیزهای دیگر خریداری کردیم. روزی فرد ناشناسی به من زنگ زد و گفت از دوستان و آشنایان باهنر هستم. گفتم ایشان تشریف ندارند. من هم آدرس منزل را دادم. بعدا که آقای باهنر آمد، گفت که از ساواک بوده است. شهید باهنر همواره در تلاش و فعالیت بود. بیش تر روی کتاب های درسی کار می کرد؛ در خانه و اداره. می گفتم مگر بچه ها متوجه اهداف شما در کتاب های درسی می شوند؟ می گفت همین قدر که اسم پیامبر(ص) را بدانند کافی است.

در خیابان شهرآرا بودیم که دختر بزرگم به دنیا آمد. اسم او را گذاشت نهضت. منظور آقای باهنر از این نام، تحقق انقلاب بود. گفته بود من اسم دخترم را نهضت می گذارم؛ نهضت انقلاب اسلامی. شش سال در شهرآرا بودیم. سه سال در مسجد هدایت سخنرانی داشت. ساواک سخنرانی او را ممنوع کرد. یک روز که من منزل نبودم، از ساواک آمده بودند. خواهر شهید باهنر در را باز کرده بود. ساواک خواهرشان را دستگیر کرده و برده بود تا از او سؤالاتی در خصوص دکتر باهنر کنند. بعد او را در خیابان رها کرده بودند. چون با خیابان های تهران آشنا نبود، به ما تلفن کرد. ما هم رفتیم و او را آوردیم. نزدیک غروب ساواکی ها داخل منزل ریختند، تا آقا محمدرضا برادر آقای دکتر باهنر را که در راهپیمایی دانشجویان مشارکت داشت، بگیرند. سرانجام او را دستگیر کردند و چهار ماه در زندان انفرادی نگه داشتند. می گفت شب و روز را تشخیص نمی دادم، حتی برای نماز هم همین طوری وقتی تعیین می کردم و نماز می خواندم. بعد از چهار ماه آزاد شد. از آن به بعد، می آمدند، خواهر او را دستگیر می کردند و می بردند و در بیابان و جاده هایی که برای او ناآشنا بود رها می کردند. ما نیز فقط منتظر زنگش می ماندیم، تا برویم و او را بیاوریم. یک دفعه هم ساواک آقای باهنر



شهید باهنر در سنین نوجوانی



موضوع سخنرانی هم چگونگی تدریس کتب دینی بود. یک سمینار در مشهد بود که با هم رفتیم. یک طبقه اجاره کردیم. هر روز در منزل ما برنامه بود. در این برنامه حضرت آیت الله خامنه‌ای، شهید بهشتی و شهید مطهری شرکت داشتند. من مرتب کار می‌کردم. دو نفر از برادرزاده‌هایم که همراهان بودند مدام می‌گفتند این چه مسافرتی است؟ صاحب خانه طبقه پایین را هم به ما واگذار کرد. هدف از این مسافرت برنامه‌های انقلابی بود. یک بار هم شهید به من گفت بیایید امشب به کرمان برویم. گفتم من نمی‌آیم، آن جا خسته می‌شوم. کرمان که می‌رفتیم، در منزل پدر آقای باهنر ساکن می‌شدیم. از بس آمد و رفت بود من خسته می‌شدم. گفت برای استراحت می‌رویم. به هر حال با هم رفتیم. از آن ساعتی که ما رسیدیم، برنامه هایش شروع شد. یک شب هم که خواهر شهید ما را دعوت کرد، گفت من می‌روم جلسه و برمی‌گردم. گفتم زودتر بیایید. گفت ان شاء الله. اما هر چه صبر کردیم، نیامد. مهمان‌ها قدری خوابیدند. ساعت یک ربع به دو بعد از نیمه شب آمد. گفتم امشب زود آمدید؟! خندید و گفت عوضش سحری می‌خوریم!...» (برگرفته از کتاب خورشید کویر)

تأسیس مدرسه رفاه (همان جایی که بعدها در بدو ورود حضرت امام خمینی (ره) به میهن اسلامی مان در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به محل دیدارهای مردمی ایشان با انقلابیون بدل شد)، تشکیل صندوق قرض الحسنه و کارهای خیریه و امدادی، فعالیت‌های ظاهری «بنیاد رفاه» را شکل می‌دادند و کارهای مخفیانه نیز بالطبع، شامل مبارزات انقلابی و تقویت نهضت می‌شد. حضور مشترک شهیدان باهنر و رجایی در قالب فعالیت‌های پنهان و آشکار این مجموعه، موجب تقویت دوستی و روابط این دو یار دیرینه و مؤثر انقلاب شد. شهید باهنر در این باره گفته است: «یادم است در همان جریان، آقای رجایی را به عنوان رابط، به بعضی از کانون‌ها معرفی کردم. ایشان با اسم مستعار «امیدوار» در آن جلسات شرکت می‌کرد. هیچ‌کسی آقای رجایی را نمی‌شناخت که کیست و نام واقعی اش چیست؛ این عزیز در آن جلسات، تعلیم می‌داد. [ما] مدرسه رفاه را نیز در ادامه همین اقدامات علنی ایجاد کردیم. البته همان طور که می‌دانید آقایان بهشتی، رفسنجانی و عده دیگری از دوستان در قالب این جریان همکاری داشتند.

دفتر نشر و کتب درسی را پایه‌گذاری کرد. شهید باهنر در طول مبارزاتش سختی‌های زیادی تحمل کرد. شب‌های متعددی بود که وقتی از جلسه می‌آمد، او را افسرده و ناراحت می‌دیدم. می‌گفتم چه شده است؟ می‌گفت روحیه ام گرفته است. جریان‌خواهرش را مطرح می‌کرد. ساواک دفعات زیادی خواهرش را دستگیر می‌کرد و می‌برد و توی سردخانه می‌گذاشت. با این کار شهید باهنر را شکنجه روحی می‌داد. اما شهید باهنر از هدف خود دست برنمی‌داشت. مقاومت می‌کرد و به مبارزات خودش ادامه می‌داد. امام صادق می‌فرمودند «صبر شیعتنا صبر منّا؛ ما صابریم و شیعیان

در تمام آن مدت، ایشان از پرداختن به دروس علمی و دانشگاهی خارج از حوزه‌های علمیه نیز غافل نشد. از جمله در اولین سال حضور در قم کلاس دوازدهم را به طور متفرقه امتحان داد و توانست مدرک دیپلم کاملش را اخذ کند، هیچگاه از تلاش، فعالیت و مطالعه دست برنمی‌داشت

ما از صابرانند». واقعاً شهید باهنر تفسیر صبر بود. او نمونه این صبر بود. عمل این بزرگواران خیلی از روایات را که برایم نامفهوم بود، مفهوم ساخت... از دیگر مراکز فعالیت‌های ایشان، کانون توحید بود. آن‌ها با همکاری عده‌ای از بازاری‌ها زمینی را خریدند و ساختند و در آن برنامه‌های فرهنگی برگزار کردند. کارهای ساختمانی آنها را یکی از مبارزین بر عهده داشت. در این کانون، شهید مطهری و شهید بهشتی برنامه داشتند. مدرسه مفید را هم با آیت الله موسوی اردبیلی تأسیس کردند. آن‌جا دبیرستان و مدرسه راهنمایی داشت. بعد دفتر نشر را ایجاد کرد. در آن‌جا با آقایان دکتر غفوری، برقی و هاشمی رفسنجانی همکاری و فعالیت می‌کرد. یک مؤسسه‌ای هم در آلمان راه انداختند. در آن‌جا مطالبی چاپ می‌کردند و نشر می‌دادند. دفتر نشر فرهنگ اسلامی هم کتاب‌هایی را که موافق رژیم طاغوت نبود، چاپ می‌کرد. هر سال یک سمینار برای معلمان دینی در یکی از استان‌ها داشتند. هفته‌ای یک بار هم سخنرانی داشتند.

کردن صنایع و بسیاری از منابع طبیعی بود و همچنین برای از بین بردن بسیاری از زمینه‌های سرمایه‌داری و استثماری پیشنهادهایی ارائه کردیم. مسائل انفال به خوبی در آن کتب تبیین شده و این که ثروت‌های عمومی، مبارزه با تبعیض، ظلم و طاغوت و استبداد چیست. به همین دلیل، بعضی مدعی هستند که بخشی از روشن بینی نسل جوان و نوجوان ما به خاطر مطالعه این نوع مسائل بود که در کتاب‌های دینی مطرح شده بود. در هر حال، این فرصتی برای ما بود. نکته جالب این که در تمام مدتی که از سال ۱۳۵۰ به بعد شهید دکتر باهنر ممنوع‌المنبر بود و از ایراد سخنرانی توسط ایشان جلوگیری می‌شد، ایشان کماکان این امکان را می‌یافت تا بتواند به تألیف و تدوین کتب درسی ادامه دهد. خداوند سبحان در آیه شریفه و مشهور ۹ از سوره مبارکه «یس» می‌فرماید: «و جعلنا من بین یدیهم سداً و من خلفهم سداً فاغشیناهم فهم لایبصرون؛ و از پس و پیش (راه) را بر آن‌ها (دشمنان) سد کردیم و بر چشم‌شان هم پرده افکندیم که هیچ‌نبینند». از طرفی شهید بزرگوار با بهره‌مندی از درایت و زیرکی ذاتی اش کماکان در اجتماعات کوچک و بزرگ معلمان و اهل فرهنگ شرکت می‌جست و برای آن‌ها سخنرانی می‌کرد. تا پیش از ممنوع‌المنبر شدن نیز عمده سخنرانی‌ها و خطابه‌های شهید در تشکل‌هایی موسوم به انجمن‌های اسلامی پزشکان و مهندسان آن سال‌ها ایراد می‌شد. مسجد هدایت (همان مسجد معروفی که مرکز عمده فعالیت‌ها و جایگاه همیشگی حضرت آیت الله طالقانی - ره - به شمار می‌رفت) نیز اصلی‌ترین مأوی شهید باهنر بود. دکتر باهنر همچنین در تأسیس و راه‌اندازی مسجد الجواد (ع) نقش آفرینی و همکاری کرد. در برنامه‌های جاری حسینی‌ها ارشاد نیز مشارکت می‌جست. ضمن این که از ابتدای ورود و اقامت در پایتخت، با اعضای هیأت مؤتلفه آشنا شد و مراوده پیدا کرد. «مؤتلفه» مشی مسلحانه و مذهبی پیشه کرده بود و پس از اقدام به ترور حسن علی منصور نخست‌وزیر وقت، عده‌ای از آن‌ها دستگیر، زندانی یا شهید شدند (افرادی نظیر شهیدان بخارایی، امامی و صفار هرنندی به جوخه اعدام سپرده شدند). در اثر گذراندن این تجربه، شهید باهنر تحت راهنمایی‌های دکتر بهشتی و استاد مطهری به فکر راه‌اندازی تشکیلاتی نیمه‌علنی افتاد که در پوشش فعالیت‌های اجتماعی و مددکاری از مبارزه نیز غافل نباشد. نام این تشکل، بنیاد رفاه اسلامی بود. به گفته همسر شهید: «دکتر باهنر برای پیشرفت نهضت هر فعالیتی را که مفید می‌دانست انجام می‌داد. یکی از فعالیت‌های او که در ارتباط با نهضت بود، راه‌اندازی مدرسه رفاه بود. فلسفه وجودی این مدرسه کارهای سیاسی‌ای بود که با دوستانش انجام می‌داد. بچه‌های شهدا جهت ثبت نام در این مدرسه در اولویت قرار داشتند. از افرادی که آن‌جا کار می‌کردند، شهید رجایی، آقای هاشمی رفسنجانی و عده‌ای از بازاریان بودند. برنامه ریزی فرهنگی این مدرسه برعهده شهید باهنر بود... شهید باهنر شصت نفر از دختران تربیت معلم را انتخاب کرده بود. آن‌ها به این مدرسه می‌آمدند و شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید باهنر برای آن‌ها جهان بینی اسلامی تدریس می‌کردند. یک سری مسائل هم طرح می‌شد. آن‌هایی که پیشرفت خوبی داشتند، انتخاب می‌شدند. از همین افراد، کادر فرهنگی مدرسه شکل گرفت و این هسته پربار را به وجود آورد. شخصیت شهید باهنر بیش‌تر فرهنگی بود و در این زمینه بسیار موفق بود. او هسته کانون توحید،



می شود. کمیته ای که هدف از تشکیل و فعالیتش برنامه ریزی دقیق برای اعتصابات فلج کننده علیه رژیم ستم شاهی بود؛ به نحوی که به مردم و انقلابیون صدمه ای وارد نشود؛ این گونه اعتصاب ها - مثلاً - می بایست به صورتی تنظیم و هماهنگ می شد تا تأمین رزمگری ها و مایحتاج عامه با مخاطره مواجه نشود. شهید باهنر در سال های بعد، همواره از خاطرات مربوط به این کمیته با لحن خوب و رضایت مندانه ای یاد می کرد و سخن می گفت. در ادامه نیز به عصری مهم در کمیته استقبال از حضرت امام بدل می شود. همسر شهید می گوید: «دکتر باهنر می فرمود من مدتی در پاریس با شهید حاج مهدی عراقی بودم. بعد از مدتی به ایران آمدم تا استاد استقبال از امام را تشکیل بدهیم. ستاد شکل گرفت. عناصر فعال این ستاد از همان روزهای اول این مبارزه شهید مطهری، شهید باهنر، شهید بهشتی، حضرت آیت الله خامنه ای و آقای هاشمی بودند. از آن جایی که امکانات مدرسه رفاه بیش تر بود، هسته مرکزی انقلاب را آن جا شکل دادیم. حدود ۱۵ شبانه روز در آن جا متمرکز بودیم. مرتب جلسه و برنامه ریزی و اجرا داشتیم. در جریان برنامه ریزی آمدن امام به ایران بود که بختیار چند روزی آن جا را بست، ولی سرانجام کنترل آن جا را به دست گرفتیم. امام تشریف آوردند. یک شب هم در مدرسه رفاه بودند. بعد به مدرسه علوی انتقال یافتند. ما مشکلات فراوانی داشتیم تا شب بیست و یکم بهمین که دولت تشکیل شد. البته وقتی امام می خواستند به ایران بیایند و شهید باهنر و عده ای دیگر ستاد استقبال ایجاد کردند، من و بچه هایم ۱۸ روز به

سال ۱۳۴۱ در تهران رحل اقامت افکند. آن زمان، در ادامه تلاشهایی که برای تبلیغ دین مبین اسلام و مکتب والای شیعه در ممالک خارجی صورت می گرفت قرار بود شهید باهنر نیز به نمایندگی از طرف حوزه علمیه قم برای دستیابی به چنین امر مهمی به ژاپن عزیمت کند...

برخوردش با من خیلی خوب بود. می آمد و می گفت خیلی خسته شده ای. حالا چه کار داری تا من کمک کنم؟ هر وقت مهمان داشتیم، ظرف ها را می شست. در برنامه نظافت کمک می کرد. گاهی نیمه شب ها می آمد. خسته بود و میثم، پسر سه ساله ام که بیدار بود، روی سر و کولش می افتاد. او هم می خندید و با میثم بازی می کرد. برخوردش با بچه ها خیلی خوب بود. هیچ وقت با بچه ها دعوا نمی کرد. در زندگی، از او عصبانیتی ندیدم. پیش تر با رفتارش نصیحت می کرد. به هر چه می گفت، خودش هم عمل می کرد.

اوایل انقلاب یک سال مرخصی گرفت. بعد رفت توی برنامه های راهپیمایی ها. از سال ۱۳۵۵ شروع کردند به ساختن ساختمان در جماران. خانه قبلی را خالی کردیم و آمدم منزل شهید دانش در خیابان دولت. آن جا را یک سال اجاره کردیم؛ دقیقاً یک سال و دو ماه آن جا بودیم. بعد از این که خانه خودمان ساخته شد، آمدم جماران. در مدتی که در منزل شهید دانش بودیم، مرتب جلسه داشت. شهید بهشتی، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید مطهری، آیت الله مشکینی و افراد دیگری هم بودند. جلسات هر هفته در منزل یکی از آقایان تشکیل می شد...»

البته شهید باهنر در بطن رخدادهای سریع آن ایام (در سال ۱۳۵۷ و زمان پیروزی انقلاب) باز هم دستگیر می شود اما خوشبختانه هر بار مجبور به آزاد کردنش می شوند. آخرین باری که در رژیم ستم شاهی در بند رژیم گرفتار می شود، ماه مبارک رمضان همان سال است؛ زمانی که به همراه عده ای از علما و روحانیون مبارز که تعدادشان بالغ بر سی تن می شد، در خیابان دریای نو تهران اجتماع کرده بودند و قصد داشتند برای تظاهرات و راهپیمایی های روزهای آینده برنامه ریزی کنند. دستگیری عده ای از علما و فضلا در منزل محل قرار و دستگیر شدن بقیه در طول راه رسیدن به آن جا اتفاق می افتد. شهید باهنر به همراه آیت الله موسوی اردبیلی در یک خیابان دستگیر و به زندان منتقل می شوند. خوشبختانه طولی نمی کشد که آن دو آزاد می شوند. پس از آزادی، شهید باهنر از سوی حضرت امام خمینی (ره) به مسئولیت کمیته تنظیم اعتصابات منصوب

مسأله دیگر، تشکیل مراکز نظیر «کانون توحید» بود. طرح ساختمان آن جا را یکی از دوستان دیگر ارائه داد، چون تخصص اصلی ایشان مهندسی بود و در برابر کار عظیمی که انجام داد [هیچ] پولی دریافت نکرد. [آن زمان] کاملاً مشخص بود که برادران [مبارز] با هدف های دیگری مشغول به کار می شدند. این کانون، کانون علمی و تبلیغی بسیار جالبی شد. از دیگر همکاری های ما، تأسیس دفتر نشر فرهنگ اسلامی بود. این دفتر در تهران کارهای مطبوعاتی می کرد - و هنوز هم کارهایش ادامه دارد - تا به حال ۲۰۰ الی ۳۰۰ کتاب نشر کرده و هر ساله میلیون ها نسخه کتاب های مفید منتشر می کند. این دفتر در چند سال آخر پیش از پیروزی انقلاب، پناهگاهی شده بود برای کسانی که مراجعه می کردند و می خواستند کتاب های اسلامی و مفید بخوانند.»

در تمام سال های منتهی به پیروزی انقلاب، شهید باهنر همچون عموم یاران حضرت امام، شدیداً تحت نظر عمال رژیم ستم شاهی است و مرتباً به دفاتر ساواک احضار، بازجویی و تهدید می شود. در سال های ۱۳۵۷ و در زمان اوج گیری نهضت نیز سه بار دیگر دستگیر می شود. این اتفاق، ابتدا در شیراز می افتد، زمانی که رژیم، اعلام حکومت نظامی کرده و هر گونه سخنرانی ای از سوی روحانیون ممنوع اعلام شده است. این بار قرار است شهید باهنر در دانشگاه شیراز برای جمعی از انقلابیون سخن بگوید. عوامل رژیم، راه ها را بسته اند و ایشان با لباس مبدل و به لطایف الحیل وارد دانشگاه می شود و توفیق سخنرانی در میان تعداد زیادی از دانشجویان و اساتیدشان را می یابد. دستگیری شهید باهنر، هنگام بازگشت از این سفر در مسیر هوایی شیراز - تهران و در داخل هواپیمای اتفاق می افتد، که برای بازجویی و طی کردن مراحل بعدی به تهران منتقل می شود. همسرش می گوید: «سال ۱۳۵۶ دکتر باهنر را دستگیر کردند و به زندان بردند و ممنوع المنبر کردند. او را برای سخنرانی در شیراز دعوت کرده بودند. از تهران لباس شخصی پوشید و رفت شیراز و سخنرانی کرد. همان روز بلیط برای تهران داشت که ساواک او را در هواپیمای دستگیر کرد و به سازمان امنیت تهران تحویل داد. مدتی بعد آزاد شد و به منزل آمد...» خانم باهنر همچنین درباره سادگی زیستی و قناعت و اخلاق خوش ایشان در این سال ها چنین می گوید: «با هر کسی مطابق با خودش برخورد می کرد. به پدر و مادر بسیار احترام می گذاشت. به برادران و خواهران، حتی به کارگران منزل هم احترام می گذاشت. او مردی نمونه بود. من چنین مردی که این قدر به دیگران احترام بگذارد، ندیده ام.»

خواهرانش چند ماهی خانه ما می آمدند و می رفتند. برادرش، محمدحسین، یکی دو سال تهران منزل ما بود. محمدرضا، در دانشگاه علم و صنعت رشته معماری قبول شده بود و چند سال دوران تحصیل را منزل ما بود. وقتی هم که ساواک او را دستگیر کرد، آدرس منزل ما را نمی دانستند، او را تفتیش کردند. هر چه من و همشیره اش به مأموران شهربانی می گفتیم محمدرضا کجاست؟ جواب نمی دادند.

وضع اقتصادی مان خوب نبود. گاهی شهید بیرون می رفت و با یک نان سنگک برمی گشت. می خندید و می گفت نان سنگک داغ با پنچ ریال پنیر خریده ام، بخورید. اول زندگی برایم مشکل بود، ولی کم کم عادت کردم. الان از تشریفات خیلی خوشم نمی آید. دوست دارم همین طور ساده زندگی کنیم.

با حضور شهید در تهران، کم کم زمینه چینی های لازم برای حضور و فعالیتش در ژاپن در دستور کار قرار گرفت. ابتدا شهید تصمیم گرفت آموختن زبان انگلیسی را به عنوان زبان بین المللی و دومین زبان همه مردم دنیا تکمیل کند. در کنار اینها تا حدی هم به یادگیری زبان ژاپنی پرداخت.

خانه برادرم در خیابان آزادی رقتیم. خبر داده بودند ساواک قصد دارد به خانه های طرفداران امام بریزد و همه را دستگیر کند...

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، شهید باهنر دستخط مبارک حضرت امام خمینی (ره) را دریافت کرد و رسماً مسئولیت تنظیم امور مدارس و تشکیل گروهی به همین منظور را عهده دار شد. تقریباً از همان ماه های مهر و آبان (دومین ماه سال تحصیلی ۸ - ۱۳۵۷) معلمین و دانش آموزان در همراهی با انقلاب اسلامی به صف بلند اعتصاب کنندگان پیوسته بودند تا از سوی، هم بتوانند به راحتی در تظاهرات مشارکت بجویند و هم این که با توسل به حربه اعتصاب، در تضعیف روزافزون رژیم منحط پهلوی کوشیده باشند. حالا با وجود پیروزی نهضت و تشکیل نظام مقدس برآمده از آن، ضروری بود که هر چه زودتر، مدارس در کنار دانشگاه ها بازگشایی شوند و دور تازه ای از امر مقدس تعلیم و تربیت، این بار در زیر لوای انقلاب و فرهنگ مقدس اسلام آغاز شود. شهید باهنر در این باره گفته است: «بالطبع مدارس، باید بعد از پیروزی انقلاب باز می شدند و ما نگران بودیم که چگونه این کار را انجام دهیم: آیا می توانستیم مدارس را به راحتی وارد فعالیت کنیم؟ وقتی این مسأله را با حضرت امام در میان گذاشتم دستور فرمودند که گروهی به همین منظور تشکیل شود. من نیز به سرعت، عده ای را دعوت و سازماندهی کردم و توانستم حدود یک هزار نفر از خواهران و برادران را برای این امر آماده کنم. روز بازگشایی مدارس، این افراد در تهران پخش شدند تا رهنمودهایی ارائه بدهند و مراقب اوضاع باشند. این کار به خوبی انجام شد. آقای رجایی جزو اعضای اصلی مسئول سازماندهی تنظیم امور مدارس بودند. وقتی آقای دکتر شکوهی از طرف دولت موقت به سمت وزیر آموزش و پرورش انتخاب شد، آقای رجایی و نیز چند نفر دیگر در این وزارتخانه به سمت مشاور مشغول به کار شدند. این افراد، نقش بسیار فعالی را در سازماندهی جدید وزارت آموزش و پرورش برعهده گرفتند.»

در واقع می بایست شهیدان رجایی و باهنر را دو معمار بزرگ و مؤثر در تشکیل آموزش و پرورش در نظام مقدس جمهوری اسلامی نام نهاد. حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در این باره فرموده اند: «این دو انسان بزرگ، خدمات زیادی در کارهای آموزشی انجام دادند؛ هم در دوران پیش از انقلاب و هم در دوران پیروزی انقلاب. از لحظه ای که انقلاب پیروز و دولت تشکیل شد و وزیر آموزش و پرورش تعیین شد، این دو نفر رفتند و در کنار وزیر آموزش و پرورش قرار گرفتند و خیلی آرام و بدون هیچ هیاهویی کمک های ارزنده و بی دریغ خودشان را انجام دادند. آن وقت ها هنوز شهید رجایی وزیر [آموزش و پرورش] نبود. بعد از چند ماه، شهید رجایی کفیل آموزش و

پرورش و بعد [هم] وزیر شد. به طوری که ملاحظه می کنید، از آغاز پیروزی انقلاب تا شهادت، این دو نفر در کارهای آموزش و پرورش، نهایت ارتباط را داشتند و سیاست های جدید و بافت جدید آموزش و پرورش و راه جدیدی که آموزش و پرورش باز کرده بود، به وسیله این دو نفر شکل گرفت. من معتقدم که یکی از ارزنده ترین خدمات این دو شهید عزیزمان به کشور و انقلاب، خدماتی است که در این رابطه انجام گرفته است.» (برگرفته از کتاب شهید باهنر الگوی هنر مقاومت، جلد دوم).

با انتخاب شهید محمدعلی رجایی به نخست وزیری (در نخستین دوره ریاست جمهوری که ابوالحسن بنی صدر این سمت را عهده دار شد)، طبیعی بود که حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر به سمت مهم و بسیار حساس وزارت آموزش و پرورش منصوب شود. همکاری دیرینه مبارزاتی و فرهنگی این دو در قالب آموزش و پرورش رژیم ستم شاهی و همچنین مدرسه رفاه (از سال های قبل از انقلاب) به همراه نقش مهمی که در بازسازی این وزارتخانه در نخستین سال های شکل گیری نظام ایفا کردند، چنین انتخابی را بدیهی می نمود، انتخاب مهمی که با تأیید حضرت امام و رأی بالای مجلس شورای اسلامی محقق شد (شهید باهنر مدت کوتاهی را نیز مسئول نهضت سوادآموزی بودند). از دوستان و همکاران دو شهید، نقل شده است که شهید رجایی نگاهی بسیار عمیق به وزارت آموزش و پرورش داشتند و جایگاه بسیار والایی برای آن قائل بودند و از همین روی بود که بهترین فرد ممکن را برای این پست در نظر گرفتند.

از دیگر سمت های مهم شهید باهنر، عضویت در شورای انقلاب بود. این شورا در سال ۱۳۵۷ به فرموده حضرت امام خمینی (ره) تشکیل شد. نگاهی به فهرست بلند افراد مهم عضو در این شورا (حضرت آیت الله خامنه ای، استاد مطهری، شهید بهشتی، مرحوم طالقانی، آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران) نشان از اهمیت حضور و جایگاه والای شهید باهنر از دیدگاه حضرت امام و انقلابیون در بطن نیروهای انقلاب و نظام دارد. با داشتن چنین جایگاه و مرتبتی، طبیعی بود که شهید باهنر با رأی قاطع مردم غیور کرمان، به عضویت در مجلس خبرگان قانون اساسی جمهوری اسلامی درآید

و در تصمیم سازی های مهم برای آینده نظام، انقلاب و کشور به خوبی ایفای نقش کند. به علاوه، با وجود دارا بودن چهره ای فرهیخته و با سابقه در امر بارز فرهنگ و آموزش، اعضای شورای انقلاب، شهید باهنر را به نمایندگی این شورا در وزارت آموزش و پرورش معرفی کردند تا به صورت هم زمان در چند نقطه مهم و حساس مشرک واقع شود. شهید باهنر، مدتی را هم با رأی قابل توجهی که از مردم تهران دریافت کردند در نخستین دوره مجلس شورای اسلامی، نماینده پایتخت بودند که در پی انتخاب شدن به عنوان وزیر آموزش و پرورش در کابینه شهید رجایی از مجلس کناره گیری کردند. در نخستین ایام پیروزی انقلاب نیز شهید باهنر در معیت مبارزین و برخی علمای اعلام، همچون حضرت آیت الله خامنه ای، شهید مظلوم دکتر بهشتی. آیت الله موسوی اردبیلی و آقای هاشمی رفسنجانی به تأسیس حزب جمهوری اسلامی مبادرت ورزیدند. طبیعی بود که در نظام برآمده از خون هزاران شهید والامقام، می بایست نیروهای مؤمن و متعهد زیر یک چتر واحد گرد هم می آمدند و فعالیت های خود را در چارچوب همین نظام و قانون اساسی برآمده از آن تداوم می بخشیدند. حضرت آیت الله خامنه ای درباره ایفای نقش مؤثر شهید باهنر در قالب این حزب چنین می فرمایند: «راجع به آن روزها، من خاطرات شیرین و بسیاری دارم. اساسنامه و مرامنامه را من و شهید باهنر نوشتیم؛ نه این که تهیه کنیم. باید بگویم در تکوین و ایجاد اساسنامه و مرامنامه، همه ما سهم بودیم. مخصوصاً شهید بهشتی سهم زیادی داشت. بعد از این که مواد مورد نظر تهیه شد، من و ایشان آن را - اصلاح - کردیم، یعنی تنظیم و تدوین کردیم و به شکل کنونی به وجود آوردیم. آن روزها، یعنی آخرین کارها در این زمینه، روزهایی انجام گرفت که تازه امام از خارج وارد ایران شده بودند و همه ما نگرانی های بسیاری داشتیم. در مدرسه رفاه که مرکز ما بود، شاید بتوانیم بگویم در طول روز، نیم ساعت آرام و قرار نداشتیم. مرتب دنبال کارهای گوناگون و گرفتاری های فراوانی که وجود داشت و بهتر این است که بگویم مسائل فراوانی وجود داشت. مرتب پادگانی بود که سقوط می کرد، اداره ای بود که در اختیار مردم قرار می گرفت. اداره هایی بودند که به عنوان همبستگی به



پس از حادثه عاشورای هفتم تیرماه ۱۳۶۰ و انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در کربلای سرچشمه تهران، که به شهادت دبیرکل وقت حزب (دکتر بهشتی) و ۷۲ تن از یاران صدیق حضرت امام منجر شد، شهید باهنر در جایگاه یکی از اعضای مؤسس و بلندپایه حزب به عنوان دومین دبیرکل آن برگزیده شدند. آن زمان حضرت آیت الله خامنه ای یک روز قبل از حادثه هفتم تیرماه در مسجد اباذر مورد هجوم و ترور ناجوانمردانه منافقین قرار گرفته و به سلک جانبازان انقلاب اسلامی پیوسته و در حال گذراندن دوره درمان بودند. همچنین آیت الله موسوی اردبیلی پس از شهادت شهید بهشتی به ریاست دیوان عالی کشور انتخاب شد و آقای هاشمی رفسنجانی نیز از قبل، ریاست مجلس شورای اسلامی را برعهده داشت. بنابراین مناسب ترین فرد برای تصدی دبیرکلی حزب، شهید باهنر بود. همسر شهید از آن روزها چنین یاد می کند: «روز انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر، آقای باهنر برای مأموریتی از دفتر بیرون رفته بود. ظاهراً به آموزش و پرورش رفته بود. بعد آمد منزل و مسأله انفجار دفتر حزب را پی گیری کرد. آن شب که به منزل آمد، به شدت ناراحت بود. متوجه شدیم دکتر بهشتی شهید شده است. شروع کرد به گریه کردن. شهید بهشتی به قول بعضی ها بازو و دست راست حضرت امام بود. موقعی که آقای باهنر نخست وزیر شد، به منزل یکی از دوستان دعوت شدیم. به من تبریک گفتند. من گفتم تبریکی ندارد، هر چه مقامش بالاتر می رود، یک قدم به شهادت نزدیک تر می شود. شهید باهنر به من گفت وظیفه تو کم کم سنگین تر می شود. باید بروید به خانه شهدا سرزنش کنید. ببینید چه گرفتاری ها و دردهایی دارند. برای سالگرد انقلاب به آلمان رفت. منافقین برخوردهای بسیار بدی با او کردند و گوجه فرنگی و تخم مرغ به طرفش پرت کردند. این را هم دوستانش به من گفتند. خودش چیزی نمی گفت. مشکلات کاری را هرگز در خانه مطرح نمی کرد.»

نخست وزیری شهید باهنر، مدتی پس از پیروزی شهید رجایی در انتخابات پرشور ریاست جمهوری اسلامی رخ داد و این بار، نوبت به پرچمداری دیگر رسید تا قافله سالار حزب گردد و ایشان کسی نبودند جز حضرت آیت الله خامنه ای که تا حدی بهبود یافته بودند. دولت شهید رجایی در پی خلع بنی صدر از ریاست جمهوری و با رأی چهارده میلیونی مردم همیشه در صحنه، بر سر کار آمد تا کمبود های ناشی از آزمون و خطاهای سال های نخست پیروزی انقلاب و همچنین ویرانی های جنگ تحمیلی را ترمیم کند و کشورمان را در پیشبرد به سوی اهداف عالی انقلاب و از همه مهمتر پیروزی در دفاع مقدس یاری رساند. ولی متأسفانه دامنه ترورهای ننگین منافقین و افراد ضدانقلاب در حمایت از استکبار جهانی باز هم تداوم یافت و این بار، در هشتم شهریورماه ۱۳۶۰، در حالی که فقط چند هفته از شروع به کار دولت جدید می گذشت و تازه، وزرای کابینه انتخاب شده و می رفتند تا مشغول خدمت شوند، رئیس جمهور رجایی و نخست وزیر باهنر در حادثه ساختمان نخست وزیر آماج آن حمله ناجوانمردانه قرار گرفتند و به فوز عظمای شهادت نائل شدند. اما چه باک که به فرموده پیر و مقتدای انقلاب، حضرت امام خمینی (ره)، «رجایی و باهنر، اگر نیستند، خدا هست...» و همین نیروی لایزال بود که کشتی نظام و انقلاب را از میان سهمگین ترین طوفان ها به سلامت گذراند



زحمت بیش تر را مرحوم شهید باهنر کشیدند. قسمت سنگین بار روی دوش مرحوم باهنر بود. دو نفری رفتیم منزل مرحوم شهید اسلامی که از چهره های بسیار منور انقلاب بود. حیف که از دست ما رفت و از دوستان عزیز و قدیمی من بود. از اول انقلاب، ما با او هم کاری و هم دلی و رفاقت نزدیک داشتیم. خانه او پاتوق ما بود. من که از مشهد می آمدم، خانه او می رفتم و می ماندم. رفتیم منزل ایشان. خود شهید اسلامی هم نبود. هوا هم سرد بود. زیر کرسی نشستیم و مشغول کار شدیم. بعد چون من کار زیادی داشتیم، بیرون آمدم. شهید باهنر از صبح تا شب نشست و من تعجب کردم که ایشان از نشستن خسته نشده، الا کار خودش به جای خود. عصر شد. باز یکی دو ساعت با هم کار کردیم و باز من رفتم. باز او نشسته بود و شب مجدداً من رفتم. به نظرم دو شبانه روز ما با هم کار کردیم تا کار تمام شد.

البته بین من و شهید باهنر نوعی هم زبانی وجود داشت. این هم زبانی شاید بین شهید باهنر و هیچ یک از برادران نزدیک و همکار دیگرمان و بین من و سایر برادران وجود نداشت. یعنی خیلی نوشتن و گفتن هم را می پسندیدیم و قبول می کردیم. قبلاً هم کارهای مشترک با هم داشتیم. همین -تاریخ و انسان- را من و شهید باهنر مسئولیت و تنظیمش را به عهده داشتیم. قبل از انقلاب در سال های ۱۳۴۸ یک جمع بزرگی در تهران تشکیل شد که مسئول تهیه جهان بینی اسلام بود. بعد از یک سال از گذشت [تأسیس] این جمع، باز یک بخش مهمی از انجام کار مهم جهان بینی به من و شهید باهنر محول شد که فکر می کنم که باز نوشته هایش در منزل ایشان و در اختیار خانواده ایشان باشد. به هر حال، من و شهید باهنر کار مشترک نوشتنی زیادی را انجام دادیم. در این جا با هم نشستیم و اساسنامه را تهیه کردیم. بعد برای آخرین مراحل تصویب، [آن را] به کانون توحید بردیم که پایگاه اولیه حزب آن جا بود، با مرحوم شهید بهشتی و آقایان هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی، ۵ نفری نشستیم و تمام کردیم و [حاصل را] بنده خدمت امام بردم. (به نقل از کتاب خورشید کویر، صفحات ۲۲۱ الی ۲۲۳).

این جا می آمدند. درگیری هایی بود که در شهر روی می داد، افرادی بودند که شهید می شدند، خبرهایی بود که از هجوم ضد انقلاب به تهران از طرف قزوین و کرج می رسید و خیلی مسائل وجود داشت که همه این ها را می پرسیدیم. بازداشت ها و دستگیری ضد انقلاب بود که پی در پی وجود داشت. رجال گردن کلفت و معروف رژیم گذشته به وسیله جوانان حزب الله دستگیر می شدند و مثل گرگی که به دام افتاده باشد، حالت بره به خودشان می گرفتند و به طرف اطاق های طبقه سوم مدرسه رفاه فرستاده می شدند تا تکلیف شان روشن بشود. به هر حال، مسائل زیاد بود و در خلال این مسائل، ما ناگهان با دوستانی که یک سال و نیم درباره تشکیلات اسلامی بحث و مذاکره و کار بی شمار کرده بودیم، به این فکر افتادیم که مسأله - حزب - دارد در بین این همه مسائل روزمره گم می شود و حزب یک نهاد پایدار است و یک چیزی است که برای آینده انقلاب ضروری است و تشخیص ما این بود و امروز هم تشخیص من همین است. بنابراین، می بایست برای آن فکری بکنیم. لذا در بین همه آن مسائل، که البته نگفتم، جلسات شورای انقلاب هم تشکیل می شد و جلسه با اعضای دولتی که داشت تشکیل می یافت، تشکیل

افرادی که با شهید رفت و آمد داشتند، از فرهنگیان و روحانیون و بازاریان بودند. بعضی مواقع از صبح می آمدند تا جلسه مثلاً یک ساعت باشد، ولی تا بعد از ظهر می ماندند و غروب می رفتند. البته این در مواقعی بود که شهید باهنر کتابهای درسی تعلیمات دینی مدارس را می نوشتند...

می شد. خیلی کارها داشتیم و در خلال این کارها، مراسمنامه و اساسنامه حزب هم مراحل آخر خودش را طی می کرد. من و شهید باهنر مأمور شدیم که از طرف جمعی این کار را انجام بدهیم و باید اعتراف کنم که



ایشان با توجه به تلاش و فداکاری ای که خود در دوران طولانی مبارزه انجام داده بود و اطمینانی که به او وجود داشت در جامعه اسلامی کاملاً مورد پذیرش عمومی بود.

۱۴- توانایی و قدرت انتقال مفاهیم؛ این خصیصه ایشان موجب آن شده بود که مطالب، به خوبی مورد استفاده قرار گیرد و کج فهمی های مشکل ساز به وجود نیاید.

۱۵- فداکاری؛ قبول مسئولیت که - آن چنان که شهید بهشتی به درستی بیان کردند - ناشی از عشق و شیفتگی به خدمت و انجام وظیفه بود؛ نه تشنگی قدرت. (اشاره به جمله معروف شهید دکتر بهشتی که فرمود «ما شیفتگان خدمتیم نه تشنگان قدرت.»)

۱۶- شجاعت؛ شجاعت ایشان چه در دوران مبارزه و چه در دوران مدیریت و مسئولیت که در اجرای قوانین، صراحت و عمل گرایی را لازم می دانستند، ناشی از قدرت ایمان شان بود.

۱۷- رازداری؛ با توجه مسئولیت های حساس شهید باهنر چه در دوران مبارزه و چه در دوران مدیریت ایشان به دلیل این که اطلاعات مهمی در دسترس شان بود، بر خود لازم می دیدند که این ویژگی را کاملاً در خود ایجاد کنند. تکرار و تمرین این امر طی زمان طولانی به عنوان یک خصیصه و ویژگی انقلابی و مدیریتی در ایشان به صورت ملکه درآمده بود.

۱۸- ایجاد اعتماد بین زیردستان؛ با ایجاد فضای دوستانه و صمیمی، سعی در اجرای وظایف و نیل به اهداف داشتند.

۱۹- تدبیر و برنامه ریزی در مدیریت؛ به طوری که همیشه تدابیر خاص را در مدیریت مورد استفاده قرار می دادند.

۲۰- مسئولیت پذیری؛ ایشان با مسئولیت پذیری بالایی که داشتند، همیشه کارهای بر زمین گذاشته شده انقلاب را به عهده می گرفتند.

۲۱- کار گروهی و مشارکت پذیری؛ انقلاب با این عظمت، تنها در سایه کار گروهی و هم فکری به ثمر رسید. همیشه برای انجام امور از تمامی نیروها و امکانات استفاده می کرد. با این روش مدیریتی، هم اعتماد به نفس افراد بالا می رفت و هم امور به سرعت و صحیح انجام می پذیرفت. از طرفی تنش ها و مخالفت ها نیز کاهش پیدا می کرد.

۲۲- ثبات شخصیت؛ که ناشی بود از دین داری و الگوی کاملی که ایشان انتخاب کرده بودند.

۲۳- پاسخ گوئی؛ خود را در برابر مردم و پیش گاه خداوند پاسخ گو می دانست و به انجام وظیفه و ادای تکلیف و احقاق حقوق مردم معتقد بود.

۲۴- خستگی ناپذیری؛ با تمام سعی و توان خود کار می کرد و خستگی برایش معنا و مفهومی نداشت.

۲۵- جاذبه و نفوذ و تأثیر بر افراد؛ که ناشی از کاریزما و توان ذاتی، به عنوان یک هدیه الهی در وجود ایشان بود.

۲۶- مدیریت در بحران؛ شهید دکتر باهنر با توجه به این که فردی کاملاً متین و آرام بود، در بحران ها تمامی جوانب را مدنظر قرار می داد و با تسلطی که به امور داشت، بهترین گزینه و راه حل را به صورت تصمیم برای انجام امور برمی گزید.

۲۷- بهره مندی از عنصر توکل در مدیریت؛ توکل او به خدا و اهمیتی که برای آن در مدیریت قائل بود، از نکات مهم در تصمیم گیری و اجرای تصمیماتش بود.

۲۸- دوری از دنیا و نیازدگی و توجه به آخرت و آخرت گرایی.

و خوشبختانه امروز در سی و ششمین سال پیروزی انقلاب اسلامی، شاهد شکوفایی روزافزون این انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی در میهن عزیزمان هستیم. از آن پس، هفته منتهی به روز هشتم شهریورماه نیز به یادبود آن دو ستاره درخشان، هفته دولت نام گرفت و هر ساله اعضای محترم دولت با حضور بر مزار مقدس آن دو عزیز ضمن ادای احترام و قرائت فاتحه با آن ها پیمان دوباره می بندند تا یک دم از خدمت به این نظام مقدس و مردم غیورمان در لوای سیره حضرت امام و منویات مقام معظم رهبری کوتاه نیایند. دکتر مهدی ابراهیمی نژاد، مؤلف کتاب ارزشمند «دیدگاه های مدیریتی و سیره عملی شهید دکتر محمدجواد باهنر» ضمن یادآوری این که: «با بحث هایی که در زمینه صفات [برجسته و بارز] شده، می توان از شهید دکتر باهنر که خود الگوی یک انسان کامل و مجسم مسلمان است، به عنوان مدیری موفق نام برد و دانست که اسلام، دینی مدیرپرور و رهبرگرایانه است که اگر کسی تمام صفات مورد توجه اسلام را رعایت کند، می تواند جزء مقبول ترین مدیران باشد و اهداف انسانی و سازمانی را اجرا کند...» خدمات و الگوی مدیریتی این شهید عزیز را فهرست وار این گونه دسته بندی کرده است:

۱- خلوص و ساده زیستی؛ که موجب جلب اعتماد زیردستان شد. اعتماد، پیش برنده تمامی امور است و خصیصه جلب اعتماد تنها در مدیریت اسلامی به چشم می خورد.

۲- جاذبه و دافعه؛ که به لحاظ اعمال کامل اصول و دستورات اسلام در ایشان وجود داشت.

۳- سکوت، صبر و سخن گفتن در وقت معین؛ در عین حال که بیشتر عمل گرا بودند، هنگام صحبت کردن منطقی بر کارها و سخنان شان حاکمیت داشت.

۴- تخصص و تعهد؛ با توجه به این که ایشان بیشتر با آموزش و پرورش کار کرده بود، کار هدایت و روشن گری افکار عمومی، یعنی کار فرهنگی را بر امور دیگر، ترجیح می داد.

۵- استفاده از نیروهای قوی و قابل اعتماد؛ در نیرویابی از استعداد فوق العاده ای برخوردار بود.

۶- تقسیم وظایف؛ که باعث شد در به نتیجه رساندن کار مهمی هم چون انقلاب موفق شوند.

۷- آرامش روحی و متانت در زندگی؛ که ناشی از ایمان و توکل ایشان به خداوند بود.

۸- استفاده از نقش علم و آگاهی در کارها و اثبات توانایی و تخصص؛ در مجموعه ها و تشکیلات افراد همیشه با توجه به میزان علم و آگاهی شان در مسائل، به کار منصوب می شدند.

۹- دقت در گزینش مدیران میانی و تفویض اختیار؛ همیشه سعی در انتخاب شایسته سالارانه افراد داشتند و پس از آن با اعتمادی که داشتند، تفویض اختیاری می کردند تا سرعت انجام امور بالا رود.

۱۰- قدرت بیان و سخن وری؛ که با توجه به بحث فرهنگی ایشان بسیار منطقی بود و تأثیرگذاری عمیقی داشت.

۱۱- اطاعت پذیری از رهبر؛ فرامین امام را با جان و دل پذیرا بود و ایشان را الگو و سرمشق قرار داده بود.

۱۲- گزینش درون سازمانی؛ بیشتر سعی می کرد که از عناصر فداکار انقلاب و افرادی که برای جامعه زحمت کشیده بودند و امتحان خود را به خوبی پس داده بودند، انتخاب کند.

۱۳- پذیرش اجتماعی با توجه به مشروعیت دینی؛

۲۹- امید به آینده؛ دیدگاه روشنی که به پیروزی و آینده انقلاب داشت باعث ایجاد انگیزه در ایشان بود تا با هدف مندی و الگو قرار دادن اسلام، سعی در انجام وظیفه تا آخرین توان داشته باشد.

۳۰- دقت در امور.

۳۱- پیگیری امور محوله؛ از خصوصیات بارز ایشان به عنوان یک مدیر برجسته بود.

۳۲- عدم دخل و تصرف در بیت المال و دقت در حفظ و نگهداری اموال عمومی؛ که ناشی بود از دیدگاه آخرت گرایی ایشان و زاینده فرهنگ غنی اسلامی که در آن پرورش یافته بود.

۳۳- صلابت، توأم با متانت؛ قاطعیت در برخورد با عوامل اغتشاش و ناامنی که خود باعث ایجاد امنیت و ثبات حکومت و نظام شد.

۳۴- سادگی، صفا و صمیمیت، پاکسی و قناعت؛ که در وجود ایشان متبلور بود و ناشی از نگاه آخرت گرا و اهداف متعالی اسلامی بود و در ایشان موج می زد.

۳۵- ایجاد محیط و فضای مناسب و دوستانه جهت انجام کار.

۳۶- اعتقاد به اصل شایسته سالاری با انتخاب متعهدترین و متخصص ترین نیروها در جامعه؛ انجام گزینش های مبتنی بر شایسته سالاری حقیقی؛ که نمونه بارز آن انتخاب خود دکتر باهنر به عنوان کاندیدای مورد تأیید حزب جمهوری برای تصدی نخست وزیری بود که نشان از شایسته سالاری و توجه به انجام بهینه امور کشور داشت. در سایر امور نیز اصل شایسته سالاری اصل حاکم بر گزینش ها بود.

۳۷- اعتقاد به لزوم حضور مدیران در عرصه فرهنگی؛ که آن را لازمه پیشرفت فکری و بالا بردن سطح فرهنگ عمومی جهت افزایش انگیزه در افراد می دانست.»

روحش شاد و راهش پررهرو باد

در نیمه دهه چهل شمسی، شهید باهنر با آزادی از زندان، فعالیتهايش را دست کم در سه زمینه ادامه میدهد: نخست همکاری و مشارکت در مبارزه علیه رژیم، دوم تداوم حضور در دانشگاه و سوم تداوم حضور مؤثر در حوزه فرهنگ، که بزرگان انقلاب بر آن تأکید بسیار می کردند



درآمد

«چند خاطره در نجف از محبوب بودن ایشان به یادمانده است. به طور کلی ما هیچ وقت عصبانیت این بزرگوار را ندیدیم. حتی دوستانی که سالیان درازی با ایشان زندگی کردند، می‌گفتند هیچوقت عصبانیت ایشان را ندیدند و این از امتیازات ایشان بود.» آیت الله حاج سیدجعفر شبیری زنجانی، هم حجره شهید در حوزه علمیه نجف اشرف از دوستان قدیم شهید است که نیکی‌ها و فضائل آن عزیز را مرور میکند:

شهید باهنر و تحصیل در حوزه نجف در گفت و شنود شاهد یاران با آیت الله حاج سیدجعفر شبیری زنجانی، هم حجره شهید



به دقت مراقب همه چیز بود...

شهید باهنر و مرحوم آقای بهرامی ساوه ای سه نفری یک حجره داشتیم. در واقع شما یک ماه و نیم با هم زندگی کردید و هم درس و هم بحث بودید. ما کارها را تقسیم کرده بودیم، مثلاً خرید نان با بنده بود، غذا درست کردن با آقای بهرامی، وسایل سفره را مرتب کردن و آب آوردن با شهید باهنر بود. یک روز آقای بهرامی متوجه شد دسته تنگی که با آن آب می آوردند شکسته است. شهید باهنر هم خجالت می کشید آن تنگ دسته شکسته را آب کند. آقای بهرامی می خواست با ایشان مزاح کند، صدا زد آب را چه کسی باید بیاورد؟ شهید باهنر که نمی خواست از زیر بار مسئولیت شانه خالی کند با خجالت بلند شد که برود. بنده گفتم من می روم که آقای بهرامی گفت نخیر! کارها را تقسیم

✓ شهید باهنر جزو صف شکنانی بودند که از حوزه به دانشگاه رفتند و مدرک دانشگاهی گرفتند. آن موقع راجع به این قضیه زاویه بندی و موضع گیری بود. اجمالاً یادمان است که شهید باهنر در رشته معقول و منقول - الهیات - در ایران نفر اول و شهید ایرانمنش دوم شد.

حجتی کرمانی هم یک مرتبه در تهران شهید نواب را دیده و شیفته ایشان شده بود. آقای حجتی با اظهار اشتیاق گفتند که به دیدار آقای نواب برویم. شهید باهنر هم بودند.

جزئیات آن دیدار را بیان کنید.

جزئیاتش یادمان نیست، تنها یادمان است که شیخ محمدجواد حجتی شروع به معرفی افرادی کردند که در آن دیدار بودند که این ها آقای باهنر، آقای ایران منش و آقای هاشمی رفسنجانی هستند. زمانی هم که بنده را معرفی کرد همه شروع به خندیدن کردند؛ چون شهید نواب از قبل مرا می شناختند. ما حدود یک ماه و نیم در نجف با ایشان هم حجره بودیم.

شما با ایشان هم درس هم بودید؟

بنده به درس آیت الله خویی، آیت الله حاج سید محمود شاهرودی و همان سفر اول به درس آقای مستنبت هم می رفتم که داماد آیت الله خویی و پدر همسر حاج آقا جواد گلپایگانی - آقازاده آیت الله العظمی گلپایگانی - هستند.

شهید باهنر در هر سه درس بودند؟

خیر، آن وقت نبودند. بنده در سفر اول حجره گرفتم، اما در سفرهای بعد به دلیل این که ازدواج کرده بودم وارد مدرسه نشدم. در سفر اول در مدرسه آیت الله بروجردی حجره ای در نجف اشرف گرفتیم؛ من،

آشنایی حضرت عالی با شهید باهنر کجا، کی و به چه مناسبتی رخ داد؟

اولین آشنایی مان را دقیقاً یادمان نمی آید، فقط اجمالاً به نظرم می رسد که هفت نفر از آقایان طلبه ها که شیخ محمدجواد حجتی کرمانی، هاشمی رفسنجانی و شهید علی ایران منش جزویشان بودند در قم با هم در یک حجره سه نفره از مدرسه حجتیه اسکان داده شده بودند، ولی خوب، طبیعی بود که اسکان هفت طلبه در حجره ای سه نفره مشکل بود و جای شان تنگ بود. باری، با مرحوم پدرم آیت الله حاج سیداحمد شبیری زنجانی که از دوستان حضرت امام(ره) بودند صحبت کردم که این عزیزان، طلبه های خوبی هستند و هفت نفر در یک حجره جای شان تنگ است، پدرم فرمودند درست است؛ ولی همین که هفت نفر در یک جای کوچک با هم زندگی می کنند، نشان دهنده خوبی آن هاست...

ایشان استاد آن بزرگواران هم بودند؟

پدرم در مدرسه فیضیه در حرم حضرت معصومه(س) نماز می خواندند، منتها رساله ندادند و قبول مرجعیت نمی کردند، ولی معمولاً با تأیید ایشان مرجع تعیین می شد. مدرسه حجتیه زیر نظر پدرم اداره می شد. سالی که شهید نواب صفوی به قم آمدند - فکر کنم ۱۳۳۳ بود - در سفری این آقایان را نزد ایشان بردیم. آقای حاج محمدجواد

کرده ایم و هر کسی باید کار خودش را انجام دهد. شهید باهنر هم دستش را طوری گرفت که قسمت شکستگی تنگ دیده نشود. این خاطره در نجف از محجوب بودن ایشان به یادمانده است. به طور کلی ما هیچ وقت عصبانیت این بزرگوار را ندیدیم. حتی آقای حجتی کرمانی که سالیان درازی با ایشان زندگی کردند می گفتند هیچ وقت عصبانیت ایشان را ندیدند و این از امتیازات ایشان بود.

یکی از همسایگان شهید باهنر نقل می کرد پس از انقلاب گویا ایشان دو ساعت بیشتر در شب نمی خوابیدند. آن همسایه می گفت وقتی شب می رسید با خاموش شدن چراغ باز می دیدیم دو ساعت بعد چراغ اتاق آقای باهنر روشن شد و تا سحر بیدار بودند و به کار و عبادت می پرداختند

شهید باهنر در میان همه دوستان و آشنایان به خوش خلقی معروف بودند.

از طرفی هم ایشان مسئولیت پذیر و مقید به انجام کارها بودند. شهید باهنر خجالت می کشید چیزی را که پیشنهاد می کنند رد کند و مأخوذ به حیا بود. یادم می آید پیش از پیروزی انقلاب بنده به آقای باهنر پیشنهاد کردم اگر می شود شما مسئولیت کانون توحید را عهده دار شوید. آن زمان مسئول اصلی آیت الله موسوی اردبیلی بودند، منتها آقای باهنر با وجود کثرت کارها از فرط خجالت روی شان نمی شد که این پیشنهاد را رد کنند. بنده تا متوجه این موضوع شدم گفتم به این امر راضی نیستم. باز هم یادم آمد مرحوم حاج رضا برقی باعث شدند قسمت دیگری از کار مشترکی را با ایشان انجام دهیم.

ایشان هم معمم بودند و کتاب های تعلیمات دینی را با هم نوشته اند.

بله، آقای برقی باعث ورود شهید باهنر و شهید بهشتی به آموزش و پرورش شدند و خدمات ارزنده ای انجام دادند.

چطور بود که رژیم ستمشاهی از چاپ اسامی آن ها در کتاب های تعلیمات دینی جلوگیری نمی کرد؟

خب، آن ها رسماً کارمند بودند. بعداً آقای برقی به من گفتند که می خواهیم برای کلاس های تربیت مدرس - تربیت معلم - برنامه بگذاریم تا معلمان تعلیمات دینی با مسائل دینی آشنا شوند. ایشان گفت سال گذشته توضیح المسائل را برای آن ها الزام کردیم - آن زمان مرجع شان آیت الله بروجردی بود - امسال هم می خواهیم مسائل مهم را از توضیح المسائل دربیابوریم. ایشان یکصد و پنجاه مسأله یادداشت کرده بود و گفت طوری بنویسید که مطابق فتوای همه آقایان باشد.

شما زحمت آن را کشیدید؟

بله، یکصد و پنجاه مسأله از توضیح المسائل و بیست مسأله هم از تحریر الوسیله بود، منتها تحریر الوسیله کتاب ممنوعی بود که نمی شد اسم آن را

آورد. ما نام تحریر الوسیله را نیاوردیم و به اسم احکام دین چاپ شد که راجع به مسائل دفاع، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد بود.

این ها به نظر شهید باهنر هم رسید؟

بله، بنا شد شهید باهنر مطابق فتوای همه آقایان و با قلمی روان و همه فهم آن را بنویسند.

شهید باهنر جزو صف شکنانی بودند که از حوزه به دانشگاه رفتند و مدرک دانشگاهی گرفتند. آن موقع راجع به این قضیه زاویه بندی و موضع گیری بود، از آن فضا بگویید.

جزئیات آن زمان یادم نیست، اما اجمالاً یادم است که شهید باهنر در رشته معقول و منقول - الهیات - در ایران نفر اول و شهید ایرانمنش دوم شد. جایزه شهید باهنر جهانگردی و جایزه شهید ایرانمنش ایرانگردی بود که هیچ کدام قبول نکردند، چون خوش شان نمی آمد که زیر نفوذ رژیم باشند.

درباره مشکلاتی که یک روحانی برای این که به دانشگاه برود با آن روبه رو بود بگویید. به هر حال تعصباتی وجود داشت.

آن زمان این چیزها را قبول نداشتند. یادم است شهید بهشتی برای ما کلاس انگلیسی گذاشته بودند و ما مخفیانه زبان انگلیسی می خواندیم.

در واقع شهید باهنر و شهید بهشتی جزو کسانی بودند که این ضرورت ها را درک کردند.

ایشان پیش از ما وارد مؤسسه رفاه شدند و خدماتی انجام دادند. همه خدمات شهید باهنر پس از انقلاب روشن است. ایشان در دفتر نشر فرهنگ اسلامی با آقای برقی که مدیر آن جا بود همکاری داشتند و برای فرهنگیان روش تدریس می نوشتند.

شهید باهنر در مدرسه

رفاه چه سمتی داشتند؟

ایشان با شهید بهشتی همکاری می کردند.

بنا بود ما هم با آقایان همکاری کنیم و شعبه

دیگری باز شود، ولی دیگر موفق نشدیم.

شهید باهنر چگونه

به آن جایگاه عظیم

شهادت رسیدند؟

ایشان از ابتدا آماده بودند و می دانستند

کار خطرناکی پیش رو دارند. کسانی که به

شهید نواب صفوی نزدیک می شدند می

دانستند که شهید می شوند. در ابتدا حوزه

کارهای سیاسی را عیب می دانست، اما امام(ره)

این سد را شکستند. شهید باهنر با جسارت

وارد این عرصه شد. خدماتی که ایشان

در آموزش و پرورش

انجام دادند در واقع همان کار انقلابی بود. بعدها رژیم متوجه کارهای انقلابی ایشان شد و زندانی هم شدند.

منظورتان این است که مانند نواب، شهادت از شهید باهنر دور نبود.

ایشان در آن موقعیت که وزارت را پذیرفتند به دنبال پست و مقام و پول نبودند و برحسب وظیفه قبول کردند به اسلام خدمت کنند. حتماً یادتان هست که همه مسئولان نظام در خطر ترور شدن قرار داشتند.

از شهید باهنر چه خاطره دیگری دارید؟

ظاهراً پیش از پیروزی انقلاب ایشان منزلی در جماران خریده و با آقای برقی همسایه شده بودند.

یکی از همسایگان شان نقل می کرد پس از انقلاب گویا ایشان دو ساعت بیشتر در شب نمی خوابیدند.

آن همسایه می گفت وقتی شب می رسید با خاموش شدن چراغ باز می دیدیم دو ساعت بعد چراغ اتاق

آقای باهنر روشن شد و تا سحر بیدار بودند و به کار و عبادت می پرداختند.

ایشان در جنگل ۲۰۰۰ - نزدیک چالوس - هم با آقای برقی منزلی تهیه کرده بودند تا در تابستان

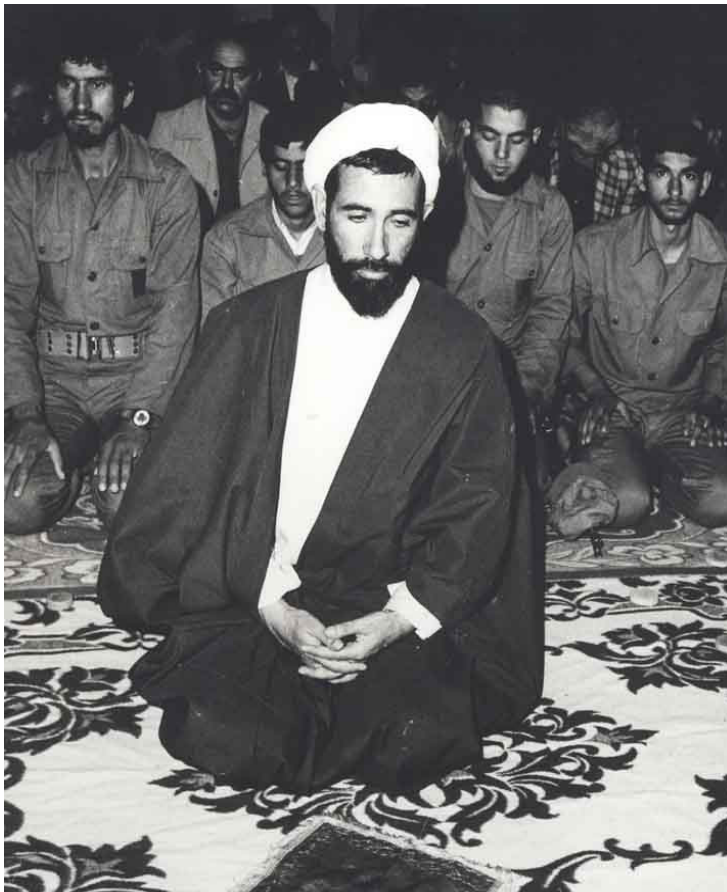
عده ای از فضلاء قم را آن جا اسکان دهند و این افراد در آن جا مطالعه داشته باشند که خدمتی به

اسلام کنند. هنگام نماز هم به روستاهای اطراف می رفتند تا هم نماز بخوانند و هم مردم را با احکام

دین آشنا کنند. در آن زمان می گفتند بهایی ها می خواهند این طرف ها رسوخ کنند و نظرشان این

بود که از این طریق اقدامی برای خدمت به اسلام انجام دهند.

لذا به دقت مراقب همه چیز بود...



«فضائل و کمالات اخلاقی شهید باهنر بسیار زیاد است؛ اجمالا مردی روشنفکر، عالم، ولایتمدار، انقلابی و شجاع بودند. آنقدر متین و آرام بودند که به قول یکی از دوستان ما عصبانیت دکتر باهنر را هیچگاه ندیدیم. ایشان بسیار خنده رو، متبسم و بهشتی روی بودند.» حضرت آیت الله سیدیحیی جعفری، امام جمعه کرمان، نماینده ولی فقیه در استان کرمان و یکی از قدیمی ترین آئمه جمعه کشور که از آغاز انقلاب به دستور حضرت امام(ره) این مسئولیت را در شهر کرمان بر عهده دارند، به عنوان دوست قدیمی شهید باهنر از سالهای دور که با ایشان مانوس بودند برای ما می گویند:

درآمد



بررسی شخصیت ولای شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با حضرت آیت الله سیدیحیی جعفری، امام جمعه کرمان



مؤمنی خستگی ناپذیر بود

شما تا یک «قل هو الله» بخوانید خواب تان می برد، ما هم این سوره مبارکه را خواندیم و خواب مان برد. انسان وقتی از نزدیک با کسی مجالست داشته باشد، بهتر درک می کند که آن فرد در چه حدی از کمالات و فضائل قرار دارد. به هر حال ایشان به ما لطف و محبت داشتند تا این که مسأله انقلاب و نهضت امام مطرح شد. در آن شرایط هر کسی، به هر دلیل، این جرات را که وارد مسائل انقلابی شود نداشت، چون آن زمان حضرت امام(ره) که به آیت الله خمینی معروف بودند خیلی برای مردم جامعه شناخته شده نبودند.

ما مجموعه ای از انقلابیون درجه اول کرمان بودیم که با هم فعالیت می کردیم، البته بعضی بعدها راه شان را جدا کردند. از جمله کارهایی که شهید باهنر انجام دادند این بود که به کرمان آمدند و راجع به خصوصیات و فضائل امام و ویژگی های انقلاب اسلامی با روحانیت صحبت کردند، که از همان سن جوانی گرایش ما به آیت الله خمینی بیشتر شد. شهید باهنر مدتی در دولت شهید رجایی وزیر آموزش و پرورش و نخست وزیر بودند و برای انقلاب بسیار زحمت کشیدند و سرانجام هم جان عزیزشان را در این راه فدا کردند. آن زمان به منظور حفاظت از جان شخصیت ها مثل سال های بعد خیلی دقت نمی شد. ما شخصیت های ارزشمندی همانند آیت الله دکتر سیدمحمد

بودند و هنوز معمم نشده بودند. آقای باهنر پس از یکی دو سال با شهید ایران منش به قم رفتند و از محضر درس مرحوم آیت الله بروجردی و حضرت امام(ره) استفاده کردند. به هر حال ایشان مدتی پس از آن که معمم شدند به کرمان برگشتند. هر دو بزرگوار انسان هایی متواضع، دوست داشتنی، انقلابی و دارای یک سلسله فضائل معنوی بودند. بعدها شهید باهنر مهاجرت کردند و با مرحوم دکتر

هر چه سختی می دید آبدیده تر می شد. برای من علتش معلوم بود. حسین از قرآن نیرو می گرفت و برای هر نقطه عطفی در صحنه نبرد، آیه ای مرور می کرد. حالا که سال ها از شهادتش گذشته، حرف هایش برای من بوی بهشت می دهد...

محمدرضا صالحی - فرزند مرحوم آیت الله صالحی امام جماعت مسجد جامع کرمان - به تهران رفتند و مدرک دکتری شان را هم گرفتند. گاهی که ایشان به کرمان مسافرت می کردند ما خدمت شان می رسیدیم. در مقطعی ما برای امتحان مدرسی به تهران رفتیم و چند روز و شب با شهید باهنر هم اتاق بودیم. آن چند روز بنده خوابم نمی برد و باید قرص مصرف می کردم. شهید باهنر به من گفت

حاج آقا؛ شما متولد چه سالی هستید؟
۱۳۱۰ شمسی.

بنابراین دو سال از شهید باهنر بزرگ تر بودید؛ ایشان متولد سال ۱۳۱۲ بودند. راستی حضرت عالی هم اهل کرمان هستید؟ اصالتا اهل قریه ای به نام جَوَر کوه بنا - عامیانه اش گَوَر است - در شش کیلومتری کوه بنا از توابع استان کرمان هستم.

از کجا با شهید باهنر آشنا شدید؟

تقریباً در سن پانزده سالگی با مرحوم برادرم سیداحمد جعفری وارد شهر کرمان شدیم و با ایشان برای تحصیل به مدرسه معصومیه رفتیم. ما نزد اشخاص مختلف تلمذ می کردیم. دو جوان به نام های آقای محمدجواد باهنر و شیخ علی ایران منش همیشه با هم به مدرسه می آمدند و نزد مرحوم آیت الله عباس حقیقی مُطول می خواندند. ما همان سال های اول با شهید باهنر و شهید ایران منش رفیق شدیم و با یکدیگر ارتباط داشتیم. یادم است یک شب ایشان ما را به منزل محقری که پدرشان در اختیارشان قرار داده بود برای شام دعوت کردند و از آن به بعد با هم دوست شدیم. شهید باهنر یکی از نیروهای انقلابی بود و بنده هم اگر انقلابی شدم و در صف انقلابیون قرار گرفتم، به دلیل معاشرت و مصاحبتی است که با ایشان و امثال شهید باهنر داشتیم. در آن زمان این دو بزرگوار مکلا

می‌گفت «این پیروزی‌ها و شکست‌ها، آزمایشی از جانب خداوند است که مشخص شود ما چه کاره هستیم. خداوند در تمام این عملیات‌ها، در تمام مصائب زندگی، به دعاها، به حرکات، به خلوص نیت، به استغاثه‌هایی که می‌شود و به دعاهایی که پشتیبان عملیات است، توجه دارد.»

حسینی بهشتی، آیت الله مرتضی مطهری، شهید دکتر محمدجواد باهنر، شهید محمدعلی رجایی، شهدای عزیز محراب، سپهبد قرنی و بسیاری دیگر را از دست دادیم. منافقین در مجموع هفده هزار نفر را به جرم این که خیلی از آن‌ها عاشق و مرید حضرت امام (ره) بودند ترور کردند. ضبط صوت حضرت آیت الله خامنه‌ای هم یک روز قبل از حادثه ۷ تیر ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر در حال سخنرانی منفجر شد، که یادم است آن زمان دکترها گفتند بعد است ایشان زنده بماند، اما خدا خواست که ایشان زنده بمانند و رهبر شوند. به هر حال فضائل و کمالات اخلاقی شهید باهنر بسیار زیاد است؛ اجمالاً مردی روشنفکر، عالم، ولایت مدار، انقلابی و شجاع بودند. آن قدر متین و آرام بودند که به قول یکی از دوستان ما عصبانیت دکتر باهنر را هیچ‌گاه ندیدیم. ایشان بسیار خنده رو، متبسم و بهشتی روی بودند.

شما چگونه از شهادت دکتر باهنر مطلع شدید؟
دقیقاً یادم نیست. آن زمان هم بنده در کرمان امام جمعه بودم. به هر حال ما از این موضوع مطلع

و ناراحت شدیم و مراسمی هم برگزار کردیم. به هر حال شهادت همین بزرگان بود که انقلاب را بیمه و حفظ کرد. مثلاً شهید دکتر بهشتی به هیچ وجه شخصیت کم اهمیتی نبود؛ ایشان غیر از فضائل علمی و حوزوی اش به چند زبان خارجی مسلط بود و برکات حضورش در مرکز اسلامی هامبورگ را هم می‌دانید. به همین ترتیب، ما هر چه درباره شهید باهنر بگوییم باز هم کم گفته ایم و حق مطلب را آن گونه که باید نمی‌توانیم ادا کنیم. جای شهید باهنر در ایران و کرمان خالی است. ان شاء الله خداوند ایشان را با حضرت محمد (ص) محشور فرماید.

حاج آقا؛ درباره شهید بهشتی و مرکز اسلامی هامبورگ فرمودید. گویا شهید باهنر هم مدت یک سال زبان ژاپنی می‌خواندند تا شبیه همین کار را در ژاپن انجام دهند.

ایشان می‌خواستند به ژاپن بروند تا برای اسلام تبلیغ کنند اما نمی‌چطور یک مرتبه این ماجرا متغی شد... باری، دکتر

باهنر جزو مفاخر انقلاب و ایران اسلامی بودند و هستند. مسلماً کسی که در راه انقلاب اسلامی جانش را فدا کرده و به شهادت رسیده، عالم بوده، با علم دین و علوم جدید آشنا بوده و اجتهاد داشته، قطعاً از مفاخر است.
از آثار شهید باهنر بگویید.

مرحوم سیدرضا برقی و شهید باهنر، دو نفری بودند که در زمان رژیم ستمشاهی کار مهمی را با زرنگی و زیرکی انجام دادند. به این شکل که مطالب و نکات انقلابی را در کتاب‌های درسی گنجانده و در عین حال، رژیم نمی‌توانست جلوی این کار را بگیرد. از طرفی شاگردان، معلمان و کسانی که این کتاب‌ها را می‌خواندند نیز نکته‌ها را درک می‌کردند و می‌فهمیدند، که این از ارزشمندترین کارهای شهید باهنر و مرحوم برقی بود.

شهید باهنر در زمره شهدای برجسته‌ای مثل دکتر بهشتی و استاد مطهری بودند که آثار و کتب ارزنده و پایه‌ای بسیاری تألیف کردند و پس از شهادت‌شان تعدادی از این کتاب‌ها منتشر شد. به نوعی ایشان از نظر علمی یکی از شهدایی بود که با شهادتش بیشتر شکوفا شد؛ منظور این که هرچند از نظر جسمی در میان ما حضور نداشت اما به واسطه رسیدن به فوز عظمای شهادت، آثارش بیش از پیش دست به دست در بین مردم گشت و خوانده شد.

بله، ایشان هم چون شهیدان دکتر مفتاح، بهشتی و مطهری از شهدای ممتاز انقلاب اسلامی است. شخصیت شهید باهنر واقعاً کم نظیر و بی نظیر بود و هست. هنوز که هنوز است، پس از چند سال خلأ وجودی این شهیدان پر نشده است، اما خوشبختانه آثارشان چراغ راه همه ماست.

از طرفی این شهدای عزیزمان به واسطه تحصیل توأمان علوم دینی و جدید، در فضای سنتی حوزه علمیه اعم از کرمان، قم، تهران، مشهد و جاهای دیگر جزو علما و طلاب صف شکن بودند. بعضی از این بزرگان مثل شهید مطهری نیز هم زمان، هم در دانشگاه و هم در حوزه، تدریس می‌کردند. شهید باهنر هم یکی از مصداق‌های وحدت حوزه و دانشگاه بود که حضرت امام (ره) در آغاز انقلاب مطرح فرمودند. بله، این افراد در رأس انقلابیونی بودند که خداوند شهادت را برای‌شان مقرر کرد. یادم است همه آن‌ها حضرت امام (ره) را بسیار قبول داشتند و به خوبی در جامعه معرفی کردند. شهید باهنر در کرمان خط مشی منافقین و گروه‌های الحادی و غیرالحادی را تشریح کردند، اینکه مثلاً هر کدام دارای چه نقطه نظرهایی هستند و چه خط مشی‌هایی دارند. پس از آن هم راجع به خط امام و خصوصیات و فضائل ایشان به طور مشروح و مفصل صحبت کردند و ما هم یکی از مستمعین شهید عزیز بودیم.

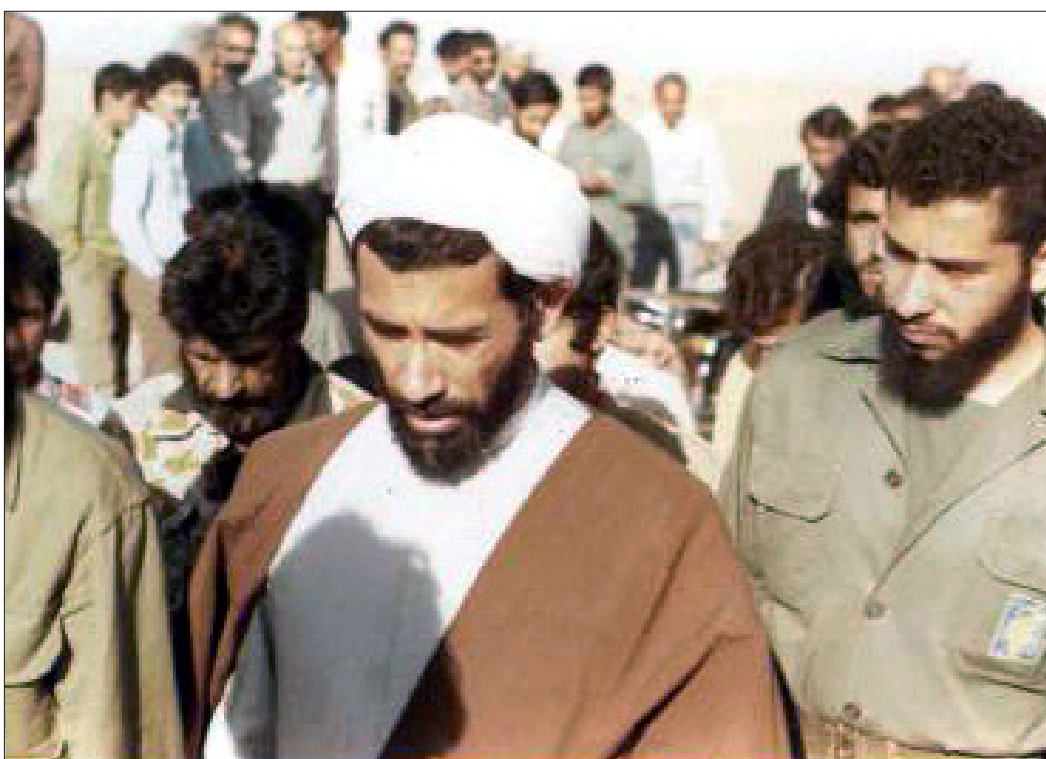
شهید باهنر در دوستی چگونه بودند؟

ایشان بسیار متواضع، بی ادعا، صبور و دلسوز بود. درباره شیوه سخنرانی و فن بلاغت و خطابه ایشان هم بگویید.

دکتر باهنر در واقع یکی از بهترین‌ها و یک روحانی قوی در فن سخنرانی و خطابه بود.

شخصیت شهید باهنر را جمع بندی کنید.

ایشان انسانی مؤمن، انقلابی، معتقد، ولایت مدار و خستگی ناپذیر بودند. خداوند متعال روح پرفروش این شهدا را با شادی قرین بفرماید. یاد همه آن عزیزان گرامی باد.





«شهید باهنر با همت فوق العاده، خودش را به مدارج عالی علمی، اجتماعی و سیاسی رساند. هیچ وقت ادعای اجتهاد حوزوی نکرد، ولی از نظر اصول و فقه، به دلیل فهم و ذکاوتی که داشت در حد اجتهاد بود. استعداد در خور توجه و مطالعات فراوانی داشت. ایشان برای کسب معلومات قدیم و جدید در ضمن فعالیت و تلاش اجتماعی، سیاسی، فرهنگی کوشا بود.» در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی، همدرس و هم‌رزم شهید باهنر، می‌کشیم سیمای تازه‌ای را از آن عزیز ترسیم کنیم و نقبی به فعالیتها و مجاهدات ایشان بزنیم. این گفت و گو به سعی ابوذر و محمدابراهیم حجتی آماده شده است:

درآمد



«سیمای شهید باهنر» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی، همشهری، همدرس و هم‌رزم شهید

الگوی ماندگار...

من و برادرم مرحوم علی آقا حجتی در سال ۱۳۳۱ به قم آمدیم و شهید باهنر و شهید ایران منش یک سال پس از من در سال ۱۳۳۲ به قم آمدند و در یکی از حجرات مدرسه فیضیه معروف به حجره کرمانی‌ها مسکن گزیدیم. من هنوز هم که به مدرسه فیضیه سر می‌زنم، خاطرات فراموش نشدنی‌ای از آن ایام تجدید می‌شود. در یک ضلع اتاق ما حرم حضرت معصومه(س)،

و دیگر استادان تان؟

به غیر از تلمذ نزد آقای حقیقی، مقداری از سیوطی را خدمت آقای فخر مهدوی - از واعظ معروف کرمان - و فصولی از شرح لمعه و شرایع را خدمت آیت الله شیخ الرئیس و مرحوم حاج سیدجواد نیشابوری و آقای حاج شیخ علی لیبی خواندیم. خدمت مرحوم برهان الواعظین، واعظ معروف کرمان که شخصی ادیب و باسواد بود، کتاب «مُطول» را خواندیم. درس نهج البلاغه هم را آقای حقیقی به ما می‌گفتند؛ آقای فخر در درس سیوطی جایزه‌ای گذاشت که برنده جایزه، آقای باهنر شد. جایزه، یک کتاب نفیس خطی بود.

درس تفسیر قرآن هم داشتید؟ به علوم جدید هم توجه داشتید؟

بله، اوایلی که ما وارد مدرسه معصومه شدیم، خواندن دروس جدید باب نبود و اگر کسی می‌خواست این دروس را بخواند، بایستی به صورت مخفیانه این کار را انجام می‌داد. اما بسیار جالب است که آقای حقیقی و آقای لیبی از دبیران معروف شاغل در دبیرستان ایران‌شهر به مدیریت شادروان میرزا برزو آمیغی زرتشتی بودند. وقتی که ما پیش آیت الله صالحی درس می‌خواندیم، این دو نفر با کت و شلوار خیلی مرتب و منظم سر درس می‌آمدند و بعد معمم شدند.

همچنین زمانی که ما در مدرسه معصومیه درس می‌خواندیم، جلسات شبانه قرائت قرآن در منزل اصناف و بازاریان مختلف برگزار می‌شد. معلم ما مرحوم حاج میرزا محمد زمانی معروف به رئیس القراء بود که شغل بزازی داشت. بعد از تلاوت یک جزء قرآن، آقای حقیقی تفسیر می‌گفتند.

شما و شهید باهنر مدتی را در قم تحصیل کرده اید؟ از ایام تحصیل در قم برای ما بگویید.

حضرت عالی یکی از مناسب ترین شخصیت هایی هستید که می‌توانید خاطرات مربوط به شهید باهنر را از سنین پایین و زمان تحصیل در کرمان و قم همچنین سال های مبارزه و بعد از آن را برای ما بیان کنید.

سال های دهه بیست پس از سقوط پهلوی اول، ورود به حوزه های علمیه و در پیش گرفتن زی طلبگی در همه جای ایران منجمله کرمان با تحمل سختی زیادی همراه بود. شهید باهنر، فرزند کاسب خوش نام و پرهیزکار اما کم درآمدی بود به نام آقا شیخ اصغر که اهل کرمان او را به پاکی و صداقت می‌شناختند. با مشکلاتی که در مسیر طلبگی و تحصیل در حوزه وجود داشت، پدر شهید فکر نمی‌کرد که پسرش محمدجواد بتواند مدارج علمی را با توفیق طی کند و به سطح قابل قبولی برساند. اما مشیت خداوند بر این استوار بود که آقای باهنر با عشق و تلاش و کوششی که داشت با سختی‌ها بسازد و به مدارج عالی برسد...

ایشان توانست نقش ارزنده‌ای - قبل و بعد از انقلاب - برای جامعه انقلابی، فرهنگی و دینی ما ایفا کند و به عنوان یک الگوی قابل قبول و ماندگار برای همه کسانی که در پی حق و حقیقت و کسب دانش و خدمت به جامعه اند، شناخته شود.

از استادانی که در تکوین شخصیت والای این شهید عزیز ایفای نقش کردند بگویید.

استادی که از نظر علمی، اخلاقی، روحی و معنوی بر همه ما تأثیر به‌سزایی داشت، مرحوم آقای حاج شیخ عباس حقیقی بود. ایشان و سایر اساتید ما از بدو تأسیس حوزه علمیه کرمان، محیطی صمیمی و جو و فضایی باصفاراً به وجود آورده بودند. این فضا تأثیر خود را بر همه ما می‌گذاشت، و ما را به اخلاص و معنویت و کسب علم و کمال سوق می‌داد.

ایشان توانست نقش ارزنده‌ای - قبل و بعد از انقلاب - برای جامعه انقلابی، فرهنگی و دینی ما ایفا کند و به عنوان یک الگوی قابل قبول و ماندگار برای همه کسانی که در پی حق و حقیقت و کسب دانش و خدمت به جامعه اند، شناخته شود

در ضلع دیگر آن رودخانه و در ضلع دیگر مدرسه دارالشفاء قرار داشت. ما ۷-۶ نفر بودیم که با هم اتاق گرفته بودیم. از جمله آقایان باهنر، ایران منش، آقای شیخ عباس شیخ الرئیس، مرحوم دکتر علی اکبر حسینی استاد دانشگاه شیراز، مرحوم آقای حاج شیخ محمد طالبیان امام جماعت مسجد صفای کرمان و نیز آقای شیخ محمود آقاسی که در تهران محضر ازدواج و طلاق دارد و پدر همسر فرزند من ابوذر است. از افراد نامبرده به جز من و آقایان آقاسی و شیخ الرئیس، همگی به رحمت خدا رفته‌اند... ما هم می‌رویم... آقای هاشمی رفسنجانی نیز در همان زمان در قم بودند و در مدرسه معروف به اسید صادق در یکی از محلات قم که

مقداری با مدرسه فیضیه فاصله داشت، مسکن داشتند که چندی بعد منزلی گرفتند. از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۷ قریب ۷ سال، ما چند نفر مدتی در این اتاق در مدرسه فیضیه و مدتی را در مدرسه حجتیه بودیم. در این ایام ما زندگی مشترکی داشتیم و هر کدام از ما مسئولیتی را بر عهده گرفته بودیم. یکی مسئول جارو کردن و نظافت اتاق بود. دیگری مسئول خرید نان و پنیر و گوشت و سایر مواد خوراکی بود. دیگری هم مسئولیت پخت و پز را بر عهده داشت. دیگری هم مسئول شست و شوی ظروف بود... آقای آقاسی از همه کاری تر بود؛ مخصوصاً در خرید.

میزان شهریه ای که در قم دریافت می کردید چقدر بود؟

ما که درس خارج می رفتیم - بالاترین مبلغی که دریافت می کردیم - بیست و هفت تومان و سه ریال بود. هر یک از ما این مبلغ را در اختیار «مادرخرج» گروه می گذاشتیم که مسئول خرید بود. مسئولیت خرید به نوبت میان ما می چرخید. ظهرها آبگوشت با نان می خوردیم، گوشت و سیب زمینی اش را می کوبیدیم و برای شب نکه می داشتیم. تازه، این در اوقاتی بود که ما پولدار بودیم! یعنی اوایل ماه. اواخر ماه که می شد، گاهی، هم ظهر و هم شب، نان و خربزه یا سیب زمینی می خوردیم. یعنی یک زندگی طلبگی؛ در نهایت قناعت...

از زمانی که در مدرسه معصومیه بودیم تا اندازه‌های با مسائل سیاسی و روزنامه های محلی آشنا شدیم. در قم هنگامی که محاکمه شهید نواب صفوی رخ داد ما پیش علما و مراجع می رفتیم. آن وقتها، دستمان به آیت الله بروجردی نمی رسید ولی خدمت حضرت امام خمینی می رفتیم...

تازه، این مربوط به زندگی ما در سطح بالای حوزه - یعنی درس خارج - بود. کسانی هم بودند که از ما بسیار سخت تر زندگی می کردند، با این همه، آقای باهنر از مناعت طبع بالایی برخوردار بود و من در این زمینه خاطره ای دارم که بعداً نقل می کنم.

شما از کی وارد مسائل سیاسی شدید و مبارزات را از چه زمانی شروع کردید؟

از همان زمانی که در مدرسه معصومیه بودیم تا اندازه ای با مسائل سیاسی و روزنامه های محلی آشنا شدیم. در قم هنگامی که محاکمه شهید نواب صفوی رخ داد ما پیش علما و مراجع می رفتیم. آن وقت ها، دست مان به آیت الله بروجردی نمی رسید ولی خدمت حضرت امام خمینی (ره)، آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری و آیت الله نجفی مرعشی و اساتیدی مثل مرحوم آیت الله مشکینی و مرحوم آیت الله مجاهدی می رفتیم. در زمانی که رژیم در تدارک اعدام نواب صفوی و فدائیان اسلام بود، ما برای جلوگیری از این امر خدمت علمای اعلام می رفتیم. من خاطره جالبی از این ایام دارم: در یکی از سفرها که از تهران به قم می رفتم، مواجه شدم با یک روحانی جوان بسیار خوش قیافه و خوش لباس و تر و تمیز و سطح بالا. من کنارش نشستم و صحبت شهید نواب شد. او گفت من رابطه هایی دارم و می توانم کارهایی را صورت دهم.

آن جوان چه کسی بود؟

او سیدمهدی روحانی بود که بعدها در پاریس زندگی می کرد و به قول امروزی ها «پوزسیون» بود، به طوری که شنیدم چندی پیش درگذشت. سیدمهدی آن وقت ها با مقامات دولتی ایران رابطه داشت، مخصوصاً با سرتیپ

علوی مقدم؛ رئیس کل شهربانی از مردان مقتدر رژیم ستم شاهی. من از رابطه سیدمهدی با علوی مقدم اطلاع نداشتم. روز بعد به منزلش رفتم و با او صحبت کردم. متن اعلامیه ای را به عنوان طرفداری از مرحوم نواب نوشتم که سیدمهدی گفت چاپش می کند. سیدمهدی روحانی دوستی داشت که هم درس من بود و به درس امام می آمد. سیدمهدی نجابت کرده بود و به این دوستش گفته بود به من بگوید به این گونه کارها ادامه ندهم. سیدمهدی یک شب هم برای دیدن ما به مدرسه فیضیه آمد و صحبت هایی در مورد شهید نواب صفوی رد و بدل شد. آقای باهنر در سرمای زمستان به احترام مهمان، در شهر گشته بود و یک مقدار انار خوب خریده بود. در واقع، کل پول آخر ماه را صرف خریدن انار کرده بود و در پاسخ آقای ایران منش که پول مان تمام شده جواب داد: احترام مهمان بالاتر از این حرف هاست؛ این نمونه ای بود از مناعت طبع آقای باهنر.

درس ها را چگونه ادامه دادید؟

وقتی به قم رفتیم، دوست داشتیم درس هایی را که در کرمان خوانده بودیم، در این شهر ادامه دهیم. در این راستا، چند جلسه شرح لمعه را خدمت آقای سید موسی صدر رفتیم و نیز در درس «رسائل» آقای مشکینی شرکت کردیم. به پیشنهاد آقای باهنر «کفایه» را خدمت مرحوم آقای مجاهدی و جلد دوم را خدمت مرحوم سلطانی طباطبایی - پدر همسر مرحوم حاج احمد آقای خمینی (ره) - خواندیم. هر دو استاد، مخصوصاً آقای سلطانی در قدرت و روانی بیان، مشهور خاص و عام بودند. در جلسه درس ایشان یک حالت وجد و نشاط خاصی وجود داشت. مرحوم آقای مجاهدی فارسی را به لهجه ترکی ادا می کرد، که برای ما بسیار زیبا و شنیدنی بود. اندکی از درس فلسفه «منظومه» حاجی سبزواری را برای اولین بار در خدمت مرحوم آقای ملکوتی - از اساتید بزرگ حوزه علمیه قم - خواندیم. ایشان پس از انقلاب مدتی امام جمعه تبریز بودند و چندی قبل دار فانی را وداع گفتند. آقای ملکوتی در تاریخ عمومی و تاریخ ایران هم استادی بی نظیر بودند. ولی کلاً منظومه را خدمت مرحوم آیت الله منتظری خواندیم، مقداری از اسفار را خدمت علامه طباطبایی که در مسجد مدرسه حجتیه درس می دادند خواندیم. حدود یک سال هم به جلسات تفسیر ایشان می رفتیم. درس خارج «اصول» امام خمینی (ره) را نیز به مدت شش سال رفتیم و چند ماهی هم خارج فقه شان را.

نگاه جمع شما به حضرت امام خمینی (ره) چگونه بود؟

احساسی که ما نسبت به آن بزرگوار داشتیم چنان بود که گویی از ایستادن در کنار دریا و تماشای امواج دریا لذت می بریم و احساس انس و الفت و آشنایی می کنیم... ولی در عین حال، از دریا فاصله می گیریم؛ چرا که انسان اگر گرفتار امواج دریا بشود غرق می شود. رابطه ای که هر یک از ما با امام داشتیم، شبیه چنین حالتی بود. جمع ما با مرحوم علامه طباطبایی (ره) هم چنین رابطه ای داشت. اما جنبه لطف و مهربانی و نرمش علامه طباطبایی چیز دیگری بود، مثال دیگری می زنم که قدری تفاوت این دو بزرگوار را بیشتر نشان دهد:

امام خمینی مثل کوه بود و علامه طباطبایی مثل دریا...

از فعالیت های فرهنگی شهید باهنر بگویید.

شهیدان باهنر و بهشتی و مرحوم استاد علی گلزاده غفوری، در نوشتن کتاب های درسی و انتشار کتاب های دینی در «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» فعالیت می کردند. این سه نفر در واقع، هیأت علمی آن «دفتر» را تشکیل می دادند. مرحوم سیدرضا برقی مدیریت دفتر را به عهده داشت. او هم در نوشتن کتاب های درسی مشارکت داشت. کار فرهنگی دیگر آقای باهنر نشریه سالانه و نیز فصلنامه «مکتب تشیع» بود که به همت آن شهید و آقای هاشمی رفسنجانی و مرحوم مهدوی کرمانی و مرحوم دکتر صالحی کرمانی تأسیس شد؛ که بزرگانی چون علامه طباطبایی، سید ابوالفضل زنجانی، علامه بزرگوار حسین علی راشد و مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم سیدغلام رضا سعیدی در آن مقاله می نوشتند. این نشریه پس از چند سال از ادامه انتشار باز ماند.

مجموعه این فعالیت ها نشان می دهد که آقای باهنر حین ادامه تحصیل، توانسته بود از طریق مجاهده و تلاش و درگیری با مشکلات که بخش عظیمی از آن را من در جریانش بودم، به مدارج بالایی نائل شود. شهید باهنر با همت فوق العاده، خودش را به مدارج عالی علمی و عملی رساند. او هیچ وقت ادعای اجتهاد نکرد، ولی از نظر درس اصول و فقه، با فهم و ذکاوتی که داشت در حد اجتهاد بود. آن شهید مطالعات مختلفی داشت. استعداد درخور توجهی داشت. ایشان برای کسب معلومات قدیم و جدید در ضمن فعالیت و تلاش اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و کوشا بود. به نشریه مکتب تشیع اشاره کردم، این نشریه برای طبقات مختلف کتاب خوان و مجله خوان تهیه و در سطح کشور توزیع



از راست: حجتی کرمانی، مرحوم طالقانی، ناشناس، شهید باهنر، بنی صدر، شهید بهشتی، عباس شیبانی (پشت سر شهید بهشتی)

مدیریت مرحوم حاج شیخ عباس علی اسلامی واعظ معروف سبزواری تأسیس شد. مشارکت شهید باهنر در فعالیت های فرهنگی ایشان در پاره ای از این نهادها قابل توجه است. حضور ایشان در آموزش و پرورش با هدف تألیف کتاب های درسی و دینی بسیار اثرگذار بود. آقایان باهنر و بهشتی و گلزاده غفوری و امثالهم با هدف تقویت بنیه دینی دانش آموزان و دانشجویان فعالیت می کردند. مهم است که در رژیم شاهنشاهی که عده ای در پی بی دین و لاپابالی کردن مردم بودند، در مقابله با این سیاست، آن عزیزان از طریق تدوین کتاب های درسی، نسل های موجود و آینده را نسبت به دین آگاه کردند و خدمات ذی قیمتی به مردم مسلمان انجام دادند. خلوص نیتی که آقای باهنر داشت، مجاهده در راه خدا حساب می شود، اثرات ملموسش هم قابل مشاهده است. افراد زیادی بودند که در مدارس به وسیله همین کتاب ها متحول شدند. در واقع، نفوذ عوامل فرهنگی در بطن رژیم به وسیله همین کتاب ها یا سخنرانی های هفتگی مرحوم علامه حسین علی راشد از رادیو صورت گرفت که شنوندگان فراوانی در سراسر کشور داشت و امثال آن نتیجه بخش بود.

آشنایی شما و شهید باهنر با مسائل سیاسی و مبارزات با رژیم گذشته از چه زمانی بود؟

من و شهید باهنر و شهید ایران منش و آقای شیخ رئیس و مرحوم آقاسید ابوالقاسم صمدانی ابتدا تحت تأثیر افکار آقای سیدمحمدخلیل قوام شهدادی قرار داشتیم و با مسائل سیاسی روز آشنا شدیم. آقای قوام شخصیتی روحانی بود در کرمان که به شدت با حکومت شاه مخالف بود. در دهه ۱۳۲۰ من و آقای باهنر حدود ۱۷-۱۸ ساله بودیم. آقای قوام چند سالی از ما بزرگ تر بود ایشان به واسطه آشنا کردن ما با مسائل سیاسی، بر گردن ما حق زیادی دارد. او تنها روحانی ای بود که در آن زمان در کرمان به متن سیاست وارد شد. البته عده ای از روحانیون در زمان دکتر مصدق از سراسر کشور به مجلس راه یافتند، ولی حداقل تا مقطعی در کرمان چنین موقعیتی ایجاد نشد و افراد روحانی زیاد وارد مسائل سیاسی نمی شدند، ما چند نفر از طرفداران آقای قوام بودیم. آقای قوام در انتخاب دوره شانزدهم، نامزد نمایندگی مجلس شد. دکتر بقایی و مهندس رضوی انتخاب شدند. آقای قوام نفر سوم شد. از خاطرات جالب آن که آقای قوام بعد از انقلاب، یک بار آمد مجلس و با من و شهید باهنر ملاقات کرد، او به شوخی و جدی به ما می گفت «من پدر این انقلابم!» می خواست بگوید شماها دست پرورده من هستید! یک بار هم من و آقای شیخ رئیس را برای شام به منزلش دعوت کرد جناب سیدمصمصم الدین قوامی از فضایی مشهور قم، فرزند برومند ایشان است که نام او را زنده نگه داشته است.

آشنایی شما و شهید باهنر با فدائیان اسلام از چه زمانی بود؟

در ماجرای درگیری مأمورین دولتی و فدائیان اسلام در زندان قصر تهران، عده ای از فدائیان به کرمان تبعید شدند. ماجرا از این قرار بود که شهید نواب صفوی در زندان بود. فدائیان برای هم دردی با نواب در زندان متحصن شده بودند، زندان را تا حدی در اختیار گرفتند و خودشان آن جا را اداره می کردند. روزنامه های آن ایام این جریانات را مفصل نوشتند. عاقبت، با ضرب و شتم فدائیان اسلام، عده ای از آن ها را به بندرعباس و کرمان تبعید کردند. تبعیدیان در کرمان از طرف آیت الله صالحی مورد تجلیل فراوان و استقبال قرار گرفتند. منزل خوبی هم در اختیارشان قرار گرفت. مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم هرنندی از ثروتمندان یزدی

درس آخر، داشتند ما را نصیحت می کردند. چون طلاب در ایام تعطیلی نوروز یا ماه رمضان و ماه های محرم و صفر به شهرستان ها و دهات می رفتند، توصیه های لازم را به آن ها می کردند. آن روز شهید نواب صفوی وارد جلسه درس آقای بروجردی در مسجد بالاسر قم شد و نشست. بعد به نماز و زیارت رفت. بعد از نماز، من خدمت آقای نواب رفتم و گفتم مایلید به حجره ما بیایید؟ آن شهید پذیرفت و با هم راه افتادیم و به

دیگر کار فرهنگی آقای باهنر نشریه سالانه و نیز فصلنامه «مکتب تشیع» بود که به همت آن شهید و برخی دوستان تأسیس شد؛ بزرگانی چون علامه طباطبائی، سید ابوالفضل زنجانی، علامه بزرگوار حسینعلی راشد و مرحوم سیدغلامرضا سعیدی نیز در آن مقاله می نوشتند.

حجره مان در مدرسه فیضیه آمدم. فصل زمستان بود. زیر کرسی نشستیم. دو ساعتی طول کشید. شهیدان باهنر و ایرانمنش هم بودند. آن دو عزیز رفتند، مقداری خوراکی گرفتند و آوردند. در این دیدار، شهید نواب، شهید سیدعبدالحسین واحدی، شهید سیدمحمد واحدی و شهید خلیل طهماسبی -رحمت الله علیهم اجمعین- حضور داشتند. مرحوم آخوند ملاحمد مقدس زاده کرمانی، وقتی شهید نواب را دید، گفت من در چهره این سید، سیمای رسول خدا(ص) را دیدم.

مشارکت و حضور شهید باهنر در تألیف کتب درسی آموزش و پرورش در چه زمانی اتفاق افتاد؟

فاصله سال های دهه بیست و سی در واقع نقطه عطفی در گسترش فعالیت های فرهنگی بود. در آن سال ها مؤسسات فرهنگی ای مثل دفتر نشر فرهنگ اسلامی، کانون توحید، مدارس و مؤسسات فرهنگی رفاه و علوی و مدارس سراسری جامعه تعلیمات اسلامی به

می شد و دانشگاه ها را نیز پوشش می داد. این نشریه به جز نشر سالانه هر سه ماه یک بار منتشر می شد. نوشتن سرمقاله «مکتب تشیع» بر عهده شهید باهنر بود. سرمقاله های «مکتب تشیع» از لحاظ زیبایی، ظرافت و عمق واقعاً چشمگیر بود. کمتر کسی می دانست که آقای باهنر این سرمقاله ها را می نویسد، چون ایشان نمی خواست سرمقاله ها را به نام خودش منتشر کند، او هیچ گاه نمی خواست دانش و فضل خود را به رخ دیگران بکشد...

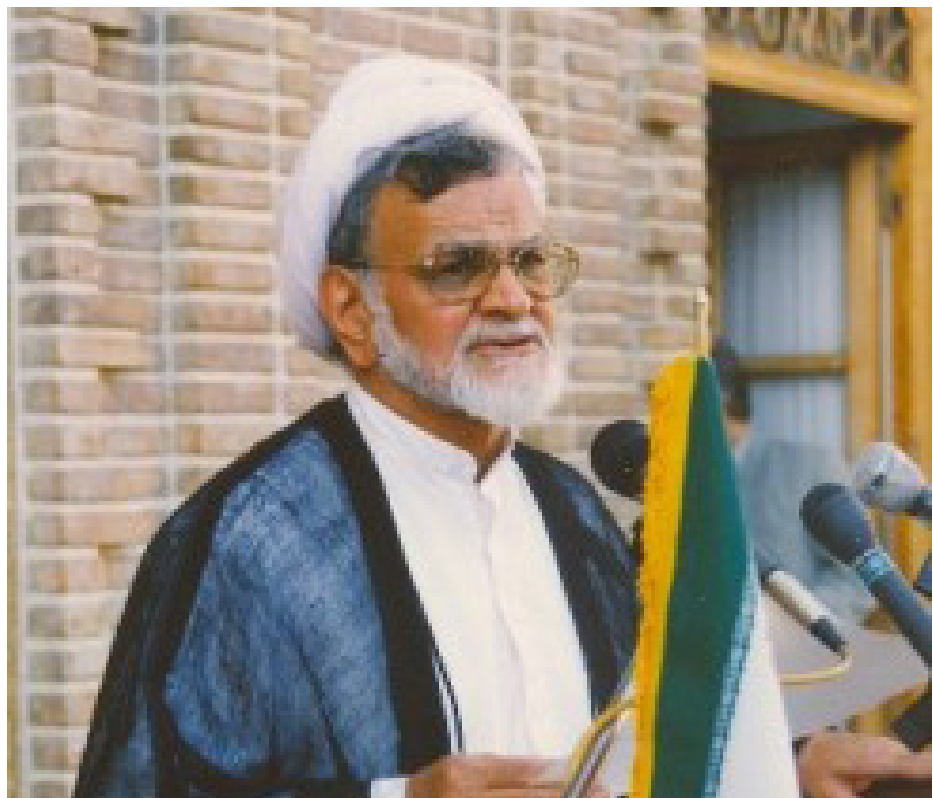
شهید باهنر و آقای هاشمی دو مقاله مهم نوشتند که در کتاب «خاتم پیامبران(ص)» چاپ شد. در واقع، یکی از پایه گذاران نهضت جدید روشن فکری دینی، آقای باهنر بود. بالاتر آن که؛ شهید باهنر، شهید مطهری، شهید بهشتی و شهید مفتاح، پایان نامه تلاش علمی و خدمات شان را با خون خود امضا کردند و به قرب الهی دست یافتند. این عزیزان، جامع بین فضیلت «شهید» و فضیلت «عالم» بودند، مصداق جامع «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» بودند که هم فضیلت شهادت را کسب کردند و هم فضیلت «مداد العلماء» را. این بزرگواران بهترین سند حقانیت انقلاب اسلامی هستند. این خون های پاک که به پای این انقلاب ریخته شده، موجب حفظ آن شده است.

برگردیم به دیگر فعالیت های شهید باهنر؛ از آقای عبد خدایی شنیدم که شهید باهنر دوستدار فدائیان اسلام بودند و نشریه آن ها را نیز توزیع می کردند.

بله، در زمان شهید نواب صفوی، آقای باهنر در کرمان نمایندگی نشریه «منشور برادری» را داشت و افکار فدائیان اسلام را در کرمان منتشر می کرد.

هیچ وقت دیداری میان شما و شهید باهنر با نواب رخ داد؟

بله، بعد از آن که ما به قم آمدم، با آقایان باهنر و ایران منش خدمت مرحوم نواب صفوی رسیدیم. به یادم که روز چهارشنبه ای بود که مرحوم آیت الله بروجردی(ره) درس آخر سال را می گفتند. معمولاً درس های آخر سال، با نصیحت همراه بود و آقای بروجردی نیز در



امام خمینی بود دیدم. پیشنهاد رفتن به راور را به ایشان دادم که پذیرفتند و در پیامی از مردم راور عذرخواهی کردم که پیام را آقای توسلی - رحمت الله علیه - خوانده بود.

در تهران چه گذشت؟

ما در مساجد و محافل که منبر می رفتیم، من جمله در مسجد جامع تهران، مأمورین برای دستگیری ما می آمدند، دوستانی مانند محسن رفیق دوست، مرآتی و چند نفر دیگر با آنان درگیر می شدند و ما را فراری می دادند. من در منزل آقای باهنر که با برادرم محمد آقا در آن منزل زندگی می کردند به سر می بردم. برادرم خیلی با آقای باهنر صمیمی بود. در ماه رمضان آن سال در مسجد جامع تهران هر چند روز، یک نفر منبری را دستگیر می کردند. هر کس که منبر می رفت، دستگیر می شد. روز قبل از منبر رفتن من، افراد پلیس به فرماندهی سرهنگ طاهری رئیس پلیس تهران که بعداً توسط شهید محمد مفیدی و باقر عباسی ترور شد، با چکمه وارد مسجد شده بودند. جمعیت را شکافته بودند و آقای شیخ محمد حسن طاهری را از روی منبر گرفته و برده بودند. سرهنگ طاهری که مسئول این دستگیری ها بود، آدم خیلی تندخویی بود. روز بعد، ترور منصور، توسط شهید بخارایی رخ داد که مردم روحیه بهتری پیدا کردند. روز هفدهم ماه مبارک رمضان بود. من همان روز در مسجد جامع به منبر رفتم. بیستم ماه رمضان - یعنی ۳ روز بعد - مرا نیز دستگیر کردند. آن دستگیری حدود چهار ماه طول کشید؛ از بهمن ۱۳۴۳ تا اردیبهشت ۱۳۴۴ که ما آزاد شدیم. بعد از آزادی هم با آقای باهنر و برادرم محمد آقا با هم در یک منزل بودیم. آقای باهنر سخت در تلاش بود؛ هم کتاب می نوشت، هم دانشگاه می رفت و هم تدریس می کرد. آن روزها کمتر او را می دیدیم. آخر شب با خستگی زیاد به منزل می آمد. من هم در آن زمان کتاب «امام حسین (ع)» را می نوشتم و آقای باهنر مرا تشویق می کرد.

گویا در همین ایام بود که شهید باهنر قصد کردند به عضویت حزب ملل اسلامی در بیایند... اصل قضیه این است که آقای باهنر از وجود حزب و عضویت من در حزب کلاً بی اطلاع بود. من چند ماه قبل از این در قم با آقای بجنوردی که حزب ملل اسلامی را تشکیل داده بود، آشنا شدم. حزب ملل اسلامی مخفیانه کار می کرد. من هم به کسی چیزی نگفتم، حتی به برادرم و آقای باهنر. بعد اسامی آقای باهنر و برادرم محمد آقا را به آقای بجنوردی، برای عضویت در حزب دادم. جزوه های حزبی که به نام نشریه «خلق» منتشر شد، پر از مطالب ضد رژیم و آموزش های چریکی و جنگ های مسلحانه بود. یک بار به طور غیرمنتظره ای آقای باهنر اوراق را دید و من بی آن که چیزی را فاش کنم اوراق را جمع و جور کردم. در همین منزل بود که ما با عباس آقامانی (ابوشریف بعدی) دیدارهای مخفیانه حزبی داشتیم. آقای باهنر پی برده بود که من در یک تشکیلاتی عضو هستم. او و برادرم، عباس آقامانی را نمی شناختند.

همان شخصی که بعدها جزو فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد؟

بله، آن وقت ها او را به نام عباس آقامانی می شناختند، ایشان سرگروه حزبی ما بود. وقتی فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد معروفیت تام و تمام پیدا کرد. دستگیری آقای باهنر در چه رابطه ای بود؟ من پس از آزادی از زندان و ازدواجی که ناکام ماند، برای ادامه تحصیل به قم رفتم. وقتی در قم بودم، دنبال



از جریان ارتباطات خودتان با آقای باهنر در مبارزات و دستگیری خودتان بگویید.

چندی قبل از ماه رمضان که منصور ترور شد، مطابق با بهمن ماه ۱۳۴۳، آقای باهنر از تهران به من تلفن کرد و گفت می خواهیم ماه مبارک رمضان در تهران با هم هم پیمان شویم و منبر برویم و نهضت امام و مبارزه را مطرح کنیم و ماه رمضان را از این حالت یکنواختی و سکوت در بیاوریم. از طرف دیگر، استادان آقای حقیقی با من صحبت کرده بودند. قرار بود ماه رمضان را به راور بروم که آقای حقیقی پس از حدود پانزده سال اقامت در آن جا به کرمان بازگشته بودند. شب نیمه شعبانی مرا برای معرفی به راور بردند که اقامه جماعت کردم و منبر رفتم. بعد از تلفن آقای باهنر، من بدون این که به آقای حقیقی چیزی بگویم، بلیت تهیه کردم. سپس به آقای حقیقی گفتم می خواهم به تهران بروم تا ببینم اوضاع چگونه است و بعد هم شاید برگردم. آقای حقیقی خیلی ناراحت شدند - البته حق داشتند - آمدن تهران. هیأت مؤتلفه برنامه ریزی کرده بودند تا روحانیون در منبرها، مردم را به مبارزه دعوت کنند و راه

مقیم کرمان در پذیرایی از فدائیان اسلام در کرمان نقش مؤثری ایفا کرد. هم زمان، شهید نواب صفوی برای بازگرداندن این تبعیدیان در زندان اعلام اعتصاب غذا کرد. پس از چندی دولت دستور داد فدائیان اسلام به تهران برگردند. شب جمعه ای بود. مردم در مسجد جامع کرمان اجتماع کردند. مرحوم شیخ محمد رازی - از روحانیون تبعیدی - دعای کمیل مفصلی خواند و شور و حالی به مردم داد. فدائیان هم با صلوات های کوبنده بر شور و هیجان مردم می افزودند. فردای آن روز با بدرقه مفصل، فدائیان اسلام از کرمان به تهران رفتند. فدائیان شعار «نه روس، نه انگلیس، نه آمریکا» می دادند و برای ایجاد حکومت اسلامی با «الله اکبر» های کوبنده و صلوات های بلند در دل های مردم زلزله می افکندند؛ در جریان این سفر پر شور و هیجان، در وجود ما جاذبه زیادی پیدا شده بود تا در تهران نواب صفوی را ببینیم. آقای رازی در زندان پیش آقای نواب رفته و در خصوص استقبال اهالی کرمان و احساسات اسلامی و مردم و نسل جوان نسبت به تبعیدشدگان به کرمان صحبت کرده بود. نواب از زندان نامه ای برای من نوشت و آن نامه، ما را مشتاق تر کرده بود تا در تهران ایشان را ببینیم. گفتیم به قم می رویم؛ هم در آن جا مشغول درس می شویم و هم با این بزرگواران ارتباط برقرار می کنیم. انگیزه من از مسافرت، علاوه بر ادامه تحصیل، انگیزه انقلابی و سیاسی بود. من به اتفاق برادر مرحوم علی آقا حجتی که بیش از شانزده سال نداشت به تهران آمدیم. در این ایام رابطه ام با آقای باهنر در کرمان همچنان محفوظ بود. وقتی نواب از زندان آزاد شد، با برادرم علی آقا و آقای باهنر نزد نواب در منزلش رفتیم؛ جایی بود در «سه راه مهندس» خانه کوچکی بود که دیدارهای نواب آن جا صورت می گرفت. فدائیان اسلام روزنامه ای به نام «نبرد ملت» منتشر می کردند که بعدها اختلافاتی با امیرعبدالله کرباسچیان مدیر نبرد ملت پیدا شد و به جای آن روزنامه «منشور برادری» به مدیریت مرحوم سیدهاشم حسینی شروع به انتشار کرد. خود نواب سرمقاله های این روزنامه را می نوشت. همان طور که اشاره کردید؛ آقای باهنر در کرمان نمایندگی این روزنامه را در اختیار گرفت.

آقای باهنر حین ادامه تحصیل، توانسته بود از طریق مجاهده و تلاش و درگیری با مشکلات که بخش عظیمی از آن را من در جریانش بودم، به مدارج بالایی نائل شود.

امام در ماه رمضان زنده شود. کارگردان ها بزرگوارانی مانند شهید حاج مهدی عراقی، مرحوم عسکراولادی، حاج مصطفی حائری و حاج ابوالفضل توکلی بینا و امثالهم از فعالان نهضت بودند. این ها کانون مبارزه را تشکیل می دادند. من در عین حال ناراحت راور بودم، به نظرم با شهید باهنر به قم آمدیم روحانیون داشتند تقسیم می شدند که هر کدام به جایی بروند. من مرحوم حاج شیخ محمدرضا توسلی محلاتی را که از نزدیکان

خاطراتی از تبعید بگوئید.

دیدار از ما هر بار با سوالات عدیده ساواکی ها همراه بود. یک روز دم دمای مغرب آیت الله شهید صدوقی به دیدن ما آمدند. مأموران ساواک ایشان را مورد بازخواست قرار داده بودند. آقای صدوقی از بی ادبی مأموران خیلی ناراحت شده بودند؛ بعد از انتقال ما از ایرانشهر به سنندج از فروردین ۱۳۵۷ تا حدود شهریور ماه آن سال، ما به جیرفت منتقل شدیم و در بین راه به اتفاق آقای سید هادی خامنه ای، ربانی املشی و آقای معادی خواه به مدت چهل روز به زندان افتادیم. هم زمان آقای باهنر را گرفتند. رئیس کل ساواک، سرلشکر مقدم، پیش آقای باهنر آمده و با او صحبت هایی کرده بود و سپس آزادش کردند. در همان ایام زندان، جریان آتش سوزی مسجد جامع در روزنامه ها منتشر شد. در این زمان و پس از آزادی از زندان ۴۰ روزه و آمدن به کرمان، اعلامیه های امام به دست ما می رسید. در تماس های تلفنی با آقای باهنر، ایشان شرایط تهران را به ما می گفت. وقتی به امر امام شورای انقلاب تشکیل شد، آقای باهنر نیز به عضویت شورای انقلاب درآمد.

شما کی از تبعید آزاد شدید؟

خوشبختانه با اوج گیری نهضت، تمامی احکام تبعید لغو شد، من نیز به کرمان آمدم و مشغول کارهای مبارزاتی شدم. در جریان بازگشت حضرت امام به ایران در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ آقای باهنر عضو کمیته استقبال از امام بود. بنده با آقای باهنر مرتبط بودم. محل استقرار کمیته در خیابان ایران، مدرسه رفاه بود. در این کمیته، شهیدان مطهری، بهشتی، شهید عراقی، توکلی بینا و بسیاری از فعالان اصناف و روحانی و دانشگاهی فعالیت می کردند. مراسم استقبال، یکی از پرشکوه ترین خاطرات ملت ایران است، مخصوصاً برای کسانی که از نزدیک با امام بودند. صبح روزی که امام وارد ایران شدند، مقرشان مدرسه رفاه تعیین شد. فردای آن روز، وقتی اذان صبح گفته شد، چند نفری نماز را به امامت حضرت امام خواندیم. یک جمع ۱۰ - ۲۰ نفری بودیم. بعد من به کرمان آمدم و ارتباطم با تهران برقرار بود، تا این که آقای باهنر طی تماسی به من اطلاع داد که هر دوی ما از طرف دوستان به عنوان کاندیدای مجلس خبرگان قانون اساسی از کرمان در نظر گرفته شده ایم. انتخابات انجام شد و آقای باهنر و من رأی لازم را آوردیم. در یکی از کمیسیون های قانون اساسی با هم بودیم و بحث های لازم را می کردیم. همچنین در انتخابات دوره اول مجلس شورای اسلامی من و آقای باهنر از تهران به مجلس را یافتیم که بعداً شهید باهنر به دولت رفت. اول وزیر آموزش و پرورش شد و بعداً به نخست وزیر رسید و در حال انجام همین مسئولیت همراه شهید رجایی به شهادت رسید.

لطفاً بفرمایید که رابطه شهید باهنر و شهید رجایی چگونه بود؟ همچنین اگر خاطره از شهادت شهید باهنر دارید بفرمایید.

در مورد روابط شهید باهنر و شهید رجایی که تا ساعت شهادت با هم بودند، باید بگویم از همان ایامی که آقای باهنر در مدرسه کمال که توسط مرحوم دکتر یارالله سجایی تأسیس شده بود حضور یافت با آقای رجایی که از دبیران آن دبیرستان بود به اصطلاح یار غار هم بودند، تا پس از انقلاب، زمانی که آقای رجایی در سمت ریاست جمهوری و آقای باهنر نخست وزیر جمهوری اسلامی خدمت می کردند و به طرز فجیعی به شهادت رسیدند. به یاد دارم صبح روز بعد از شهادت آن دو شهید، جنازه تمام سوخته شهید باهنر را به مجلس آوردند که فقط دندان طلائی آن شهید عزیز قابل تشخیص بود.



موقع مسجد قبا را اداره می کرد که یکی دو جلسه نیز مرا برای سخنرانی دعوت کرد.

یادم است جلسه ای هم در منزل آقای حاج شیخ محمدرضا آیت اللهی از هم دوره ای های کرمان و قم داشتیم، که دکتر شریعتی را دیدیم. جلسه سومی هم در منزل مرحوم برادر علی آقا حجتی تشکیل شد که غیر از دکتر شریعتی، مرحوم فخرالدین حجازی و محمد آقا صدر که آن وقت دانشجو بود شرکت کردند.

در ایام تبعید که با حضرت آیت الله خامنه ای در ایرانشهر بودید، آقای باهنر چه می کرد؟

زمانی که من و حضرت آیت الله خامنه ای را به ایرانشهر تبعید کردند، آقای باهنر مدام در حال رفت و آمد به تبعیدگاه ما بود؛ اعلامیه می آورد، مشورت می کرد، نامه می آورد. گاهی من و حضرت آیت الله خامنه ای و آقای باهنر نامه هایی به مراجع می نوشتیم و توسط دیدارکنندگان مان و همچنین خود شهید باهنر برای آن ها می فرستادیم. عمده حرف ما در آن نامه ها، تأکید بر

در مورد روابط شهید باهنر و شهید رجایی که تا ساعت شهادت با هم بودند، باید بگویم از همان ایامی که آقای باهنر در مدرسه کمال حضور یافت با آقای رجایی - دبیران آن دبیرستان - به اصطلاح یار غار هم بودند...

لزوم پیروی از راه امام خمینی (ره) بود. امام در آن ایام اعلامیه صادر می کردند، انقلابیون ایران را تشویق می فرمودند و آنان را مورد تأیید و پشتیبانی قرار می دادند.

یادش به خیر؛ هر وقت هم که آقای باهنر پیش ما می آمد خبرهای امیدبخشی به ما می داد. وجود چنین فضایی باعث می شد تا شرایط تبعیدی ها آسان تر شود، ملاقات ها راحت تر صورت گیرد و ما را کمتر اذیت کنند.

می گشتند و به منزل آقای باهنر مراجعه کرده، ایشان و برادرم را دستگیر کرده و با خود برده بودند.

یک روز صبح زود برادرم محمد آقا با اضطراب تمام به قم آمد و گفت من و آقای باهنر را دستگیر کردند و به دنبال شما می گردند که دستگیر کنند. من مخفیانه از قم به تهران آمدم و در منزل آقای مهدوی کرمانی، نزدیکی های حضرت عبدالعظیم (ع)، دستگیرم کردند که به محکومیت ده ساله انجامید. در این مدت، گاهی آقای باهنر در زندان به دیدارم می آمد. اولین کسی هم که پس از آزاد شدنم به دیدارم آمد آقای باهنر بود. شب آزادی، ایشان مفصلاً درباره شرایط سیاسی و ادامه مبارزه صحبت کرد. وقتی که از زندان آزاد شدم، دوستانی مثل آقای هاشمی هنوز زندانی بودند. من به وسیله آقای باهنر با تشکیلاتی متشکل از آقایان بهشتی، مطهری مهندس بازرگان و دیگر دوستان رابطه پیدا کردم. آن موقع گروه های مختلفی با هم کار می کردند که بعدها با هم اختلاف نظرهایی پیدا کردند.

یک روز صبح پنجشنبه دکتر سامی و شهید باهنر با ماشین آمدند و مرا بردند به یکی از باغ های کرج که برای اولین بار دکتر شریعتی را ببینم. جلسه ای که تا پس از صرف ناهار و اقامه نماز ظهر، چند ساعتی طول کشید. دکتر شریعتی بسیار جذاب و با حضور ذهن کم نظیری صحبت می کرد. جلسات دیگری با حضور آقای بهشتی، مهندس بازرگان، دکتر سجایی، دکتر پیمان، دکتر سامی، مهندس سجایی و افرادی از نهضت آزادی تشکیل می شد. این جلسات، بعضاً خانوادگی بود. حدود ۱۰۰ نفر زن و مرد و بچه جمع می شدند، صبحانه می خوردند، بعد سخنرانی ها شروع می شد. آقای بهشتی، مهندس بازرگان و دکتر سجایی صحبت می کردند. این جمع، آن زمان، یک جمع هماهنگ و خیلی شاداب و گرم بود. در ادامه، نماز جماعت می خواندیم، ناهار می خوردیم استراحت می کردیم، بعد هم بچه ها و الیال بازی می کردند یا شنای می کردند. این جلسات گاهی شب ها تشکیل می شد که فقط آقایان درجه اول می آمدند و هر کسی درباره موضوعی صحبت می کرد. آقای باهنر در این جمع ها نقش فعالی داشت. شهید دکتر مفتاح هم آن

درآمد

«پس از آمدن بنی صدر، او ناگزیر شد آقای رجایی را به عنوان نخست وزیر بپذیرند و طبیعتاً آقای باهنر وزیر آموزش و پرورش شدند. در واقع ایشان مدتی قبل، از طرف شورای انقلاب، مسئول نهضت سوادآموزی شده بود. در مجلس بودم که یک روز دکتر باهنر به من تلفن زد و خواست مسئولیت نهضت سوادآموزی را قبول کنم. بنده گفتم حجم کارهایم زیاد است و احساس نمیکنم بتوانم همزمان این کار را هم بکنم...» حجت الاسلام والمسلمین عبدالمجید معاد بخواجه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در کابینه شهید باهنر، می‌کوشد با برجسته کردن میزان اثرگذاری‌های آن بزرگوار، به بررسی کارنامه ایشان بپردازد و نکات تازه‌ای را از جمله درباره نقش شهید در نهضت سوادآموزی بیان کند.

«کارنامه شهید باهنر» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین عبدالمجید معاد بخواجه
وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی کابینه شهید باهنر

نهضت سوادآموزی؛ یادگار شهید باهنر



که حرف‌های متفاوتی داشته باشند و یکی از آن‌ها شهید باهنر بود. ارتباط جدی و تنگاتنگ ما با شهید باهنر در طی آن یک سالی بود که ایشان ممنوع المنبر شد و در ماه رمضان می‌خواستند برای سخنرانی به مسجد هدایت بروند، که مرحوم طالقانی ما را هم دعوت کردند. ایشان را چند بار در مسجد مرحوم طالقانی دیدیم و با هم سلام و علیکی داشتیم.

وقتی قرار شد شما جایگزین ایشان بشوید هماهنگ کردید که چه باید بگویید؟

نه، طبعاً یکی دو جلسه ایشان آمده بود تا ببیند سخنان کسی که آن جاست چگونه است. از این جا به بعد، به شکل‌های مختلفی با هم آشنایی داشتیم و به تدریج ارتباطات بیشتر شد. تقریباً این بحث‌ها مال زمانی است که شهید بهشتی از آلمان به ایران آمدند و قطب دیگری در تهران مطرح شد. شهید بهشتی و شهید باهنر کار مشترکی در

جلساتی تشکیل شد که اوج آن در حسینیه ارشاد بود. به مردم گفته شد شخصی آمده که سخنانش کمی با بقیه فرق می‌کند. در این مقطع یکی از کسانی که چند صباحی در آن جلسات به عنوان سخنران حضور داشت، شهید باهنر بود. البته ممکن بود بعضی از این حرف‌های تازه برای متدینین سؤال برانگیز باشد.

شهید باهنر یک روحانی نواندیش بود.

بله، این گونه بود و شکی نیست. ایشان پیش از آن هم مجله «مکتب تشیع» را همراه با آیت الله هاشمی رفسنجانی اداره می‌کردند. یادم است حاج آقا رضا صرافان - که جزو بازاریانی بود که با فدائیان اسلام هم ارتباط داشتند - جلسه‌ای در محله آب منگل داشت که با آقای باهنر به آن جا می‌رفتند. ما هم یکی دو دفعه به آن جا رفتیم تا صحبت‌های ایشان را گوش کنیم، ولی از نزدیک گفتگویی با هم نداشتیم. در واقع، تقریباً ما هم زمان با آمدن ایشان به تهران با این بزرگوار آشنا شدیم. یکی از کارهایش در تهران این بود که با مؤتلفه ارتباط داشت. مؤتلفه سعی می‌کرد جلساتی به طور خصوصی دایر کند که اگر تشکیلات به طور رسمی فعالیت کرد بتواند نیروهای سمپات خود را حفظ کند. در این جلسات که آن را آقای باهنر اداره می‌کرد بیش از هفت هشت ده نفر شرکت نمی‌کردند. جلسات بزرگ تری هم بود که همه مردم در آن شرکت می‌کردند، مثل هیأت انصار که مدیرانش گوینده‌هایی را دعوت می‌کردند

از اولین روزهای آشنایی تان با شهید باهنر بگویید.

پس از فضایی که با تبعید حضرت امام (ره) پیش آمد، یک دوره اختناق و سرکوب شدید حاکم بود که دیگر امکان فعالیت سیاسی در جامعه وجود نداشت. در واقع دوره پس از فوت آیت الله بروجردی (ره) مرحله‌ای بود که مرجعیت شیعه به صورت علنی مقابل حکومت قرار گرفت. در آن مرحله حضور در صف مبارزه مخفی نبود، مرجعیت یک اعلامیه انتقادی پخش کرد و به تدریج [فشار و خفقان] به نقطه‌ای رسید که مثل همه حرکت‌های دیگر، کسی نمی‌توانست علنی بگوید که طرفدار مبارزه هستیم. پس از ماجرای ترور حسن علی منصور، مأمورین بهانه‌ای پیدا کردند تا سرکوب را شروع کنند و جامعه را به خشونت بکشانند. در همه مملکت‌های غیرآزاد این گونه است. شاید استثناء هم داشته باشد، اما اگر برخوردها عامی و منطقی باشد، سرکوب و بگیر و بنند مشروعیت ندارد و باید بهانه‌ای از این طرف داده شود تا آن طرف بتواند اختناق را حاکم کند. طبیعتاً این فضا رهبران نهضت را ناگزیر کرد که به فکر بیفتند و بالاخره بتوانند در این شرایط جدید زندگی‌شان را ادامه دهند که عملاً مرحله کار فرهنگی شروع شد. وقتی بحث‌های سیاسی به آن صورت عملی نیست، به بحث‌های فرهنگی، حرف‌های جدید و این گونه مسائل کشیده می‌شود. در این مرحله برای پاسخگویی به این مسائل،

برای رسیدگی به برخی مسائل، جلسات تشکیلی شد که اوج آن در حسینیه ارشاد بود. به مردم گفته شد شخصی آمده که سخنانش کمی با بقیه فرق می‌کند. در این مقطع یکی از کسانی که چند صباحی در آن جلسات به عنوان سخنران حضور داشت، شهید باهنر بود

کابینه حضرت آیت الله مهدوی کنی، که به سرعت جایگزین کابینه شهید باهنر شد، در محضر مبارک حضرت امام خمینی (ره)

مهم این که؛ شهید باهنر به انجام کارها به صورت برنامه ریزی شده و با رعایت همه برآوردها و حساب و کتاب ها اعتقاد عجیبی داشت. اتفاقاً این نکته همواره می تواند سرلوحه و الگوی ما قرار گیرد. راستی درباره «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» بگویید.

دفتر نشر فرهنگ اسلامی، محل انجام یک سری فعالیت های فرهنگی و یکی از همان پناهگاه هایی بود که انقلابیون سعی می کردند نیروها را در درون آن جا حفظ کنند. نوعا هر جریان سیاسی سعی می کند فعالیت های نشری [انتشاراتی] هم داشته باشد. مثلا جریانی که تا اطلاع ثانوی حکومت دستش است خیلی احساس نیاز نمی کند، اما در شرایطی که حکومت دست او نباشد چنین فعالیت هایی برایش مهم می شود. مثلا نهضت آزادی شرکت سهامی انتشار کوچکی داشت. البته نه تنها نهضت آزادی، بلکه همه کسانی که سلیقه ها و ذائقه فرهنگی شان با هم می خواند، صداها کتاب منتشر کردند که همه آن ها پرخواننده و پرمخاطب بود. مجموعه نشر فرهنگ اسلامی هم داستان یکی از پاتوق ها و پناهگاه های فرهنگی است که شرح مفصل و تاریخ پرفراز و فرودی دارد. شما در مجلس اول هم مدتی با شهید باهنر هم دوره بودید، بفرمایید چهره ایشان در مجلس چگونه بود و چه کارهایی می کردند؟

در آن مدت، بیشتر وقت شهید باهنر به کارهای پشت مجلس می گذشت و از ایشان حضور فعالی در مجلس ندیدیم، خیلی کم حضور داشتند. البته ایشان مدت چندان زیادی در مجلس نبودند و به سرعت به عنوان وزیر آموزش و پرورش در کابینه شهید رجایی انتخاب شدند.

پس از آمدن بنی صدر، او ناگزیر شد آقای رجایی را به عنوان نخست وزیر بپذیرند و طبیعتاً آقای باهنر وزیر آموزش و پرورش شدند. در واقع ایشان مدتی قبل، از طرف شورای انقلاب، مسئول نهضت سوادآموزی شده بود. در مجلس بودم که یک روز دکتر باهنر به من تلفن زد و خواست مسئولیت نهضت سوادآموزی را قبول کنم. بنده گفتم حجم کارهایم زیاد است و احساس نمی کنم بتوانم هم زمان این کار را هم پدک بکشم. ایشان گفت در این باره فکر می کنیم. روز دیگری ایشان دوباره تماس گرفت و تقریباً کلافه بود. آقای باهنر بسیار کم عصبانی می شد، آن هم مثلاً طوری بود که کمتر در لحن صدایش معلوم می شد، اما آن روز با پرخاش و عصبانیت گفت که دعوا شده و کار به کمیته کشیده است. دو گروه در نهضت بودند؛ حزب الهی ها که گروه دیگر را به لیبرال بودن متهم می کردند. در بعضی جاها هم دعوای واقعی نبود و در واقع کسانی بودند که می خواستند خود را اسیر و درگیر قدرت کنند و خودشان را کاسه داغ تر از آش جلوه می دادند.

در واقع شهید باهنر مسئول نهضت سوادآموزی بودند و می خواستند به نوعی با ورود شما این غائله بخوابد و قضایا هم ختم به خیر شود.

همین طور است. در دوره ای هم خود آقای رجایی کفیل آموزش و پرورش بودند. باری، آن روز آثار



را بر می کردند. پس از آن هم وارد مسائل سیاسی شدند که مثلاً شهید باهنر کمتر به زندان رفت و تبعید شد، البته ایشان مدتی ممنوع المنبر بود، اما عملاً کارهایی را که ریسک بالایی داشت آیت الله هاشمی انجام می داد، که بحث مفصلی است و شاخ و برگ آن زیاد است و در جای خودش بایستی به آن ها رسیدگی شود. آن ها مقاله مشترکی با هم داشتند در کتاب دو جلدی «محمد(ص)؛ خاتم پیامبران» که نقطه عطفی در تاریخ فعالیت فرهنگی شان و مدیریت آن با استاد شهید مطهری بود و به تأسیس حسینیه ارشاد برمی گردد. آن ها می خواستند یک کار بزرگ انجام دهند و معتقد بودند اگر نمی توان فعالیت سیاسی کرد، باید در بخش فرهنگی کارهای چشمگیری انجام شود. اولین همکاری دکتر شریعتی با حسینیه ارشاد هم در

دفتر نشر فرهنگ اسلامی، محل انجام یکسری فعالیت های فرهنگی توسط شهید باهنر و یکی از همان پناهگاه هایی بود که انقلابیون سعی میکردند نیروها را در درون آنجا حفظ کنند. نوعا هر جریان سیاسی سعی میکند فعالیت های انتشاراتی هم داشته باشد...

قالب همین کتاب بود. دو مقاله را دکتر شریعتی با پیشنهاد آقای مطهری نوشت و یک مقاله را هم شهید باهنر و آیت الله هاشمی - دو نفری با هم - با عنوان «جهان در عصر بعثت» نوشتند که چیزی در حدود یکصد و چهل پنجاه صفحه و از مقاله های سنگین بود و با مقالاتی که معمولاً آن موقع نوشته می شد کمی فرق داشت. در همین راستا و با همین قیاس؛ البته بعدها آقای باهنر و آقای رجایی نیز دو نفر دیگری بودند که کارهای مشترکی با هم انجام دادند و ارتباط شان بسیار تنگاتنگ بود. نکته بسیار

آموزش و پرورش داشتند و شهید بهشتی را هم زیاد می دیدیم.

تا پیش از اوج گیری انقلاب، عامه مردم آشنایی چندانی با چند شخصیت اصلی انقلاب نداشتند، ولی انقلاب که پیروز شد یک دفعه شهید مظلوم دکتر بهشتی، آیت الله هاشمی، و همچنین حضرت آیت الله خامنه ای را دیدیم و متوجه شدیم که در تمام سال های بعد از حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تلاش ها و مجاهدت های زیادی انجام داده و حتی بعضاً زندان ها و تبعیدهای فراوانی را تحمل کرده اند. شهید باهنر هم یکی از ده نفر اصلی انقلاب بود که تا حدی هم جوان تر از برخی می نمود. با توجه به این که شما از حدود پانزده سال پیش از پیروزی انقلاب ایشان را می شناختید، بفرمایید چه چیزهایی باعث برجستگی شخصیت، جایگاه و کارنامه شهید باهنر شد؟

نکته ای که می توانم راجع به شناخت شهید باهنر بگویم، این است که تاریخ شخصیت هایی دارد - حال چه مثبت و چه منفی؛ لازم نیست همه در صف حق باشند - که بعضی وقت ها این افراد حالت دوقلوی سیاسی یا فرهنگی پیدا می کنند. مثلاً اوج آن پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) بودند که گرچه حضرت علی(ع) در عرض پیغمبر(ص) نبودند، اما حالت مکمل داشتند. یا ابوبکر و عمر دو خلیفه اول پیغمبر(ص) هم چنین حالتی داشتند. این چهره ها که همزاد سیاسی هستند، هر کدام یک ویژگی دارند که دیگری را تکمیل می کند. شهید بهشتی و آیت الله هاشمی چنین حالتی داشتند. آیت الله هاشمی و شهید باهنر هم این گونه بودند و حیات فرهنگی و سیاسی شان به گونه ای بود که تقریباً با هم کار می کردند. مثلاً نشریه «مکتب تشیع» را با هم منتشر کردند و در صحنه هایی آیت الله هاشمی کارآمد بود که آقای باهنر در آن صحنه ها کارآمد نبود و عکس آن هم بود؛ بدین معنی که جاهایی خلأهایی بود که آقای باهنر آن ها



و فعالیت اجرایی مقوله دیگری است، ولی در عین حال روی این مقوله کار زیادی صورت گرفت تا به آن نتایج خوب در تألیف کتاب های تعلیمات دینی رسید. درباره شهادت ایشان بگویید.

ابتدا باید با ماجرای دیگری اشاره کنم؛ خوب یادم است در جلسه پیش از حادثه هفتم تیر در حزب جمهوری اسلامی، بحث شد که دبیری انتخاب کنیم تا جلسه را اداره کند. باید کسی کاندیدا و رأی گیری می شد. من نشسته

بودم، شهید بهشتی گفتند شما خودتان را نامزد کنید. ابتدا گفتم کار و گرفتاری بنده بیش از ظرفیتم است ولی با اصرار شهید بهشتی، نامزد رأی گیری شدم. البته بنده مخالفانی در حزب داشتم و دو رأی کم آوردم. چون من رأی نیاورده بودم، دیگر مسئولیتی برای حضور حتمی در جلسه پیش رو نداشتم و لازم نشد که فردا شب - همان شبی که حادثه دفتر حزب رخ داد - حتماً آنجا حضور داشته باشم. از قضا کلاهی - عامل انفجار - هم فردا دو سه بار به منزل ما تلفن زده بود که کار خیلی لازمی در پیش است و شما حتماً امشب باید به جلسه بیایید. آن روز بنده به ملاقات حضرت آیت الله خامنه ای در بیمارستان رفته بودم که حتماً می دانید روز قبلش در مسجد اباذر هدف ترور ناجوانمردانه منافقین قرار گرفته بودند. سپس ۲۰ - ۱۰ دقیقه ای هم در جلسه دفتر مرکزی حاضر شدم که در اثر شدت گرفتن سردرد، سریعاً بیرون آمدم. خواستم به منزل برگردم تا استراحت کنم که شنیدم آن حادثه در دفتر حزب رخ داده است. این ها را گفتم تا به این جا برسم؛ از قضا در ماجرای هفتم تیر، آقای باهنر هم تا دم در دفتر

حزب آمده بودند و می خواستند وارد جلسه شوند که یکی از دوستان، آثار خستگی و بی خوابی را در چهره ایشان مشاهده می کند و با اصرار آن بزرگوار را قانع می کند که منزل برگردند تا استراحتی بکنند. گویا آقای باهنر هنوز به سر خیابان نرسیده بودند که صدای انفجار به گوش می رسد.

یعنی به نوعی قسمت چنین بود که ایشان تا حدود دو ماه دیگر همچنان در قید حیات دنیوی باشند و سپس به فیض شهادت نائل شوند. اما فاجعه هشتم شهریور هم توسط مسعود کشمیری اتفاق افتاد، که متأسفانه توانست تا آن زمان، خود را خیلی خوب جلوه دهد و در برنامه اش هم موفق شد. آن روز، در جلسه شورای امنیت ملی بود که این اتفاق افتاد و کشمیری هم مدتی دبیر شورا بود. جلسات هیأت دولت، نوعاً صبح ها برگزار می شد و چنین جلساتی که غیر از کابینه بود هم بعد از ظهر تشکیل می شد. آن موقع بنده شاید خانه بودم که آقای محمد هاشمی زنگ زد و خبر را به من گفت. به هر حال، گویا در تقدیر و سرنوشت این دو چنین نوشته شده بود که همواره با هم فعالیت کنند، با هم مبارزه کنند و در آخر نیز با هم به شهادت برسند. **یادشان گرامی باد.**



به نوعی قسمت چنین بود که ایشان تا حدود دو ماه دیگر بعد از واقعه هفتم تیر ۱۳۶۰ همچنان در قید حیات دنیوی باشند و سپس به فیض شهادت نائل شوند. اما فاجعه هشتم شهریور هم توسط مسعود کشمیری اتفاق افتاد، که متأسفانه توانست تا آن زمان، خود را خیلی خوب جلوه دهد و در برنامه اش هم موفق شد...

بی خوابی و خستگی در چهره شهید باهنر هویدا بود.

کلا در بیان دوستان و همکاران و آشنایان شهید مکرراً به این نکته برخوردیم که بسیار فعال و کمتر اهل استراحت بودند.

بله، به هر حال آن روز ایشان می خواستند حکم نهضت را به ما بدهند. به هر حال با تصویب شورای انقلاب، ما وارد نهضت شدیم. آن گروه می خواستند هر چه می گویند ما همان کار را انجام دهیم. ما هم در ابتدای کار می خواستیم افراد مشغول به کار را بشناسیم و بعد تصمیم درست را بگیریم. در نهایت به این نتیجه رسیدیم که باید تمام شعبه های نهضت سوادآموزی را تعطیل کرد و فقط شعبه مرکزی در تهران باید باقی بماند. یک شورای مرکزی برای نهضت سوادآموزی انتخاب کردیم که ۷-۶ نفر از جمله شهید عباس علی ناطق نوری و دکتر جغتایی عضو این شورا بودند. ما برنامه هایی را برای ریشه کن کردن بی سوادی انجام دادیم. در واقع نهضت سوادآموزی یادگار شهید باهنر است. خلاصه، روزی که آقای باهنر ما را به وزارت ارشاد دعوت کرد، بنده گفتم نمی توانم دو کار را با هم اداره کنم. ایشان گفتند به شما قول می دهم ظرف یک هفته، فردی را پیدا کنیم که راه شما را در نهضت ادامه دهد. در حالی که بنده هر هفته دائماً پیگیری می کردم که آقای باهنر فردی را معرفی کند تا بنده بتوانم با خیال راحت کارم را در وزارت ارشاد انجام بدهم، همچنان در این زمینه به خصوص با آقای باهنر در ارتباط بودم تا به قول شان برای آوردن فردی دیگر عمل کنند و در نهایت ایشان به شهادت رسیدند. پس از شهادت ایشان، از طریق قانونی، نهضت سوادآموزی را با آموزش و پرورش ادغام کردند که به نظرم کار غلطی بود. یعنی اگر برنامه هایی که مد نظر شهید باهنر قرار داشت در نهضت عملی می شد ما امروز تا این حد در جامعه مان افراد بی سواد نداشتم و با آمار قابل قبول تری در این زمینه رو به رو بودیم. **کلا ایشان صبغه فرهنگی بسیار خوبی داشتند؛ چنان که پیش از پیروزی انقلاب هم کتاب های تعلیمات دینی را برای تدریس در مدارس نوشته بودند که خیلی اثرگذار بود.**

با آنکه می دانیم سیستم زمان قبل از انقلاب مطلوب شهید بهشتی و شهید باهنر نبود، ولی بالاخره این عزیزان توانسته بودند بخشی از کارهای فرهنگی را که تهیه محتوای کتاب های درسی باشد عهده دار شوند و از این فرصت به خوبی استفاده کردند. البته باطبع، کتاب درسی نوشتن یک کار،



درآمد

«شهید باهنر از نظر اخلاقی واقعاً خوب و کم نظیر بود. بنده انسانی بدین ملامت، تحمل و صبر کم دیده‌ام. شهید عزیزمان بسیار فروتن بود، چرا که سالیان زیادی مخفیانه کار میکرد و کسی هم اطلاعی نداشت. اینها همه از صبوری ایشان بود. روحیاتش خیلی عجیب بود. دکتر باهنر بسیار کار می‌کرد، اما ساده، خوششندان، راز نگهدار و تودار بود.»
حجت الاسلام والمسلمین سیدابوتراب ثمره هاشمی، همسر خواهر مکرمه شهیداست. همسر آقای هاشمی یک سال از شهید باهنر بزرگتر بود و شهید بزرگوار، فرزند دوم خانواده محسوب می‌شد. این گفت و گورا بخوانید:



شهید باهنر و ایام طلبگی در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین سیدابوتراب ثمره هاشمی، همسر خواهر مکرمه شهید



هیچگاه عصبانی نمی‌شد...

محافل از این و آن کمک گرفتند و با این کیفیت این دو نفر - شهید باهنر و پسر دایی شان - دیلم گرفتند. آن‌ها دو نفری با هم از کرمان رفتند؟
بله، آن‌ها با هم به مدرسه «حضرت حجتیه» قم رفتند و تحصیلات حوزوی شان را تکمیل کردند.
شهید باهنر حکم اجتهادش را از چه کسی گرفت؟
بنده اطلاعی ندارم. ایشان در مدرسه حجتیه درس خواندند و برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفتند. شهید باهنر در یک فصلی از زندگی شان به کرمان آمدند که در طول انتخابات در عراق کودتا شد و همه خانواده حکومتی را یک جا قتل عام کردند. با آمدن ایشان به ایران این اتفاق در عراق افتاد که فضا عوض شد، بنابراین شهید باهنر دیگر نتوانست برگردد.
گمانم دوره ای را می‌فرمایید که عراقی‌های

شهید باهنر در یک فصلی از زندگیشان به کرمان آمدند که در طول انتخابات در عراق کودتا شد و همه خانواده حکومتی را یکجا قتل عام کردند

در مدرسه معصومیه طلبه شده بودند. تقریباً مدت کمی آقای باهنر در این مدرسه به ما مسائل ابتدایی را درس می‌دادند، چون سابقه شان از ما بیشتر بود.
یعنی شما مدتی هم شاگرد شهید باهنر بودید؟
بله. فکر می‌کنم آن سال‌ها هر هفته روزهای چهارشنبه در منزل شهید باهنر روضه خوانی برقرار بود و حاج محمدتقی اقدسی آن‌جا روضه می‌خواند. این گونه بود که کم کم با هم آشنا شدیم.
استادان شهید باهنر چه کسانی بودند؟
آیت الله صالحی و در درجه پایین تر هم آقای حقیقی که خودشان شاگرد آقای صالحی بودند. آقای لبیبی هم در سطح دیگری بودند.
حاج آقا؛ درباره پدر و مادر شهید باهنر صحبت کنید.
این بزرگواران را تا چه حد می‌شناختید؟
پدر ایشان یک بازاری ساده و کاسب خیر و درستکاری بود. مادرشان هم خانه دار بودند. تقریباً پدر و مادر ایشان با هم قوم و خویش بودند. ایشان خانم مؤمنه و بسیار خوبی بودند.
گویا آقای باهنر به دنبال کسب علوم جدید از کرمان هجرت کردند.
بله، ایشان کم کم که بزرگ تر شدند به دنبال علوم جدید رفتند. البته از تصمیم تا عمل، مدتی طول کشید و به این سادگی‌ها هم نبود. شهید باهنر در مساجد و

حاج آقا؛ متولد چه سالی هستید؟
بنده متولد ۱۳۰۸ و چهار سال از شهید باهنر بزرگ تر هستم.
نحوه آشنایی شما با این خانواده چگونه بود؟
ما در مدرسه «معصومیه» طلبه بودیم که با ایشان آشنا شدیم.
از روزگار جوانی شهید باهنر تعریف کنید.
شهید باهنر یک پسر دایی داشتند به نام شهید حجت الاسلام علی ایران منش که همسایه، قوم و خویش، هم محلی و هم درس بودند. عالمی ربانی به نام مرحوم حجت الاسلام عباس حقیقی (ره) هم مسئول مدرسه معصومیه بود. هرگاه مناسبتی مذهبی به پا می‌شد در این مدرسه هیأتی راه می‌انداختند. آقای حقیقی، به آقایان باهنر و ایران منش پیشنهاد دادند که این دو نفر طلبه بشوند و آن‌ها هم قبول کردند. از ابتدا بنا بود این دو به مدرسه معصومیه بیایند. روز اول تحصیل، آقای حقیقی و این دو از بازار همراه هم بودند و از خیابان مطهری امروز به مدرسه رفتند. آن‌ها هر روز بازار را دور می‌زدند و از میدان جندقی به مدرسه می‌رفتند و در راه بگو و بخند می‌کردند. حضرت آیت الله صالحی - که آن زمان امام جمعه کرمان بودند - نیز رئیس مدرسه و همه کاره آن‌جا بودند. بعداً ما متوجه شدیم این آقایان با آن که از ما کم سن تر بودند زودتر از ما به عنوان طلبه



شهید باهنر بسیار فروتن بود، چرا که سالیان زیادی مخفیانه کار می کرد و کسی هم اطلاعی نداشت. این ها همه از صبوری ایشان بود. روحیاتش خیلی عجیب بود. دکتر باهنر بسیار کار می کرد، اما ساده، خویشتن دار، راز نگه دار و تودار بود.

می گویند ایشان یکی از ناطقان و واعظان خوب بود که صحبت هایش همیشه به مسائل علمی مزین بود؛ هم علوم دینی و حوزوی و هم علوم دانشگاهی. شهید باهنر در سخنرانی و خطابه چگونه بود؟

ایشان در تهران جلسات سخنرانی داشتند و هفته ای یک بار یا کمتر فعالیت منبری یا نطق های انقلابی می کردند. امروز هم می توان از روی فیلم ها و صداهای به یادگار مانده به قدرت سخن وری شهید پی برد. در قدرت خطابه کم نظیر بودند...

زمانی که انقلاب شد چگونه ایشان را می دیدید؟

خب، ما معمولاً در شهر خودمان به سر می بردیم، حتی در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ که انقلاب به پیروزی رسید نیز در کرمان بودیم. ولی خب، آن قدر باوفا و اهل صله ارحام بودند که هر بار به کرمان می آمدند به همه ما سر می زدند.

چگونه از شهادت شهید باهنر مطلع شدید؟

ما جایی مهمان بودیم. در آن جا شنیدیم که اتفاقی در دفتر نخست وزیر تهران رخ داده است، ولی هنوز مشخص نبود

چه کسانی صدمه دیده اند. پیش از آن هم حادثه دیگری رخ داده بود و در هفتم تیرماه، آیت الله دکتر بهشتی و ۷۲ تن شهید شده بودند که پس از دو ماه واقعه نخست وزیری پیش آمد. مراسم مفصلی برای ایشان و شهید رجایی در کرمان برگزار شد.

شهید باهنر چگونه می تواند به عنوان الگو برای روحانیت و طلاب، دانشجویان، جوانان و مدیران نظام مطرح باشد؟

خب، یکی مزین بودنش به صبر، استقامت و تحمل در همه مشکلات بود که

ایرانی الاصل زیادی امنیت شان به مخاطره افتاد و به ایران آمدند. بفرمایید که شما چه زمانی داماد خانواده باهنر شدید؟

همان طور که گفتم بنده با آقای اقدسی برای روضه خوانی به منزل ایشان می رفتیم و همان مجلس روضه، کم کم سبب وصلت ما با دختر بزرگ این خانواده شد. شما چه وقت متوجه شدید که شهید باهنر اهل مبارزه، جزو یاران حضرت امام (ره) و از افراد شاخص نهضت هستند؟

تقریباً از همان سن و سال نوجوانی که به قرآن می رفتند و آقای حقیقی هم بود متوجه این مسائل شدم. آقای باهنر و آقای ایران منش در جلسات قرآنی که در مساجد تشکیل می شد شرکت می کردند، تا زمانی که مسأله هجرت شان از این جا به قم اتفاق افتاد و در حجره های مدرسه حجتیه سکونت کردند. آقای دیگری هم به نام شیخ رئیس - معروف به شیخ رئیس - بود که مدتی این سه نفر یعنی آقای شیخ رئیس، شهید باهنر و شهید ایران منش با هم درس می خواندند و بحث می کردند.

شما هیچ وقت با شهید باهنر هم بحث نشدید؟

آقای شهید باهنر به ما درس می دادند.

از زندان رفتن های شهید باهنر بگویند.

ما در کرمان بودیم که مسأله زندان رفتن ایشان اتفاق افتاد.

از تألیفات شهید باهنر در سال های ستم شاهی بگویند.

ایشان با عده ای مجله ای را منتشر می کردند و خودشان هم در آن مقاله می نوشتند. گویا انتشار آن مجله به فواصل سه ماه به سه ماه هم رسید؛ اول سالنامه بود، شش ماه و سه ماه و سرانجام فصلنامه شد. نامش «مکتب تشیع» بود.

شهید باهنر از لحاظ اخلاقی و شخصیتی چگونه بود؟

ایشان از نظر اخلاقی بسیار خوب و کم نظیر بود. بنده انسانی بدین ملایمت، تحمل و صبر کم دیده ام.



این بزرگ ترین عامل موفقیت و پیشرفت ایشان بود. همین مسأله صبر، استقامت و بردباری در همه امور این بزرگوار جاری و عیان بود و شهید باهنر هیچگاه در هیچ موضوعی عصبانی نمی شد. از این نظر ایشان می تواند الگوی کامل و جامعی برای همه ما باشد.

به هر حال شما عمری را در حوزه علمیه، مساجد و محافل علمی و دینی گذرانده اید. فلسفه شهادت این بزرگوار چه بود؟

شهادت آن ها فقط و فقط به سبب برگزیدگی شان بود. خداوند خودش وعده داده که بهترین بندگان را این گونه به سوی خویش فرامی خواند و باهنر و رجایی نیز جزو خوبان روزگار بودند. اما در خصوص آن حادثه؛ حتماً می دانید که عوامل نفوذی در نخست وزیری از دیرباز خودشان را به عنوان یک انسان فهمیده و انقلابی جا زده بودند. زمانی که مسعود کشمیری با انقلابیون مذهبی در زندان بود، خودش را انقلابی جا زده بود. ببینید سیاست از کجا بوده؛ چه آدم هایی را پیدا می کنند که از چه زمانی و چند سال بعد به نتیجه برسند. تخم و بذری را می کارند تا بعد بتوانند استفاده کنند. زمانی که آقایان در زندان بودند کشمیری هم آن جا بود و نماز، دعا و نماز شب می خواند. بعد هم عامل آن جنایت شد و گریخت. لعنت خدا بر او باد که چنین آدم های برجسته ای را از این مرز و بوم گرفت...

ایشان در تهران جلسات سخنرانی داشتند و هفته ای یک بار یا کمتر فعالیت منبری یا نطق های انقلابی می کردند. امروز هم می توان از روی فیلمها و صداهای به یادگار مانده به قدرت سخنوری شهید پی برد. در قدرت خطابه کم نظیر بودند...

«...شهید باهنر در حوزه هم از حاج آقا حقیقی دروسی را آموخته بودند. محال بود شهید باهنر به کرمان بیاید و به دلیل احترام و تکریم استاد، سری به این بزرگوار نزند. کسانی دیگر هم بودند که از کرمان به دانشگاه رفته و از محضر حاج آقا حقیقی هم استفاده کرده بودند، اما اینگونه احترام استاد را نگه نمی داشتند و شهید باهنر از این نظر فوق العاده دقیق بودند.» اینها شمه ای است از بیانات حجت الاسلام والمسلمین حاج محمدعلی حسنی سعدی از همدان شهید باهنر که با ایشان بسیار مانوس و محشور بودند. ایشان با شهید عزیزمان نسبتی سببی هم دارند، به این صورت که خواهرزاده مکرمه شهید باهنر، عروس حجت الاسلام حسنی سعدی هستند. این گفت و شنود همچنین با حضور و همراهی حاجیه خانم فاطمه حقیقی، دختر مکرمه حضرت آیت الله عباس حقیقی (ره) انجام شده که استاد شهید باهنر بودند. خانم حقیقی همسر حجت الاسلام حسنی سعدی هستند.

درآمد



خاطرات ایام تحصیل شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین حاج محمدعلی حسنی سعدی (از همدان شهید) و خانم فاطمه حقیقی (دختر مکرمه استاد حوزوی شهید در کرمان)



نخست وزیر مظلوم

کرده و به این نتیجه رسیده بودند که از نقاط دیگر عده ای را دعوت کنند و در این زمینه شور و مشورتی شود تا شاید نتیجه بگیرند.

گویا همان افراد به شهید بهشتی هم مراجعه کرده بودند.

حسنی سعدی: اطلاع ندارم، ولی از ایران شهید باهنر را به ژاپن فرستاده بودند.

گویا شهید بهشتی به شهید باهنر مأموریت داده بودند، چون خود شهید بهشتی در هامبورگ چنین مجموعه و مرکز اسلامی ای داشتند.

حسنی سعدی: به هر حال قبلاً آقای باهنر قرآن را مطالعه کرده و مطالبی را که آن جا قابل طرح بود یادداشت کرده بودند. پس از اتمام آن مراسم از همان جا نامه ای برای حاج آقا عباس حقیقی - عالم وقت و مدرس حوزه که شهید باهنر از جلسه درس ایشان استفاده کرده بود - فرستاده بودند. یکی از خصلت های جالب شهید باهنر، احترام به استاد بود. شهید بهشتی به تهران نامه فرستاده بود، به کرمان نیز برای حاج آقا حقیقی نامه فرستادند و نوشتند هر کسی طرح هایی دارد مطرح کند. بنده گفتم آن چه را شما به دنبالش هستید قرآن کریم به

بزرگوار وارد حوزه شدیدی؟

حسنی سعدی: بله، ایشان به دلیل این که خانواده ای مذهبی داشتند، با شهید ایران منش زودتر از ما وارد حوزه شده بودند. پس از این دوران، آن ها به قم رفتند و به طور کامل مشغول درس های حوزوی شدند. پس از چند سال هم که آقای باهنر در حوزه قم بودند رفت و آمدشان به تهران و دانشگاه شروع شد. شهید باهنر به کار، کوشش و فعالیت درسی علاقه مند بودند و پشتکار داشتند. از آن زمان دیگر ارتباطات نزدیک ما با ایشان قطع شده و بنده چند سالی در حوزه کرمان بودم و پس از آن پیش از پیروزی انقلاب به قم رفتم. آقای باهنر نیز در تهران بودند و کارهای فرهنگی انجام می دادند و کتاب های دینی ای را که در مدارس تدریس می شد تألیف کردند.

یادم است آن زمان در کتاب دینی ما نام مؤلفان را این گونه نوشته بودند: محمدجواد باهنر، سیدرضا برقی و علی گلزاده غفوری.

حسنی سعدی: صحیح است. گاهی که آقای باهنر به کرمان می آمدند، ما در حوزه و جاهای مختلف خدمت ایشان می رسیدیم. رژیم تقریباً نسبت به ما حساس بود. آقای سیدرضا برقی پیرمردی بود که علی الظاهر خیلی هم کاری به کارهای مبارزاتی نداشت و به همین سبب، دوستانش از جمله شهید باهنر همیشه ایشان را جلو می انداختند، آقای گلزاده مبارز بود، ما هم کار خودمان را انجام می دادیم. آقای باهنر به امور فرهنگی وارد شده بود و رژیم نسبت به ایشان شناخت داشت. بعضی افراد و اشخاص دلسوز دانشگاهی در ژاپن تحقیقاتی داشتند در این زمینه که پیشرفت های اقتصادی، مادی و صنعتی سعادت جامعه را تأمین نمی کند و به بشر آرامش نمی دهد؛ بشر احتیاجات دیگری هم دارد که همانا دستورات اسلام است و باید به آن ها هم توجه شود. این افراد فکر

گفت و گسو را با صحبت درباره حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر مظلوم و شهید جمهوری اسلامی و از یاران برجسته حضرت امام خمینی - رحمت الله علیه - شروع بفرمایید.

حسنی سعدی: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده خودم را کمتر و کوچک تر از آن می دانم و می بینم که بتوانم راجع به شخصیتی وزین همچون شهید دکتر باهنر صحبت بکنم. برداشت هایی که بنده از قدیم الایام داشتم خیلی کمتر و پایین تر از مقامات عالی شهید باهنر هستند، بدین معنا که همیشه می گویند مقام و اصف می بایست اجل از موصوف باشد؛ ما کجا و آن بزرگوار کجا؟... ولی در عین حال آن اندازه ای را که در جریان بودیم یا بعداً شنیدیم و در جریان قرار گرفتیم خدمت تان عرض می کنم. شهید دکتر محمدجواد باهنر با حجت الاسلام شهید علی ایران منش که پسردایی و هم درس و رفیق گرمابه و گلستان ایشان محسوب می شد، صبح ها با پوشیدن کت و شلوار و کلاه مخصوصی که دانش آموزان مدرسه روی سر داشتند، با هم و در کنار هم از منزل راه می افتادند و به مدرسه معصومیه می رفتند. آن ها تا نزدیک ظهر مشغول درس و بحث بودند و نیم روز که می شد به اتفاق همدیگر به مسجد جامع که آن موقع آیت الله صالحی پیش نماز آن جا بودند می رفتند. این دو بزرگوار پس از صرف ناهار و استراحت، هر موقع که برنامه درسی شان اقتضا می کرد، دوباره عصر به مدرسه معصومیه بازمی گشتند. آیت الله صالحی سال های اول دبیری شان حساب می شد و با وقار، متانت و برخورد های خوب و مؤدبانه با کسانی مثل ما که دوره اول شان بود برخورد می کردند. بنده دو سال از آقای باهنر بزرگ تر بودم، اما ایشان چند سالی زودتر از ما وارد حوزه شده بودند.

یعنی شما با آن که بزرگ تر بودید، دیرتر از این



ریاضی شاگرد شهید باهنر بودم و از نحوه تدریس ایشان رضایت کامل داشتم؛ مثل بقیه هم شاگردی ها.

هنوز آن مطالب در ذهن تان هست؟

خانم حقیقی: بله، انگار همین دیروز بود که خدمت مادرشان می رسیدیم و قرآن یاد می گرفتیم. منزل قدیمی شان در محله «صفی» بود. شهید باهنر با کت بلند و یک عرقچین از در وارد می شدند و به ما درس ریاضی می دادند. منزل پدری ما فی مابین منزل دایی گرامی شهید باهنر - یعنی پدر بزرگوار شهید حجت الاسلام والمسلمین علی ایرانمنش - و منزل پدری خود شهید باهنر قرار داشت و به هم نزدیک بود. از نظر اخلاقی، رفتاری و مهربانی شهید باهنر و مادرشان هر دو خوب بودند و ما هنوز هم با همشیره های ایشان رفت و آمد داریم و دوست هستیم. دختر همشیره شان هم که پدرش برادر شهید علی

ایرانمنش است عروس کوچک خانواده ماست.

یعنی پسر شما و حاج آقا، داماد خواهر شهید باهنر است.

خانم حقیقی: بله، همین طور است در واقع داماد خواهر شهید باهنر و برادرزاده شهید ایرانمنش است.

برادر شهید ایرانمنش و همسر خواهر شهید باهنر هنوز در قید حیات هستند؟

خانم حقیقی: خیر، آقامحمدعلی ایرانمنش به مرگ طبیعی از دنیا رفتند و برادر بزرگ شان حاج حسین ایرانمنش هم شهید شدند. این خانواده جدا مایه برکت اسلام و مملکت عزیزمان بودند. پدرم آیت الله عباس حقیقی - خدا رحمت شان کند - می گفتند با شهادت شهیدان باهنر و مطهری و بهشتی، انگار که دشمن هزاران نفر را شهید کرده است؛ دشمن هم به خوبی شأن و مقام این عزیزان را می دانست.

پدرتان به عنوان استاد، راجع به شهید باهنر چه می

مادر شهید باهنر در منزل با چرخ های قدیمی ریسندگی میکردند و چندین شاگرد مکتب خانه ای هم داشتند. خود شهید باهنر هم که از حوزه برمی گشتند به بچه ها ریاضی درس می دادند. من در درس ریاضی شاگرد شهید بودم و مثل بقیه همشاگردی ها از نحوه تدریس ایشان رضایت کامل داشتم.

گفتند؟

خانم حقیقی: از ایشان بسیار تعریف می کردند و خیلی هم راضی بودند. شهید باهنر در ابتدا به حوزه رفتند و پس از آن پدرم مشوق شان شدند که درس شان را ادامه دهند. این شهید عزیز هر وقت به کرمان می آمد حتماً به دیدار استادش هم می رفت و به ایشان سرکشی می کرد. این بزرگواران اگر بودند، هنوز هم مایه برکت و سرافرازی مملکت و اسلام بودند.

شهید باهنر همانند شهیدان رجایی، دکتر بهشتی، دکتر مفتاح و استاد مطهری یک معلم شهید بودند و از طرفی معلم شهدا نیز محسوب می شوند. بسیاری از شهدای دفاع مقدس و انقلاب، آن معارف والا را به قلم

مبارک ایشان گذرانده بودند و این از برکات انقلاب و نهضت امام خمینی (ره) بود که این معلومات در دل آموزش و پرورش تحت تسلط رژیم ستمشاهی راه پیدا کرد و آن کتاب ها چاپ و منتشر شد که بعضاً در آن ها مفاهیم انقلابی هم نهفته بود. رژیم بعدها در اواخر سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ متوجه شد که باید این مطالب تصفیه شود؛ البته دیر شده بود! در این زمینه بگویید.

حسینی سعدی: آن چه می توانم بگویم این است که شخصیت ها چه معلم و چه کسانی که موقعیت اجتماعی خاصی دارند، همواره ضروری می دیدند و می بیند که باید تواضع لازم را داشته باشند و اخلاق را ملاحظه کنند. ایشان دارای متانت، تواضع و اخلاق بودند و لازم نمی دیدند که فقط وقت هایی که در حضور استاد نشسته اند مؤدب باشند، بلکه لازمه مقام معنوی و روحی شان این بود و هیچ گاه تصنعی در کارشان نبود؛ ذات و خمیر مایه شان این گونه بود.

از مقام و جایگاه شهید باهنر در بین شهدای انقلاب و نظام بگویید.

حسینی سعدی: مطلع بودیم چند نفری که در مرحله بالا و عالی بودند - همانند شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتاح و شهید باهنر - هر کدام یکی از این افراد مورد قبول و وثوق حضرت امام (ره) بودند و به اصطلاح به آن ها اعتماد داشتند. حضرت امام (ره) نیز کارهای مهم را به دست این عزیزان سپردند. روان همگی آن عزیزان شاد و یادشان گرامی باد.

چگونه از شهادت آقای باهنر مطلع شدید؟

خانم حقیقی: ما با حاج آقا در باغین - بین سه راهی بندرعباس و تهران - بودیم که خبر را از رادیو شنیدیم. زمانی هم که حزب جمهوری اسلامی را منفجر کردند ما در سیرجان بودیم. کلاً وقتی که متوجه روی دادن چنین حوادثی می شدیم - مانند همه مردم کشورمان - به ما خیلی سخت می گذشت.

حسینی سعدی: این دو حادثه بزرگ و دردناک که به فاصله دو ماه و یک روز در هفتم تیرماه و هشتم شهریورماه سال ۱۳۶۰ اتفاق افتاد، می توانست کمر هر نظامی را بشکند، ولی خوشبختانه همان زمان حضرت امام (ره) فرمودند که هر فردی که به شهادت برسد پرچم او یک لحظه نیز بر زمین نمی افتد و سردار دیگری با قدرت تمام آن پرچم را برمی دارد و انجام وظیفه می کند.

خانم حقیقی: در کتاب زندگانی شهید رجایی نوشته شده که زمانی که ایشان رئیس جمهور بود پس از این که هواپیمای شان در فرودگاه نشست متوجه شدند که فرودگاه شلوغ است. ایشان پرسیدند که چه خبر است؟ گفتند مردم آمده اند تا از شما استقبال کنند. شهید رجایی از هواپیما پیاده نشد و گفت همه این ها به سر کارشان برگردند، ما هم به مرکز تربیت معلم می رویم. می خواهم بگویم، این طور که ما شهید باهنر را طی سالیان سال می شناختیم، ایشان هم دارای چنین خصوصیتی بود. یعنی هم شهید باهنر و هم شهید رجایی هر دو دارای ویژگی های اخلاقی و فردی برجسته ای بودند. روح آن دو بزرگوار و همه شهدای اسلام و انقلاب و همچنین روح پرفتوح حضرت امام خمینی شاد.

از شما بزرگواران سپاسگزاریم.

موفق باشید.

طور مشروح و کامل بیان کرده است، آیاتی از قرآن را نیز برای شان خواندم که صحبت و سخنرانی بنده مورد توجه قرار گرفت. شهید باهنر به ژاپن مسافرت کردند و پس از بازگشت نزد آقای حقیقی رفتند. شهید عزیزمان بعدها بعضی رساله ها و خاطراتی را که از درس های آقای حقیقی نوشته شده بود مطرح می کردند که من قرآن را نزد بانوی محترمه مؤمنه ای آموختم، که در واقع، مادر مکرمه حاج آقا حقیقی بودند. شهید باهنر در حوزه هم از حاج آقا حقیقی دروسی را آموخته بودند. محال بود شهید باهنر به کرمان بیاید و به دلیل احترام و تکریم استاد، سری به این بزرگوار نزنند. کسانی دیگر هم بودند که از کرمان به دانشگاه رفته و از محضر حاج آقا حقیقی هم استفاده کرده بودند، اما این گونه احترام استاد را نگه نمی داشتند و شهید باهنر از این نظر فوق العاده دقیق بودند.

حتی زمانی هم که نخست وزیر شدند؟

حسینی سعدی: آن زمان آقای باهنر به وسیله تلفن و نامه با ایشان در ارتباط بودند.

می دانیم که شهید باهنر هم خودشان یک معلم برجسته و نمونه بودند. در این باره صحبت بفرمایید.
حسینی سعدی: کاملاً صحیح است و اصلاً به همین دلیل هم هست که بنده این خصوصیات ایشان را تعریف و بازگو می کنم. اصولاً تا کسی شاگرد خوبی نباشد، استاد و معلم خوبی نخواهد شد. خود حاج آقا حقیقی نیز قبلاً مدت ده پانزده سال به راور رفته و پیش از آن هم استاد حوزه بودند. ایشان از نظر اخلاقی فوق العاده بودند و طلبه ها به حاج آقا حقیقی به چشم احترام نگاه می کردند، لذا خبر داشتیم که شهید باهنر به منزل آقای حقیقی رفت و آمد داشتند، زیرا بنده داماد اول و بزرگ آقای حقیقی بودم. بنده از احترام فوق العاده به استاد و عشق و علاقه عجیب شهید باهنر چه پیش از پیروزی انقلاب و چه پس از آن از دور و نزدیک باخبر بودم.

حاجیه خانم؛ شنیده ایم شما هم شاگرد شهید باهنر بودید. چه خاطراتی از آن دوران دارید؟

خانم حقیقی: ما از کودکی همسایه خانواده شهید باهنر بودیم. مادر شهید باهنر در منزل با چرخ های قدیمی ریسندگی می کردند و چندین شاگرد مکتب خانه ای هم داشتند. خود شهید باهنر هم که از حوزه برمی گشتند به بچه ها ریاضی درس می دادند. من در درس

«شهید دکتر باهنر از مردان نیک روزگار بودند و از همان اوایل تحصیل و طلبگی درخشندگی داشتند، چرا که از نظر سیاست و تقوا یک شخصیت ویژه و عالی بودند، تا اینکه در اواخر عمر شریفشان، آقای باهنر، نخست وزیر دولت شهید رجایی شدند.» با حجت الاسلام والمسلمین حاج ابوالقاسم شاکری پیش نماز مسجد حضرت امام خمینی - رحمت الله تعالی علیه - در کرمان، پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، در محل مسجد، مصاحبه ای انجام دادیم که می خوانید:

درآمد



نگاهی به زندگی طلبگی شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام والمسلمین حاج ابوالقاسم شاکری، از دوستان شهید



یک خنده بهشتی همیشه بر صورتش بود

و خلاصه، از هر نظر عالی بودند. یک خنده بهشتی هم همیشه بر صورت ایشان بود که می شود به تبسم مؤمنانه تعبیرش کرد؛ روایت داریم که «المؤمن بُشِره فسی وجه و حُزنه فی قلبه». درباره ایشان هیچ نقطه ضعفی سراغ ندارم. خدای متعال میدانند که همه وجودش قوت بود. ایمان ایشان بسیار قوی بود.

معروف است که ایشان مصداق «قلیل المؤمنه و کثیر المعونه» بوده است؛ یعنی یاری و کمکش به دیگران زیاد بود ولی خرج و زحمتش برای دیگران اندک...

واقعاً اینطور بود. خب، ایشان طلبه بود؛ معمولاً طلبه ها اینگونه اند و زندگی فقیرانه ای دارند. اسباب رشد معنوی نیز چیزی جز تحمل سختی ها و راضی بودن به رضای حضرت حق نیست. شاعر چه نیکو می فرماید که: «ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم با پادشاه بگویی که روزی مقدر است...»

آقای باهنر، فردی شفیق، مهربان، نرمخو، باتقوا و خلاصه، از هر نظر عالی بودند. یک خنده بهشتی هم همیشه بر صورت ایشان بود که می شود به تبسم مؤمنانه تعبیرش کرد. درباره ایشان هیچ نقطه ضعفی سراغ ندارم. خدای متعال می داند که همه وجودش قوت بود. ایمان ایشان بسیار قوی بود.

محمدجواد باهنر ترقی زیادی کردند، به جمع اعوان و یاران حضرت امام خمینی - اعلی الله مقامه الشریف - اضافه شدند و در قم و تهران خدمات و مجاهدتهای زیادی را باعث شدند.

از لحاظ شخصیتی ایشان را چگونه روحانی و انسانی می دیدید؟

شهید دکتر باهنر از مردان نیک روزگار بودند و - گفتم که - از همان اوایل تحصیل و طلبگی درخشندگی داشتند، چرا که از نظر سیاست و تقوا یک شخصیت ویژه و عالی بودند، تا اینکه در اواخر عمر شریفشان، آقای باهنر، نخست وزیر دولت شهید رجایی شدند.

از شهادت ایشان خاطره ای دارید؟

شهادت ایشان و شهید رجایی هم به طور ناگهانی اتفاق افتاد و هم اینکه به سبب شرایط آن سالها و تحرکات ناجوانمردانه منافقین قابل پیش بینی هم بود، همچنان که آن از خدا بی خبرها شهید مظلوم دکتر بهشتی و ۷۲ تن را در هفتم تیر به شهادت رسانده بودند.

شهید باهنر در وعظ و خطابه چگونه بود؟ ایشان کتابهای بسیار خوبی هم نوشته است.

ایشان از دیدگاه بنده از لحاظ وعظ و اهمیت دادن و همچنین اجرای برنامه های تبلیغی و سیاسی، از هر جهت عالی بودند.

اخلاق ایشان چطور بود؟

عالی. آقای باهنر، فردی شفیق، مهربان، نرمخو، باتقوا

شهید باهنر را نخستین بار چگونه شناختید و به چه واسطه ای با این بزرگوار معاشرت داشتید؟

علاوه بر اینکه هر دوی ما اهل کرمان بودیم، ایشان طلبه بزرگوار بودند و اینجانب هم طلبه بودم و با هم رفیق بودیم. پدر ایشان آقای شیخ علی اصغر باهنر معروف به «شیخ اصغر» هم فرد نازنینی بود.

شما با شهید باهنر همدرس هم بودید؟

خیر، از دوران همدرسی خودم با ایشان چیزی یادم نیست، ولی میدانم که از همان دوره اول زندگی، درخشندگی داشتند. آنچه مهم و یادم است آقای آگاه - یکی از ثروتمندان قدیم کرمان - خدمت آیت الله صالحی که بنده از شاگردان کوچک ایشان بودم رفتند و درخواست روحانی برای منطقه شان کردند که متعاقبش آقای صالحی مرا برای خادمی به همت آباد رفسنجان فرستادند و مدتی آنجا ماندم. شهید محمدجواد باهنر و حاج آقا محمدجواد حجتی کرمانی در آنجا به دیدن اینجانب آمدند و چند روز میهمان ما بودند.

در واقع شما روحانی ده همت آباد بودید.

بله، همینطور است. بنده با شهید محمدجواد باهنر و آقای حجتی کرمانی رفیق بودیم و خلاصه، آن چند روز به ما خیلی خوش گذشت. یک سفر هم ما در مدرسه فیضیه قم - زمان دقیقش را یادم نیست - میهمان این دو عزیز شدیم. اینها همه در دوران پیش از پیروزی انقلاب رخ داد. الحمدلله آقای دکتر

درآمد



«گاهی اوقات در آن روزگار، بعضی مسائل و مشکلات و ناراحتی ها در زندگی یک مقدار ما را ناراحت می کرد [اما] وقتی که نگاه می کردم به این شهید و رفتار و برخوردش با مشکلات، معمولاً می گفتم: انسان باید رفتارش طوری باشد که مردم و همکاران و دوستان و آشنایان، طرف را محرمی برای خودش حساب کنند و اگر به قول آنان درد دلی دارند، بدون ترس و واهمه بتوانند مطالبشان را عنوان کنند.» حجت الاسلام والمسلمین شهید علی ایرانمنش، پسر دایی و همدرس شهید، شاید یکی از مناسبترین اشخاصی بود که می توانست در وصف آن بزرگوار سخن بگوید، که خوشبختانه پیش از رسیدن به فوز عظمی و شهادت، یادگاری نیکو در این باب از خود به جا گذاشت. این یادگار ارزشمند را (با اندکی ویرایش و به رسم الخط شاهد یاران) به نقل از جلد دوم کتاب «شهید دکتر باهنر؛ الگوی هنر مقاومت» از نظر می گذرانید:

سیمای شهید باهنر در خاطرات با حجت الاسلام والمسلمین شهید علی ایرانمنش، پسر دایی و همدرس شهید

توکل عجیبی به خدا داشت



شرکت کردیم در ششم ابتدایی و قبول شدیم و آن زمان چنین بود که یک ساله حتی می شد تمام ۶ ساله ابتدایی را گذرانند و قبول شد، سال دیگر نیز می توانستیم سیکل را (تا کلاس نهم) در «متفرقه» امتحان بدهیم، یعنی ۳ کلاس را در ضمن ۱ سال بگذرانیم و ما از کلاس های شبانه ای که در دبیرستان تشکیل می شد استفاده کردیم و سیکل (مدرک کلاس سوم متوسطه) را هم گرفتیم و باز ادامه تحصیل دادیم. سال بعد از آن هم رفتیم کلاس پنجم علمی. به حساب دیپلم ناقص آن روز که با آن دیپلم آدم می توانست در کلاس ششم طبیعی یا ریاضی و یا ادبی را - هر کدام را که می خواست - می توانست شرکت کند و مدرکش را بگیرد. به هر حال ما سال ۵ علمی را گذرانیدیم و تمام کردیم که تقریباً یک دیپلم جامعی بود، هم در حدود ۵ ادبی، ادبیات و عربی داشت و هم در حدود یک مدرک ۵ طبیعی و ریاضی، طبیعی و ریاضیات داشت. در واقع آن سالی که سیکل را گذرانیدیم، سال بعد هم شرکت کردیم در امتحانات متفرقه و مدرک سال ۵ علمی را گرفتیم. به این حد که رسیدیم، از لحاظ دروس طلبگی هم در حدود کفایه و مکاسب بودیم. بعد از کفایه معمولاً انسان می رود دروس خارج را می خواند، بعد که ۵ علمی را گرفتیم باز با صلاح دید جناب آقای حقیقی و اساتید دیگر، به ما گفتند که دیگر می توانید بروید حوزه علمیه قم و دروس تان را ادامه دهید. سال ۱۳۳۲ بود که ما با هم به طرف قم عزیمت کردیم. آن جا که رفتیم شروع به استفاده از درس کفایه و مکاسب را خدمت اساتیدی مانند آقای سلطانی و آقای مجاهدی و آقای آشتیخ

بعد می رفتیم دنبال کسب و کاری. چون دیگر مقتضیات زمان اجازه نمی داد که به حساب همه مثل امروز تقریباً حداقل یک دورانی را در مدارس به حدود سیکل یا دیپلم بگذرانند و هنگامی که ما قرآن را فرا گرفتیم و مقداری از فارسی آن روز را، جناب آقای حجت الاسلام والمسلمین حقیقی به خانواده های ما پیشنهاد کردند که این دو بچه هم بیایند جزو سربازان امام زمان (عج) ثبت نام کنند و آقای حقیقی هم در آن زمان از افراد معدودی بودند که دیپلم آن روز را گرفته بودند و کم تر کسی می توانست دیپلم آن روز را بگیرد و ایشان می توانستند در هر کجا که بخواهند استخدام شوند ولی خواست شان این نبود، چون دیدند که مدرسه علمیه معصومیه توسط مرحوم آیت الله صالحی کرمانی که هم اکنون به نام ایشان مدرسه صالحیه خوانده می شود باز شده، با چند نفر از هم دوره های شان از طلبه های اولیه این مدرسه بودند و در این زمینه تحصیلات شان را شروع کرده بودند، در نتیجه به لطف پروردگار و راهنمایی ایشان ما هم بر آن شدیم که وارد این جرگه بشویم و شدیم.

مدرسه معصومیه که بعد از دوران خفقان رضاخانی به وجود آمده بود و روحانی شدن واقعاً یک مجاهده بزرگی بود. چرا که از هر طرف مورد ملامت و سرزنش قرار می گرفتیم که مثلاً بیکار هستید که می روید آخوند می شوید و این چنین تعبیرات زننده ای [را به کار می بردند] و حتی پدران ما هم مورد سؤال و ملامت قرار می گرفتند که دیگران دارند بچه های شان را می فرستند مثلاً دانشکده افسری یا جایی که دکتری و مهندسی بخوانند و شما هم در این موقعیت خاص بچه های تان را می فرستید که آخوند بشوند و به هر حال خواست ما بود و رفتیم به هر حال در حدود سن ۱۱، ۱۲ سالگی بود که با هم وارد مدرسه معصومیه - تنها مدرسه علمیه کرمان - شدیم و از مقدمات به نصاب البیان و جامع المقدمات خدمت جناب آقای حقیقی شروع کردیم، در دوران تحصیلی که در آن مدرسه بودیم جناب آقای حقیقی چون خودش دیپلم آن روز را گرفته بودند ما را هم تشویق کردند که به هر حال به درس های طلبگی اکتفا نکنیم و در ضمن به صورت متفرقه دروس جدید را شروع کنیم به ادامه دادن. آن روزها به طریق متفرقه

در طول سال های گذشته با توجه به این که قرابت خانوادگی نزدیکی با شهید داشته و سال های زیادی را با ایشان به تحصیل طلبگی اشتغال داشته اید حتماً خاطرات بسیاری از برخورد با ایشان در ذهن تان باقی مانده است، شنیدن این خاطرات علاوه بر این که شیرینی و حلاوت خاصی دارد، هر یک به تنهایی درسی بزرگ و آموزنده است. تقاضا داریم مفصلاً در این باره مطالبی بیان فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم. در جواب مطالبی که سؤال کردید، مجبور هستم که خلاصه ای را از دوران تحصیلی و کیفیت دوران تحصیلی مان و زمانی که با ایشان بودم خدمت تان عرض کنم و اگر به مطالب برجسته ای برخورد کردیم بیان کنم، تا هم برای شما و هم برای ما درسی باشد.

اول؛ نسبتی که بنده با شهید باهنر داشتم - از نظر قرابت - ایشان پسرعمه من است و من پسر دایی ایشان و زمان آشنایی ما از همان اوان کودکی بود، منزل های مان نزدیک هم بود از یک طرف و از یک طرف دیگر آن قرابتی که در بین ما بود، از همان دوران کودکی، واقعاً مثل دو برادر بودیم که در یک خانواده به دنیا بیاییم با تفاوت سنی حدود یک سال که من از ایشان بزرگ تر بودم. ما با هم بزرگ شدیم و با هم به مکتب خانه رفتیم و بعد به مدرسه و حوزه علمیه. حتی در آن دوران تحصیلی که در حوزه علمیه قم به سر می بردیم آن هایی که ما را نمی شناختند بیشتر فکر می کردند که با هم برادر هستیم و گاهی که با ما برخورد می کردند می پرسیدند اخوی تان کجاست و حال برادر تان چطور است و از ایشان هم همین طور سؤال می کردند؛ به جهت این که شباهت زیادی به هم داشتیم. از سال ۳۸ که لیسانس گرفتیم، من آمدم کرمان و مشغول کارهای فرهنگی شدم و ایشان در تهران فعالیت های سیاسی خودشان را در ضمن کارهای فرهنگی شروع کردند.

حدود سن ۵ سالگی بود که با هم در کرمان به مکتب خانه رفتیم، در آن جا خواندن قرآن و در ضمن خواندن فارسی و دیوان حافظ را فرا می گرفتیم. در آن زمان مدرسه خیلی کم بود، تعداد معدودی بودند که به مدرسه می رفتند و من و آن هایی که به حساب در حد متوسط یا ضعیفی بودیم، به همین مکتب خانه اکتفا می کردیم و

مدرسه معصومیه بعد از دوران خفقان رضاخانی به وجود آمده بود و روحانی شدن واقعاً یک مجاهده بزرگی بود. چرا که از هر طرف مورد ملامت و سرزنش قرار می گرفتیم که مثلاً بیکار هستید که می روید آخوند می شوید و این چنین تعبیرات زننده ای را به کار می بردند



سیدمحسن حکیم هم استفاده می کردند. بعد یک سال طول نکشید که ایشان از نجف برگشتند به قم و دوباره هم دانشکده را ادامه دادند و هم دروس حوزه علمی را و سال نامه مکتب تشیع هم در مابین همین سال های ۳۶ - ۱۳۳۵ می باید انجام گرفته باشد، ایشان که از نظر نویسندگی نبوغ و استعدادی خاص و قلمی شیوا داشتند، بر آن شدند تا با یکی دو نفر از دوستان مان در آن زمان - یکی همین آشیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی و یکی هم آقای مهدوی کرمانی - سالنامه ای منتشر کنند و مطالبی بکسر و جدید در آن قرار بدهند که یک تحولی در وضع نویسندگی و فکری و این ها به وجود بیاید و موفق هم بودند و استقبال هم شد، بعداً تبدیلی کردند به فصلنامه؛ یعنی در ضمن سال ۴ شماره از آن منتشر می شد و حتی خیال داشتند به صورت ماهنامه درش بیاورند، منتها دستگاه پی برد که این نشریه چه خطی را دارد ادامه می دهد و از شماره ۶، ۷ بود که فصلنامه توقیف شد و دیگر اجازه ندادند این کار ادامه پیدا کند. ما تا سال ۱۳۳۸ دانشکده را ادامه دادیم و لیسانس الهیات را گرفتیم و همان سال من آمدم کرمان و وارد کارهای فرهنگی شدم. ایشان آمدند تهران و کارهای فرهنگی و سیاسی خودشان را شروع کردند. در پایتخت، سال اول را فقط به کارهای متفرقه، جلسات و فعالیت های خودشان می پرداختند و بعد بر آن شدند که به استخدام آموزش و پرورش درآیند، پس به استخدام درآمدند و در دوره عالی (دکتر) شرکت کردند و قبول شدند و عصرها گاه و بی گاهی می رفتند کلاس برای گذراندن دوره عالی دکترای الهیات و حتی سال اول استخدام شان قوانین طاغوتی آن زمان اجازه نمی داد در تهران مشغول کار فرهنگی بشوند و ایشان مجبور شدند بروند ورامین و آن جا استخدام شوند و صبح ها می رفتند و عصرها می آمدند و در کلاس دانشکده شرکت داشتند و یک مقداری کارشان با زحمت روبرو بود. یک سال بعد از ورامین منتقل شدند به تهران و در ضمن دانشکده و کار فرهنگی شان

آن ها مرتب یادداشت بر می داشتند و بعد هم گویا جلسات خیلی خصوصی بود که بعضی مطالبش حتی گاه و بی گاه با عزیزانی همچون استاد شهید مطهری و عده معدودی که جزء خاص الخاصان بودند - در هر زمینه ای بود - مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می گرفت و بعد هم به صورت تفسیر ارزنده المیزان درآمد.

سال سوم ورودمان به قم بود که گفتیم که حالا این جا هستیم، در ضمن، در دانشکده الهیات هم اسمی می نویسیم و شرکت می کنیم. البته ما برنامه مان فقط همان دروس حوزه علمی بود و دانشکده واقعاً برای ما در حاشیه مطلب قرار داشت و به همین جهت هم بعد از موفقیت در امتحان ورودی و ثبت نام، ما آن قدر کم می رفتیم سر کلاس و غیبت می کردیم که آخر سال به زحمت، شهریور ماه به ما اجازه می دادند که دروس دانشکده را امتحان بدیم، برای این که ما هیچ حاضر نمی شدیم سر کلاس ها و واقع مطلب؛ درس های شان چیز تازه ای در بر نداشت و خیلی پایین تر از به حساب حوزه علمی بود و فقط هر دو سه هفته ای یک بار می رفتیم سر و کله ای در کلاس نشان می دادیم و می رفتیم پس پرده غیبت و گاهی اوقات هم بحث می شد، می گفتیم حد اعلا مسئله این که ما را در امتحانات شرکت ندهند، آن هم مهم نیست، چون ما به حساب کارمان چیز دیگری است. به هر قسم بود ما در ضمن سه سال آمد و رفت گاه و بی گاه به تهران لیسانس هم گرفتیم، البته در این جا یک سال شهید باهنر بر آن شدند که بروند نجف و ادامه تحصیل بدهند، از میانه رها کردند و رفتند و در همان سال ۳۶ - ۱۳۳۵ هم از من دعوتی کردند. آن موقع، رفت و آمد در آن مسیر آزاد بود و دعوت ایشان هم باعث شد که من موفق شوم ۲ ماهی آن هم به عنوان زیارت به کربلا و نجف مشرف شوم و ایشان در مدرسه ای به نام آیت الله بروجردی که در آن سال در نجف جدیدالتاسیس بود اتافی داشتند و از درس آیت الله

محمدجواد اصفهانی کردیم .

از همان سال اول ورودمان به قم در ضمن همین دروس، بر آن شدیم که دیپلم کاملی هم بگیریم. با هم در ششم ادبی آن روز شرکت کردیم و موفق هم شدیم بعد از گرفتن دیپلم، یک سال تقریباً مابین گرفتن دیپلم و شرکت در دانشکده الهیات فاصله افتاد. گفتیم حالا که دیپلم را گرفته ایم، فعلاً دنبال درس های حوزه باشیم. سال دوم ورودمان به قم بود که کفایه و مکاسب را به اتمام رساندیم و حالا می بایست از دروس خارج اساتید استفاده کنیم، درس خارج فقه حضرت آیت الله بروجردی خیلی خوب و جامع بود و حتی اساتید می آمدند و از درس خارج فقه ایشان استفاده می کردند. ما هم که ابتدای کارمان بود و در درس خارج شرکت و استفاده می کردیم. بالتبینه؛ خارج فقهی که انتخاب کردیم همان خارج فقه حضرت آیت الله بروجردی بود، برای درس خارج اصول فقه جلساتی بود، منتها پربارترین شان و پرشورترین شان جلسه درس حضرت امام بود که اکثریت شاگردان آن روز امام که شاید در آن روز هم افراد و طلبه های گمنامی بیش نبودند و الان اکثریت کارهای مملکت و جمهوری اسلامی را دارند اداره می کنند، همه در سطح وزارت و وکالت، دادستانی کل کشور و امور قضایی و ریاست جمهوری و غیره؛ در آن روز جزء شاگردان حضرت امام بودند و چند سالی که ما قم بودیم مرتب از درس خارج فقه امام استفاده می کردیم و درس ایشان دیگر ترک نشد. البته سر درس خارج فقه آیت الله بروجردی هم می رفتیم و در ضمن درس های تفسیر استاد علامه طباطبایی را هم با هم شرکت می کردیم. تازه، همان اوایلی بود که این درس و تفسیر ارزنده را شروع کرده بودند، همان درسی که به صورت تفسیر المیزان ۲۰ جلد عربی درآمد که ترجمه آن حدود ۴۰ جلد شده است و در آن موقعی که ما بودیم به جزء ۴ و ۵ قرآن رسیده بود و پیوسته یکی از دعاها مان این بود که خدا به استاد طول عمری عطا بفرماید که موفق شوند این تفسیر ارزنده را به پایان برسانند و بحمدالله این دعا مستجاب شد و نه فقط تفسیر بلکه تألیفات ارزنده دیگری هم از ایشان باقی ماند و اما در مورد تفسیر

سال سوم ورودمان به قم بود که گفتیم که حالا اینجا هستیم، در ضمن، در دانشکده الهیات هم اسمی می نویسیم و شرکت میکنیم. البته ما برنامه مان فقط همان دروس حوزه علمی بود و دانشکده واقعاً برای ما در حاشیه مطلب قرار داشت

المیزان اکثر شاگردان فرمایشات ایشان را یادداشت می کردند، البته خود ایشان یادداشت هایی داشتند و آن طور که می فرمودند بنا بود آن یادداشت ها و مطالعات شان به صورت تفسیر ارزنده المیزان دربیاید، منتها دوست داشتند که به صورت درسی و بحثی، این مطالب عنوان بشود که اگر با اشکالات و سؤالاتی برخورد کردند که متوجه نبودند به این ها جمع و تغییری بشود که به صورت یک تفسیر کامل دربیاید و بیشتر منظورشان از درس دادن همین بود. شاگردانی هم مثل آقای ناصر مکارم شیرازی و آقای شیخ جعفر سبحانی و امثال این ها بودند که

شدند، باز هم فعالیتهای شان در پس پرده ادامه داشت. البته همراه با مرحوم آیت الله طالقانی و شهید مطهری و جامعه روحانیت مبارز تهران و مؤتلفه اسلامی و گروه های مختلفی که در جهت به ثمر رساندن انقلاب و مبارزه با دستگاه همه جا ایشان شرکت می کردند و از ۲۴ ساعت شبانه روز، گاهی ۴ یا ۵ ساعتش را بیشتر در منزل نبودند که آن را هم به استراحت نمی رسیدند، چرا که تا نیمه های شب جلسات مخفی ادامه داشت، از این جلسه به آن جلسه، از این طرح و برنامه به آن طرح و برنامه... دستگاه هم مرتب مواظب بود که به حساب یک سرنخی به دست بیاورد و خیلی وقت ها هم می شد که به دست نمی آورد و گاهی که آقای باهنر را دستگیر می کردند و می بردند ساواک، به ایشان متذکر می شدند که خیال نکنید ما نمی فهمیم که شما چه می کنید، شما تعدادی هستید که جزو خوراک دهندگان فکری انقلابیون هستید، ظاهراً سرنخی به دست نمی دهید و به صورت علنی مبارزه نمی کنید ولی در واقع، اصل و اساس تغذیه فکری انقلابیونی هستید که دارند این همه سروصدا در مملکت به راه می اندازند و منشأش نیز شما و امثال شما هستید.

همان طور که عرض کردم، فعالیت های ایشان زیر پوشش های مختلفی انجام می شد، مثلاً در قالب مؤسسه ای به نام مؤسسه رفاه به عنوان این که کاری برای بی کاران درست کنند، صندوق قرض الحسنه ای ایجاد کنند و امثال این ها، ولی زیر پوشش این امداد و امداد اجتماعی، برنامه های سیاسی و اجتماعی خودشان را مرتب انجام می دادند و به پیش می بردند. در مدرسه ای به نام «رفاه» - که حضرت امام در بدو ورود در همان مدرسه رفاه وارد شدند - و این مدرسه هم برای خودش یک محلی شده بود و شهید باهنر ماهرانه داشت در آن جا شاگردانی را پرورش می داد که برای به ثمر رساندن انقلاب و وجودشان واقعاً ضروری بود و برنامه ها را به پیش می بردند. بعد «کانون توحید»ی تشکیل دادند که خود ایشان پیشنهاد می دادند و گروهی از متدینین بازاری تهران سرمایه گذاری می کردند. منتها شهید باهنر خطوط کلی را ارائه می دادند، البته دوستان دیگری هم داشتند و در مدرسه کمال هم مدت ها تدریس می کردند که آشنایی شان با شهید رجایی بیشتر از آن جا شروع شد. زمان این آشنایی حدود سال ۱۳۴۰ به بعد



باشد و این سد طاغوت را بشکنند و آن ابهت مصنوعی را که پیدا کرده بود در ذهن ها، با توجه و تذکر دادن به مردم از بین ببرند و همین کار را هم کردند و موفق هم بودند. منتها دستگاه هم با شدت عمل، شروع کرد به مبارزه سخت با روحانیت مبارز در سراسر ایران و دستور داد از سخنرانی ها جلوگیری کنند و علما را دستگیر کنند و زندان شان بیندازند و تبعید کنند. ایشان هم آن سال در همدان بودند و بعد از یک سخنرانی پرشور در روز ۷ محرم در آن جا باز دستگیر شدند، منتها هجوم جمعیت و فشار اجتماع آن روز باعث شد که دستگاه مجبور شود آقای باهنر را به هر حال آزاد کند و بگوید که شما نباید در همدان باشید و باید به همان تهران بروید و ایشان را روانه تهران کردند، منتها فقط ظاهراً آزاد بود...

بعد در سالگرد فاجعه فیضیه قم، ایشان در مسجد جامع تهران یک نطق بسیار حاد و کوبنده ای ایراد کردند، از منبر که پایین آمدند دستگاه ساواک و کلانتری بازار آن روز ریختند از وسط جمعیت که جمعیت هم هجوم آورده بودند تا نگذارند ساواک ایشان را دستگیر کند. آن ها با شدت عمل ریختند بین جمعیت و با ضرب و شتم، مردم را متفرق کردند. آقای باهنر هم دستگیر و از آن جا منتقل شد به زندان و چهار ماه در قزل قلعه بود. حتی زندان شان، انفرادی بود و نمی گذاشتند کسی با ایشان تماس داشته باشد. هنگامی که شهید باهنر از زندان آزاد

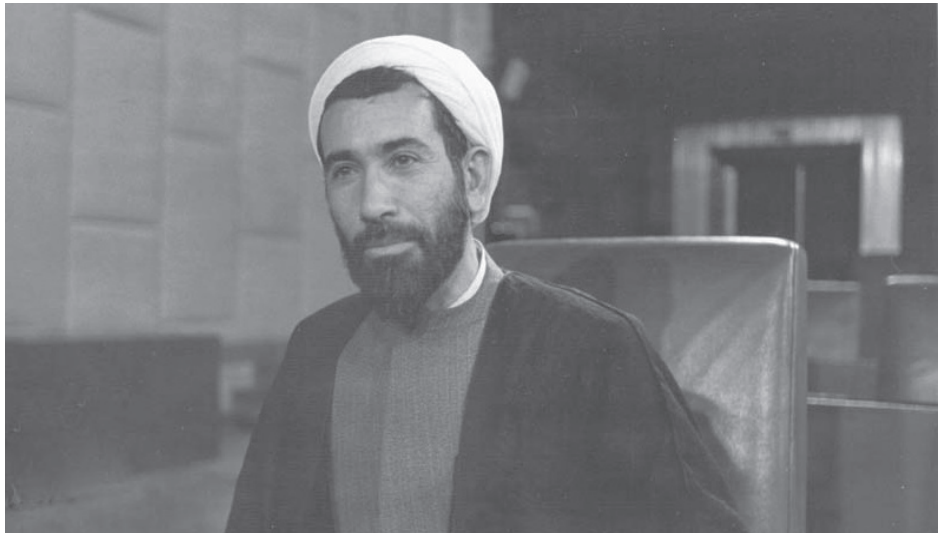
- ما مرتب مکاتبه و رابطه داشتیم - ایشان می فرمودند که فلان کار را شروع کردم و فلان کار را. از جمله اینکه دفتر نشر فرهنگ اسلامی، و گروه رفاهی تشکیل دادند و البته این ها مربوط به سال های اخیر بود که رفته رفته مبارزات داشت اوج می گرفت و برنامه های زیر پرده داشت نضج می گرفت. یعنی به صورت های مختلف، آن هایی که دست اندرکار بودند، دست به کار شدند که مقدمات این انقلاب عظیم و سقوط رژیم را فراهم بیاورند. دستگاه هم که متوجه شده بود، بارها و بارها ایشان را به عناوین مختلف، مثلاً اینکه این جا چنین نوشته ای، آن جا چنین برنامه ای اجرا کرده ای و سخنرانی ات بود و زننده بوده، دستگیرش می کردند. اولین دفعه ای که شهید باهنر دستگیر شدند در آبادان بود، در سال ۱۳۳۷ که رفته بودند برای سفر تبلیغی، که خیلی سخت به دولت وقت تاخته بودند. آن زمان بحث به رسمیت شناختن دولت اسرائیل مطرح بود که از طرف ایران به یک صورتی تصویب شده بود و هنگامی که شهید از منبر آمده بودند پایین، دستگیرشان کردند. این که بعداً به چه صورتی نجات پیدا کردند درست در ذهنم نیست، به هر حال این اولین دستگیری شان بود. بعد در همدان در آن محرم خونین مقارن با خرداد سال ۱۳۴۲، قرار بود گویندگان پخش شوند در شهرستان ها و برنامه ریزی صحیحی شده بود که در تمام شهرستان ها و بخش ها و مراکز استان ها مطالب تقریباً یکنواخت

آن زمان بحث به رسمیت شناختن دولت اسرائیل مطرح بود که از طرف ایران به یک صورتی تصویب شده بود و هنگامی که شهید از منبر آمده بودند پایین، دستگیرشان کردند.

بود و ایشان هم در آن جا فعالیت می کردند. باری، گرفتاری پشت گرفتاری پیش می آمد اما از فعالیت دست برنداشتند و به همکاری با هم رزمان شان ادامه دادند تا این که به لطف پروردگار این انقلاب عظیم به پیروزی رسید و از وقتی هم که انقلاب پیروز شد، آقای باهنر و هم رزمان شان دیگر نرفتند دنبال آسایش و بحمدالله به نتیجه رسیدیم و باز می دیدیم که ایشان در شورای انقلاب یک عنصر فعال بودند، بعد نماینده مردم کرمان در مجلس خبرگان شدند و بعد نماینده شورای انقلاب در آموزش و پرورش و ضمناً نماینده مردم

اعمال تان یک اسم مخصوص نیز در بالاها دارید که به آن اسم شناخته می شوید، گفت من هم چسبیدم به دامن این بنده خدا و گفتم: باید بگویی اسم من در بالا چیست. گفت: نام تو در عالم بالا ناصرالدین است (یعنی یاری کننده دین). حتی من گمان می کنم که ایشان از میان ۴ فرزندی که دارند اسم فرزند اول شان را گذاشتند «ناصر» و احتمال می دهم خوابی که ایشان قبل از رفتن به قم برای ما نقل کردند، شاید همان خاطره خوابی بود که [تحت تأثیرش] اسم اولین فرزندشان را گذاشتند ناصر و حتی خواب های دیگری دیدند که [می گفتند وضعیت] بهشت را به من ارائه داده اند؛ با همان کیفیتی که در قرآن و روایات هست و می گفت آن قدر نور و صفا و آن قدر روشنایی [بود]؛ آن چنان که آن چه در خواب دیده ام، نمی توانم وصف کنم و [شهید باهنر] تا این حد به مرحله صفای باطن رسیده بودند.

تألیفات: ایشان تألیفات مستقلی ندارند، به غیر از همان کتاب های دینی. بیشتر مطالب شان هم به صورت مقالاتی است که در کتاب ها و سالنامه ها به صورت های مختلف منتشر می شد و [شاید] یک کتاب هم به صورت مستقل داشتند. البته [ماجرای نگارش] کتاب های [تعلیمات] دینی هم این طور بود که این ها بر آن شدند تا از دوره ابتدایی، از کلاس دوم و سوم که [تعلیم] قرآن شروع می شود، یک سری تغییرات بنیادین در این برنامه ها بدهند و از [آموزش] قرآن با اعراب رنگی و ترجمه سلیس و روان [از سال] ۳ ابتدایی شروع کردند و همین طور قدم به قدم آمدند توی تغییر کتاب ها به طور بنیادین و ریشه ای تا سال ۴ دبیرستان، برنامه همین طور بود. و [می خواستند آن روال را] بیآورند به حدود دانشگاه که هنوز انقلاب



اثر داشت.

یعنی گاهی اوقات در آن روزگار، بعضی مسائل و مشکلات و ناراحتی ها در زندگی یک مقدار ما را ناراحت می کرد [اما] وقتی که نگاه می کردم به این شهید و رفتار و برخوردش با مشکلات، معمولاً می گفت: «انسان باید رفتارش طوری باشد که مردم و همکاران و دوستان و آشنایان، طرف را محرمی برای خودشان حساب کنند و اگر به قول آنان درد دلی دارند، بدون ترس و واهمه بتوانند مطالب شان را عنوان کنند.» و می گفت فلائی، ما باید برخوردمان با یکدیگر طوری باشد که طرف، احساس وحشت و ترس و شرمندگی نکند. وقتی که می خواهد، مطلبش را مطرح کند و مثل یک برادر، مسأله را با برادر دیگر در میان بگذارد. خصوصیات اخلاقی شهید باهنر این طوری بود و در دوستان و اطرافیان شان واقعاً مؤثر بود و خواب هایی که شهید دیده بودند و برایم نقل می کردند خیلی تکان دهنده و آموزنده بود. باید عرض کنم که این بزرگوار، آینده درخشان شان را در عالم خواب، تقریباً متوجه شده بودند و این خوابی که من عرض می کنم قبل از سال ۱۳۳۲ بود که ما هنوز به قم نرفته بودیم. آن روز در عالم نوجوانی، حد اعلائی ترقی که برای ایشان فکر می کردیم، با آن خواب درخشانی را که دیده بودند، این بود که در آینده، مثلاً یک سخنران ماهری بشوند یا آیت الهی شوند و در حد خیلی بالا مرجع تقلیدی بشوند، که شاید آن هم به میخوله ما نمی گذشت، ولی در همین حدود فکر می کردیم ان شاء الله آینده ای درخشان در پیش دارند و تصور نمی کردیم که انقلابی چنین عظیم به وجود بیاید و برنامه ها طوری پیش رود که ایشان تا حد نخست وزیری در دولت جمهوری اسلامی مطرح شوند.

و اما ماجرای خواب ایشان: در یک شب جمعه، یکی از اقوام ایشان و ما که فوت کرده بود و یک آدم متقی بود اهل تهجد و نماز شب که مدتی از فوت ایشان گذشته بود - همان طور که در روایات هم هست که شب های جمعه در مواقع مخصوص به عده ای از ارواح مردگان اجازه داده می شود که بیایند پایین برای بازدید از قوم و خویشان و اهل منزل - خلاصه، شهید باهنر گفتند که ایشان از عالم بالا آمدند. جلو رفتیم، فهمیدم که مرده، گفتم: چطورید؟ گفت: حالم خوب و وضعم رو به راه است. گفتم: چطور از بالا به پایین آمدید؟ گفت: ما در عالم ارواح ملکوت اعلی هستیم و زندگی مان هم خوب است و امشب به ما اجازه دادند که بیایم برای دیدن شماها. بعد به من گفت: محمدجواد؛ شما همان طور که یک اسم روی کسره خاکی دارید، طبق

تهران در مجلس شورای اسلامی. در ادامه به سمت وزیر آموزش و پرورش و بعد هم به سمت نخست وزیر منصوب شدند که سرانجام آن ضایعه پیش آمد و منافقین، این وجود شریف را از دست ما گرفتند.

اما خصوصیات اخلاقی: ما دوران زیادی با هم بودیم، ایشان از نظر تقوی و حلم و بردباری و توکل واقعاً یک فرد نمونه بودند، واقعاً من در تمام دورانی که با ایشان بودم یک کار خلافی ندیدم که از ایشان صادر بشود، حلم و بردباری شان دیگر زبان زد عام و خاص بود و حتی در دوران بعد از پیروزی انقلاب سمت هایی را که عهده دار شدند در تمام این دوران هیچ کس از ایشان ندید که یک دفعه بی مورد عصبانی شوند و برخوردشان برخورد تندی باشد. با بزرگ ترین مصائب و مشکلات که روبرو می شدند، با یک حلم و بردباری خاص، صبورانه مسأله را حل می کردند و گاه و بی گاه می گفتند این مسائل آن قدر مهم نیست که آدم اعصاب خودش را خرد کند و خود را ناراحت و یا دیگری را ناراحت کند و این از خصوصیات بارز اخلاقی ایشان بود. در کارها هم در همان اوان طلبگی که در جریان خصوصی زندگی همدیگر بودیم در جریانات زندگی و کیفیت زندگی، محسوس بود که یک توکل عجیبی بر خدا داشت و کارهایش را متوکلاً الی الله شروع می کرد و به نتیجه هم می رسید.

اما از نظر استعداد و نبوغ؛ از همان دوران اول طلبگی حتی آن دورانی که با هم به مکتب خانه می رفتیم یک فرد استثنایی در آن زمان بود و در دوران ۶ ابتدایی که بچه بودیم و می رفتیم با هم امتحان می دادیم، آن قدر ایشان در حد یک کودک در حال تحصیل در ۶ ابتدایی، خوب انشاء می نوشت که معلمین در باورشان نمی گنجید که این قلم، قلم خود ایشان باشد و از طبع شیرین خودشان سرچشمه گرفته باشد و فکر می کردند که این ها را رفته از یک کتابی حفظ کرده، حال آن که چنین نبود و یا آن که گاهی اوقات در همان زمان طلبگی در موقعی که طلبه ها - گاه و بی گاه - تمرین سخنرانی یا صحبتی می کردند، ایشان فی المجلس، در هر موضوعی که مطرح می شد، مثلاً نیم ساعت فی البداهه مطالبی را عنوان می کرد که واقعاً ابتکاری بود و در جاهای دیگر یا مثلاً توی کتابی دیده نمی شد، از آیه یا روایت، مطلب را چنان استنباط و استخراج می کردند که در کمتر کسی این نبوغ و استعداد را دیدم. از خاطرات خوشی که در نظرم هست، یکی همان مسأله صفای باطن و تقوای ایشان و نوع برخوردهای شان با مسائل و پیشامدها بود که برای خود من واقعاً آموزنده و در حکم درس بود و در روحیه و اخلاق ما خیلی

طی یک سخنرانی پرشور در روز ۷ محرم در همدان دستگیر شد، منتها هجوم جمعیت و فشار اجتماع آنروز باعث شد که دستگاه مجبور شود آقای باهنر را آزاد کند و بگوید که شما نباید در همدان باشید و ایشان را روانه تهران کردند، منتها فقط ظاهر را آزاد بود...

پیروز نشده بود و فکر نمی کردند که دستگاه اجازه بدهد ولی این ها توی برنامه بودند و ماهرانه کتاب ها را تغییر دادند. سال ۱۳۵۵ دستگاه متوجه شد که به قول معروف چه کلاهی برسرشان رفته، مطالب کتاب های دینی را وقتی که نگاه کردند، دیدند که - ماهرانه - مطلبی که از نظر آنان نمی بایست باشد، در لابلای مطالب قرار داده شده و این ها متوجه نشده اند. [بعدا] کتاب ها را به حساب خودشان سانسور کرده بودند و قرار بود تغییر بدهند و بسیاری از مطالب را حذف کنند و مطالب دیگری را جایگزین آن ها قرار دهند، که خود شهید باهنر نقل می کردند تا من رفتم به اداره آموزش و پرورش و کتاب ها را نشان مان دادند برای سانسور، دیدیم اصلاً صفحاتی که خط قرمز زیرشان نکشیده باشند خیلی کم است! [یعنی] زیر اکثر مطالب را خط قرمز - که خط قرمز، یعنی این مطالب باید حذف شوند و مطالبی دیگر جایگزین آن ها شود - کشیده بودند که بحمدالله موفق نشدند و ادامه پیدا کرد و انقلاب به ثمر رسید.

و من الله التوفیق

درآمد

«اکثر ما شهید باهنر را خیلی مظلوم می دانستیم. حضرت امام(ره) درباره شهید بهشتی فرموده بودند آن چیزی که بیشتر مرا ناراحت میکند مظلومیت ایشان است که واقعا محجوب بودند. شهید بهشتی همیشه در بحث ها و مصاحبه ها محکم و خوش بیان صحبت میکردند و طرف نشنیده مرعوب می شد، اما شهید باهنر به دلیل همان حجب و حیایی که داشتند بحث و گفتگو و برخورد هایشان هم خیلی مظلومانه بود. فکر می کنم حتی دشمنانشان هم به مظلومیت ایشان معترف هستند.»

مهندس سیدمصطفی هاشمی طباطبائی، وزیر صنایع و معادن در کابینه شهید، از حال و هوای آن ایام و همچنین رابطه اش با شهید باهنر در سالهای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می گوید:



نگاهی به کابینه شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران
مهندس سیدمصطفی هاشمی طباطبائی، از وزیران کابینه شهید



مظلوم و محجوب بود...

به هر حال آن جا جرقه فعالیت رسمی تر زده شد. ما پرسیدیم که آیا از نظر شرعی مجاز هستیم فعالیت هنری در جهت انقلاب و اسلام انجام دهیم که ایشان گفتند امر هنر برای مردم یک واجب کفایی است، اما اگر کسی احساس کند که می تواند و دیگران نمی توانند به واجب عینی بدل می شود. این گونه بود که ما کمی جدی تر با مسأله برخورد کردیم و به دنبال آن شرکتی را به نام «آیت فیلم» تأسیس کردیم. آشنایی نزدیک ما از این جا بود و ایشان یکی دو بار به تشکیلات ما در آیت فیلم آمدند. مرحوم علامه محمدتقی جعفری هم آمدند. یکی دو دفعه هم با شهید مطهری به منزل ایشان رفتیم و فیلم نامه «جنگ اطهر» را دادیم ایشان خواندند و نظرخواهی کردیم.

شهید بهشتی را هم دیدید؟

ما ندیدیم، ولی آقای نجفی با ایشان در ارتباط بودند. پیش از آن به چه واسطه ای نام شهید باهنر را شنیده و ایشان را می شناختید؟

این شهید بزرگوار یک عالم اسلامی، سخنران دانشگاه ها و فرد مطرحی بودند. ما هم پای منبر و سخنرانی شان می رفتیم. شهید مطهری، علامه جعفری، شهید بهشتی و شهید مفتاح هم بودند.

از شیوه های سخنرانی شهید باهنر که گفتید انسانی محجوب بود بگویید، ایشان غراء صحبت می کرد؟ اتفاقا شهید باهنر خیلی هم محجوبانه سخنرانی می کردند؛ برخلاف دکتر شریعتی که بسیار جذاب و بعضی وقت ها هم حماسی صحبت می کرد. یکی از

اسلامی به سریال تلویزیونی سربرداران تبدیل شد اجرا کردید، یعنی یک جور اعتقاد به کار هنری برای شروع فعالیت انقلابی داشتید.

پس از این که دکتر شریعتی مبحث «هنر در انتظار موعود» را مطرح کرد، طبیعتا ما هم که در حسینیه ارشاد از شاگردان ایشان بودیم دنبال کار تئاتر رفتیم و تئاتر سربرداران را در حسینیه ارشاد اجرا کردیم. در کنار آن هم گروهی غیررسمی داشتیم که تئاترهای کوتاه را در جاهای مختلف اجرا می کردند.

چطور شد که در سال ۱۳۵۵ با شهید باهنر ارتباط برقرار کردید؟

شهید باهنر را می شناختیم و از ایشان نظرشان درباره مسائل شرعی هنر می خواستیم. شهید باهنر انسانی بسیار محجوب و دوست داشتنی بودند و وقتی با ایشان صحبت می کردیم سرشان را پایین می انداختند.

شهید دکتر محمدجواد باهنر را می شناختیم و از ایشان نظرشان درباره مسائل شرعی هنر می خواستیم. شهید باهنر انسانی بسیار محجوب و دوست داشتنی بودند و وقتی با ایشان صحبت می کردیم سرشان را پایین می انداختند.

آقای مهندس؛ شما اولین بار در کابینه شهید باهنر به مقام وزارت رسیدید یا پیش از آن هم وزیر بودید؟ بله، در کابینه شهید باهنر به مقام وزارت رسیدم. البته فکر می کنم درباره این شهید عزیز باید از کمی قبل تر، یعنی پیش از انقلاب شروع کنیم. در حقیقت شهید باهنر جزو کسانی بودند که در سخنرانی ها و فعالیت های مذهبی در زمینه های دانشجویی فعال بودند. ما هم در دانشکده پلی تکنیک - امیرکبیر فعلی - در انجمن اسلامی بودیم و با ایشان ارتباطاتی داشتیم. از جمله مهم ترین زمینه ارتباطی ما بحثی بود که در زمینه هنر همراه با آقای مهندس محمدعلی نجفی - کارگردان سریال «سربرداران»، معمار و آرشیتکت - داشتیم.

آقای نجفی شما را نزد شهید باهنر برد؟

آقای دکتر باهنر گفتند که کار هنر برای تبلیغ اسلام و مسائل اجتماعی، واجب کفایی است. اگر شما فکر می کنید کس دیگری نیست که این کار را انجام دهد، بر شما واجب عینی می شود. در حقیقت این، جرقه ای زد و ما همراه با آقای نجفی که به مسائل هنری و فیلم علاقه داشت به طور غیررسمی کار تئاتر، عکاسی و سینما را با همکاری بعضی از دوستان شروع کردیم، آقای نجفی سرگروه ما بودند.

شما این کار را در اوایل دهه پنجاه شروع کردید؟
سال های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ بود.

شما خیلی پیش تر در حسینیه ارشاد با دکتر علی شریعتی، آقای محمدعلی نجفی و بقیه دوستان تان، نمایش سربرداران را که پس از پیروزی انقلاب

آقای مهدوی کنی - ان شاء الله شفا پیدا کنند - نخست وزیر موقت شدند و سپس دولت بعدی آمد و کارها ادامه پیدا کرد.

در دولت بعدی شما همچنان وزیر بودید؟

بله و کار را ادامه دادیم.

آقای مهندس؛ درباره ارتباطات شهید باهنر و شهید رجایی خیلی کم صحبت شده است. شما یکی از مناسب ترین افرادی هستید که می توانید راجع به رابطه این دو بزرگوار صحبت کنید.

شهید باهنر، شهید رجایی را با تمام صفاتش قبول داشت؛ شهید رجایی فرد متدینی بود. بنده کمتر کسی را مثل ایشان دیده ام و شهید رجایی را از قبل و در مدرسه رفاه می شناختم.

ایشان معلم شما بود؟

خیر، ما آن جا ارتباط انقلابی داشتیم. شهید رجایی خیلی متدین بود. دین شناسی با دینداری فرق می کند. بسیاری افراد - مثل مستشرقین - ممکن است دین را بشناسند، قرآن را هم حفظ باشند، ولی بدان اعتقاد نداشته باشند. ایشان خیلی به دین اعتقاد داشت؛ به تمام معنا انسان متدینی بود و دین را هم بلد بود و هم تجسمش را داشت. شهید باهنر، شهید رجایی را از نظر دینداری، استقامت در دین و پایداری در دینداری قبول داشت. در واقع طرفین مرید و مراد هم بودند. پیش از آن هم شهید باهنر وزیر آموزش و پرورش بود و در امر آموزش و پرورش صلاحیت داشت. شهید رجایی هم همین طور بود. به نظر من، آن ها این رابطه متقابل را داشتند و مرید و مراد هم بودند. اگر شهید رجایی حرفی می زد، شهید باهنر می فهمید که از عمق وجودش است و با رعایت دینداری این حرف را می زند. ما در دین بحث استحسان را داریم. بعضی ها دیندار هستند، ولی می گویند دین را بر اساس این که الان چه چیز مناسب است تعبیر می کنیم. استحسان به معنای نیکو پنداشتن است. یک وقت، ضرورت دین را علمای دینی تعیین می کنند و یک وقت ما تعیین می کنیم و می گوئیم مثلاً از نظر دینی، این بهتر است.

این بحث چه ارتباطی به شهید باهنر و شهید رجایی دارد؟

شهید رجایی دنبال استحسان نبود و به دنبال اصل احکام بود.

یعنی ایشان یک دین مدار صرف بود...

در حقیقت ما باید احکام را بر اساس تقلید از عالم، نه بر اساس دل عمل کنیم. شهید رجایی ممکن بود عقلش هم برسد، اما بر اساس تقلید عمل می کرد.

ایشان هم به عمل و هم به نظرش مصر بود.

نمی دانم، فکر می کنم انسان ها در وجودشان نظر دارند و مهم است که در عمل شان تقید داشته باشند. معمولاً آدم معتقد تقید هم دارد. حال این چه ربطی به ارتباط شهید باهنر داشت؟

شهید باهنر می دانست که شهید رجایی عامل احکام است. البته شهید رجایی در زندان و جاهای دیگر تفسیر قرآن را خوانده بود و مطالعات عمیق اسلامی داشت. همین شناخت، باعث استحکام این رابطه و قشنگی آن بود. منظور این که شهید رجایی هم شهید باهنر را می پسندید و قبول داشت. البته اخلاق شان تفاوت داشت؛ مثلاً شهید رجایی روی حرف خودش پافشاری های محکم می کرد، اما شهید باهنر قابلیت انعطاف بیشتری داشت.

این ربطی به این که ایشان از نظر شغلی معمولاً زیردست شهید رجایی بود نداشت؟

خیر، روحیات و اخلاقیات شان این گونه بود. به

سخنرانی آقای باهنر و اقامه نماز به امامت شهید دکتر مفتاح، همه به سمت سرپایینی خیابان دکتر شریعتی راه افتادند و ما هم همراه جمعیت حرکت کردیم. پیش از آن با ایشان ارتباط و آشنایی داشتیم، ولی تماشاگر بودیم؛ سال ۱۳۶۰ هم حدود سه ماه در جلسات دولت و بعضی جلسات کمی خصوصی تر مثل شورای اقتصاد بودیم. شهید باهنر انسانی متدین، عاقل، باتدبیر و بسیار فروتن بود.

خاطراتان هست که برنامه های ایشان برای دولت چه بود؟

سخنران نماز عید فطر مشهور سال ۱۳۵۷ در قیطره شهید باهنر بودند و در آن، مطالب مختلفی راجع به نظم جهانی و خطراتی که انسان را در این دنیا تهدید می کند گفتند. تکیه کلامشان کمونیسم، امپریالیسم و صهیونیسم بود که این سه «ایسم»، دنیا و انسان ها را تهدید می کنند.

ایشان تازه به دولت آمده و آن موقع ارائه شرایط برنامه مهیا نبود، در ببحوجه حجه های منافقین قرار داشتیم. در هفتم تیر آن ترور عظیم اتفاق افتاد، پس از آن هم هر روز تهدید بود و برخی وزرا شب ها به منزل نمی رفتند. احساس ما این بود که باید کار انجام دهیم و هر لحظه امکان داشت چنین اتفاقی برای ما هم بیفتد. دفتر ما رو به روی پارک شهر بود که الان محل استقرار قوه قضائیه است. یک در آن به سمت خیابان خیام و در شرقی هم رو به روی پارک شهر بود. یک بار مقابل ورودی شرقی، بمب گذاشتند و اتفاقاً مسیر مستقیم بمب طوری بود که به در دفتر ما منتهی می شد. ساعت ۵ - ۴ که برای جلسه به

ریاست جمهوری رفتیم این بمب منفجر شده بود. این اتفاق پیش از شهادت دکتر باهنر افتاد؟

بله، دری که کنده شده بود، درست روی میز بنده افتاده بود. می خواهم بگویم فضا این گونه بود. نمی توان گفت برنامه چه بود. شرایط به قدری سخت بود که فقط به فکر اداره مملکت بودیم. همه سعی دولت این بود که به پشتیبانی جنگ بپردازد و برای تثبیت نظام تلاش کند. برنامه اول، دوم و سوم مطرح نبود؛ برنامه این بود که اداره روز کشور انجام شود. بحمدالله مراحل پس از شهادت دو عزیزمان رجایی و باهنر نیز از سوی حضرت امام و بدنه نیروهای انقلاب نیز با تدبیر طی شد و

ویژگی های دکتر شریعتی حماسی صحبت کردن ایشان بود، البته نه همیشه، برحسب موضوع، اما دکتر باهنر این طور نبودند و واقعاً محجوبانه و البته بسیار مستدل صحبت می کردند. به هر حال از این جا آشنایی ما شروع شد. پس از پیروزی انقلاب هر کدام از دوستان به سمتی رفتند؛ برخی کار سینمایی کردند، بعضی از دوستان طلبه شدند و خلاصه پراکنده شدیم. یک روز سردار علی رضا افشار به بنده گفتند که شما را برای پست وزیری در «وزارت صنایع و معادن» معرفی کرده ام. با شهید باهنر قرار گذاشتند و ایشان گفته بودند با او آشنایی داریم، تشریف بیاورند. ما به دیدار شهید باهنر رفتیم. بنده گفتم اگر دنبال کسی می گردید که نماز شب خوان و جزو عابدان باشد من نیستم، اما اگر کسی را می خواهید که کاربلد باشد، واجباتش را هم انجام داده و می دهد ما هستیم و به انقلاب و حضرت امام هم اعتقاد داریم. آقای باهنر سرشان را پایین انداختند و گفتند اختیار دارید، ان شاء الله شما را معرفی می کنیم. سپس مرا به مجلس معرفی کردند. طبیعتاً ایشان تحقیقات لازم را از طرق مختلف انجام داده بودند. این گونه بنده وزیر صنایع شدم و آقای باهنر هم شاید کمتر از دو ماه بعد در هشتم شهریورماه به شهادت رسیدند. خلاصه، ایشان در هیأت دولت بسیار باادب و متانت بودند، سخنان همه را می شنیدند، جلسات را عمومی اداره می کردند و هیچ گونه «منم» در کارشان نبود.

در آن سخنرانی نماز عید فطر مشهور سال ۱۳۵۷ در قیطره چه گذشت؟

سخنران آن نماز شهید باهنر بودند و در آن، مطالب مختلفی راجع به نظم جهانی و خطراتی که انسان را در این دنیا تهدید می کند گفتند. تکیه کلام شان کمونیسم، امپریالیسم و صهیونیسم بود که این سه «ایسم»، دنیا و انسان ها را تهدید می کنند و ما معتقدیم که باید با همه این ها مبارزه و راهکار جدیدی ایجاد کرد. متن مکتوب این سخنرانی موجود است. پس از





همان حجب و حیا و سر به زبری ایشان بازمی گشت، البته نه این که کوتاه بیاید، ولی قابلیت انعطاف شهید باهنر از شهید رجایی بیشتر بود. شهید رجایی در برخوردهایش محکم بود، یعنی اگر از چیزی خوشش نمی آمد محکم می گفت. ایشان هر چه درباره بنی صدر گفته از روی اعتقادش بود و مسامحه گر نبود، ولی شهید باهنر مسامحه گر و نرم خو بود.

شهید باهنر پیش از انقلاب چقدر بی پرده علیه رژیم سخرانی می کرد؟

ایشان بی پرده صحبت نمی کرد، مبنای حرف می زد. دکتر شریعتی می گوید خدایا؛ چگونه زیستن را به من بیاموز، چگونه مردن را خود خواهم دانست، یعنی؛ این که انسان چگونه زندگی کند، خودش ممکن است به شهادت منتهی شود و نوع مرگ را پیش می آورد. این مبنای صحبت کردن، کار شهید باهنر بود، کمالین که شهید مطهری هم همین گونه بود و مبنای صحبت می کرد تا دین و ایمان را در دل افراد محکم کند. اصل هم این است و گرنه اگر دین، ایمان و اعتقاد در دل انسان ها محکم نباشد، هیچ فرقی با دیگران ندارند و به سرعت منحرف می شوند.

از فضای پیش و پس از شهادت ایشان بگویید؛ از حال و هوای نخستین باری که پس از شهادت آن دو عزیز جلسه کابینه تشکیل شد.

اکثر ما شهید باهنر را خیلی مظلوم می دانستیم. حضرت امام (ره) درباره شهید بهشتی فرموده بودند آن چیزی که بیشتر مرا ناراحت می کند مظلومیت ایشان است که واقعاً محبوب بودند. شهید بهشتی همیشه در بحث ها و مصاحبه ها محکم و خوش بیان صحبت می کردند و طرف نشنیده مرعوب می شد، اما شهید باهنر به دلیل همان حجب و حیایی که داشتند بحث و گفتگو و برخوردهای شان هم خیلی مظلومانه بود. فکر می کنم حتی دشمنان شان هم به مظلومیت ایشان

شهادت باهنر می دانست که شهید رجایی عامل به احکام است. البته شهید رجایی در زندان و جاهای دیگر تفسیر قرآن خوانده بود و مطالعات عمیق اسلامی داشت. همین شناخت، باعث استحکام این رابطه و قشنگی آن بود. منظور اینکه شهید رجایی هم شهید باهنر را می پسندید و قبول داشت.

معترف هستند. به واسطه این که شما فردی دانشگاهی هستید و جزو دانشجویان انقلابی و پرشور و اهل مطالعه بودید، نظراتان را راجع به آثار ایشان هم بگویید.

همه آثار پیش و پس از انقلاب ایشان را خوانده ام. همان طور که گفتم ایشان همیشه مبنای صحبت می کرد و این، در آثارشان هم نمایان است. خدمتی که ایشان و شهید بهشتی پیش از انقلاب از طریق نگارش کتاب های درسی کردند خدمت ماندگاری است. هر چند می دانید که شاید کلاس های درس از کتاب مهم تر باشد. متأسفانه پیش از انقلاب - به خصوص - معلمین تعلیمات دینی خیلی فرهیخته نبودند، متها ما بعضاً معلم هایی هم داشتیم که با اعتقاد صحبت می کردند.

راستی در ماجرای تأسیس شرکت «آیت فیلم»

و فعالیت های پس از آن، همچنان با شهید باهنر همفکری و کسب نظر می کردید که خیال تان راحت باشد که مسأله شرعی وجود نداشته باشد؟

بله، ما نظرخواهی می کردیم و ایشان هم واجب کفایی و عینی را برای ما می گفتند.

از فضای شهادت و روزهای بعد و تشکیل کابینه

بگویید.

ما آن روز جلسه نداشتیم و در دفترمان بودیم که آن اتفاق افتاد و با شنیدن خبر به آن جا رفتیم. بلافاصله، فردای آن روز از ما دعوت کردند و در ساختمان مقابل نخست وزیری جلسه گذاشتیم. آن موقع آیت الله مهدوی کنی وزیر کشور بودند، که موقتاً نخست وزیر شدند و کابینه را تشکیل دادیم.

در واقع شما به کارتان ادامه دادید و نگذاشتید خللی بر امور وارد شود.

خوشبختانه همیشه این طور بوده است، یعنی پس از رحلت حضرت امام (ره) هم بلافاصله حضرت آیت الله خامنه ای رهبر شدند. روال نظام این است که وقتی اشخاص نباشند، بلافاصله جریان ادامه پیدا می کند. آقای مهدوی کنی جلسات را ادامه دادند. بالاخره مسأله روز بود و باید آن را حل می کردیم که الحمدلله باری روی زمین نماند...



شهیدان رجایی و باهنر در کنار اعضای کابینه

پخته، پرتوان و بسیار عمیق بود

شهید باهنر، انقلاب و حزب جمهوری اسلامی در گفت و شنود شاهد یاران
با دکتر حسن غفوری فرد، عضو کابینه شهید

درآمد



«شهید باهنر از ارکان انقلاب و در تحریکات اسلامی و مذهبی تحت رهبری حضرت امام بود. ایشان مدتی مانده بود به پیروزی انقلاب که به بنده گفتند دوستان توصیه کرده اند چند نفر دانشگاهی و استادان جوان دانشگاه هم در حزب جمهوری اسلامی عضو باشند و پیشنهاد کردند اگر شما قبول می کنید، عضویت شورای مرکزی حزب را بپذیرید. بنده گفتم باعث افتخار من است که در خدمت شما عزیزان باشم.» دکتر حسن غفوری فرد، عضو کابینه شهید باهنر، از زمان انقلاب تا ساعاتی قبل از شهادت، محضر شهید عزیز را درک کرده و از آن سال ها برای ما سخن می گوید:

چنین عزیزی باشم. ایشان رسماً دعوت کردند تا من و همسر من که در آمریکا تحصیل کرده بود، هر دو عضو شورای مرکزی «حزب جمهوری اسلامی ایران» باشیم، منتها به دلیل ماجرای هفده شهریور و

اتفاقات ناگوار حکومت نظامی، امکان ملاقات، صحبت و اجتماع سه نفر وجود نداشت. تماس هایی بین ما بود، خدمت شان هم رسیدیم، اما «حزب» چند روز پس از پیروزی انقلاب در بیست و هفتم یا بیست و هشتم بهمن ماه و اوایل اسفندماه ۱۳۵۷ اعلام موجودیت کرد. ثبت نام نخستین اعضای حزب، در کانون توحید و طبق اساسنامه ای که از پیش نوشته شده و به امضای این پنج بزرگوار رسیده بود انجام شد. قرار شد هر زمان که تعداد اعضای حزب به سیصد نفر رسید، کنگره برگزار شود و به طور رسمی شورای مرکزی، دبیرکل و اعضای هیأت اجرایی انتخاب شوند. منتها از همان اول که این نکته اعلام شد، در یکی دو ساعت نخست تعداد اعضا به چند هزار نفر رسید. استقبال وسیع بود و صف های طولانی تشکیل شد.

شهید بهشتی، شهید باهنر، حضرت آیت الله خامنه ای، آیت الله هاشمی رفسنجانی و آیت الله موسوی اردبیلی، همگی نقش بسیار تعیین کننده ای در انقلاب داشتند. ابتدا قرار نبود جز تهران دفتر دیگری تأسیس شود، اما به دلیل استقبال زیادی که انجام شد و از شهرستان ها هم افرادی آمدند، قرار شد شهید باهنر مسئول امور استان ها و شهرستان های حزب جمهوری اسلامی شوند و دفتری هم فعال باشد.

جالب است که افراد عضو یا هوادار حزب جمهوری اسلامی که اکثریت بدنه انقلابیون مکتبی و هواخواه حضرت امام و نظام را تشکیل می دادند، بعداً همه معروف به «حزب الهی» شدند، یعنی حزب الهی بودن، ارزشی بود که در تقابل با بنی صدر و منافقین شکل گرفت.

البته پس از انقلاب مسائل مختلفی پیش آمد. یک عده

شما در کابینه شهید رجایی هم بودید؟
بسم الله الرحمن الرحیم. با درود به ارواح پاک شهیدان بهشتی، رجایی و نخست وزیر شهید و انقلابی کشورمان، شهید باهنر. زمانی که آقای رجایی رئیس جمهوری شدند بنده استنادار بودم. بعد هم به وزارت نیرو در کابینه شهید باهنر منصوب شدم.

با ایشان از چه سالی آشنا شدید و نخستین بار آن بزرگوار را کجا دیدید؟

ما از سال ها پیش - ۱۳۴۸ شمسی - با نام و اوصاف شهید باهنر آشنا بودیم و اولین بار از نزدیک در سال ۱۳۵۷ خدمت ایشان رسیدیم و با یکدیگر صحبت شدیم.

می دانیم که شما از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۷ در رشته فیزیک هسته ای تحصیل می کردید، مدرک دکتری تان را پیش از انقلاب گرفتید؟

بله، پیش از آن لیسانس و سه فوق لیسانس از ایران، ژاپن و آمریکا داشتیم، سال ۱۳۵۵ هم دکتری ام را در فیزیک هسته ای از آمریکا گرفتیم.

این را به این دلیل پرسیدیم تا بدانیم دوره ای که قرار بود شهید باهنر و آقای هاشمی رفسنجانی در ژاپن تبلیغاتی شبیه مرکز اسلامی هامبورگ انجام دهند، شما هم حضور داشتید؟

نه، حضورم در ژاپن پیش تر از آن و در سال ۱۳۴۴ بود. شرح نخستین دیدار ما از این قرار بود؛ در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۷ شش ماه پیش از پیروزی انقلاب، یک مغرب، مشغول افطار بودیم که تلفن زنگ زد و آقای باهنر گفتند می خواهیم درباره مطالبی صحبت کنیم. ایشان آدرس دادند و پس از گفتن مقدمه ای راجع به مسائل زندگی شان، گفتند ما تصمیم گرفته ایم حزبی ایجاد کنیم. بنیانگذاران آن هم شهید بهشتی، آیت الله موسوی اردبیلی، آیت الله هاشمی رفسنجانی، حضرت آیت الله خامنه ای و خود ایشان بودند. آقای باهنر گفتند دوستان توصیه کرده اند چند نفر دانشگاهی و استادان جوان دانشگاه هم در این حزب باشند و پیشنهاد کردند اگر شما قبول می کنید، عضویت شورای مرکزی حزب را بپذیرید. بنده گفتم باعث افتخار من است که در خدمت

می گفتند چون آن ها از اسم «جمهوری اسلامی» در نام حزب استفاده کرده اند، بعضی از مردم به این علت ثبت نام کرده اند. در کنار این ها سازمان مجاهدین خلق - منافقین - هم عضوگیری می کرد. آن زمان کلمه خلق خیلی رایج بود، ولی استقبال زیادی از آن ها نشد. شورای مرکزی تشکیل شد و بنده هم هفت هشت ماه آن جا بودم و در دی ماه ۱۳۵۸ استنادار خراسان شدم.

ارتباط تان با شهید باهنر چگونه بود؟

شهید باهنر همیشه به بنده لطف داشتند، ما هم شیفته اخلاق، تواضع و بزرگواری ایشان بودیم، از مطالبی که می گفتند خیلی استفاده می کردیم و در جلساتی که داشتیم نیز معمولاً از این بزرگوار دعوت می کردیم.

در روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷، راهپیمایی وسیعی در خیابان انقلاب انجام شد که جمعیت زیادی آمده بودند. آن جا مردم برای اولین بار شعار «مرگ بر شاه» دادند. ما خدمت آقای باهنر بودیم. پس از اتمام نماز، آقای موسوی اردبیلی به تقاطع شریعتی آمدند و با

ابتدا قرار نبود جز تهران دفتر دیگری برای حزب جمهوری اسلامی تأسیس شود، اما به دلیل استقبال زیادی که انجام شد و از شهرستان ها هم افرادی آمدند، قرار شد شهید باهنر مسئول امور استان ها و شهرستان های حزب جمهوری اسلامی شوند و دفتری هم فعال باشد

کشاورز خوابیدیم، صبح نماز خواندیم و برای دیدن ایشان به فرودگاه رفتیم.

شهید باهنر را هم آن جا دیدید؟

نه، اما دائماً با این بزرگوار در تماس بودیم. بعد از پیروزی انقلاب تا مدت ها - بیشتر - در جلسه شورای مرکزی حزب در خدمت دکتر باهنر بودیم. حوالی نخستین سالگرد اوج گیری انقلاب نیز بنده از ششم دی ماه ۱۳۵۸ استاندار خراسان شدم و ارتباط کمتر شد و پس از جریان رونق گرفتن حزب جمهوری اسلامی

سخنران روز اول سمینار، شهید باهنر بود که چهارم دیماه ۱۳۵۷ برگزار شد. ایشان درباره آزادی صحبت کرد و برای اولین بار پس از سخنرانی، مردم در یک مکان عمومی عکس شاه را آتش زدند. آن زمان تجمع سه نفر به بالا ممنوع بود، اما حدود دو هزار نفر به آنجا آمدند...

دیگر ایشان را ندیدم. بنده در خراسان بودم و اگر هم به تهران می آمدم توفیق دیدار با آقای باهنر را نمی یافتم. تا این که روز هفتم مردادماه سال ۱۳۶۰ - دقیقاً یک ماه پس از حادثه هفتم تیر - ایشان با من تماس گرفتند و گفتند امشب حزب می خواهد راجع به دولت تصمیم بگیرد، شما هم به تهران بیایید. بنده به تهران آمدم. اتفاقاً گویا قرار بود همان روز بنده را هم در مشهد ترور کنند. هنوز انتخابات ریاست جمهوری برگزار نشده بود، بنی صدر فرار کرده بود و حزب می خواست شهید رجایی را به عنوان کاندیدای رئیس جمهوری معرفی کند. شهید رجایی چهارده میلیون رأی آورد که سه میلیون رأی هم از بنی صدر بیشتر بود. معلوم بود که حزب می خواهد روی شهید رجایی سرمایه گذاری کند، مردم هم می دانستند اگر ایشان بیاید، رأی می آورد. خلاصه، پیش از انتخابات، یک روز جمعه که می خواستیم به راهپیمایی برویم، آقای باهنر گفتند پس از نماز بیایید تا با هم صحبت کنیم. بنده به دفترشان رفتم و ایشان گفتند به احتمال خیلی زیاد آقای رجایی رئیس جمهور می شوند و من هم قرار است نخست وزیرشان باشم. شما را هم برای وزارت نیرو انتخاب کرده ایم. البته بنده برای خود افتخار می دانستم که در خدمت ایشان باشم، اما گفتم از بنده بهتر هم افرادی در جامعه هستند و آقای دکتر رنجبر از همکاران دانشگاه صنعتی شریف و مهندس کرایه چیان را برای این پست پیشنهاد کردم. آقای باهنر با این دو نفر مذاکره و صحبت کردند و گفتند ما ترجیح می دهیم شما در این سمت باشید. بنده هم گفتم اگر شما ترجیح می دهید در خدمت تان هستم. تا زمانی که انتخابات برگزار شود و ایشان وزیر معرفی کند، دو هفته ای فرصت بود. این مقطع که ما در خدمت ایشان بودیم، نسبت به وزرای دیگر، بیشتر با بنده مشورت می کردند. پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، شهید باهنر به مجلس معرفی شد و رأی اعتماد گرفت که چهارشنبه یا پنج شنبه روزی هم کابینه اش را به مجلس معرفی کرد. تا آن موقع همه می دانستند که بنده قرار است وزیر نیرو شوم و ۲ - ۳ هفته ای بود که با من مشورت می کردند. نیم یا یک ساعت پیش از این که ایشان کابینه را به مجلس معرفی کنند، آقای باهنر

عمومی عکس شاه را آتش زدند. همان طور که گفتم آن زمان تجمع سه نفر به بالا ممنوع بود، اما حدود دو هزار نفر به آن جا آمدند، که مأموران غافلگیر شدند و نمی توانستند کاری انجام دهند. ما تعدادی را از خارج دانشگاه آوردیم که دیوار را خراب کنند و از اطراف و چهار طرف دانشگاه پلی تکنیک؛ از طرف خیابان رشت، حافظ و کالج، دانشجویان را آوردیم و حدود دو هزار نفر سخنرانی را گوش دادند. قرار بود بعد آیت الله هاشمی رفسنجانی صحبت کند، اما رژیم فهمید و چهار طرف دانشگاه را تانک گذاشتند و خیابان رشت، حافظ، خیابان ولی عصر (عج) و انقلاب را محاصره کردند. در آن ماجرا، شاه از سربازهای اسرائیلی استفاده کرد و آن ها مجبور بودند درهای دانشگاه را ببندند و کسی را راه ندهند. کنار پل حافظ هم نیروهای حکومت نظامی ایستاده بودند. چون احتمال تیراندازی وجود داشت به آیت الله هاشمی رفسنجانی گفتیم بهتر است شما از این جا بروید و سخنرانی کنید. نیروهای امنیتی گاز اشک آور هم می زدند. یک دستگاه جیب هم بالای پل ایستاده بود و بر ما تسلط داشت. بنده به سرگردی که آن جا ایستاده بود گفتم مردم حرف شما را گوش نمی دهند، اما اگر من بگویم شاید متفرق شوند. من پشت بلندگو رفتم و گفتم ما می خواستیم در مورد امام حسین (ع) صحبت کنیم، ولی رژیم از نام ایشان وحشت دارد و به ما اجازه نمی دهد. برای این که رژیم بیشتر جنایت نکند، از افراد خواهش می کنیم متفرق شوند. پس از سخنان من گروهی که جمع شده بودند به سمت خیابان استاد نجات الاهی فعلی و وزارت علوم راهپیمایی کردند و به استادان و متحصنین پیوستند و همان جا بود که آقای دکتر کامران نجات الاهی شهید شد. ما پس از تحصن علما، با شهید بهشتی و شهید باهنر به برخی شهرستان ها رفتیم و آن جا ارتباط خوبی با هم داشتیم.

از کمیته استقبال از حضرت امام (ره) و مدرسه رفاه که شهید باهنر هم آن جا بود چیزی به خاطر دارید؟

تا حدی بله، بنده در مدرسه رفاه و کمیته استقبال از امام حضور داشتم، اما جزو اعضای اصلی کمیته نبودم. شبی که حضرت امام می خواستند به ایران بیایند ما در بلوار

هم تا میدان حر امروز آمدم. شهید باهنر از ارکان انقلاب و تحریکات اسلامی و مذهبی تحت رهبری حضرت امام بود. یکی از سخنرانان در میدان آزادی بنده بودم. پس از پیروزی انقلاب، اولین جلسه حزب در دوم فروردین ماه ۱۳۵۸ در میدان آزادی برگزار شد که سخنران اصلی مقام معظم رهبری بودند و از تلویزیون هم پخش شد. همان طور که می دانید حضرت امام (ره) می خواستند روز ششم بهمن ماه به ایران بیایند که بختیار فرودگاه را بست و بلافاصله روحانیت تهران؛ از جمله آیت الله بهشتی و آیت الله ربانی شیرازی در دانشگاه تهران تحصن کردند.

البته شهید باهنر هم جزو متحصنین بود.

بله، ما از طرف جامعه صفوف دانشگاهیان جزو اولین کسانی بودیم که از این تحصن حمایت کردیم. همان روز یا فردای آن، آیت الله بهشتی، آیت الله ربانی شیرازی و دیگر عزیزان مصاحبه مطبوعاتی داشتند و بنده و شهید قندی مترجم خبرنگاران خارجی بودیم. پس از راهپیمایی تاسوعا و عاشورا، احساس کردیم کلا جو بر ضد رژیم و به سمت امیدواری انقلابیون تغییر کرد.

در واقع انقلاب اسلامی از تاسوعا و عاشورا به بعد تثبیت شد و با سرعت بیشتری ادامه یافت.

عملاً از روزی که شاه رفت همه دلگرم تر شدند. ماه ها قبلش ما درست در فردای روز عاشورا سخنرانی کردیم. احساس مان این بود که به هر دلیل ممکن است از تعداد راهپیمایان کم شود و برای این که حرکت دوباره انجام شود، اعلام کردیم اولین سمینار علمی - ورزشی با نام حادثه عاشورا در دانشگاه امیرکبیر برگزار شود.

و سخنران آن شهید باهنر بود.

بله. زمان حکومت نظامی قرار بود این برنامه را پنج روز داشته باشیم و پنج سخنران دعوت شده بودند که از میان آن ها آقایان آیت الله باهنر، آیت الله مفتاح، آیت الله بهشتی و آیت الله مطهری شهید شدند، جز آیت الله هاشمی رفسنجانی که ایشان هم به شکلی نافرجام توسط گروهک فرقان ترور شدند. سخنران روز اول شهید باهنر بودند که چهارم دی ماه ۱۳۵۷ برگزار شد. ایشان درباره آزادی صحبت کردند و برای اولین بار پس از سخنرانی، مردم در یک مکان



شهیدان رجایی، باهنر، محللاتی، چمران در کنار آیت الله محمدیزدی



بود که نمی توانستیم آن ها را از هم تشخیص دهیم. بدن شهید باهنر در اثر همین سوختگی کاملاً سیاه شده بود. خود بنده قدری گلاب روی صورت مبارک ایشان ریختم و از روی دندان های طلای شان تشخیص دادم که جنازه متعلق به آن بزرگوار است، اما جنازه شهید رجایی را ندیدم. در حقیقت سه جنازه را از مجلس تشییع کردند.

فقط آن اتاقی که داخلش جلسه در حال برگزاری بود منهدم شد؟

بله، اتاق منهدم شد و دیوارهایش به سمت پایین فروریخت. خانمی رهگذر هم آن جا شهید شد. این واقعه در ساختمان کنار مسجد «سلمان» اتفاق افتاد، کنار آن یک کوچه هست که به سمت مسجد «غدیر» می رود...

سخن پایانی؟

بنی صدر درباره شهید باهنر سخن جالبی می گفت، به این مضمون که ایشان از زیر میز موشک به سمت حریف می زند؛ منظورش این بود که بحث هایش این قدر دقیق و تمیز است. می گفت افکار و سخنان ایشان این قدر پرمحتواست و اصلاً شعاری نیست.

شاعر می گوید: «خوش تر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران».

واقعا هم شهید باهنر بسیار انسان پخته، پرتوان و عمیقی بودند...



متأسفانه بله. در آن چند جلسه ایشان آیاتی از سوره مبارکه توبه خواندند و تفسیر کردند. معمولاً شهید رجایی هم در کابینه بودند و آخرین عکسی که از ایشان داریم مربوط به صبح هشتم شهریورماه است. حتی این امکان هم وجود داشت که در هشتم شهریورماه برای کابینه حادثه ای عظیم مثل هفتم تیر رقم بخورد و اکثریت یا همه اعضای آن به شهادت برسند. متأسفانه به مسعود کشمیری - عامل نفوذی منافقین - خیلی اعتماد وجود داشت. کشمیری در ابتدا می خواست نزد حضرت امام برود و با کیف سامسونیت آمده بود که به دلیل همین اعتماد هیچ جا او را بازرسی نمی کردند. حتی یکی از بزرگان هم گفته بود کیف او را باز نکنید، ولی محافظین بیت امام او را راه نداده بودند و او رفته بود.

آن ها فهمیده بودند که در کیفش بمب هست؟

نه، اما کشمیری دیگر برگشته بود.

که متأسفانه توطئه اش این جا کارگر شد. یادم است حتی یکی دو روز پس از حادثه هشتم شهریور هم به او شهید مسعود کشمیری می گفتند.

بله، در هر صورت هر سه جنازه را تشییع کردند.

سه نفر شهید شدند، نفر سوم که بود؟

آقای شهبازلو بود و بعداً هم وحید دستجردی شهید شد.

جنازه اشتباهی متعلق به چه کسی بود؟

نفوذی ها به دروغ به ما رساندند که جنازه کشمیری خاکستر شده است. یک کیسه بود که می خواستیم

آن را باز کنیم و جنازه را ببینیم و به دلایلی نشد. پس از کنترل تلفن های منزل کشمیری فهمیدیم او فرار کرده است. همان روز بعد از ظهر قرار بود جلسه داشته باشیم. ما می خواستیم

به محل جلسه در نخست وزیری برویم که دیدیم آن جا دود بلند شده است. جلوتر که رفتیم متوجه شدیم در دفتر نخست وزیری بمب منفجر شده است. تا چند ساعت چیزی مشخص و قطعی نبود. دو جنازه به بیمارستان آوردند که یکی متعلق به شهید باهنر و دیگری شهید رجایی بود. خوب یادم است قد شهید باهنر از شهید رجایی بلندتر بود. این قدر جنازه ها سوخته

پشت تلفن به من گفت ما یک نفر دیگر را برای وزارت نیرو در نظر گرفته ایم. من گفتم مبارک باشد. ایشان آقای منصور شهیدی مدیرعامل برق اصفهان را در نظر گرفته بود. آقای باهنر گفتند شما برای وزارت پست، تلگراف و تلفن بیایید، که باز گفتم خوب است مهندس نبوی را معرفی کنید. البته بنده ایشان را ندیده بودم و فقط می دانستم فردی مبارز و زندان رفته از انجمن اسلامی است. دوباره ده دقیقه بعد ایشان تماس گرفت و گفت شما برای وزارت فرهنگ و آموزش عالی بیایید. آن زمان بنده نماینده مشهد در مجلس شورای اسلامی بودم. گفتم آقای دکتر؛ به خدا اگر وزیر نشوم قلبم نمی شکند، من نماینده مجلس هستم، شما نگران نباشید. ایشان گفتند ما می خواهیم از وجود شما استفاده کنیم. گفتم بنده صلاح نمی بینم وزیر فرهنگ و آموزش عالی شوم، چون تازه دو سال است که استاد دانشگاه شده ام. استادهای دارای سی سال سابقه، جلوتر از ما هستند. توصیه می کنم یک پزشک را به این کار بگمارید و دکتر عباس شیبانی را معرفی کنید. خلاصه، ایشان آقای منصور شهیدی را به عنوان وزیر نیرو و دکتر محمدعلی نجفی را هم به عنوان وزیر راه به مجلس معرفی کردند. در آن جلسه همه آن هایی که از قبل می دانستند بنده قرار بوده وزیر شوم تعجب کردند. فکر می کنم پنج شنبه هفته بعد، جلسه مجلس بود و بنده هم در ردیف جلو نشسته بودم که ایشان در انتهای آن بحث ها و با انصراف آقای منصور شهیدی، بنده را به عنوان وزیر نیرو معرفی کردند. من چنین چیزی را تصور نمی کردم، زیرا فکر می کردم

در آن چند جلسه ایشان آیاتی از سوره مبارکه توبه خواندند و تفسیر کردند. معمولاً شهید رجایی هم در کابینه بودند و آخرین عکسی که داریم مربوط به صبح هشتم شهریور است. حتی این امکان هم وجود داشت که در هشتم شهریورماه برای کابینه، حادثه ای عظیم مثل هفتم تیر رقم بخورد...

اگر چنین تصمیمی داشتند حتماً تماس می گرفتند، ولی این گونه نبود. همان شب دوباره جلسه شورای مرکزی حزب برگزار شد. شهید باهنر هم حضور داشتند گویا اکثریت نمایندگان مجلس، جزو کاندیداهای حزب جمهوری اسلامی بودند.

بله، همین طور است. خلاصه، بعدش بنده وزیر نیرو شدم. یادم است تا پیش از آن همیشه بین بنی صدر و شهید رجایی اختلاف بود. پس از رئیس جمهور شدن آقای رجایی، حضرت امام(ره) نصیحت کردند ایشان و نخست وزیر، همواره به صورت توأمان در جلساتی که در ساختمان ریاست جمهوری یا نخست وزیری برگزار می شد شرکت کنند و بالطبع آقای رجایی در جلسه هشتم شهریور در دفتر آقای باهنر حضور یافتند. پس از انقلاب کلاً در هر جلسه ای که شهید باهنر بود، شهید رجایی هم شرکت می کرد و بالعکس، خلاصه هر دو یار و هم رزم دیرینه در آن جلسه شرکت کردند و به شهادت رسیدند. زمان نخست وزیری ایشان فقط حدود ۱۵ - ۱۰ روز بود، یعنی بیست و هفتم مردادماه کابینه شهید باهنر از مجلس رأی اعتماد گرفتند. در واقع دولت شهید باهنر یک دولت چندروزه بود.

«جمع بندی های شهید باهنر درباره مسائل، از نظرگاه علمی و عملی، با عمق و جامعیت فوق العاده ای توأم بود. احساسم این است که اگر با آن منش، روش و عمقی که داشتند ریاست جمهوری شهید رجایی و نخست وزیری آقای باهنر چند سال ادامه پیدا می کرد، خیلی سریع مسائل کشور رفع می شد. آنها از نظر تعهد، ساده زیستی و سلامت و به خصوص گرایش که به بالا بردن سطح زندگی مستضعفان داشتند نمونه بودند. دشمن واقعا این دو چهره را خوب تشخیص داد. وقتی اینها را از انقلاب گرفتند، ضربه مهمی به دولت و تداوم راهی که برای برطرف کردن مشکلات و پیشرفت کشور هموار شد، وارد شد.» مهندس سیدمرتضی نبوی، در کابینه شهید، وزارت پست و تلگراف و تلفن را بر عهده داشت و ناگفته هایی از زندگی و تلاشهای شهید باهنر را در گفت و شنود پیش رو بیان می کند:

ناگفته هایی از زندگی و تلاشهای شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با مهندس سیدمرتضی نبوی، از اعضای کابینه شهید



در اولین برخورد، انسان را تحت تأثیر قرار میداد

دکتر باهنر بودیم. شهید باهنر هم در کانون توحید سوابقی داشتند؟ این را نمی دانم. یادم است اولین بار به مناسبت تأسیس حزب خدمت ایشان رسیدیم. مسجد «دارالسلام» نزدیک منزل ما در خیابان ابوسعید بود. آن جا دفتری برای ثبت نام و عضوگیری حزب راه انداختیم و خدمت شهید بهشتی در کانون توحید رسیدیم. پس از آن هم نزد شهید باهنر رفتیم. گویا آن اوایل، ایشان مسئولیت مالی حزب را به عهده داشتند. دستورات کلی نحوه عضوگیری و شیوه های آن را شهید دکتر بهشتی و - همچنین - دقتی را که باید درباره مسائل مالی داشته باشیم شهید باهنر به ما توضیح دادند. یادم است ایشان می گفتند

شهید باهنر در ذهن ما همیشه خاطره ای جاودانه و زنده است و برای خودم این را یک افتخار می دانم که با چنین شخصیت هایی آشنا بودم و تحت تأثیر منش، اخلاق و عمق نظری و علمی ایشان قرار گرفتم. واقعا این بزرگوار در اولین برخورد، انسان را تحت تأثیر قرار می دادند.

تقریباً بلافاصله پس از پیروزی انقلاب و زمانی بود که موجودیت «حزب جمهوری اسلامی» را اعلام کردند.

همه بزرگان هم در آن حزب جمع بودند.

بله، همین طور است. پیش از انقلاب، خدمت آیت الله هاشمی رفسنجانی در منزل شان رسیدیم. ایشان خبر دادند که قرار است حزبی تشکیل شود، منتها این قدر به سرعت، انقلاب پیروز شد که اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی به دوران پس از پیروزی انقلاب افتاد. آن وقت، نخستین مرکزی که برای فعالیت های حزب اعلام شده بود «کانون توحید»، نزدیک میدان توحید بود.

منظور شما این است که کانون توحید پیش زمینه ای برای تشکیل حزب جمهوری اسلامی شد؟

خیر، فقط مرکز استقرار و مرکزیتش آن جا بود. کانون توحید معروف به مسجد «امیرالمؤمنین(ع)» بود که آیت الله موسوی اردبیلی پیش نماز آن جا بودند. در حقیقت، کانون توحید مربوط به ایشان بود و آیت الله موسوی اردبیلی و آقای موسوی زنجانی جزو مؤسسين آن بودند. ما در کانون توحید در خدمت شهید آیت الله بهشتی و شهید

شما در کابینه شهید رجایی هم حضور داشتید؟ نه، وقتی بنده وارد کابینه شدم آقای رجایی رئیس جمهور شده بودند، ورود به کابینه من در واقع با نخست وزیری آقای دکتر باهنر بود.

اولین بار به چه مناسبت نام شهید باهنر را شنیدید؟

ما پیش از پیروزی انقلاب با نام ایشان آشنا بودیم. آقای باهنر آن زمان در آموزش و پرورش، مسئولیت هایی داشتند و کتاب های دینی تهیه می کردند، ضمناً دست اندر کار مدرسه معروف «رفاه» هم بودند.

ایشان جزو یاران اصلی حضرت امام و از ارکان انقلاب بودند.

بله، آقای باهنر از مدت ها قبل با شهید رجایی و شهید دکتر بهشتی همکاری داشتند. دختران من در مدرسه رفاه درس می خواندند.

شهید باهنر را با چند زمینه مختلف به عنوان یک روحانی مبارز و یکی از یاران حضرت امام(ره) می شناسیم. از زمان های پیش از انقلاب چه شناخت و خاطراتی از ایشان دارید؟

البته این شناخت دورادور بود. اولین برخوردی که از نزدیک با ایشان داشتم، آن طور که یادم می آید،

دبیر و معلم بودند. هنگام نخست وزیری شهید رجایی نیز شهید باهنر، وزیر آموزش و پرورش کابینه ایشان بودند. بله، همین طور است. آن‌ها از مدت‌ها قبل در مدرسه رفاه و مسائل انقلاب با هم همکاری داشتند. هنگام ریاست جمهوری نیز در اصل، آقای رجایی، شهید باهنر را به عنوان بهترین گزینه برای نخست وزیری که واقعاً هم بحق و شایسته بود، انتخاب کرد.

شهید باهنر عضو شورای انقلاب هم بودند که این هم از ویژگی‌های برجسته ایشان بود.

زمانی که شهید رجایی نخست وزیر بودند، یک سری مشکلات در وزارت پست، تلگراف و تلفن که شهید دکتر قندی وزیرش بودند - به دلیل حضور بعضی نیروهای طاغوتی - پدید آمد. از آن جا که شهید رجایی از قبل، بنده را می‌شناختند و در دوره دبیرستان شاگرد ایشان بودم، به ذهن ایشان رسیده بود که چون بنده رشته ام مخابرات و برق بود و در سپاه پاسداران با آقای محسن رضایی همکاری می‌کردم، به وزارت پست و تلگراف بروم و به شهید قندی کمک کنم. این موضوع، مورد موافقت آقای رضایی قرار گرفت و بنده به عنوان معاون مالی اداری به شرکت مخابرات رفتم. چون آن موقع هنوز برای شرکت مخابرات مدیرعامل تعیین نکرده بودند، شهید قندی، هم وزیر و هم مدیرعامل این شرکت بودند، بنابراین بنده را به عنوان معاون خودشان در آن جا انتخاب کردند و ما مستقر شدیم. در نهایت، پس از شهادت آقای قندی در هفتم تیرماه، وقتی می‌خواستند برای وزارت پست و تلگراف وزیر انتخاب کنند، بنده هم جزو یکی از کاندیداهای کابینه شهید باهنر بودم. شهید باهنر کاندیداهای وزارت پست و تلگراف را خواستند و یکی یکی با آن‌ها مصاحبه کردند. یک جلسه هم به اتفاق بعضی از همکاران در مخابرات، خدمت ایشان رفتیم. اولین چیزی که ایشان خواستند این بود که گفتند شما اگر از قرآن سوره ای را حفظ هستید، بخوانید. بنده هم چند سوره کوچک را که حفظ بودم خواندم. در حقیقت ایشان یک نوع ارزیابی تعهدی هم انجام دادند، از نظر تخصصی هم که ما آشنا بودیم و رشته مان مناسب بود.

پیش از آن هم شما با ایشان ملاقات کرده بودید؟

سابقه آشنایی داشتیم، ولی ایشان آن جا بیشتر سعی

ایشان مجموعه حزب را بازوی ولایت فقیه تعبیر می‌کردند. در حقیقت حزب، تشکیلاتی است که برای ولایت فقیه بسط پیدا ایجاد می‌کند، یعنی تعدادی نیروهای آموزش دیده و متشکل که بتوانند اهداف ولایت فقیه و ولی فقیه را پیگیری کنند و به ثمر برسانند. پس از تشکیل حزب جمهوری اسلامی، اولین خصومت‌هایی که ظاهر شد از طرف مجاهدین خلق [منافقین] بود که حزب در افشاگری آن‌ها نقش فراوانی داشت. حزب، بلافاصله روزنامه «جمهوری اسلامی» را راه انداخت و شروع به افشاگری علیه منافقین کرد، در نتیجه این‌ها هدف اصلی منافقین قرار گرفتند. بعدها مسأله شهادت دکتر باهنر در نخست وزیری به همراه شهید رجایی توسط منافقین شکل گرفت و انفجاری که منجر به شهادت دکتر بهشتی و هفتاد و دو تن، همین طور ماجرای مسجد اباذر درباره ترور نافرجام حضرت آیت الله خامنه ای - حفظه الله تعالی - شد. این‌ها همه مقلد حضرت امام (ره) و از نظر ذهنی، فکری، تشکیلاتی و انقلابی بازوهای پرتوان نظام بودند.

از ادامه ارتباط تان با شهید باهنر بگویید تا به بحث حضورتان در کابینه و دعوت از شما برسیم.

پس از ارتباطاتی که در حزب برقرار بود، درگیری‌های بنی صدر با حضرت امام (ره) پیش آمد که در ابتدا با حزب جمهوری اسلامی درافتاد. درگیری‌ها و بحث‌هایی که از سوی منافقین و بنی صدر ابتدا به بهانه رویارویی با مثلث حضرت آیت الله خامنه ای، شهید دکتر بهشتی و آیت الله هاشمی رفسنجانی شکل گرفت و در اصل هدفش مواجهه با شخص حضرت امام (ره) بود.

در حقیقت بلافاصله پس از رأیی که بنی صدر در انتخابات ریاست جمهوری آورد، به دنبال تصرف مجلس بود، منتها با ائتلاف بزرگی که بین حزب جمهوری اسلامی، بدنه مبارزین و تشکل‌های مذهبی پیش آمد، خوشبختانه این اتفاق نیفتاد و اکثریت مجلس اول خط امامی شدند که شامل انقلابیون مکتبی و روحانیت مبارز بودند. ماهیت بنی صدر که مشخص شد، بعضی از اعضای روحانیت مبارز هم ائتلاف کردند. چند تشکیلات با هم در مجلس جمع شدند که منجر به عزل بنی صدر و فرار او شد. پس از آن، آقای رجایی با رأی بالای چهارده میلیون رئیس جمهور شدند و برای انتخاب نخست وزیر سراغ یار دیرینه شان آقای باهنر رفتند.

از چگونگی ارتباط این دو شهید بگویید.

همان طور که اشاره کردم، آن‌ها در کارهای فرهنگی، آموزش و پرورش و مدرسه رفاه، همچنین در تهیه کتاب‌های دینی نقش داشتند. شهید رجایی هم رسماً کارمند آموزش و پرورش و



خیلی دقت کنید کمک‌های مالی ای که جذب می‌کنید پاک باشد و به دنبال آن توقعات خاصی پدید نیاید، در حقیقت منجر به عادت «رانت» نشود. آن زمان نگاه جدیدی به احزاب وجود داشت. ایشان نسبت به اینگونه مسائل ذهن منسجمی داشتند، کار کرده بودند و برای جمهوری اسلامی و تحزب دارای نظریه بودند. شهید دکتر بهشتی، شهید دکتر باهنر، مقام معظم رهبری، آیت الله موسوی اردبیلی و آیت الله هاشمی رفسنجانی، پنج روحانی مؤسس حزب و نظریه پرداز و صاحب اندیشه بودند که می‌دانستند چه کار می‌کنند. آقای باهنر نیز جایگاه خودشان را داشتند، منتها در آغاز کار، محوریت با شهید بهشتی بود.

از ابتدای این گفت و شنود می‌بینم که شما با بشاشیت خاصی در چهره تان از شهید باهنر یاد می‌کنید، از این بشاشیتی که پس از سی و چند سال در چهره و گفتار و رفتار شما به وجود می‌آید بگویید.

شهید باهنر در ذهن ما همیشه خاطره ای جاودانه و زنده است و برای خودم این را یک افتخار می‌دانم که با چنین شخصیت‌هایی آشنا بودم و تحت تأثیر منش، اخلاق و عمق نظری و علمی ایشان قرار گرفتم. واقعاً این بزرگوار در اولین برخورد، انسان را تحت تأثیر قرار می‌دادند. همان طور که گفتم در نخستین جلسه، شهید بهشتی توانستند روح تشکیلاتی را به ما منتقل کنند و شهید باهنر هم از عمق مسائل استراتژیک و نظری گفتند. ایشان از روح بسیار بلند و توأم با تواضع برخوردار بودند.

ضمن این که ایشان پشتوانه تبلیغ علمی، حوزوی و انقلابی هم داشتند. در واقع عصاره حوزه و دانشگاه محسوب می‌شدند و به هر دو سخت پای بند بودند. دیدگاه ایشان نسبت به حضرت امام (ره) چگونه بود؟

همانطور که گفتم در نخستین جلسه، شهید بهشتی توانستند روح تشکیلاتی را به ما منتقل کنند و شهید باهنر هم از عمق مسائل استراتژیک و نظری گفتند. ایشان از روح بسیار بلند و توأم با تواضع برخوردار بودند



را تلفنی تهدید می کردند. خاطرمان هست که بسیاری افراد، ابتدا غسل شهادت می کردند و سپس به سمت محل کارشان راه می افتادند.

بله، این گونه بود. خلاصه وقتی از ساختمان برگشتیم، در محل کارمان بودیم که خبر شهادت را شنیدیم و بلافاصله به آن جا بازگشتیم. مصاحبه را جمع بندی کنید. همان طور که گفتیم این دو شخصیت، جزو شایسته ترین های جمهوری اسلامی به عنوان رئیس جمهور و نخست وزیر بودند. با تجربه چند جلسه ای که هیأت دولت تشکیل شد، همه ما به عمق مدیریت و بینش، همین طور مردمی بودن ایشان پی بردیم. هنوز هم احساس می کنم جای شخصیت هایی مثل این دو بزرگوار در جمهوری اسلامی خالی است که منش اسلامی، مردمی و عمیق بودن و به خاطر مردم فداکاری کردن را در وجودشان داشته باشند. اگر مسئولین ما این چنین باشند، واقعاً هیچ وقت شکافی بین مردم، مسئولین و دولت پدید نمی آید و همیشه اعتماد مردم جلب می شود. مطمئن باشید اگر هم مشکلاتی در زندگی به وجود بیاید، با توجه به داشتن چنان مسئولینی، ما همیشه احساس آرامش می کنیم. به هر حال آن ها برای خودشان چیزی نمی خواستند و امتیازی قائل نبودند و این، نکته بسیار مهمی است...



هیأت دولت را در سیستان و بلوچستان و زاهدان تشکیل دادند.

از ساده زیستی شهید رجایی زیاد شنیده ایم، شهید باهنر هم تالی ایشان است. دوست داریم درباره ساده زیستی شهید باهنر هم بدانیم.

ما با شهید رجایی سابقه طولانی آشنایی در دوره دبیرستان از پیش از انقلاب و رفت و آمد خانوادگی داشتیم، اما در مورد شهید باهنر چنین توفیقی نداشتیم. ولی بر اساس این که از دور ایشان را می دیدیم، ظاهر بسیار ساده ای داشتند و فوق العاده متواضع، صبور و متین بودند. واقعاً روش های مدیریتی ایشان آموزنده بود.

جناب مهندس؛ با توصیفاتی که شما می فرمایید این سکوت، وقار و طمأنینه، لزوم رشد علمی و معنوی و ارائه نطق های آتشینی است که از شهید باهنر دیده و شنیده ایم.

صحت های ایشان عمیق و دارای چارچوب نظری - به خصوص در مبحث تعلیم و تربیت - بود. شهید باهنر می دانستند که این مباحث چگونه باید در جمهوری اسلامی طراحی شود و به پیش برود. در واقع شهید باهنر یکی از طراحان اصلی نظام بودند. راستی شما به عنوان وزیر پست، تلگراف و تلفن، هیچ گاه شخصاً با ایشان جلسات دو نفره ای را برگزار کردید؟

در واقع فرصتش پیش نیامد. جلسه دو نفره، فقط برای دعوت به کار، مصاحبه، رایزنی و ارزیابی بود. از شهادت ایشان بگویید. زمان انفجار، شما کجا بودید؟

صبح آن روزی که بعد از ظهرش انفجار صورت گرفت، بنده به ساختمان نخست وزیری مراجعه کرده بودم که یک دفعه، حس ششمم به من حالت تأثرانگیز و بار غم شدیدی را تحمیل کرد.

آن روز با این دو بزرگوار دیداری هم داشتید؟ خیر، به بنده چنین الهام شد و ناراحت و افسرده شدم. بعضی وقت ها انسان ها به خاطر اتفاقی که می خواهد بیفتد، نه این که نوع آن را بدانند، ناخودآگاه نوعی دلشوره و احساس ناخوشایند دارند. در آن زمان معمولاً هر روز یک نفر شهید می شد. هر صبح که از منزل بیرون می آمدم ممکن بود حادثه ای برای هر یک از ما پیش بیاید، حتی شب ها به منزل نمی رفتیم، چون مرتب خانواده ما

کردند ارزیابی ای هم از بنده داشته باشند. شهید باهنر انسان تیزبینی بودند. زمانی که ایشان وزرا را به مجلس معرفی کردند، بنده را هم به عنوان وزیر پست، تلگراف و تلفن معرفی کردند و کابینه شروع به کار کرد. فکر می کنم از کابینه ای که ایشان معرفی کرده بودند فقط یک نفر رأی نیاورد. درباره نخست وزیری شهید باهنر کمتر صحبت شده است. دوست داریم شما از این مبحث برای مان بگویید.

مهم ترین خاطرات بنده در مورد نخست وزیری ایشان، چند جلسه ای است که ما به عنوان هیأت دولت خدمت شان رسیدیم. دوره کوتاهی بود و چند جلسه بیشتر طول نکشید، اما جلسات بسیار پر بار و مؤثری بود. آن موقع، اوایل انقلاب بود و بیشتر، مسائل داغ کشور همانند جنگ و ترورها مطرح بود. سبک مدیریت شهید باهنر به عنوان نخست وزیر این گونه بود که مدت طولانی، همه دوستان، نظرهای خود را مطرح می کردند و ایشان خوب گوش می دادند. پس از آن، ایشان شروع به جمع بندی می کردند که واقعاً جامع، کامل و عمیق بود. جمع بندی های شهید باهنر درباره مسائل، از نظرگاه علمی و عملی، با عمق و جامعیت فوق العاده ای توأم بود. احساسم این است که اگر با آن منش، روش و عمقی که داشتند ریاست جمهوری شهید رجایی و نخست وزیری آقای باهنر چند سال ادامه پیدا می کرد، خیلی سریع مسائل کشور روی غلتک می افتاد. آن ها از نظر تعهد، ساده زیستی و سلامت و به خصوص گرایشی که به بالا بردن سطح زندگی مستضعفان داشتند نمونه بودند. دشمن واقعاً این دو چهره را خوب تشخیص داد. وقتی این ها را از انقلاب گرفتند، ضربه مهمی به دولت و تداوم راهی که برای برطرف کردن مشکلات و پیشرفت کشور هموار شد، وارد شد.

پس از فاجعه هفتم تیر، این دو شهید از بهترین چهره های اجرایی بودند که پتانسیل بسیار بالایی داشتند و در فاجعه دیگری که در هشتم شهریور رخ داد، از وجودشان محروم شدیم.

آن ها چهره هایی بودند که ظرفیت های خیلی بالایی داشتند، یعنی تجربه انقلاب و آشنایی عمیق با مباحث نظری اسلامی داشتند، با مسائل روز آشنا بودند و انسان های فرهنگی و خستگی ناپذیری بودند. شهید رجایی می گفتند کابینه من تنها شامل این سسی نفر که این جا هستند نیست، کل جامعه ایران عضو کابینه من هستند. ایشان اولین بار جلسه

با تجربه چند جلسه ای که هیأت دولت تشکیل شد، همه ما به عمق مدیریت و بینش، همینطور مردمی بودن ایشان پی بردیم. هنوز هم احساس میکنم جای شخصیت هایی مثل این بزرگوار در جمهوری اسلامی خالی است.

درآمد



«شهید باهنر یکی از رادمردان و بزرگ انسانهایی است که نقشی قوی، جدی و عمیق در سیاست، آموزش و پرورش، مسائل دینی، اجتماعی و فرهنگی، ابتکارهای نومثل اردوهای آموزش و پرورش، تدوین کتب، مسائل اخلاقی در رابطه با اداره نظام به صورت ناب و خالص و پس از پیروزی انقلاب هم در شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی نقش بسیار ارزشمندی داشت.» دکتر اسدالله بادامچیان معاون رئیس شورای مرکزی حزب مؤتلفه اسلامی، رئیس بنیاد هفت تیر است که سابقه چند دوره وکالت در مجلس را هم دارد. این گفت و شنود را بخوانید:

شهید باهنر و مبارزات در گفت و شنود شاهد یاران
با دکتر اسدالله بادامچیان

انسانی ویژه بود



را به هم جذب کرد. از آن جا متوجه شدیم که آقای باهنر در مؤسسه تحقیقات هم هست و در نشریات مهمی همچون «مکتب تشیع» و «مکتب اسلام» هم مشغول فعالیت بود.

این دو نشریه ماهانه منتشر می شد؟ یکی ماهنامه و دیگری فصلنامه بودند. ما هم آن سال نشریه ای منتشر کردیم که اولین نشریه منظم حوزه بود و سعی داشتیم افراد را مشترک نشریه کنیم. ما نزدیک به سیصد مشترک جمع کردیم. شهید باهنر یکی از نویسندگان آن مجموعه بود.

راجع به نشریه مکتب تشیع هم بگویید. یک فصلنامه بود که آیت الله هاشمی و شهید باهنر در آن فعال بودند و رونق پیدا کرد. ما به صورت یک مجموعه با شهید حاج صادق امانی در مسجد «شیخ علی» فعالیت می کردیم. بعد هم در رابطه با مسأله دولت ها، نهضت ملی شدن صنعت نفت و فعالیت های گروه شیعیان در نهضت ملی شدن نفت، این مجموعه ها ارتباطاتی بین ما ایجاد کرد. کم و بیش این ارتباطات با نهضت امام(ره) انسجام یافت. در سال ۱۳۴۱ توطئه انجمن های ایالتی و ولایتی رژیم موجب شد دوستانی که پراکنده با هم ارتباط داشتند، امثال شهید باهنر، شهید رجایی، شهید لاجوردی، شهید اسلامی، شهید محلاتی و شهید مفتاح همه به هم نزدیک شوند. در آن مقطع شهید باهنر خیلی صمیمی و جدی به تهران آمد و در کوچه «شترداران» در میدان «قیام» یک آپارتمان با آقای علی حجتی کرمانی گرفت. شهید باهنر تازه

نام آن مؤسسه چه بود؟

یک گروه تحقیقاتی با مدیریت دکتر بهشتی بود که اسم خاصی نداشت.

شهید باهنر را آن جا دیدید؟

خیر، شهید باهنر را آن جا ندیدیم. ایشان در مجموعه کار می کرد، اما بنده در آن مجموعه با این عزیز آشنا نشدم. در اردیبهشت ماه ۱۳۴۲، امام(ره) عنایت فرمودند و اجازه دادند مؤتلفه اسلامی تشکیل شود که شهید باهنر هم جزو آن قرار گرفت و در بخش آموزش مشغول به کار شد.

ارتباط شان با مدرسه «رفاه» چگونه بود؟

آن موقع هنوز مدرسه رفاه تشکیل نشده بود. ما در جریان انجمن های ایالتی و ولایتی با این طلاب و

اخلاق بسیار خوب، جاذبه و توجه و تقوا به همراه نگاه گسترده و روشن بینانه ایشان ما را به هم جذب کرد. از آنجا متوجه شدیم که آقای باهنر در مؤسسه تحقیقات هم هست و در نشریات مهمی همچون «مکتب تشیع» و «مکتب اسلام» هم مشغول فعالیت بود

کسانی که با شهید بهشتی و حضرت امام کار می کردند آشنا شدیم و یکی از آن ها هم جناب آقای دکتر باهنر بود. اخلاق بسیار خوب، جاذبه و توجه و تقوا به همراه نگاه گسترده و روشن بینانه ایشان ما

نخستین بار نام شهید باهنر را کجا شنیدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. با طلب علو درجات برای امام و شهدا خصوصا شهید بزرگوار حجت الاسلام والمسلمین دکتر باهنر. بنده در مبارزه با رژیم طاغوت و نهضت امام(ره) از حدود سال ۱۳۴۱ با شهید باهنر آشنا شدم که این آشنایی به سرعت تبدیل به صمیمیتی برادرانه و اسلامی شد. ایشان طلبه جوانی بود بسیار فاضل، ارزنده، آشنا به علوم جدید، روشن اندیش و دارای اندیشه های خوب که با شهید دکتر بهشتی - رحمت الله علیه - در مجموعه تحقیقات اسلامی همکاری داشت و بنده هم همکاری اجمالی با آن ها داشتم.

شما به طور مستقل هم با شهید باهنر همکاری می کردید؟

در این دوره تا سال ۱۳۴۱ خیر، اما در سال ۱۳۴۱ توفیق داشتم یک کار تحقیقاتی با شهید بهشتی انجام دهیم که ایشان سرفصل هایی نوشته و تنظیم کرده بود و به نام حکومت اسلامی چاپ کردیم. کتابی به نام خودم بود که بر آن حاشیه زدیم و مقدمه نوشتیم. چارچوب بحث مربوط به حکومت اسلامی بود که پس از پیروزی انقلاب آن را با نام «حکومت اسلامی از دیدگاه شهید بهشتی» چاپ کردیم.

در واقع آن کتاب محصول دهه چهل بود.

شهید بهشتی روی موضوع حکومت اسلامی کار می کرد که بسیار بحث قوی، گسترده و جامعی است و عناوینش هنوز هم قابل توجه است. همان جا بود که بحث ولایت فقیه مطرح شد.

ازدواج کرده بود و ما گاهی به منزل ایشان رفت و آمد می کردیم، البته با احتیاط و مراقبت که یک وقت دستگیر نشویم.

در واقع به نوعی زندگی چریکی داشتید.

بله، خوب یادم است وقتی که نهضت شروع شد و اولین دختر مکرمه ایشان به دنیا آمد، شهید باهنر نام او را «نهضت» گذاشتند.

نام پسر ایشان هم ناصر است؟

سال ۱۳۴۱ توطئه انجمنهای ایالتی و ولایتی رژیم موجب شد دوستانی که پراکنده با هم ارتباط داشتند، امثال شهید باهنر، شهید رجایی، شهید لاجوردی، شهید اسلامی، شهید محلاتی و شهید مفتاح همه به هم نزدیک شوند. در آن مقطع شهید باهنر خیلی صمیمی و جدی به تهران آمد...

ایشان نام ناصر را تحت جاذبه جمال عبدالناصر انتخاب کرد، منتها نه به این عنوان، بلکه چون در جهان آن روز و بین کشورهای اسلامی، تنها دولت مستقلی بود که پدید آمد. گرچه او یک فرد منتسب به اسلام سیاسی نبود، ولی یک شخصیت قابل احترام بود و جاذبه داشت. عبدالناصر پشت فلسطینی ها ایستاد. از طرفی شاه فاروق را سرنگون کرد و حکومت ملی بر سر کار آورد. شهید باهنر این نام را از این بابت روی پسرش گذاشته بود.

القصد، در جریان تشکیل مؤتلفه اسلامی در اریهشت ماه سال ۱۳۴۲ وقتی امام(ره) مباحثات و مجاهدات صادقانه یاران ما یعنی آقایان عراقی، امانی، اسدالله لاجوردی، عسگر اولادی، میرمحمد صادقی و دوستان دیگر را دیدند، طبیعی بود که به ما عنایت ویژه کردند. به خصوص در ماجرای فیضیه قم تشکیلات مؤتلفه نقشی عظیم بازی کرد. در واقع ما برای حفاظت از بیت امام در آن جا جمع بودیم، زیرا از شب پیش خبر داشتیم که می خواهند شلوغ کنند. افراد گارد شاهنشاهی با لباس های مبدل به صورت دهقان و کارگر در پادگان بیرون قم جمع شدند، به همین دلیل برای مراقبت از امام یک شبکه حفاظتی تشکیل دادیم و هر کدام مسئولیتی را برعهده گرفتیم.

در این ماجرا شهید باهنر چه نقشی داشت؟

ایشان مدام به بیت امام رفت و آمد داشت و با هم مرتبط بودیم.

شهید باهنر رسماً عضو گروه مؤتلفه بود؟

این را توضیح می دهم. زمانی که تشکیلات اسلامی را با شهید بهشتی و شهید مطهری راه انداختیم، تصمیم گرفته شد که این تشکیلات آموزش اسلامی داشته باشد، پس باید بخش آموزش راه اندازی می شد. ما آموزش های امور دینی را مثل عربی، اصول و فقه در مسجد شیخ علی، مسجد جامع و بازار آهنگران به طور پراکنده داشتیم که تدریس می شد، اما این مبحث آموزشی نیاز روز بود، طوری که اولین بحثی که در گروه آموزشی مطرح شد بحث قضا و قدر بود. یک برداشت غلط از قضا و قدر

وجود داشت که خداوند هر چه تقدیر می کند در جامعه حاکم است و ما نمی توانیم هیچ نقشی در تقدیر الهی داشته باشیم، فلذا این تقدیر الهی است که یک شاه خائن، فاسد، آلوده و مزدور را بر ما حاکم کرده است و اگر خدا نخواهد شاه میمیرد و به درک واصل می شود. آیت الله شهید مطهری اولین جزوه را برای از بین بردن این برداشت غلط از قضا و قدر الهی مطرح و تدریس کرد که همه، هم نگاه صحیح پیدا کنند و هم این که در جامعه این نوع نگاه را ریشه کن کنند. به همین دلیل بنا شد رابطین آموزشی را انتخاب کنیم. ما افرادی را که دارای آشنایی اجمالی با مبانی دینی بودند در یک جلسه آموزش دادیم و آن ها در حوزه ها و تشکیلات رابط آموزشی شدند که از جمله این ها بنده، شهید لاجوردی، شهید صادق اسلامی، مرحوم حاج مرتضی لاجوردی - اخواهی شهید لاجوردی - و دوستانی دیگر بودیم. مسئول آموزش هیأت های مؤتلفه اسلامی، دکتر باهنر بودند و از آن به بعد جلسات ما مستمر شد.

برای ما از آن جلسات بگوئید.

در جلسات، وقتی که این بزرگوار بحث ها را مطرح می کرد، طبعاً بحث های سیاسی و دیدگاه های مختلف هم مطرح می شد. بین ما و شهید باهنر کاملاً یک پیوستگی به وجود آمد و خیلی هم علاقه مند شدیم که در این گیر و دار ایشان دستگیر شد. شهید باهنر یکی دوبار دستگیر شدند. وقتی ایشان از زندان آزاد شد در منزل آقای شانه چی در امامزاده یحیی(ع) همه ما به دیدن شان رفتیم و ایشان بحث قابل توجهی کرد در این رابطه که انسان می تواند مقاوم باشد و می شود زندان ها را به مکانی سازنده و رشددهنده تبدیل کرد. در بحث های آموزشی غیر از مسأله قضا و قدر، به تدریج آموزش های دیگر و

سؤال های اعضا هم مطرح شد که شهید باهنر و شهید بهشتی پاسخگو بودند، منتها با مسئولیت شهید باهنر که مسئول بخش آموزشی ما بود. از این جا بود که ارتباطات ما با این شهید بزرگوار گسترده شد. نوع رفتار شهید باهنر به گونه ای بود که در عین قاطعیت انقلابی، با منانت و رعایت بحث تقیه عمل می کرد. پس از قضایای نهضت امام(ره) و جریانات مربوط به پانزده خرداد، نقش شهید باهنر در مؤتلفه و روحانیت مبارز جدی تر شد. در حقیقت مجموعه روحانیت مبارز با نظر مبارک حضرت امام دور هم جمع شده بودند و یک نوع همبستگی دقیق و عمیق بین آن ها بود. مؤتلفه اسلامی، شورای روحانیت داشت.

آن ها چه کسانی بودند؟

شهید آیت الله بهشتی، شهید آیت الله مطهری، مرحوم آیت الله محی الدین انواری و مرحوم حجت الاسلام مولایی که امام فرموده بودند اگر امکان دسترسی به من وجود نداشت، نظر این ها نظر من است. فقط گروه مؤتلفه بود که شورای روحانیت داشت و هیچ گروه دیگری شورای روحانیت نداشت. اما در کنار شورای روحانیتی که خدمت امام اعلام کرده بودیم، مؤتلفه در واقعه پانزده خرداد نقش ویژه داشت و بعد از آن اداره کار به عهده آن ها بود. شهید باهنر یکی از عناصر قدیم بود که در جریان اعلامیه مراسم شب هفت شهدای پانزده خرداد که اعتصاب سراسری در کشور بود و رژیم را در هم شکست، نشان داد حرکت ادامه دارد. در جریان مهاجرت و آمدن به تهران هم یکی از کسانی که در این زمینه خیلی مؤثر و نظریاتش قابل توجه بود، شهید باهنر بود.

ماجرای مهاجرت علما به تهران چه بود؟

پس از دستگیری حضرت امام در خردادماه ۱۳۴۲، مراجع عظام همانند آیات عظام نجفی مرعشی، میلانی و دیگر علمای بزرگ بلاد به عنوان پشتیبانی از امام به تهران آمدند و در آن جا از ایشان حمایت کردند. در هماهنگی بین این افراد، شهید باهنر نقش مؤثر و اساسی داشتند.

آن ها در تهران چه کردند؟

آن بزرگواران به عنوان پشتیبان و معترض در تهران مستقر شدند و مؤتلفه هم نقش ویژه ای در این زمینه داشت.

در واقع شهید باهنر به عنوان یک روحانی جوان، هماهنگ کننده این امر مهم بود.

بله، ایشان جزو این مجموعه کار می کرد و نقش مؤثری در هماهنگی ها داشت. پس از این جریانات،



جدا شوند، منتها در بالا به هم مرتبط می شدند. به قول شهید بهشتی، هیچ گروه مبارزه مسلحانه ای بدون پشتیبانی کار سیاسی و توده ای مردم شکل نمی گیرد. چریک مثل ماهی در آب است. سازمان های مسلح چریکی به ماهی می مانند که آب لازم دارد تا در بستر آن شنا کند، اما کار سیاسی هم تنها به جایی نمی رسد؛ در آن جایی که لازم است باید دست به اسلحه برد. در بسیاری از این بحث ها شهید باهنر هم حضور داشت. در جریان اجرای آن حکم الهی در خصوص منصور، هم جناح جهاد مسلح و هم جناح سیاسی گیر افتادند، منتها به علت پیچیدگی و عنایات خداوندی در مؤتلفه، رژیم نتوانست ما را کشف کند، اما سران جهاد مسلحانه را که آقایان عراقی، عسگراولادی، حاج حیدری، اندرزگو و حاج هاشم امانی بودند شناسایی کرد که چهار نفر به شهادت رسیدند و بقیه زندانی شدند. در نهایت شهید باهنر همچنان مسئول بود و مؤتلفه دور دوم را با همکاری شهید رجایی، مرحوم حاج تقی الهی، حاج مصطفی قادری زاده و آقای جلال الدین فارسی اداره کردند. بنابراین نقش شهید باهنر در اداره جمعیت پس از دستگیری ها بسیار مؤثر بود. در دوره ای از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، شهید باهنر در سیاست گذاری نقشی ویژه داشت.

مدرسه رفاه هم در همین سال ۱۳۵۰ شکل گرفت. در این باره چند کار انجام شد که شهید باهنر آن ها را دنبال کرده؛ یکی مبارزه سیاسی مخفی که ایشان درش نقش جدی داشت، دیگری مبارزه جهاد مسلحانه که ایشان از آن اطلاع داشت، ولی نقشی نداشت. در رابطه با فعالیت های فرهنگی، شهید باهنر نقش اصلی داشت. از جمله تشکیل مدرسه اردوی سبز - اردوهایی که با همت مرحوم سردار جانباز مرحوم آقای قدیریان و شهید بهشتی شکل گرفت و در آن برنامه های گوناگون و متنوع مانند سخنرانی و نمایش برگزار می شد؛ فیلم هایی که

شهید باهنر یکی دوبار دستگیر شدند. وقتی ایشان از زندان آزاد شد در منزل آقای شانه چی در امامزاده یحیی (ع) همه ما به دیدنشان رفتیم و ایشان بحث قابل توجهی کرد در این رابطه که انسان می تواند مقاوم باشد و میشود زندانها را به مکانی سازنده و رشددهنده تبدیل کرد

ظاهر سیاسی نداشت، ولی در باطن سیاسی بود - به همین دلیل شهید باهنر نقش خاصی داشت. از این جا بود که مدرسه رفاه و ایجاد یک مدرسه برای بانوان شکل گرفت تا بتوانیم برای مدرسه اسلامی آن ها کادرسازی کنیم و کادرهای ارزشمند داشته باشیم. آن جا بحث شد که یک تحول عمیق ایجاد کنیم. به پیشنهاد شهید بهشتی، بحث مدرسه دخترانه رفاه مطرح شد و نامش را هم به گونه ای گذاشتیم که حساسیت رژیم را برنینگیزد. شهید رجایی و دوستان مؤتلفه آن جا کار می کردند و شهید باهنر هم آن جا نقش داشت؛ ایشان در مسأله کاربابی، صندوق های قرض الحسنه و برنامه ریزی الگوها در مسائل تعاونی ها، حضوری جدی



خالی بماند. ما جشنی گرفتیم و شهید باهنر در جشن شهر قم هم نقش جدی داشت.

نقش ایشان چه بود؟

شهید باهنر نقش کارگردانی و ارتباطات با علما و آیات قم از جمله آیت الله خزعلی و شیخ محمدجواد حجتی کرمانی و علمای دیگر را داشت و قرار شد سه شب در فیضیه جشن برگزار و در آن جا یک قطعنامه برای ایجاد تحول در حوزه های علمیه به خصوص حوزه علمیه قم خوانده شود. شهید باهنر، هم از طرف گروه مؤتلفه و هم از طرف روحانیت قم، جزو هسته مرکزی اداره کننده جلسات بود.

آن سه شب جشن با آرامش برگزار شد؟

آن سه شب جشن «طوفانی» بود. مرحوم سیدمحسن امیرحسینی با مرحوم محمود مرآتی یک دسته گل گرفتند و روی آن نوشتند «هیأت های مؤتلفه اسلامی» که رژیم به آن حساس شد و آقای امیرحسینی و عده ای دیگر را دستگیر کردند، اما نتوانستند به ماجرا پی ببرند.

برای شهید باهنر هم مشکلی پیش آمد؟

خیر، شهید باهنر این بحث را نداشت. در آن مراسم آیت الله خزعلی یک سخنرانی زیبا و ناب کرد که بسیار ادیبانه بود. ایشان پس از چند سخنرانی، بالای منبر رفت و گفت «بسم الله الرحمن الرحیم. الف، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح،...» و شروع به خواندن حروف الفبا کرد. همه حواس شان به روحانی بالای منبر رفت که به جای آیه قرآن، الفبا می خواند اما در بطن این کار، زیرکی ای نهفته بود... قطعنامه را هم آقای محمدجواد حجتی کرمانی خواند که در آن برای تحول حوزه های علمیه پیشنهاد شده بود. نقش آقای باهنر در نگارش مواد و محتوای آن قطعنامه، یک نقش اساسی بود. پس از این قضایا بحث جهاد مسلحانه و اجرای حکم الهی و اعدام انقلابی منصور شکل گرفت.

شهید باهنر در اعدام انقلابی منصور نقش داشت؟

خیر، شهید باهنر و شهید بهشتی مطرح کردند که ما در مؤتلفه به دو بخش تقسیم شویم؛ یک بخش جهاد مسلحانه که نام آن را مبارزه مثبت و یک بخش جهاد استکبار سیاسی که نام آن را مبارزه منفی گذاشته بودند که می خواستند به ظاهر از هم

شهید باهنر در گسترش تشکیلات مؤتلفه و ارتباط روحانیت به صورت یک نهاد باز هم نقش بسیار مؤثری داشت و در هر دو مورد ایشان فعال و تأثیرات شان هم در آرام کار کردن خیلی مؤثر بود. **جالب اینکه با تمام این تلاش ها و مخاطرات احتمالی پیش رو، همیشه آرامش شهید باهنر زبانزد بود.**

بله، همین طور است. در این مورد به این نکته اشاره کنم که بنی صدر با شهید بهشتی خیلی دشمن بود و با حضرت آقا هم سر ناسازگاری داشت. روزی بحث شد که چرا شما با آقای بهشتی مشکل دارید؟ با آیت الله خامنه ای چه مسأله ای دارید؟ راجع به آیت الله هاشمی پرسیدند، گفت او با سیاست کار می کند. راجع به آقای باهنر پرسیدند، گفت این از همه بدتر است؛ از زیر میز موشک می اندازد! البته بنده شخصاً در این ماجرا نبودم، ولی آن را در جلسه ای که پس از پیروزی انقلاب در شورای انقلاب تشکیل شد، شنیدم.

پس وحشت او از شهید باهنر کم نبود؟

نه، البته بیشترین ترس را از شهید بهشتی داشت. پس از این ماجراهای گسترش تشکیلاتی و برنامه ریزی ها در فروردین ماه سال ۱۳۴۳ که سیاست استکبار عوض شد، آمریکایی ها به این نتیجه رسیدند که اسدالله علم انگلیسی، نمی تواند کاری انجام دهد و تصمیم گرفتند یک مزدور بیشتر آمریکایی را جایگزین او کنند. البته حسن علی منصور انگلیسی هم بود؛ هم خودش و هم پدرش فراماسونر بودند. **او به جای که آمد؟**

منصور جای علم آمد. به شاه گفتند او را نخست وزیر بگذارند. این ها را حسین فردوست در خاطراتش نوشته است که چگونه به شاه گفته بودند با پنبه سر ببرد و تغییراتی بدهد. آن ها امام را از زندان آزاد کردند، منتها ایشان را به قم بردند.

رژیم از استقبال مردم از حضرت امام می ترسید؟

بله، همین طور است. اگر مردم متوجه می شدند، از تهران تا قم یکسره پر از جمعیت می شد. خودشان می دانستند چه خبر است. شب که امام را بردند، همین که ایشان خواست از کوچه وارد منزل شود، ملت قم خبردار شدند و نگذاشتند تا صبح منزل امام



برای همیشه او را از خاک میهن اسلامی تان بیرون بیندازید. ما تا نیمه اول سال ۱۳۵۶ در زندان بودیم و از نیمه دوم سال، بنده، شهید باهنر، شهید مطهری، شهید بهشتی و مقام معظم رهبری هر روز حدود سه چهار ساعت جریانات و اطلاعات سازمان مجاهدین خلق و بعد هم نظر مشورتی داخل زندان را با بیرون تبادل نظر می کردیم. سیاست کلان ما این بود که با سازمان درگیر نشویم، با کمیسری برخورد نکنیم، یک سیستم اطلاعات مخفی عظیم که خالص و در خط ولایت و بدون گروه های التقاطی و مشکل دار باشد را با هم داشته باشیم که در این مجموعه هر چه بحث شود زیر لوای ولایت و امام و روحانیت باشد، لذا جلساتی تشکیل دادیم. از عناصر اصلی این جلسه، شهید باهنر بود. تقریباً آن جلسه متشکل از مدرسین، روحانیت و مؤتلفه بود که بسیاری از آن ها به شهادت رسیدند.

این ماجرا باعث تشکیل حزب جمهوری شد؟
 هنگام تشکیل حزب جمهوری اسلامی، جلسات در مدرسه رفاه تشکیل می شد. در سال ۱۳۵۷ امام فرمودند که تشکیل حزب، شما را از انقلاب بازمی دارد، بگذارید می آییم تهران و در آن جا فکر می کنیم. هنگامی که ایشان در ۱۲ بهمن به تهران آمدند و تقریباً به ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب رسیدیم، امام پرسیدند جریان تشکیل حزب چه شد؟ شهید باهنر به منزل شهید صادق اسلامی رفت و در آن جا اساسنامه حزب جمهوری اسلامی را نوشت و اعلام کرد. وقتی شهید بهشتی در هفتم تیر به شهادت رسید، فردای آن روز خدمت امام عرض کردیم که باید به سرعت همه جاهای خالی را پر کنیم که استکبار کاری نکند، لذا امام بلافاصله آقای موسوی اردبیلی را به عنوان رئیس دیوان عالی کشور تعیین کردند. بعد از ظهر همان روز هم جلسه ای در سالن بالای دفتر حزب تشکیل شد و دوستان، همان جا شهید باهنر را به عنوان دبیرکل انتخاب کردند. البته نظر ایشان این بود که مقام معظم رهبری دبیرکل شوند، اما در مجموع شهید باهنر را به عنوان دبیرکل اعلام کردند که سرانجام نیز ایشان در هشتم شهریور به شهادت رسید.

شهید باهنر یکی از رادمردان و بزرگ انسان هایی است که نقش قوی، جدی و عمیق در سیاست، آموزش و پرورش، مسائل دینی، اجتماعی و فرهنگی، ابتکارهای نو مثل اردوهای آموزش و پرورش، تدوین کتب، مسائل اخلاقی در رابطه با اداره نظام به صورت نایب و خالص و پس از پیروزی انقلاب هم در شورای انقلاب و حزب نقش بسیار ارزشمندی داشت. نیاز است که کار گسترده و عمیقی صورت بگیرد و جنبه های زیبای زندگانی فردی، خانوادگی، اجتماعی، تشکیلاتی و سیاسی این نوع انسان های ارزشمند که نه دوران مبارزه، شکنجه ها و زندان سخت طاغوت آن ها را سست کرد و نه رسیدن به قدرت آن ها را مست، آشکار شود. آن ها انسان های ویژه هستند که حق اسلام را بزرگ می دانند و می توانند برای سبک زندگی اسلامی و سبک حاکمان ما الگو باشند، که وقتی به حکومت می رسند بحث ولایت را همواره سرلوحه امور خویش قرار دهند.

طلا دست می کرد و بهترین عطر پارسی را می زد. این ها زیر نظر شهید باهنر انجام شد؟
 بله، همین طور است. آقای برقی آن شخص را نزد خانم فرخ رو پارسا برد که از فاسدترین زن های دوره رضاشاه بود و حکم مدیرکلی را به او داد. آن شخص به خاطر ظاهر جدیدش در خانواده دچار مشکل شد و اولین کسی که وی را نفرین کرد، مادرش بود. ضمن این که او نباید در آموزش و پرورش نماز می خواند و باید تقیه می کرد، وگرنه لو می رفت. یادم است مثل شهید باهنر رعایت تمام جوانب را می کرد. یک دفعه همایش آموزش و پرورش در مشهد برگزار شد که فرخ رو هم آن جا رفته بود. شهید باهنر به آن جوان گفت که اگر نوری اخراجت می کنند. او با یکی از دوستان مطرح کرد که حتی حاضر است به قیمت اخراج به آن جا نرود. وقتی کتاب تعلیمات اسلامی درآمد، در پایه دبیرستان روی جلد آن عکس شاه و در صفحه دوم و سوم فرح، ولیعهد و اشرف چاپ شده بود. یادم است در زندان اوین بودیم که شهید رجایی وقتی از ملاقات آمد با هیجان گفت آقای بادامچیان! آمد، به خدا درآمد. گفتم چی در آمد؟ گفت کتاب تعلیمات دینی درآمد، همسر یک نسخه آن را آورده است. ما در زندان تعلیمات دینی و اسلام شناسی را با این کتاب آموزش می دادیم. یادم می آید یک روز استوار زندان گفت این کتاب که می خوانید چیست؟ گفتیم کتاب رسمی مملکت را درس می دهیم، اشکالی که ندارد! تقریباً در سال ۱۳۵۶ یا ۱۳۵۷ بود که ساواک متوجه شد چه کلاهی سرش رفته است. به شاه گزارش دادند که این کتاب پر از آموزش های انقلابی است، لذا دستور داد کارشناس فرهنگی اطلاعات ساواک، کتاب را ارزیابی کند و نکات منفی آن را حذف کند، چون دیگر نمی شد یک باره آن را جمع کنند. این کتاب در کتابخانه شهید باهنر یادگار است. خب، این جزو کارهای عظیم شهید باهنر است. در سال ۱۳۵۶ حضرت امام در زندان اوین برای ما پیغام فرستادند که ریشه شجره خبیثه پهلوی در ایران از خاک بیرون است. به برادران بگویید جمع شوید، همت کنید و

داشت. آقای باهنر در مؤتلفه بود، ولی در مبارزه مسلحانه حضور نداشت. کار فرهنگی بسیار جالبی که شهید باهنر انجام داد این بود که آن موقع با مرحوم سیدرضا برقی - که واقعا قدر خدماتش در انقلاب مجهول است - راهکاری پیدا کردند که در رأس کتب آموزشی دینی تعلیمات اسلامی، بتوانند در وزارت آموزش و پرورش خدمت کنند. منتها برای این که نگویند روحانیت همکاری کرده، ایشان سبیل درویشی گذاشت. البته مریدان مسجدش وی را خیلی اذیت کردند که چرا درویش شده است. یک برنامه ریزی عمیق انجام شد تا از طریق نفوذ در وزارت آموزش و پرورش شاه بتوانیم تعلیمات دینی جدید را به گونه ای کامل جا بیندازیم، لذا بنا شد این کار را شهید باهنر بر عهده بگیرد. ایشان

شهید باهنر نقش کارگردانی و ارتباط با علما و آبات قم از جمله آیت الله خزعلی و شیخ محمدجواد حجتی کرمانی و علمای دیگر را داشت و قرار شد سه شب در فیضیه جشن برگزار و در آنجا یک قطعنامه برای ایجاد تحول در حوزه های علمیه خوانده شود

مسئول مشاور مدیر کل شد و شهید بهشتی کتاب اسلام شناسی را به شهید باهنر دادند تا به صورت بحث های جمع بندی شده در جلسات تنظیم و به جای آن تعلیمات درسی که خیلی ثقیل و خسته کننده بود به آموزش و پرورش داده شود؛ شامل بحث های نو و جدید با رعایت تمام اصول تشیع، منهای تحریک فرقه های دیگر و حتی صوفیه، لذا قرار شد یکی از دوستان داخل آن جا نفوذ کند. اگر او هم می خواست مذهبی باشد نمی شد، بنابراین آن جوان مذهبی بسیار خوش قیافه و خوش قد و بالا باید صورتش را تیغ می زد، کراوات می بست، یقه را باز می کرد، گردن بند طلا می انداخت، انگشتری

درآمد



«روزی که دستگیر شدم کاغذی در جیبم بود که نام شهید باهنر روی آن نوشته شده بود. بنده آن کاغذ کوچک را آرام و بدون اینکه مأمورین متوجه شوند در دهانم گذاشتم و بلعیدم. در دفتر تشکیلات هم نام هایشان ثبت نشده بود، لذا خوشبختانه مدرکی باقی نماند.» عباس دوزدوزانی، از مبارزین قبل از انقلاب، اولین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و همچنین از وزرای کابینه شهید رجایی که شهید باهنر هم در آن کابینه حضور داشتند، از دهه چهل این بزرگوار را می‌شناخت و بعدها در قالب کابینه شهیدان رجایی و باهنر با آن دو یار دیرینه همکاری کرد. این گفت و شنود را بخوانید:

«ناگفته‌هایی از زندگی و مبارزات شهید باهنر» در گفت و شنود شاهد یاران با عباس دوزدوزانی، از مبارزین قبل از انقلاب



روحانی نوآور و نوپرداز

رفتن حزب و دستگیر شدن افرادی که پیش از ما عضو شده بودند، برای اولین بار حین از بین بردن مدارکی که جاسازی کرده بودیم، دستگیر شدیم. آن موقع بنده معلم بودم و در مدرسه‌ای در رودهن نزدیک دماوند تدریس می‌کردم. روزی که دستگیر شدم کاغذی در جیبم بود که نام شهید باهنر روی آن نوشته شده بود. بنده آن کاغذ کوچک را آرام و بدون این که مأمورین متوجه شوند در دهانم گذاشتم و بلعیدم. در دفتر تشکیلات هم اسم ایشان ثبت نشده بود، فلذا خوشبختانه مدرکی باقی نماند. این، ماجرای اولین آشنایی ما با اسم این بزرگوار بود.

در واقع شما در آن مقطع ایشان را ندیدید و آن اتفاقات نیز سریع رخ داد و تمام شد. بعداً آیا حزب ملل منحل شد؟

بله، حزب ملل متلاشی شد و شهید باهنر رابطه‌ای با این حزب نداشت، اما با وقایع بعدی که پیش آمد، آقای حجتی کرمانی - انصافاً - از کسانی بود که دستگیر شد و با تمام بزرگواری و عظمت، دفاع خوب، محکم و ایدئولوژیکی در بیدادگاه رژیم ستمشاهی انجام داد و متعاقبش مدت ده سال حبس با اعمال شاقه برای ایشان بریدند.

بعدها شهید باهنر را کجا دیدید؟

ایشان را در جریان انقلاب و پس از پیروزی انقلاب دیدم.

در ماجرای تأسیس سپاه پاسداران، شما اولین فرمانده این نهاد بودید. آیا ایشان هم در سپاه و تأسیس آن، نقشی داشتند؟

خیر، این بزرگوار یک شخصیت فرهنگی در سطوح بالا بودند و در معیت بزرگوارانی مثل شهید بهشتی و آقایان دیگر دنبال تأسیس حزب بودند. دیدار بعدی ما پس از دوران فرماندهی بنده در سپاه

شناختند؟

بله می‌شناختند، اما تنها آقای حجتی کرمانی نبودند که باید ایشان را می‌پذیرفتند، باید تشکیلات هم نظر می‌داد. حتی گاهی اوقات، اعضای از حضور همدیگر بااطلاع نبودند. حتی شاید دو برادر در یک خانه زندگی می‌کردند، هر دو آن‌ها هم به طریقی به حزب دعوت می‌شدند، اما ممکن بود از وجود هم مطلع نباشند. این مراحل را مخفیانه طی می‌کردیم و اسامی هم به رمز ثبت می‌شد. بدین ترتیب، نام جناب باهنر توسط من و تشکیلات در حال بررسی بود، که پس از چندی در اثر لو رفتن حزب، عضویت ایشان تقریباً ناتمام ماند.

چه سالی این اتفاق افتاد؟

قبل از لو رفتن ما، یعنی در دهه سوم مهرماه سال ۱۳۴۴.

ایشان انسانی بزرگوار و شریف و یک شخصیت مسلمان و عقیدتی بود. شهید باهنر عالم به زمان بود و در ارائه نظریه‌های نوپردازی داشت. ایشان یک فرد سنتی نبود، بلکه در حوزه علمیه دانشمندی به روز و در جامعه دانشگاهی و فرهنگی نیز یک استاد واقعی بود.

در این مدت شهید باهنر در حزب فعالیتی هم کردند؟

شهید باهنر هنوز به عضویت حزب درنیا آمده بودند، اما در خلال همین مقدمات که ایشان از طریق تشکیلات پذیرفته شود، ما در سلسله مراتب به آقای حجتی اطلاع دادیم که ایشان را رسماً دعوت کنند ولی در ششم آبان ماه سال ۱۳۴۴ در پی لو

در کابینه شهید رجایی، شما وزیر کدام وزارت خانه بودید؟

زمان نخست وزیری شهید رجایی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی بودم که آن موقع، «ارشاد ملی» نام داشت، شهید باهنر هم وزیر آموزش و پرورش بودند.

شما از زمان های پیش از انقلاب از شهید باهنر شناخت داشتید. دوست داریم بدانیم آشنایی تان چگونه شروع شد و مسبب و زمینه های آن چه بود؟

آشنایی بنده با شهید باهنر تقریباً به اواخر سال ۱۳۴۳ و اوایل ۱۳۴۴ برمی‌گردد؛ زمانی که بنده در «حزب ملل اسلامی» با دوستان دیگری از جمله جناب حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی فعال بودیم. ایشان دوست صمیمی و همشهری شهید باهنر و هم درس و هم لباس ایشان بود. هر دو هم‌رزم، هم فکر و یار و یاور حضرت امام (ره) در مسیر مبارزه بودند. در همان زمان، حزب ملل اسلامی در صدد عضوگیری و آماده سازی اعضای از طریق آموزش های لازم بود. در یکی از مراحل، ما در نیمه اول سال ۱۳۴۴ نام شهید باهنر را به وسیله آقای حجتی کرمانی - برای دعوت و عضوگیری - دریافت کردیم.

برای عضوگیری مراحل طی می‌شد؛ ابتدا عضو قبلی که در حزب فعال بود، داوطلب جدید عضویت را شناسایی می‌کرد و مقدماتی - بدون این که خود فرد متوجه شود - صورت می‌گرفت تا اخلاقیات، اعتقادات و رفتارشان کاملاً شناخته و روشن شود که آیا این فرد، شایستگی عضویت را دارد یا خیر و پس از گذراندن مراحل خاص و مقدمات لازم، از او دعوت می‌شد.

مگر آقای حجتی کرمانی ایشان را کاملاً نمی‌



در اولین فرصت، شهید باهنر را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کردند و خوشبختانه رأی اعتماد لازم را هم دریافت کردند. پس از این که شهید رجایی رئیس جمهور شدند، شما دیگر در کابینه نبودید؟

بله، همین طور است. بنده در انتخابات میان دوره ای که هم زمان با انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد، از شهر تبریز نماینده مجلس شدم و در مجلس دوم و سوم نیز به اصرار عزیزان از تهران در مجلس شورای اسلامی شرکت کردم.

در مجلس، جزو گروه موسوم به «خط امامی»ها بودید؟

ما سعی می کردیم عناوین انقلاب را حفظ کنیم.

چگونه از شهادت شهید باهنر مطلع شدید؟

آن روزها پس از پایان دوره وزارت داشتم برای انتخابات میان دوره ای مجلس آماده می شدم و برای استراحت کوتاهی در رشت بودم که این خبر را شنیدم. نزدیکانم چون می دانستند نسبت به آقایان رجایی و دکتر باهنر حساسیت دارم به من نگفتند که چه اتفاقی افتاده است. حتی تا یکی دو روز، به دلیل کسالت و خستگی بنده، نگذاشتند تا متوجه آن ماجرا شوم. در نهایت، خیلی آرام قضیه را به من گفتند و وقتی به تهران برگشتم، به مزار این بزرگواران رفتم و ادای احترام کردیم.

در چند جمله شهید باهنر را توصیف کنید.

تعابیری در ضمن صحبت ها داشتیم؛ اول این که ایشان انسانی بزرگوار و شریف و دوم؛ یک شخصیت مسلمان و عقیدتی بود. شهید باهنر عالم به زمان بود و در ارائه نظرگاه هایش نوپردازی داشت. ایشان یک فرد سستی نبود، بلکه در حوزه علمیه دانشمندی به روز و در جامعه دانشگاهی و فرهنگی نیز یک استاد واقعی بود. شهید باهنر از یاران صدیق و باوفای حضرت امام(ره) و از شاگردان نخبه ایشان بود. این تیپ افراد تعدادشان زیاد نبود، شاید جمع همه این عزیزان شامل پنجاه نفر از بزرگان و معممین قم می شد که در آن موقع، فضایی مانند شهیدان استاد مطهری، دکتر بهشتی، دکتر مفتاح، دستغیب، اشرفی اصفهانی، قاضی طباطبایی و مدنی را در بر می گرفتند. در این میان، شهید باهنر از لحاظ اخلاق، انسانیت و امنیت دینی و اعتقادی واقعاً اگر بی نظیر نبودند، کم نظیر بودند. یادشان واقعاً به خیر و گرامی باد.

شهید باهنر از یاران صدیق و باوفای حضرت امام(ره) و از شاگردان نخبه ایشان بود. این تیپ افراد تعدادشان زیاد نبود، شاید جمع همه این عزیزان شامل پنجاه نفر از بزرگان و معممین قم می شد که آن موقع، فضایی مانند استاد مطهری، دکتر بهشتی، دکتر مفتاح و بقیه را در بر می گرفتند.

آقای رجایی، یک وزیر فرهنگی و در جرگه نزدیک ترین حوزه ها به فعالیت های شهید باهنر بودید، آیا در این زمینه با همدیگر چه تبادلات فرهنگی و سیاست گذاری هایی داشتید؟

البته ورای همکاری، تأثیرات کار کردن با این بزرگواران فرق می کرد و بسیار عمیق بود. بنده از دیرباز در استخدام آموزش و پرورش و یک معلم بودم و حوزه مسئولیت های شهید باهنر با من تفاوت داشت. خوب، شاید بدانید که به ضرورت شرایط آن روزگار، تقریباً نیمی از زمان وزارت را مشغول بازسازی وزارت ارشاد بودم. ما وظایف خودمان را داشتیم و در تشکیلات و دستگاه های اجرایی باید برنامه ها و زمینه های تشکیل لوایح را در موارد ضروری فراهم می کردیم. بالطبع، لازم بود که گاهی برخی هماهنگی ها را با همدیگر انجام بدهیم.

رابطه شهید باهنر و شهید رجایی به عنوان دو هم رزم قدیمی چگونه بود؟

عالی و صمیمانه بود. آن دو بزرگوار از دوستدارترین و نزدیک ترین افراد به همدیگر بودند. آن ها دو یار باوفا و همیشگی بودند.

می دانیم شهید باهنر، به دلیل علاقه ای که به آموزش و پرورش داشتند و خودشان هم معلم بودند، برای شهید رجایی نقشی بالاتر از یک وزیر در کابینه شان داشتند. به همین سبب،



پاسداران، به دعوت شهید رجایی برای حضور در کابینه و وزارت ارشاد آن وقت بود.

از خاطرات تان در کابینه و همچنین از شخصیت شهید باهنر بگویید.

البته ما از نزدیک با هم معاشرت زیادی نداشتیم، اما آن چه از بزرگواری ها، اخلاقیات، اعتقادات والا و انقلابی بودن شهید باهنر دیدیم و شناختیم؛ آنکه ایشان از افراد کم نظیر و یک شخصیت کامل انقلابی، فرهنگی و اعتقادی و یک روحانی بسیار نوآور و نوپرداز بودند.

ایشان جانشین شهید رجایی در مقام نخست وزیر در زمان حیات شان و جانشین شهید بهشتی در زمان شهادت شان بود. شما در کابینه

درآمد



«شهید باهنر انسانی باتقوا، سخنور، دارای اطلاعات مبسوط، باسواد، عاطفی و محبوب بودند. از دیگر مشخصه‌های این بزرگوار، پاکی و طهارت و سلیم النفس بودن ایشان بود. شهید باهنر از نظر خصوصیات روحی بسیار بااخلاق، متین و افتاده بودند، بدون این که در هنگام صحبت حالت تکبر داشته باشند و احساس برتری کنند. همه این‌ها در حالی بود که ایشان دارای مقام علمی، حوزوی، دانشگاهی و مبارزاتی بودند.» سیدمحمد میرمحمدصادقی، به ترتیب عضو سه کابینه پی در پی شهید رجایی، شهید باهنر و آیت الله مهدوی کنی بود و در دو کابینه نخست، با دکتر باهنر همکار و مأموس بود. گفت و گوی پیش رو مروری است بر خاطرات ایشان از آن عزیز:

سیمای شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با سیدمحمد میرمحمدصادقی، از اعضای کابینه شهید



عاطفی و باتقوا بود

ها کاملاً آشکار نشده بود. همان اوایل پس از دولت موقت - یعنی دولت شورای انقلاب - و پیش از نخست وزیر شهید رجایی، صحبت از تشکیل دولت بود. در حقیقت منافقین هنوز خود را نشان نداده بودند. از این نظر داخل نظام نیز تردیدهایی درباره آن‌ها وجود داشت. ما خدمت آقای باهنر رفتیم، زیرا در داخل زندان ستم شاهی نسبت به چهره‌های دوگانه این‌ها شناخت پیدا کرده بودیم. تمایلات غیرمتعارف آن‌ها پس از انقلاب بیشتر نمایان شد. ما این‌ها را به عنوان رهروان فرهنگ اسلامی قبول نداشتیم، زیرا مخالف فرهنگ اسلامی بودند، منتها این موضوع مطرح شد که باید احتیاط پیشه کنیم. خلاصه، اولین بار آن‌جا بود که شهید باهنر را دیدیم.

ایشان به دلیل بر عهده داشتن مسئولیت کمیته تنظیم اعتصابات در اعتصاب‌هایی که در طول انقلاب اسلامی رخ داد یکی از ارکان بودند.

بله، این گونه بود. خلاصه چهره منافقین روز به روز بیشتر آشکارتر شد و کابینه و ملت ایران با آن‌ها بیشتر آشنا شدند.

شما چند بار وزیر بودید؟

در آن دوران سرعت تحولات خیلی زیاد بود. بنده طی مدتی نزدیک به یک سال در سه کابینه وزیر بودم.

در کدام کابینه‌ها بودید؟

کجا شنیدید؟

شهید باهنر در عرصه فرهنگی شناخته شده بود و پیش از پیروزی انقلاب کتب دینی آموزش و پرورش را نوشتند و تدوین کردند. غیر از آن در مؤسساتی مشغول و در بین خیلی از افراد مشهور شناخته شده بودند، البته آن زمان ایشان هنوز در حد شهید دکتر بهشتی، آیت الله شهید مطهری و امثالهم مطرح نبودند. باری، نحوه آشنایی بنده با آقای باهنر بدین صورت بود که ما پس از انقلاب خدمت ایشان رسیدیم و اولین بار که با هم صحبت کردیم طی جلسه‌ای در حزب جمهوری اسلامی بود. از مدت‌ها قبل بنده، آقای فرج زاده و آقای

شهید باهنر توسط آقای حجتی کرمانی به حزب ملل دعوت شده بودند، ولی در جریان دستگیری عمده و بزرگ کادرهای این حزب توسط رژیم، دستگیر نشدند و مشکلی برای شان پیش نیامد.

کمال گنجه‌ای جلسه‌ای داشتیم و صحبت از تعیین کابینه بود. ظاهراً چنین مطرح شده بود که از سازمان مجاهدین خلق - منافقین - برای هیأت دولت دعوت کنند. آن زمان هنوز چهره واقعی آن

آقای میرمحمدصادقی؛ شما متولد چه سالی هستید؟

بنده متولد سال ۱۳۲۴ هستم.

آشنایی تان با شهید باهنر از حزب ملل بود یا پیش از آن نیز با ایشان آشنایی داشتید؟

شهید باهنر توسط آقای حجتی کرمانی به حزب ملل دعوت شده بودند، ولی در جریان دستگیری عمده و بزرگ کادرهای این حزب توسط رژیم، دستگیر نشدند و مشکلی برای شان پیش نیامد.

آقای حجتی کرمانی گفتند پس از ما ایشان هم دستگیر شدند، یعنی دستگیری شهید باهنر به دلیل دیگری بوده است؟

بله، حتما همین طور است. در پرونده حزب حدود یکصد و بیست نفر عضو بودند که شصت و دو نفر را دستگیر کردند. از این تعداد هفت نفر در دوره بازجویی آزاد و پنجاه و پنج نفر دادگاهی شدند. شهید باهنر را هنوز دعوت نکرده بودند و ایشان بعد تشریف آوردند که با هم ارتباطی داشتیم.

پس از انقلاب به پرونده‌های حزب ملل دسترسی پیدا کردید؟

بله، پرونده‌های حزب ملل اسلامی الان در دایره المعارف بزرگ اسلامی هست. رئیس آن آقای سیدکاظم بجنوردی است که رئیس حزب ملل اسلامی هم بودند.

تا پیش از آن، شما اولین بار نام شهید باهنر را

بنده سعادت نداشتیم تا جزو افرادی باشیم که با این بزرگوار دوست و صمیمی بودند. در آن زمان اصلاً فرصت این چیزها نبود و همه در دستگاه‌ها و جبهه‌ها مشغول فعالیت شبانه روزی بودند. نوع ارتباط شهید باهنر با شهید رجایی چگونه بود؟

ارتباط آن‌ها معنوی بود. شهید باهنر و شهید رجایی به یکدیگر علاقه مند بودند و رابطه عاطفی و اعتقادی داشتند و نسبت به هم احترام می‌گذاشتند. آیت الله مهدوی کنی در هر دو کابینه شهید باهنر و شهید رجایی بودند؟

بله. زمانی که شهید باهنر به مقام نخست و زبیری ارتقاء پیدا کردند، در شخصیت‌شان تغییری به وجود آمد؟

نه، ایشان بسیار فروتن بودند و هیچ تغییری نکردند. البته در حال حاضر هم همه خوبند، منتها اوایل پیروزی انقلاب دوستان، خیلی ساده و راحت بودند و از نظر معنوی در سطح بسیار بالایی قرار داشتند. از شهادت ایشان بگویید.

پس از انفجار در دفتر نخست وزیر به مجلس آمدیم و چهره یکی از آقایان را دیدیم که صورت

زمانی که شهید باهنر به مقام نخست وزیری ارتقاء پیدا کردند، در شخصیتشان تغییری به وجود نیامد؛ کماکان بسیار هم فروتن بودند. کلاً در اوایل پیروزی انقلاب دوستان، خیلی ساده و راحت بودند و از نظر معنوی در سطح بسیار بالایی قرار داشتند

شان کاملاً سوخته بود. فکر می‌کنم جنازه مطهر شهید باهنر بود.

دکتر غفوری فرد گفتند که روی صورت ایشان گلاب ریختیم و مقداری از سوختگی‌ها را از بین بردیم و از دندان‌های طلای ایشان فهمیدیم که شهید باهنر است.

البته به نظر بنده صورت ایشان پیدا بود، ولی شهید رجایی را نتوانستیم بشناسیم. متأسفانه درباره کشمیری ابتدا اشتباه فکر می‌کردیم، ولی بعدها فهمیدیم بمب را گذاشته و فرار کرده است.

بمب‌ها آتشزا بود؟ اطلاعاتی ندارم. ظاهراً کشمیری را دیده بودند که حتی هنگام نماز هم مراقب دیگران بود.

از نظر شما شخصیت شهید باهنر در بین شخصیت‌های برجسته و شهدای بزرگ انقلاب چه جایگاهی دارد؟

این جایگاه را خدا تعیین می‌کند. تا جایی که می‌دانم شهید باهنر یک انسان واقعی، عاطفی و باتقوا بود. آن‌چه مسلم است ایشان یکی از یاران شورای انقلاب، باگذشت، باسواد و اهل مطالعه بودند. با شهادت متأسفانه سرمایه بزرگی را از دست دادیم.

مهدوی کنی هم بودم.

از خاطرات تان پس از دیدار با شهید باهنر در حزب جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ بگویید.

شهید باهنر انسانی باتقوا، سخنور، دارای اطلاعات مبسوط، باسواد، عاطفی و محبوب بودند. از دیگر مشخصه‌های این بزرگوار، پاک‌ی و طهارت و سلیم النفس بودن ایشان بود.

شهید باهنر از نظر خصوصیات روحی بسیار بااخلاق، متین و افتاده بودند، بدون این که در هنگام صحبت حالت تکبر داشته باشند و احساس برتری کنند. همه این‌ها در حالی بود که ایشان دارای مقام علمی، حوزوی، دانشگاهی و مبارزاتی بودند. شهید باهنر شکوه و هیمنه‌ای ویژه داشتند و به همین دلیل منافقین از آن عزیز می‌ترسیدند و می‌کوشیدند حق ایشان را ضایع کنند. از آن تاریخی که شما به حزب جمهوری اسلامی رفتید، ارتباط تان با شهید باهنر چگونه ادامه پیدا کرد؟

ما خدمت ایشان کار می‌کردیم ولی ارتباط و رابطه تشکیلاتی نداشتیم.

وقتی شما در کابینه شهید رجایی وزیر بودید، شهید باهنر هم وزیر آموزش و پرورش بودند. در آن مقطع ارتباط تان با ایشان چگونه بود؟

خب، احترام ایشان همیشه بر ما واجب بود ولی



اولین کابینه‌ای که در آن حضور داشتم، به نخست وزیر شهید رجایی بود. البته در تشکیل کابینه و انتخاب وزیر برای تعدادی از وزارتخانه‌ها از جمله وزارت کار، امور خارجه و بانک مرکزی و بین شهید رجایی و بنی صدر اختلاف نظر وجود داشت. پیش از بنده، شخص دیگری وزیر کار و امور اجتماعی بود و یکی دو ماه بعد هم من وزیر شدم.

پس از آن چه سمتی داشتید؟

مسئول صنایع بنیاد مستضعفان بودم.

سمت شما در کابینه شهید باهنر چه بود؟

در دولت شهید رجایی بنده را تأیید کردند و وزیر ایشان شدم، در واقع در همان دو سه ماهی که بین نخست وزیر شهید رجایی، رئیس جمهور شدنش و نخست وزیر آقای باهنر فاصله بود این اتفاق افتاد.

در واقع شما وزیر کار باقی ماندید؟

بله، البته پس از شهادت ایشان در کابینه آیت الله



اعضای حزب ملل در چنگال مزدوران رژیم ستم شاهی

درآمد



«شهید باهنر به لحاظ اخلاقی و سیره عملی الگوی خانواده و اقوام بود. همه منتظر بودند که ببینند آقای باهنر چه می کند و چه می گوید. رفتارشان با اطرافیان بسیار جذاب، با تواضع، با وقار و در کمال احترام بود. با هر کسی متناسب با خودش صحبت می کرد. همه را تکریم می کرد. در رفتار با پدر و مادر نیز ویژگیهای خاص خود را داشت. مقید بود که هر سال چند ماهی پدرش را به تهران بیاورد و از او پذیرایی کند. مرتب به پدر و مادر در کرمان و به همسبیره ها و برادرانش سر میزد.» دکتر ناصر باهنر، فرزند ارشد شهید دکتر باهنر است که خوشبختانه امروز به مراتب علمی بالایی دست یافته و در کسوت استاد و عضو هیأت علمی دانشگاه می کوشد فعالیتهای فرهنگی و علمی پدر را دنبال کند. این گفت و شنود را بخوانید:

شهید باهنر در قامت یک پدر در گفت و شنود شاهد یاران
با دکتر ناصر باهنر، فرزند شهید



شمع محفل

شهید باهنر برای اقوام و آشنایان چگونه فامیل و خویشاوندی بود؟

به لحاظ اخلاقی و سیره عملی الگوی خانواده و اقوام بود. شمع محفل ما بود. همه منتظر بودند که ببینند آقای باهنر چه می کند و چه می گوید. رفتارشان با اطرافیان بسیار جذاب، با تواضع، با وقار و در کمال احترام بود. با هر کسی متناسب با خودش صحبت می کرد. همه را تکریم می کرد. در رفتار با پدر و مادر نیز ویژگی های خاص خود را داشت. مقید بود که هر سال چند ماهی پدرش را به تهران بیاورد و از او پذیرایی کند. مرتب به پدر و مادر در کرمان و به همسبیره ها و برادرانش سر می زد.

از خواهران مکرّمه شهید شنیده ایم که منزل پدر شما در تهران، پناهگاه امنی برای فامیل و بستگانی بود که از کرمان به پایتخت می آمدند. مثلاً یکی از اقوام می گفت که با خانواده اش چند ماهی برای مداوا در تهران در منزل شما به سر می بردند. شهید باهنر کلاً همیشه اهل صلّه ارحام بود و به جز مواردی نظیر آن چه گفتید، در ایام عید نوروز و تابستان رفت و آمد زیادی با فامیل و برادران و خواهرانش داشت. همیشه با آغوش باز از آن ها پذیرایی می کرد. گاهی اتفاق می افتاد که آنان یک ماه، دو ماه حتی چند سال در نزد ایشان بمانند، بدون این که خم به ابرو بیاورد. وقتی به اقوام سر می زد، از تک تک بچه ها احوال پرس می کرد و از درس و مشق شان سؤال می کرد. هر وقت بحث از سوغاتی می شد، می گفت هیچ سوغاتی بهتر از کتاب نیست.

اسم بچه ها را ردیف می کرد و متناسب بار هر کدام چند کارتن کتاب می برد و به آن ها هدیه می داد. شهید باهنر برای شما چگونه پدری بودند؟

با ما رفتار بسیار خوبی داشت. رفتار او با مهربانی، صبر و حوصله و معرفت سرشته بود. شاید تعجب کنید اما بعدها که وزیر شدند، با توجه به خستگی و نگرانی و مشکلات ناشی از کار وزارت، وقتی وارد منزل می شدند، درست مثل کسی بودند که تازه از خواب بلند شده است. یعنی اینقدر با نشاط به منزل می آمدند و به همه ما روحیه می دادند.

اتفاقاً جالب است که از زبان دیگر دوستان و بستگان شهید نیز شنیده ایم که با وجود پرکاری و کثرت مشغله و مسئولیت، همیشه حسن خلق و رفتار خود را حفظ می کردند.

دقیقاً. مثلاً بنده به خاطر دارم که تا ساعت یازده دوازده شب، در کار منزل با والدۀ همکاری می کردند. در مجموع من عصبانیت ایشان را به یاد ندارم. فکر نمی کنم کسی هم از ایشان عصبانیتی

شهید باهنر کلاً همیشه اهل صلّه ارحام بود و به جز مواردی نظیر آنچه گفتید، در ایام عید نوروز و تابستان رفت و آمد زیادی با فامیل و برادران و خواهرانش داشت. همیشه با آغوش باز از آنها پذیرایی می کرد.

دیده باشد. در این باره نقل قول مشابهی هم از مرحوم سیدرضا برقی شنیده ایم. اتفاقاً خوب است یاد می کنیم از ایشان که به نظر بسیاری - از جمله دوستان و یاران شهید باهنر - نام و خدمات ایشان در تاریخ انقلاب اسلامی تا حدی فراموش شده است...

واقعاً که یادشان به خیر؛ مرحوم برقی همواره از پدر ما به نیکی یاد می کرد، ضمن این که در سازمان کتاب های درسی همکار شهید باهنر بود. روزی در سال های آخر عمر آقای برقی به دیدن شان رفتم، آن روز در حالی که سخت متاثر بود و احساساتش را با گریه بروز می داد، به من گفت پدرتان بسیار صبور و کم حرف بود. من در تمام پانزده سالی که با ایشان همکاری و هم اتاق بودم، حتی یک بار هم پیش نیامد که هیچ گونه عصبانیت یا ناراحتی از این بزرگوار ببینم.

جالب است که آقای برقی - رحمت الله علیه - آن روز با نقل آن خاطره می گفت بارها پیش آمده بود که خود من در مقابل جناب دکتر باهنر عصبانی شدم، ولی ایشان هیچ گاه از روی عصبانیت با من صحبت نکرد.

راستش به همین دلیل است که همیشه فکر می کنم جای یک مصاحبه مفصل با مرحوم برقی درباره ابوی بزرگوارتان خالی است. در حد امکان بفرمایید که ایشان چه خاطرات دیگری را برای شما تعریف کردند؟



اتفاقاً مرحوم برقی خاطره ای هم از همان دوران تألیف کتاب های دینی تعریف کرد و گفت شهید باهنر آن قدر به این کتاب های درسی اعتقاد داشت که حتی برای یک دوره پیش از دبستان هم کتاب نوشته بود. همیشه یک مشغله مهم برای پدرم، مسائل فرهنگی بود. در کنارش برای مبارزه علیه رژیم ستمشاهی نیز اهمیت زیادی قائل بودند، مثلاً طبق آنچه از اوایل دوران اوج گیری انقلاب خاطر می آید، دقیقاً پانزدهم شهریورماه ۱۳۵۷ بود که می خواستیم به منزل جدیدمان اسباب کشی کنیم. فردایش یعنی روز ۱۶ شهریور هم قرار بود آقای باهنر در جمع انقلابیون سخنرانی کنند.

ایشان سخنران همان نماز عید فطر معرفی بودند که در تپه های قیطریه به امامت شهید دکتر مفتاح با شکوه هر چه تمامتر برگزار شد.

بله، در واقع امام جماعت آن روز شهید مفتاح بودند و سخنران مراسم نیز پدرم.

تقارن جالب این است که هر دو بزرگوار، جزو حوزویان دانشگاهی یا - فرقی نمی کند - دانشگاهیان حوزه های علمیه بودند.

دقیقاً. این بزرگان جزو اصلی ترین حلقه های واسطه بین حوزه و دانشگاه در راستای اهداف عالی فرهنگی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام بودند. باری شب ۱۶ شهریور ما در منزل شهید دانش آشتیانی میهمان بودیم، که بعدها نام شان را جزو شهدای حادثه هفتم تیر دیدیم. ایشان دختر مکره ای به نام محبوبه خانم داشتند که در روز هفده شهریور شهید شد. شب شانزدهم که منزل دانش آشتیانی بودیم، شهید باهنر پرسید چه کسی امروز در راه پیمایی شرکت داشته و آقای دانش جواب داد دخترم محبوبه خانم از اول تا آخر راه پیمایی حاضر بوده و اطلاعات خوبی در این باره دارد.

پدرم از محبوبه خانم پرسید که جمعیت چقدر بود؟ شعارهای شان چه بود؟ شرکت کنندگان چه کسانی

بودند؟ خلاصه، پدر، سؤال های زیادی را طرح کردند وقتی پی بردند که تعداد افراد تظاهرکننده زیاد بوده و مردم تا این حد شور و شوق انقلابی دارند خیلی خوشحال شدند. ما نیز خوشحال شدیم...

از روز جمعه سیاه یا ۱۷ شهریور و شرایط پدرتان در این واقعه چه خاطراتی دارید؟

به اتفاق شهید باهنر و خانواده گرفتار نقل و انتقال به منزل جدید بودیم که خبردار شدیم آن فاجعه در میدان شهدا اتفاق افتاده است. ما در منزل تلفن نداشتیم و پدر برای هر تماس با احتیاط و اضطراب و نگرانی به میدان جماران می رفت. آن جا یک باجه تلفن عمومی بود. آن روز از آن جا به منزل یکی از آشنایان - مرحوم آیت الهی که در میدان شهدا منزل داشت - زنگ زد و از اتفاقاتی که افتاده بود، سؤال کرد.

از مسائل و مشکلاتی که در راه پرمخاطره مبارزات برای پدر عزیزتان پیش می آمد بگویید.

به یاد دارم که ساواک در منزل و خارج از منزل مزاحمت های متعددی برای ایشان به وجود آورد.

پدر همیشه نسبت به فعالیت های انقلابی و فرهنگی ضد رژیم اهتمام جدی داشت. سال ۱۳۵۵ یک روز صبح که از خواب بیدار شدیم، دیدیم که قسمت مهمان خانه منزل مان تا حدی به هم ریخته است. جای کفش های آن ها روی فرش ها مانده بود و آشغال سیگار و میوه همه جا پراکنده شده بود. کلاً چند تا اتاق را به هم ریخته بودند. متوجه شدیم شب قبل در حالی که ما خواب بودیم، ساواک مخفیانه وارد منزل شده و خانه را به هم ریخته است، تا احیاناً اسناد و مدارکی به دست بیاورد. ما برای پی گیری، حتی به یک نفر شب گردی که در محله گشت می زد نیز اعتراض کردیم، گفت من آن ها را دیدم، ولی تهدیدم کردند و گفتند اگر حرفی بزنی دستگیرت می کنیم و تو را با خودمان می بریم، من هم ترسیدم و مجبور شدم که چیزی نگویم. نظیر این مزاحمت ها همیشه وجود داشت.

از چگونگی بنیانگذاری و فلسفه وجودی نهادها و مؤسساتی چون «دفتر نشر فرهنگ اسلامی» بگویید.

اتفاقاً خوب شد به اینجا رسیدیم، چرا که بسیاری از خاطرات من برمی گردد به فعالیت های فرهنگی و تأسیس مؤسسات و بنیادهای فرهنگی که در واقع، یک پوشش فرهنگی برای مبارزات بود. البته اهداف فرهنگی را هم برای آن ها تأمین می کرد. یکی از این مؤسسه ها دفتر نشر فرهنگ اسلامی بود. در آن زمان پدرم معتقد بودند بسیاری از انتشاراتی ها،

گاهی اتفاق می افتاد که فامیل، یک ماه، دو ماه حتی چند سال در نزد ایشان بمانند، بدون اینکه خم به ابرو بیاورد. وقتی به اقوام سر میزد، از تک تک بچه ها احوالپرسی می کرد و از درس و مشقشان سؤال می کرد.

کتاب هایی چاپ می کنند که توجهی به نیازهای دینی و فرهنگی و اعتقادی مردم ندارند. به همین سبب ضروری می دیدند که افراد متدین و اهل فکر دور هم جمع شوند و مؤسساتی ایجاد کنند و کتاب هایی متناسب با نیازهای جامعه مسلمان منتشر کنند. فلذا خودشان نیز با همکاری عده ای از همکاران و دوستان هم درد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی را تأسیس کردند.

در این راه چه مسائلی را پشت سر گذاشتند و چگونه توانستند این دفتر را راه اندازی کنند؟

مثلاً به یاد دارم که پدر با چه ذوق و شوقی جهت پیشرفت و توسعه این دفتر فعالیت می کرد. گاهی شب ها که به منزل می آمد، می گفت یک سری دستگاه های زیراکس خریده ایم و این کتاب ها را هم چاپ کرده ایم. همیشه با اشتیاق زیادی تازه ترین آثار دفتر را به ما نشان می داد. به این مؤسسه خیلی دل بسته بود. هدفش این بود که به شایستگی بر جامعه تأثیرگذار باشد. کتاب های زیادی اثر دست و ذهن افراد متدین و اهل فکر بود که مجالی برای چاپ و انتشار پیدا نمی کرد و در این مرکز به کوشش پدرم و همکارانش منتشر می شد. چاپ و انتشار بسیاری از این کتاب ها توسط رژیم ممنوع بود. معمولاً وقت قابل توجهی از پدرم صرف اداره و تجهیز این دفتر می شد.

ماجرای تشکیل کانون توحید چه بود؟

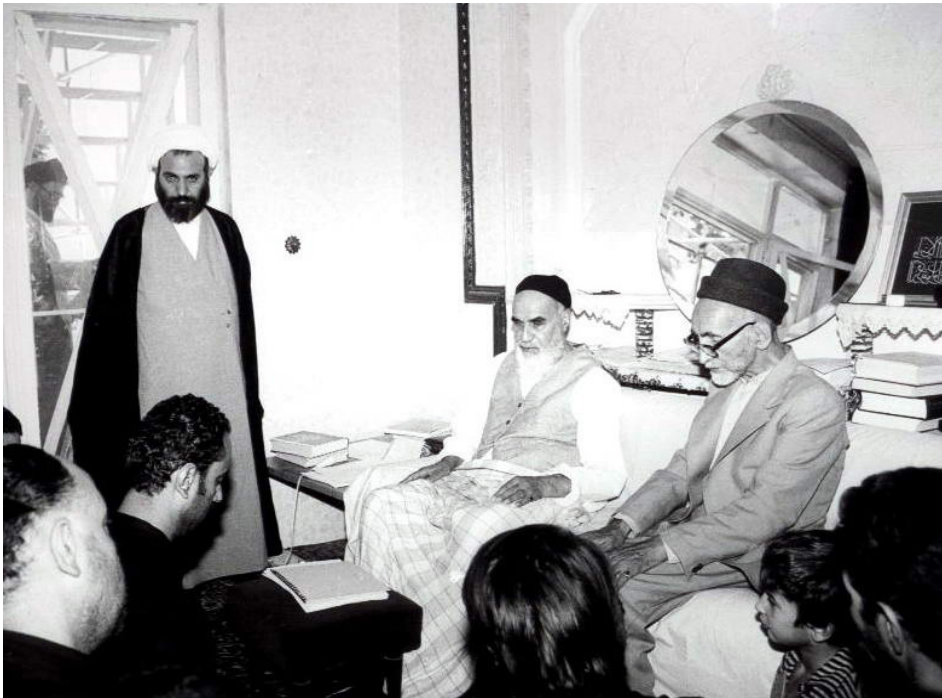
حتماً می دانید که حسینیه ارشاد تا مقطعی، مرکز خوب و مفیدی برای سخنرانی بود که حرف هایی تازه برای گفتن داشتند. جوانان را در آن جمع می کردند و برای شان، مسائل اعتقادی، اجتماعی و فرهنگی را می گفتند. متأسفانه در نهایت، مدیریت این حسینیه به دست کسانی افتاد که برای شهید باهنر، شهید بهشتی و آقای هاشمی رفسنجانی و هم فکran آن ها جایی باقی نماند، فلذا مکان دیگری را در نظر گرفتند. یکی از دوستان متخصص نیز نقشه آن را کشید و این مجموعه فرهنگی قبل از انقلاب در میدان توحید، خیابان پرچم راه اندازی شد.

کانون توحید یک مجموعه فرهنگی دارای سالن اجتماعات، کتابخانه و اتاق هایی برای برگزاری جلسات مختلف بود. تا جایی که به خاطر دارم، برای بچه های کوچک، از جمله دبستانی ها، همچنین دانش آموزان راهنمایی و دبیرستانی جلسه داشتند. آقای راستگو آن جا می آمد و برای بچه ها کلاس می گذاشت.

همان آقای راستگو که بعد از انقلاب، برای بچه ها در تلویزیون، برنامه بازی با کلمات را اجرا می کردند.

بله، البته کانون توحید برای والدین دانش آموزان هم جلساتی داشت. حاج آقا قرائتی هم می آمد و کلاس های منظمی می گذاشت و جلسات عمومی باشکوهی تشکیل می شد. سخنرانان برجسته ای چون شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر و دیگران دعوت می شدند و پیرامون مسائل اعتقادی سخنرانی می کردند و در لا به لای مطالب، مباحث انقلابی و مشکلات اجتماعی زمان را هم مطرح می

خانواده شهیدان باهنر و رجایی در محضر امام (ره)



کردند. خاطرم هست که یک شب بارانی، شهید مطهری سخنرانی داشتند. جمعیت بسیار زیادی در آن جا جمع شده بودند. ایشان سخنرانی بسیار پرشوری ایراد کردند. بحث های انقلابی، هم چون مباحث مربوط به حضرت امام خمینی (ره) را مطرح می کردند. خلاصه، جلسه تمام شد. شهید مطهری با شهید باهنر آمده بود و در برگشت همراه ایشان بود. خانواده شهید مطهری هم آمده بودند و من نیز داخل ماشین بودم. اواسط راه متوجه شدم که اتومبیل دیگری جلوی ما پیچید و یک نفر سرش را از پنجره بیرون آورد و گفت نگه دارید. شهید مطهری متوجه شد که ماشین ساواک است. به ناچار ماشین را متوقف کرد و پایین آمد. آقای مطهری اسناد مدارکی همراهش بود که فوری از جیبش بیرون آورد و داخل ماشین گذاشت و پیاده شد. ساواکی ها ایشان را به طرف ماشین هدایت کرده و با خودشان بردند. بعد از این که خانواده شهید مطهری را به منزل رساندیم و به منزل خودمان رفتیم، شهید باهنر گفت برمی گردیم پیش خانواده آقای مطهری تا احساس دلنگی نکنند.

مثل این که خوشختانه دستگیری ایشان طولانی نشد و به زودی به منزل برگشتند...

درباره مدرسه رفاه هم بگویید.

یکی دیگر از مراکزی که توسط ایشان و شهید رجایی و جناب آقای هاشمی رفسنجانی تأسیس شد، مدرسه رفاه بود. در آن اوضاع و احوال، کمتر مدرسه ای برای دختران خانواده های متدین و انقلابی وجود داشت که به لحاظ فرهنگی و دینی، تأملات لازم را در نظر بگیرد. مؤسسه فرهنگی رفاه با این هدف و صدرد با دیگر اهدافی که انقلابی هم بود تأسیس شد و تبدیل به مرکزی برای تربیت دختران خانواده های متدین شد. مرکزی تا این خانواده ها دختران شان را با اطمینان خاطر به آنجا بفرستند و از تربیت آن ها مطمئن باشند. این مکان، در عین حال مرکزی هم برای جوانان انقلابی، همچون جمعیت مؤتلفه شد و جلسات مستمری توسط آنان در این مرکز برگزار می شد. به خاطر دارم که شهید باهنر وقت زیادی را برای آموزش آنجا اختصاص داده بود. همچنین به عنوان مسئول مؤسسه مصمم بود تا در جمع والدین دانش آموزان شرکت و برای آن ها صحبت کند و خودش از نزدیک با جزئیات کار آشنا بشود و کارها را زیر نظر داشته باشد. الان این مؤسسه یکی از بزرگ ترین و مشهورترین مدارس دخترانه کشور است. از مؤسسات دیگر، مؤسسه مفید بود که در قالب یک مدرسه تأسیس شد. در آن جا، هم کار فرهنگی انجام می شد و هم جلساتی برای انقلابیون تشکیل می شد.

مؤسسه مفید را می فرمایید که مؤسس آن حضرت آیت الله موسوی اردبیلی بودند و در خاطرات شان نیز به نقش شهید دکتر باهنر اشاره کردند. در واقع این عزیزان از هر فرصت و موقعیتی برای نزدیک کردن نیروهای انقلابی استفاده می کردند؛ البته در نهایت زیرکی و سلیقه و با کمترین امکان ردیابی و لو رفتن توسط نیروهای منحن رژیم...

یک سری از فعالیت های ایشان در سازمان تألیف کتب درسی بود. من همراه ایشان به محل کارش می رفتم. در آن جا به طور مرتب و مداوم مشغول تألیف بود. در عین حال، پدر، مقید بود که در عیدها و تابستان ها به سفر برود و خانواده را هم با خود ببرد. در این سفرها برای برگزاری جلسات پرسش و پاسخ به خصوص در جمع معلمان دینی برنامه ریزی می کرد و طی آن ها به ابهامات معلمان پاسخ می داد.

ایشان سال هایی از عمرش را صرف تألیف کتب دینی کرد. این کتاب ها تأثیر بسیاری بر چند نسل دانش آموز نسل دبستانی، راهنمایی و دبیرستانی گذاشت و خود یکی از عوامل مهم پیشبرد انقلاب و تحقق نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود.

بیان داستان های خیلی جذاب، با این هدف که پدر و مادرها این داستان ها را برای بچه های شان نقل کنند و بچه ها از شنیدن این داستان های دینی لذت ببرند؛ یعنی شهید باهنر تا این حد به آموزش های مذهبی اعتقاد داشت. با توجه به این که درجه دکتری داشت و از نظر حوزوی در حد اجتهاد بود، کسر شأن خود نمی دانست که برای بچه های پیش دبستانی، دبستانی و راهنمایی یک سری کتاب بنویسد. این را خدمت به جامعه و رضایت مندی خداوند می دانست. ایشان برای تربیت معلم و آموزش های مکاتبه ای هم کتاب می نوشت.

این خواست خداوند بود که با همت ایشان و شهید بهشتی و عده دیگری از دوستان شان، چراغ معارف ناب اسلام و انقلاب و مبارزه روشن نگه داشته شود. رژیم ستمشاهی بعدها متوجه تأثیر این کتاب ها بر تربیت دینی دانش آموزان شد و دور کلماتی را که جنبه انقلابی و مبارزه داشتند، خط قرمز کشید تا در تجدید چاپ آن ها را حذف کند. البته با شروع روند سریع انقلاب، رژیم هیچ وقت نتوانست به این هدف خود برسد.

راستش بیشتر اطلاعاتی که نسل های جدید و

بله، آن جلسات نیز به ظاهر در پوشش جلسات فامیلی و خانوادگی شکل می گرفت و ترکیبی بود از اساتید و کسانی که دست اندرکار مبارزه بودند. در این جلسات مسائل زیادی مطرح می شد. شهید باهنر هم به مسائل پاسخ می دادند.

گویا یک شرکت اختصاصی هم راه اندازی شد که هدفش بیشتر گرد هم آوردن افراد انقلابی و مکتبی بود.

بله، شرکتی بود به نام «سبزه» که سهامدارانش عمدتاً بازاریان محترمی اهل انقلاب و مبارزه بودند. آن ها هر چند ماه یک بار جلساتی به طور مرتب به صورت اردوی خارج از شهر داشتند. در آن اردوها افراد متعددی سخنرانی می کردند. مباحث این جلسات اعتقادی و فرهنگی بود. شهید بهشتی، شهید باهنر و آقای هاشمی رفسنجانی عضو این شرکت بودند. این مرکز نیز که برای فعالیت های انقلابی ایجاد شده بود، محل برگزاری جلسات ویژه بین روحانیت دست اندرکار مبارزه و انقلاب بود. در آن جا بحث های بسیار خصوصی مطرح می شد، بیش تر با موضوع هماهنگی فعالیت های مبارزاتی و انقلابی. این جلسات در منزل شهید بهشتی و آقای هاشمی رفسنجانی تشکیل و به صورت دوره ای در منازل برگزار می شد.

در خصوص نگارش کتب تعلیمات دینی برای مدارس توسط پدر بزرگوارتان خاطره ای دارید؟

هر وقت بحث از سوغاتی می شد، شهید دکتر باهنر می گفتند هیچ سوغاتی بهتر از کتاب نیست. اسم بچه ها را ردیف می کردند و متناسب بار هر کدام چند کارت کتاب میبردند و به آنها هدیه می دادند

جوانترها از شهید باهنر دارند مربوط می شود به وقایع سال های نخست انقلاب و - بیش از آن شاید - درباره چالش ها و اختلافات طیف یاران اصیل حضرت امام با منافقین؛ که پدر شما نیز در کنار شهیدان بهشتی و رجایی و حضرت آیت الله خامنه ای، جزو یاران ولایی و جبهه مقابل منافقین و معاندین نظام بودند. دوست داریم به نقش شهید بزرگوار دکتر باهنر در فعالیت های میدانی مربوط به انقلاب اسلامی، جدای از

شاید تعجب کنید اما بعدها که پدرم وزیر شدند، با توجه به خستگی و نگرانی و مشکلات ناشی از کار وزارت، وقتی وارد منزل می شدند، درست مثل کسی بودند که تازه از خواب بلند شده است. یعنی اینقدر با نشاط به منزل می آمدند و به همه ما روحیه می دادند.

فعالیت های فرهنگی قبل و بعد از پیروزی نهضت که کمابیش با آن ها آشنا هستیم پردازید. چیزهایی مثل تلاش های پدر در ایام پیروزی و بعد از آن تا زمان یکی دو سال اول شکل گیری نظام.

ایشان در شمار برنامه ریزان انقلاب بود. در دوران انقلاب چون پدرم خیلی اوقات شب ها به منزل نمی آمد ما هفته ها در منزل دایی مان بودیم. ایشان گاهی سر می زد و دوباره می رفت. در طول دوره انقلاب، از دست اندرکاران انقلاب بود. ما خیلی کم ایشان را می دیدیم، انقلاب که پیروز شد، ایشان مرتب در معیت حضرت امام (ره) بود. جلسات شورای انقلاب که شکل گرفت، پدر، در واقع یکی از آمل های قدیم و دیرینه خودش را در حال تحقق می دید. از آنجا نیز کما فی السابق، تمام وقت خود را وقف انقلاب کرد. یادم است که در دوره انقلاب سفری به قزوین داشت تا در ارتباط با فاجعه قزوین سخنرانی کند که تانک ها به جمعیت حمله کردند. بعضی از مردم زیر تانک ها ماندند، کشتار زیادی شد. ایشان آن شب از قزوین برگشت. مرا صدا کرد، در حالی که چشمانش پر از اشک بود، روی زمین نشست، از اتفاقی که در قزوین افتاده بود، برایم صحبت کرد. به من گفت به مادرت چیزی نگو، ممکن است ناراحت شود. من احساس کردم که چه قدر دل ایشان پر از غم و اندوه است. انگار دنبال کسی می گشت تا با او درد دل کند، خوشبختانه من آن جا بودم و با من درد دل کرد.

وقتی هم که فاجعه مسجد جامع کرمان اتفاق افتاد و خبرش به ایشان رسید، گفت هر چه سریع تر اگر عکس یا مطالبی هست، بدهید تا برای چاپ به روزنامه ها بفرستیم. همان شب تعدادی از اقوام از کرمان عکس ها و مطالب مربوطه را آوردند. ایشان فوراً آن ها را به چند روزنامه فرستاد. فردای همان روز این مطالب در روزنامه ها چاپ شد. بعد از انقلاب، از طرف امام (ره) مسئولیت های متعددی به پدر محول شد، به طوری که مرتب درگیر انجام آن مسئولیت ها بود.

همان طور که اشاره کردید، یکی از نقاط برجسته

زندگی مبارزاتی و کارنامه درخشان کاری پدرتان عضویت در شورای انقلاب بود که شهید باهنر به عنوان یکی از یاران نزدیک و معتمد حضرت امام و صد البته ملت عزیزمان در آن ایفای نقش می کردند. از این دوران چه خاطراتی دارید؟

به حضور مستمر و مفید در جلسات شورای انقلاب بسیار اهمیت می داد و می گوشید مرتب در آن جلسه ها شرکت کند. اتفاقاً یکی از این جلسات هم در منزل ما برگزار شد که مقارن با دوره ریاست جمهوری بنی صدر بود. من برای پذیرایی میهمان ها رفتم که متوجه می شدم نوع حرف زدن بنی صدر با اعضای شورای انقلاب که همه از روحانیون برجسته بودند اصلاً مناسب نیست، به گونه ای که حتی نحوه نشستن او نیز جنبه اهانت آمیز داشت، مثلاً وقتی که همه می نشستند او پاهایش را دراز می کرد. از طرفی خیلی با تندی و بی احترامی با شهید بهشتی صحبت می کرد. حتی گاهی با تکبر و غرور داد می زد. شنیدم بعدها وقتی که از بنی صدر در مورد شورای انقلاب پرسیده بودند، ابتدا توهین های زیادی به شهید بهشتی کرده و بعد گفته بود باهنر هم اگر چه ظاهر آرامی داشت، ولی حرف هایی به من می زد که مثل یک موشکی از زیر میز به سمت من پرتاب می شد. منظور او این بود که حضور شهید باهنر در جلسات خیلی مؤثر بوده است.

واکنش شهید باهنر به ترورها و جنایت های ناجوانمردانه منافقین در آن سال ها چگونه بود؟ بعد از شهادت شهید مطهری و ترورهای دیگری که صورت پذیرفت، شهید باهنر از آن حوادث خیلی متأثر و ناراحت بود؛ چرا که همه ما شخصیت های ارزشمندی را از دست داده بودیم. امام تأیید کرده بودند که پدر محافظ داشته باشد. آقای باهنر مسئول ستاد انقلاب فرهنگی بود. جلسات زیادی داشت. وزیر آموزش و پرورش هم بود؛ وقت زیادی برای آموزش و پرورش صرف می کرد. صبح زود می رفت و تا دیروقت می ماند. من خسته می شدم. روز بعد به من می گفت بیا با من برویم. می گفتم نمی آیم، خسته می شوم. کمتر کسی همراه ایشان می رفت و خسته نمی شد. مدتی هم نماینده مجلس بود.

در اولین دوره مجلس شورای اسلامی...
بله، بنده بارها همراه ایشان به مجلس رفتم. در آن

جا هم مرتب مشغول کار بود، به حدی که از شدت کار خسته می شد و لحظاتی حتی نمی توانست چشمانش را باز کند. صبح ها چشمانش را گاهی با مواد دارویی شست و شو می داد. دکتر توصیه کرده بود که نباید کار کنید، در صورت ناچاری باید از عینک دودی استفاده و حجم کارتان را کم کنید. ایشان لبخندی زده و گفته بود ما سال های سال آرزوی رسیدن به چنین روزهایی را داشتیم. این روزها مگر می شود استراحت کرد؟ تا آن جا که بتوانیم باید کار کنیم.

از نقش و حضور شهید باهنر در حزب جمهوری اسلامی بگویید.

لا به لای آن همه فکر، برنامه و مشغله، یکی از جاهای دیگری که ایشان رفت و آمد داشت، دفتر حزب بود. آن جا با مرحوم شهید بهشتی، مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی و دیگران کار می کرد. مقید بود که در جلسات حزب شرکت کند. من شاهد بودم که چه تعداد جوان دور این بزرگواران حلقه می زدند و بحث و پرسش و پاسخ داشتند. هر جا که می رفت تعداد زیادی دنبال ایشان بودند. البته بعضی از جوانان با شهید بهشتی بیش تر مانوس بودند و بعضی هم با شهید باهنر...

اتفاقاً جالب است که نه فقط دست تقدیر، بخش زیادی از زندگی، تلاش ها و مبارزات و فعالیت های فرهنگی شهید بهشتی و پدرتان را به هم گره زده بود، که از طرفی این دو بزرگوار همچون دو میوه کمیاب بهشتی در بسیاری از موارد، مشابهت زیادی با همدیگر داشتند. از جمله این که - همچنان که اشاره شد - هر دو دارای مدرک دکتری از دانشگاه های معتبر بودند، هر دو در مقاطعی دیر کل حزب جمهوری اسلامی شدند و در نهایت، هر دو توسط شقی ترین افراد به طرزی ناجوانمردانه شهید شدند.

جالب است که وقتی جمعی از دوستان از شهید بهشتی خواسته بودند برای بعضی مواقع نمی توانیم شما را ببینیم، یک نفر را معرفی کنید، ایشان گفته بودند اگر به من دسترسی نداشتید به آقای دکتر باهنر مراجعه کنید. همان جا شهید بهشتی در تکمیل فرمایش خود گفته بودند ۹۵ درصد از ویژگی های ما مشابه همدیگر است و فقط ۵ درصد با هم اختلاف داریم که این ۵ درصد نیز به ویژگی های



خانواده شهید باهنر در محضر امام (ره)

و کار می کردند. در یک گوشه اتاق بساط چای و سماور، استکان و قندان بود. یک زیرانداز ساده ای هم انداخته بودند. در اوج آن دوران بحرانی و شرایط جنگ، به همین سادگی کشور را اداره می کردند... از شهادت آن بزرگوار که در کنار یار دیرینه خود و رئیس جمهور محبوب همه ما یعنی شهید محمدعلی رجایی به این فوز عظمی نائل شدند بگویید.

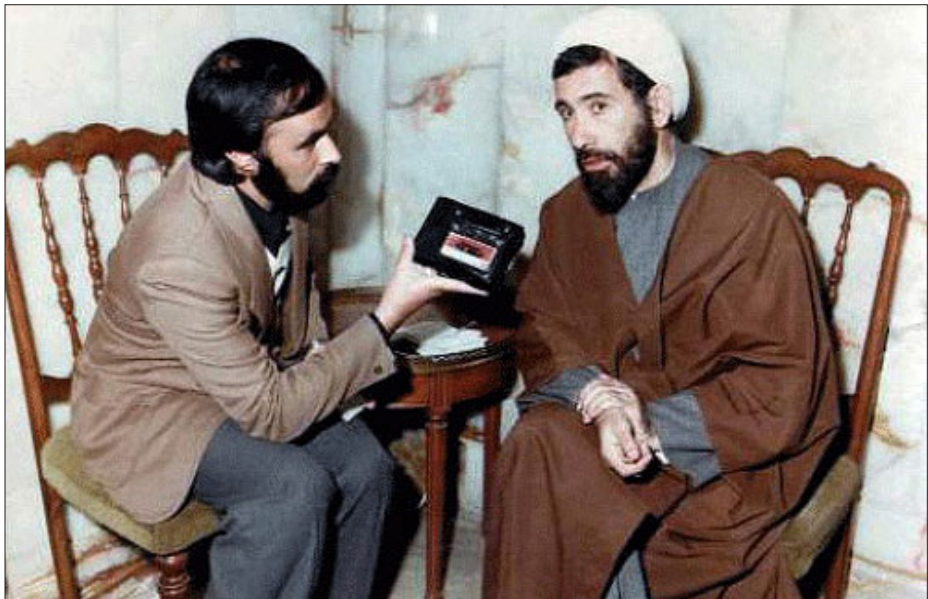
روز هشتم شهریور برنامه کلاس های تابستانی داشتیم. خودم را آماده می کردم که به این کلاس ها بروم. ناگهان صدای انفجار بمبی را شنیدم. وقتی وارد حیاط شدم، دیدم حیاط پر از خرده شیشه و تکه های آجر است. وقتی نگاه کردم دیدم ساختمان نخست وزیری در آتش می سوزد. مدت ها طول کشید تا آتش خاموش شد. متوجه شدم آقای رجایی و پدرم در این جریان به شهادت رسیده اند. این اتفاقی بود که چند سال منتظر آن بودیم. این حادثه هر چند برای ما بسیار ناراحت کننده و غم ناک بود، ولی مایه افتخار و مباهات کشور عزیزمان و نظام مقدس جمهوری اسلامی شد.

و پرسش آخر اینکه؛ موقع بازدید از موزه شهید باهنر در شهر کرمان، به اثری خوشنویسی شده برخورد کردم که مزین به یکی از سروده های شهید بود. درباره این بخش از زندگی فرهنگی و هنری شهید باهنر، یعنی شعر و شاعری، کمتر صحبت شده است. بفرمایید که آیا ایشان تفتنی

به یاد دارم که پدر با چه ذوق و شوقی جهت پیشرفت و توسعه این دفتر نشر فرهنگ اسلامی فعالیت می کرد. گاهی شبها که به منزل می آمد، میگفت یک سری دستگاه های زیراکس خریده ایم و این کتابها را هم چاپ کرده ایم. همیشه با اشتیاق زیادی تازه ترین آثار دفتر را به ما نشان می داد.

شعر می گفتند یا به صورت جدی و همچنین اینکه؛ چه مقداری از اشعار این بزرگوار در دسترس قرار دارد و به یادگار مانده است؟

خاطرم هست شهید باهنر، پیوسته به دیوان اشعار شاعرانی مثل حافظ، مولوی و سعدی خیلی علاقه مند بودند و در کلام شان نیز از گنجینه وسیع ادبیات فارسی، اشعار شاعران و ضرب المثل های شیرین مان سود می بردند. معمولاً اشعاری را که می پسندیدند در دفترچه یادداشت خود می نوشتند تا آن ها را حفظ کنند و به مناسبت به کار ببرند. اما در مورد شاعری ایشان اینکه؛ گاهی که شعر می سرودند در دفترچه سبزرنگی آن ها را می نوشتند. متأسفانه بعد از به شهادت رسیدن دکتر باهنر، ما دیگر اثری از این دفتر پیدا نکردیم. فقط به دو غزل با تخلص «باهنر» برخوردیم که آن ها را به بنیاد شهید تحویل دادیم. حتماً یکی از این اشعار، همانی است که شما در موزه دیده اید...



برای معرفی به مجلس و نخست وزیری مطرح شد، برای اولین بار بود که یک روحانی در منصب بالای اجرایی کشور قرار می گرفت. در این رابطه سؤال های متعددی مطرح بود. خلاصه، جلسه ای تشکیل دادیم و همه دوستان آمدند. آقای رجایی و آقای باهنر با هم شرکت کردند تا درباره نخست وزیری پدرم بحث و تبادل نظر بشود. بحث های زیادی مطرح شد. بعد آقای باهنر صحبت کرد و در آخر گفت به خدا قسم اگر من ذره ای تردید داشتم که از عهده این کار سنگین بر نمی آیم، این کار را نمی پذیرفتم ولی امید زیادی دارم که با کمک الهی این کار را با موفقیت انجام دهم. صحبت ایشان در واقع تمام کننده آن جلسه بود. واقعاً دوره نخست وزیری شهید باهنر به همه ثابت کرد که روحانیت ما علاوه بر کارهای فرهنگی، آموزشی و تربیتی تا چه حد توان کار اجرایی سنگین را دارد. در دوره نخست وزیری ایشان به علت حجم کارها مجبور شدیم منزل مان را به یکی از منازل سازمانی نزدیک نخست وزیری منتقل کنیم. مدتی که آن جا بودیم، بعضی شب ها پدر به منزل نمی آمد. اگر در آن دوره وارد اتاق رئیس جمهور و نخست وزیر می شدید، می دیدید که چگونه این دو بزرگوار در یک اتاق محقر به اداره مملکت مشغول هستند. در یک گوشه اتاق دو میز تحریر وجود داشت، پشت آن دو میز می نشستند

جسمانی مان مربوط می شود. تا این حد این دو بزرگوار به هم نزدیک بودند. یکی از دوستان نقل می کرد که ما ملاقاتی با شهید باهنر داشتیم. وقتی وارد اتاق شدیم، دیدیم که ایشان خیلی خسته اند. به آقای باهنر گفتیم مقداری استراحت کنید، بعداً خدمت تان می رسیم. ایشان گفتند نه، صحبت تان را بکنید گوش می کنم، من عادت دارم. همین جور که صحبت می کردیم، دیدیم که شهید باهنر پشت میز خواب شان برد. مدتی طول کشید تا از خواب بیدار شدند. بعد که متوجه شدند در بین صحبت ها خواب شان برده است، لیخندی زده و عذرخواهی کردند و گفتند خوب، استراحت مان را هم کردیم، شما بقیه مسائل را بفرمایید. ایشان تا این حد کار می کرد. شهید بهشتی روی ایشان تأثیر بسیار زیادی داشت. من خاطرم است که هر وقت منزل شهید بهشتی می رفت، اشک در چشمانش حلقه می زد. خیلی با تجلیل از ایشان یاد می کرد. طبیعی بود، چون سال های سال با ایشان کار کرده بود. حادثه غم انگیز شهادت شهید بهشتی تأثیرات ناراحت کننده ای بر ایشان گذاشت. دوره نخست وزیری پدرم نیز هرچند کوتاه بود، اما خاطرات زیادی از او به جای مانده است.

آقای اعتمادیان، یکی از دوستان شهید باهنر، نقل می کرد که وقتی بحث کاندیدا شدن آقای دکتر باهنر



درآمد



«یک بار که شهید باهنر به مدت یک سال در زندان بودند، خودشان بعدها تعریف کردند که صبح یکی از روزها دو مأمور، پوششی مانند کت را روی صورتم انداخته بودند و مرا از بازداشتگاه برای بازجویی بردند. یکی از آنها یک لغت انگلیسی گفت و پرسید حاج آقا! معنی این کلمه چه میشود؟ برادرم پرسیده بود شما از کجا میدانید که من چقدر سواد دارم؟ آنها گفته بود کسانی که اینجا بازداشت شده اند همه تحصیلکرده اند و در حد دکتری و فوق لیسانس سواد دارند و هیچکدام، افراد عادی و عامی نیستند. قبلش هم اخوی نتیجه گرفته بودند که افراد سیاسی معمولاً با سواد هستند.» حاجیه خانم مطهره باهنر، خواهر مکرمه شهید، در مصاحبه ای که پیش رو دارید از زندگی، مجاهدات و شخصیت برادر بزرگوارش برایمان می گوید:

شهید باهنر در قامت یک برادر در گفت و شنود شاهد یاران با حاجیه خانم مطهره باهنر، خواهر مکرمه شهید

شخصیتی بسیار خوب و کامل...

کلیوی داشت، به تهران می رفتیم و ایشان با همه گرفتاری هایش شب ها به نزد ما می آمد. همسر برادرمان نیز از همه نظر به ایشان می آمد و به لحاظ اخلاق و شخصیت، انسان ممتاز و خوبی بود. شهید باهنر ایام کوتاهی نخست وزیر بودند. یک دفعه که به تهران و منزل ایشان رفته بودیم، تماس گرفتند و گفتند امشب به منزل می آیم، اما گویا منافقین در بین راه، طی اقدامی نافرجام، به آن ها حمله و تیراندازی کرده بودند. همراهان آقای باهنر نیز ایشان را به ساختمان نخست وزیری برگردانده بودند، که باعث شد ما برادرمان را نبینیم. خلاصه، پس از یکی دو هفته از وقوع آن حادثه، قرار بود بعد از ظهر یک روز، جلسه ای داشته باشند. پیش از جلسه هم گفته بودند در نخست وزیری برای ناهار به همراه آقای رجایی، چند لقمه نان با پنیر و انگوری یا هر چیزی که موجود باشد می خوریم. آن جلسه ساعت سه بعد از ظهر روز هشتم شهریورماه سال ۱۳۶۰ برگزار شد که با انفجار یک بمب آتش زا هر دو عزیز به شهادت رسیدند.

از مبارزات شهید باهنر در دوران طاغوت خاطره ای به یاد دارید؟

البته به دلیل این که ایشان سال های زیادی را در شهر کرمان نبودند، بنده خاطره زیادی ندارم. اما خوب یادم است، یک بار که شهید باهنر به مدت یک سال در زندان بودند، خودشان بعدها تعریف کردند که صبح یکی از روزها دو مأمور، پوششی

اگر روزی برای رسیدن به کلاس دیرمان شود آن پنج ریال را هم کرایه می دهیم و دیگر از ظهر تا شب چیزی نمی توانیم بخوریم. بحمدالله اخوی درس شان را به اتمام رساندند و برای گرفتن مدرک دکتری به تهران رفتند. اگر اشتباه نکنم آن زمان پنج

شهید باهنر بسیار دست و دلباز و میهماندوست بودند. ما بارها برای معالجه فرزندان که بیماری کلیوی داشت، به تهران می رفتیم و ایشان با همه گرفتاری هایش شبها به نزد ما می آمد. همسر برادرمان نیز از همه نظر به ایشان می آمد و به لحاظ اخلاق و شخصیت، انسان ممتاز و خوبی بود.

نفر در ایران برای اخذ مدرک دکتری الهیات قبول شدند. در واقع، از این مقطع به بعد، حاج آقای ایران منش برای اشتغال به کار دبیری به کرمان آمدند و برادر ما هم درس شان را ادامه دادند. یک بار، مادرم، زمانی که بیمار شد، از روی سادگی، گرفتن مدرک دکتری پسرش را معادل «پزشک شدن» او پنداشته بود و می گفت محمدجواد! حالا که دکتر شدی، معاینه ام کن و یک نسخه برایم بنویس. ایشان در پاسخ می گفتند من که طیب نشده ام...

از اخلاق اخوی شهیدتان بگوئید.

شهید باهنر بسیار دست و دلباز و میهمان دوست بودند. ما بارها برای معالجه فرزندان که بیماری



شما چند سال از شهید کوچک تر بودید؟
بنده شانزده سال از ایشان کوچک تر بودم. تقریباً چهار یا پنج سالم بود که اخوی برای تحصیل به قم رفتند. سالی یکی دو بار هم برای دیدار با خانواده می آمدند و دور هم جمع می شدیم، زیرا خیلی علاقه مند بودند که با اقوام رفت و آمد کنند.
منظوران این است که بسیار خانواده دوست بودند.

بله، همین طور است. وقتی به کرمان می آمدند می گفتند تمام قوم و خویش ها را جمع کنیم تا کنار هم باشیم و عکس یادگاری بگیریم. آقای باهنر تا زمانی که دیلم گرفتند در کرمان بودند. پس از آن به دلیل این که ما تعداد نه نفر خواهر و برادر بودیم و جمعیت مان زیاد بود - ایشان فرزند دوم خانواده بودند - پدرم توانایی پرداخت هزینه تحصیل اخوی را نداشتند و گفتند با هزینه خودتان به دنبال این فعالیت ها بروید. اخوی همراه با شهید حجت الاسلام حاج علی آقای ایرانمنش - پسر دایی شان که ایشان هم در کرمان ترور شدند - به قم رفتند و چند سالی برای تحصیل آن جا بودند و خیلی با سختی روزگار می گذراندند. یک سال ایام عید که ایشان به کرمان آمدند، گفتند باور کنید ما روزی پنج ریال - «قران» آن موقع - از حوزه سهمیه داریم. ایشان تعریف می کردند ما با این پنج قران برای صبحانه یک قرص نان و یک عدد تخم مرغ می خریم و با پای پیاده خودمان را به کلاس درس می رسانیم.

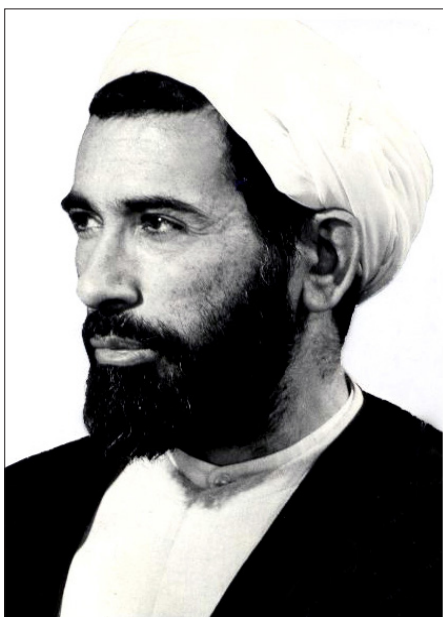
آیت الله موحدی کرمانی، در کنار شهیدان رجایی و باهنر



عزاداری می کردند، ولی روز جلوی جمعیت این کار را نمی کردند. به مدت یک هفته هیأت های عزاداری به جماران نزد حضرت امام می رفتند. از خاطره رفتن به محضر حضرت امام (ره) بگوئید که ایشان آن روز فرمودند اگر رجایی و باهنر نیستند خدا هست.

بله، این خاطره متعلق به سومین روز شهادت شان بود. خانواده دو شهید و تعداد دیگری از افراد عزادار که همراه ما بودند درخواست کردند که ما می خواهیم به ملاقات حضرت امام برویم و رفتیم. از همسر شهید باهنر بگوئید.

خانم زهرا عینکیان، همسر شهید باهنر، همیشه خانم بسیار خوب و صبوری بودند و فرزندان خوبی تربیت کردند. زمان شهادت پدرشان بچه ها خیلی کم سن و سال بودند. خانم عینکیان با فامیل هم خوب رفتار و معاشرت می کرد. بحمدالله رابطه ها هنوز هم خوب است و از ایشان خیلی راضی هستیم و آن ها هم با ما خوب و دوست هستند. فرزندان ایشان سالی یک بار به کرمان می آیند و می گویند مگر می توانیم به کرمان نیاییم و شما را نبینیم...



اولادی صالح برای پدر و مادر گرمای شان محسوب می شوند.

دکتر باهنر برای شما چگونه برادری بودند؟

ایشان از همه نظر شخصیتی بسیار خوب و کامل بود و هم برای ما، هم برای شهر کرمان و هم برای طایفه مان موجب افتخار بودند؛ همچنین برای مردم و میهن عزیزمان. آقا محمدجواد از نظر رفتاری نیز بسیار مهربان و خون گرم بود. البته پدر ما هم مرد بسیار خوبی بودند. برادرم «آقا رضا» که حالا نماینده مجلس شورای اسلامی است و برادر وسطی مرحوم آقا محمدحسین - خدا رحمتش کند - که در استانداری کرمان کار می کردند، همگی آقا محمدجواد را دوست می داشتند، زیرا انسان دلسوزی بود.

آقا محمدحسین از آقا محمدجواد کوچک تر بود؟

آقا محمدحسین فرزند ششم خانواده بود و بنده هفتمی هستم. من متولد سال ۱۳۲۸ و ایشان ۱۳۲۵ بود که چهار سال پیش فوت کردند.

از خاطرات تان درباره شهادت شهید باهنر بگوئید.

ما در کرمان، منزل خواهرم و همسر مرحوم شان حاج آقای توکل بودیم که این خبر را از رادیو و تلویزیون شنیدیم. البته آن شب هنوز اعلام نکرده بودند که این دو بزرگوار به شهادت رسیده اند و می گفتند مجروح اند و در بیمارستان هستند. ما تا صبح نخوابیدیم و دعا و گریه و زاری می کردیم. بعضی می گفتند نیمی از بدن شان قطع شده است. ما به سالم بودن نصف بدن برادر عزیزمان هم راضی بودیم و تا ساعت هفت صبح قرآن کریم تلاوت می کردیم. متأسفانه وسیله ای نبود تا خودمان را هر چه زودتر به تهران برسانیم. همین طور منتظر بودیم، که سرانجام فردا صبح هواپیمایی مهیا شد. به دلیل ازدحام جمعیت، ایشان را دیروقت دفن کردند. خلاصه فردا صبح به تهران رسیدیم و به بهشت زهرا (س) رفتیم و عزاداری کردیم. ما یک هفته در منزل برادرمان بودیم. پدرم هنوز در قید حیات بودند و به رضای خدا راضی بودند و فقط خدا را شکر می کردند. البته ایشان نیمه های شب بیدار می شدند و

مانند کت را روی صورتهم انداخته بودند و مرا از بازداشتگاه برای بازجویی بردند. یکی از آن ها یک لغت انگلیسی گفت و پرسید حاج آقا؛ معنی این کلمه چه می شود؟ برادرم پرسیده بود شما از کجا می دانید که من چقدر سوادم دارم؟ آن ها گفته بود کسانی که این جا بازداشت شده اند همه تحصیل کرده اند و در حد دکتری و فوق لیسانس سواد دارند و هیچ کدام، افراد عادی و عامی نیستند. قبلش هم اخوی نتیجه گرفته بودند که افراد سیاسی معمولاً باسواد هستند. مأموران رژیم ستم شاهی نیز هم این نکته را فهمیده بودند که این قبیل مبارزین چه کسانی هستند، ولی خوب، لابد آن ها مأمور بودند و معذور.

یادم است که گاهی جلسات اخوی با علما و فضلا در منزل خیابان تاج تهران برگزار می شد. شهید باهنر ساعت دو نیمه شب از خواب بیدار می شد، چراغ ها را روشن می کرد و می گفت الان جلسه شروع می شود. آن وقت، با آقای هاشمی رفسنجانی و شهید دکتر بهشتی و آیت اللهی که ایشان هم معمم بودند تا اذان صبح، هم فکری می کردند، سپس نماز

شهید باهنر ایام کوتاهی نخست وزیر بودند. یک دفعه که به تهران و منزل ایشان رفته بودیم، تماس گرفتند و گفتند امشب به منزل می آیم، اما گویا منافقین در بین راه، طی اقدامی نافرجام، به آنها حمله و تیراندازی کرده بودند. همراهان آقای باهنر نیز ایشان را به جای امنی برگردانده بودند.

می خواندند و متفرق می شدند. به جز این ها زمان ستم شاهی کتاب های دینی را می نوشتند، در حالی که عمال رژیم اصلاً نمی توانستند از ایشان ایراد بگیرند - از بس که آقای باهنر باسیاست و زیرک بود - ولی مردم مؤمن و انقلابی با دیدن کتاب ها می فهمیدند که ایشان چه خدمتی می کند و از این کتب نهایت استفاده را می بردند.

شهید باهنر چگونه با همسر شان آشنا شدند و ازدواج کردند؟

زمانی که آقای باهنر در تهران بودند، همسر دوست شان یعنی آقای آیت اللهی که اهل کرمان بودند، دخترخانمی تهرانی به نام خانم زهرا عینکیان را برای ازدواج پیشنهاد کردند. برادران خانم زهرا عینکیان افرادی بازاری، و از خانواده ای متوسط و اصالتاً قمی بودند. چندی بعد، مادر ما برای خواستگاری به تهران آمدند و مراسم ازدواج به سادگی هرچه تمام برگزار شد. حاصل این ازدواج چهار فرزند بود. فرزندان این دو عزیز، آقای دکتر ناصر باهنر استاد دانشگاه امام صادق (ع)، آقای میثم باهنر فوق لیسانس هوافضا در وزارت دفاع و دو دختر شهید نیز یکی پزشک عمومی و دیگری دندانپزشک است. خوشبختانه هر چهار نفر، افرادی متعهد و پایبند به نظام و اسلام و انقلاب عزیزمان هستند و از هر نظر

درآمد



«با همه زحمتهایی که شهید باهنر کشیدند، بی خوابی‌هایی که داشتند و کارشکنی‌هایی که اول انقلاب پیش می‌آمد، ایشان هیچوقت مأیوس و ناامید نشدند و میگفتند تا آنجایی که وظیفه و توان ماست باید کار کنیم. امروز هم اگر همه معلمان این کار را بکنند و فقط کارشان را منحصر به فعالیت کلاس نکنند، خیلی بهتر است.» خانم انیس پرداختی، خواهرزاده مکرمه شهید، سی سال در آموزش و پرورش خدمت کرده و با یادگارها از برکات حضور دایی بزرگوارش در این نهاد مقدس به خوبی آشناست. گفت و گوی ما را با ایشان بخوانید:

سیره شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با خانم انیس پرداختی، خواهرزاده مکرمه شهید



می‌گفت هرگز خستگی را ملاقات نمیکنم

صحبتی بکنند - با هر موقعیت و تحصیلاتی که داشت - احساس آرامش و راحتی می‌کرد. ایشان خود را در سطح پایینی نشان می‌دادند و هیچ موقع ادعایی نداشتند که خود را بالاتر از دیگران بدانند. خاطره ای دارم که یکی از خانم‌های فامیل که شوهرش دکتر بود و خودش تحصیلاتی نداشت، به شهید باهنر اعتراض کرده بود که چرا من نتوانستم تحصیل کنم. شهید با آرامش گفته بودند چه فرقی می‌کند، ایشان آقای دکتر و شما خانم دکتر هستید. به هر حال همه به شما خانم دکتر می‌گویند و تفاوتی ندارد که حتماً آدم تحصیلات داشته باشد. ایشان همیشه برای همه با هر سطح و تحصیلاتی که داشت ارزش قائل بودند.

منظورشان این بود که آن خانم می‌تواند یار و همراه بسیار خوبی برای شوهرشان بود باشند و در خدماتشان به جامعه شریک شوند.

کاملاً. شهید باهنر به مسأله بالا رفتن فرهنگ خانواده توجه ویژه ای داشتند، طوری که در مراسم فوت والده شان همراه پذیرایی یکی دو جلد کتاب هدیه دادند که این کار در چند دهه پیش کمتر صورت می‌گرفت، می‌گفت پذیرایی ساده‌تر برگزار شود تا بتوانند با هزینه اش به همه کتاب هدیه بدهند.

شان را ندیدیم. البته این گونه نبود که ما چون کمتر با این بزرگوار بودیم این مسأله پیش نیامده باشد، بلکه یکی از صحبت‌های همسر شهید این است که همیشه می‌گویند من در طول زندگی ام با آقای باهنر هیچ موقع عصبانیت ایشان را ندیدم. از دیگر خصوصیات شهید باهنر خوش اخلاقی، خوشرویی و آرامش ایشان بود؛ در عین این که مدام فعال و پرکار بودند، ولی در ظاهر چهره بسیار آرام و متینی داشتند. ویژگی دیگری که این شهید بزرگوار داشتند این بود که بسیار فروتن و متواضع بودند، طوری که هر کسی می‌خواست در مقابلشان

شهید باهنر به مسأله بالا رفتن فرهنگ خانواده توجه ویژه‌ای داشت، طوری که در مراسم فوت والده شان همراه پذیرایی یکی دو جلد کتاب هدیه داد که این کار در چند دهه پیش کمتر صورت می‌گرفت، می‌گفت پذیرایی ساده‌تر برگزار شود تا بتوانند با هزینه اش به همه کتاب هدیه بدهند.

شما فرزند کدام یک از خواهران مکرمه شهید هستید؟

بنده فرزند خانم عصمت باهنر هستم که پس از شهید دکتر محمدجواد باهنر، سومین فرزند خانواده محسوب می‌شوند.

شهید باهنر را از چه زمانی به یاد می‌آورید و زمان شهادت ایشان چند ساله بودید؟

در زمان شهادت شهید باهنر حدوداً بیست و دو سالم بود. به دلیل مشغله زیاد ایشان و این که معمولاً در تهران تشریف داشتند و ما هم کرمان بودیم، سعادت نداشتیم که زیاد در خدمتشان باشیم. زمانی هم که به کرمان تشریف می‌آوردند، دوستان و آشنایان - البته بیشتر آقایان - به استقبال این بزرگوار می‌رفتند و ما کمتر می‌توانستیم در جلساتشان حضور داشته باشیم. چیزهایی که به عنوان خاطره از این شهید عزیز یادم است، یکی؛ چهره آرام و متبسم ایشان بود که معمولاً کمتر وقتی دیدیم که چهره عبوسی داشته باشند یا اخم و احساس خستگی کنند. دیگر اینکه؛ شهید باهنر همیشه خوشرو و متبسم بودند و کظم‌غیض داشتند. از دیگر خصوصیات بارز ایشان؛ این بود که خشمشان را فرو می‌نشانند و ما هیچ وقت عصبانیت



بخش حوزه و دانشگاه بودند. انقلاب اسلامی نیز همیشه یک انقلاب فرهنگی بوده، چنان که هم حضرت امام(ره) و هم مقام معظم رهبری به این نکته اشاره فرموده اند. از این نظر، مصداق هایی را از زندگی و سیره شهید باهنر بفرمایید. ما شنیده ایم با این که ایشان از لحاظ مالی به سختی زندگی می کردند و طلبه بودند، همیشه حامی کسانی بودند که می خواستند درس بخوانند، حتی در حد توان شان به دوستان و خانواده کمک مالی هم می کردند.

شهید اعتقاد داشتند که معمولاً با فرهنگ سازی می شود عقیده افراد را عوض کرد. افراد قدیمی خانواده می گویند فامیل دوری داشتیم که خیلی به حجاب پایبند نبود و حتی بعضی به شهید اعتراض می کردند که به منزل این ها رفت و آمد نکنید، اما آن خانم - که هنوز هم در قید حیات است - با برخوردهای

هدیه بدهند. خودشان هم معمولاً در کنار هر هدیه ای که برای افراد می بردند حتماً کتاب هم وجود داشت. هر چه خاطره از ایشان داریم خاطرات شیرین، به یاد ماندنی و خوب است. امیدواریم ما هم بتوانیم این راه را ادامه دهیم و خدای ناکرده با وجود مسائلی که الان در جامعه هست از راه شهدا دور نشویم و آن ها را فراموش نکنیم. ما باید همیشه سعی کنیم ادامه دهنده راه شهدا باشیم. به هر حال همه شهدا با ارزش و واقعا گنجینه هایی برای ملت ایران هستند که هستی خودشان را فدا کردند و انقلاب را به ثمر رساندند، تا ما بتوانیم راحت باشیم.

افراد قدیمی خانواده می گویند فامیل دوری داشتیم که خیلی به حجاب پایبند نبود و حتی بعضی به شهید اعتراض می کردند که به منزل اینها رفت و آمد نکنید، اما آن خانم که هنوز در قید حیات است با برخوردهایی که شهید باهنر با ایشان داشتند، الان کاملاً حجابش را رعایت می کند.

آموزش و پرورش شده اید به منزل نمی آید و ما شما را نمی بینیم. ایشان گفته بودند فرزندم؛ من چهار تا بچه ندارم، ده هزار تا بچه دارم. شهید باهنر نسبت به جامعه، خانواده، فامیل و انقلاب احساس مسئولیت می کردند. یکی از صحبت های ایشان این بود که می گفت نگویید انقلاب برای ما چه کار کرد، بلکه با خودتان فکر کنید شما برای انقلاب چه کردید.

درباره رابطه ایشان با حضرت امام(ره) بگویید. دکتر باهنر در طول مبارزه از پانزده خرداد ۱۳۴۲ تا زمان شهادت، یکی از یاران نزدیک حضرت امام بودند.

پس از جریان پانزده خرداد ایشان ممنوع المنبر بودند. موقعی هم که برنامه ای داشتند مثلاً اگر ده شب می خواستند سخنرانی کنند، یکی دو شب که صحبت می کردند ساواک جلوگیری می کرد. اگر هم اصرار می کردند ایشان را به زندان می بردند. شهید باهنر معمولاً صحبت های خود را به صورت مقاله می نوشتند و به دانشجویان یا یکی از افرادی که نسبت به او حساسیت وجود نداشت، می گفتند این حرف ها را بگویید. برای ایشان رسیدن این سخنان به گوش مردم مهم بود، نه این که چه کسی آن ها را بگوید. شهید باهنر سعی می کردند به هر طریقی فرمایش های امام(ره) به صورت اطلاعیه و اعلامیه را بیشتر از طریق دوستان، آشنایان و اقوام به شهرهای مختلف و گوش مردم برسانند و از هیچ فعالیتی در این زمینه کوتاهی نمی کردند.

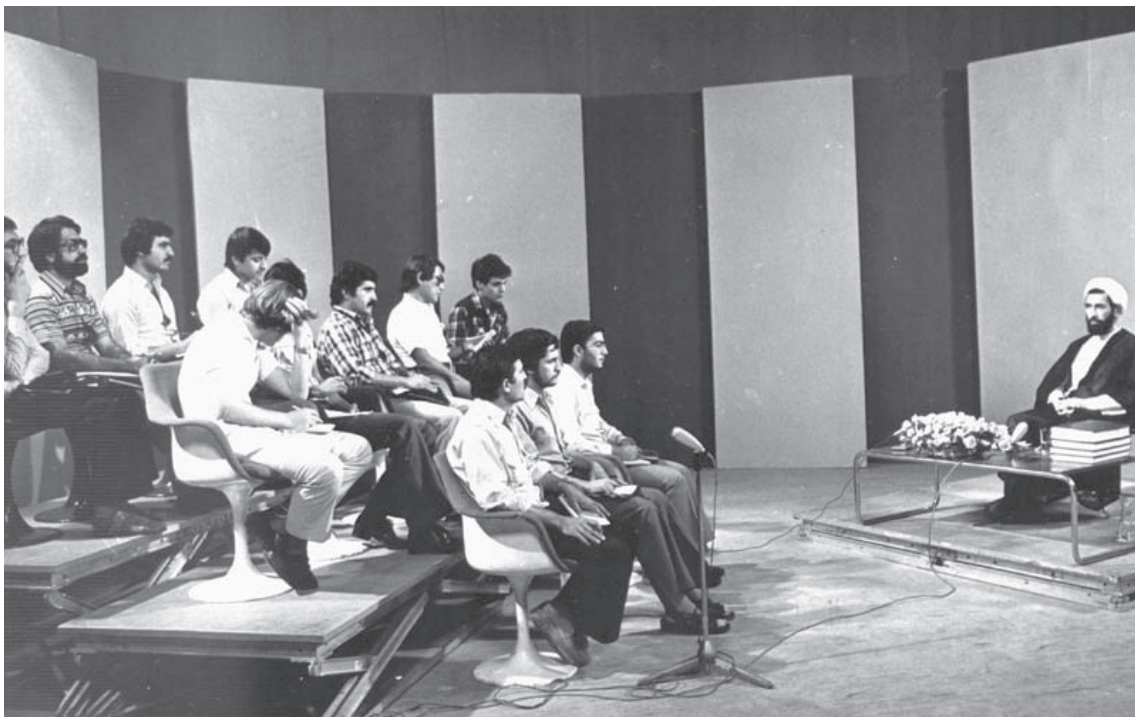
شهید باهنر جزو نخستین روحانیونی بود که تشخیص دادند باید پیوند دقیق و درستی بین علوم حوزوی و دانشگاهی برقرار شود. خودشان هم به صورت توأمان در حوزه و دانشگاه فعالیت کردند و توانستند در زمان رژیم ستم شاهی به

که شهید باهنر با ایشان داشتند، الان کاملاً حجاب شان را رعایت می کنند. آقای باهنر می گفتند نباید مطلبی را به طور مستقیم بگوییم، بهتر است که زمینه هایی برای آن به وجود بیاوریم و صحبت هایی بکنیم که خود شخص قبول کند. در واقع اعتقاد داشتند برای پذیرفتن حجاب یا مسائل دیگر، اول باید برای افراد فرهنگ سازی شود، طوری که خودشان رعایت کنند. شهید معمولاً به فرهنگ جامعه، خانواده و بچه های شان بسیار اهمیت می دادند و احساس مسئولیت می کردند. این احساس مسئولیت را از قول پسرشان آقا ناصر نقل می کنم که روزی به پدرش گفته بود از وقتی شما وزیر

شهید حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر یکی از شاخص ترین شهدای نظام و دولت جمهوری اسلامی هستند که در مقام نخست وزیری به شهادت رسیدند. ایشان پیش از آن هم وزیر و دبیرکل حزب جمهوری اسلامی بودند. آن چه شهید باهنر را در نگاه همه کسانی که با حوزه ایثار و شهادت سر و کار دارند شاخص کرده، این است که ایشان شهید عرصه فرهنگ بودند؛ چه پیش از انقلاب که کتاب های دینی و آثار خیلی مهمی را نوشتند یا بعدها سخنرانی هایی که از ایشان پیاده شد و به رشته تحریر درآمد، یا کتاب معروف تعلیمات دینی که در مدارس تدریس می شد. جالب است که ایشان در دومین یا سومین دولت مستقر که مسئولیتش با شهید رجایی بود به عنوان وزیر آموزش و پرورش انتخاب شدند. به هر حال شهید باهنر از نظر فرهنگی یک چهره کاملاً شاخص و وحدت



برسد و موفق شود. نکته جالب این است که در واقع دانشگاه‌ها در زمان ستم شاهی عرصه تاخت و تاز گروهک‌ها نیز بود، چون رژیم پهلوی تمام هوش و حواسش متوجه نیروهای مذهبی بود و آن‌ها توانستند دانشگاه را به قبضه خودشان دریاورند. در دوره ای تفکر چپ، به نوعی حاکم بلامنازع دانشگاه به شمار می‌رفت. شهید باهنر، شهید بهشتی، شهید مفتاح و بزرگواران دیگری که از ابتدای انقلاب، هم در کسوت روحانی بودند و هم آن‌ها را به عنوان فعال دانشگاهی می‌شناختیم، اغلب دارای درجه دکتری بودند. این‌ها این نقیصه و خلأ را به خوبی تشخیص داده بودند و توانستند تا سال ۱۳۵۷ پایگاه خوبی برای نیروهای مذهبی در محیط‌های



دانشگاهی فراهم کنند. در زمان ستم شاهی پزشک و مهندس مذهبی و انقلابی بسیار داشتیم. **بفرمایید که همسر تان - آقای مهدی مجبان - با شهید چه ارتباطی داشتند؟**

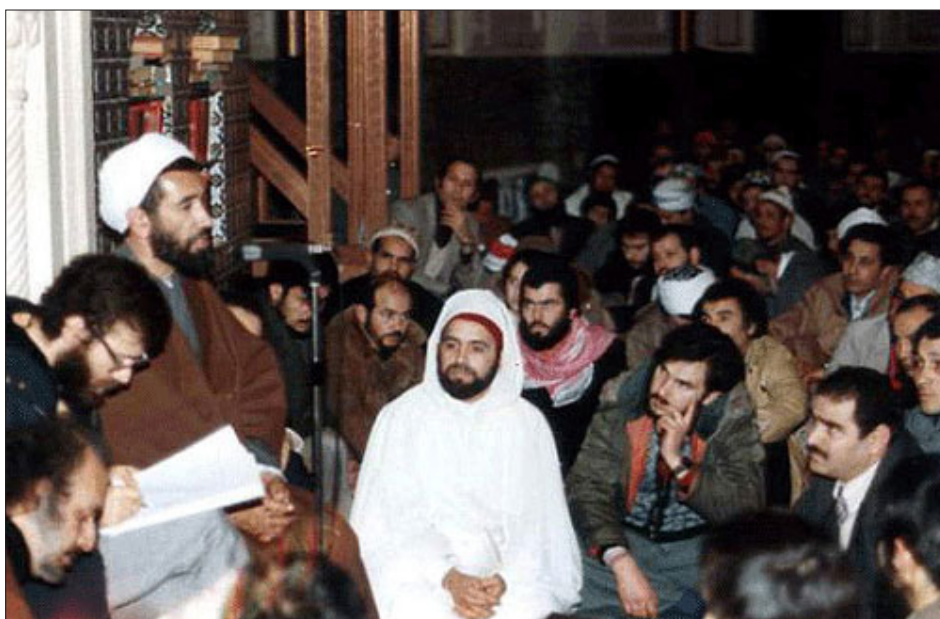
پس از جریان پانزده خرداد ایشان ممنوع المنبر بودند. موقعی هم که برنامه ای داشتند مثلاً اگر ده شب می‌خواستند سخنرانی کنند، یکی دو شب که صحبت می‌کردند ساواک جلوگیری می‌کرد. اگر هم اصرار می‌کردند ایشان را به زندان می‌بردند

زمانی که شهید باهنر وزیر آموزش و پرورش بودند، همسر بنده که یکی از جوانان انقلابی بود، نقشی در انقلاب داشت و در دانشگاه اصفهان تحصیل کرده بود، لذا مسئولیت آموزش و پرورش جیرفت در استان کرمان را به عهده داشت. همسر من سال‌ها بعد هم در آموزش و پرورش منطقه مسئولیت داشت و از شهید باهنر خاطرات خوبی دارد. اما خود بنده نیز خاطره ای از بهار سال ۱۳۶۰ که آخرین سال زندگی دنیوی شهید بود دارم. آن سال، شهیدان باهنر و رجایی بدون انجام هیچ گونه تشریفات یا خبر دادن به کسی، به منزل ما در جیرفت تشریف آوردند. ما هنوز کاملاً در آن جا مستقر نشده و تازه نقل مکان کرده بودیم، کمی قبل تر از ما همسر تنهایی به جیرفت رفته بود و هنوز امکاناتی مثل فرش و رختخواب نداشتیم. افرادی از آن دو بزرگوار دعوت کردند که به منزلشان بروند، ولی آن‌ها نپذیرفتند. شهید باهنر گفتند من باید به منزل خواهرزاده ام بروم. آن شب شهیدان باهنر و رجایی دو پوستر بزرگ را روی زمین خالی انداختند و تکه ای از لباسشان را تا زدند و به عنوان بالش از آن استفاده کردند. آن

زدند، ولی وقتی از دانشگاه و رشته‌های مختلف شروع می‌شد می‌فهمیدند که انقلاب مردمی است. واقعا این مسأله که سیاست ما عین دیانت ماست برای ایشان خیلی مهم بود. یعنی در حکومت ما، باید هم تعهد و هم تخصص باشد و معمولاً هم در کارهای خودشان سعی می‌کردند از چنین افرادی استفاده کنند. همیشه تأکید شهید به افراد خانواده این بود که شما ضمن این که تحصیلات دانشگاهی دارید باید دروس حوزه را هم بخوانید، یعنی اطلاعات مذهبی و دانشگاهی تان بالا برود. یکی از خواهرزاده‌های ایشان - پسرخاله بنده - دارای مدرک فوق لیسانس مکانیک بود، ولی با تشویق شهید درس‌های حوزه را هم آغاز کرد، چون همیشه اعتقادشان این بود که به گفته استاد مطهری، علم و دین مثل دو بال برای انسان هستند و انسان باید از هر دو استفاده کند تا بهتر به نتیجه

درجه دکتری در رشته الهیات - علوم منقول - نائل شوند. البته در حال حاضر روحانی دانشگاهی زیاد داریم که دارای مدرک دکتری هستند، ولی خوب است بدانیم در زمان چهل سال پیش ایشان چگونه به چنین ضرورتی پی بردند؟ قطعاً ایشان می‌خواست پیوندی بین این دو برقرار و دو محیط را به هم نزدیک کند، امری که حضرت امام(ره) هم پس از پیروزی انقلاب خیلی بر آن تأکید داشتند.

یکی از مسائلی که در زمان ستم شاهی وجود داشت این بود که می‌خواستند بین جوانان حوزه و دانشگاه اختلاف و جدایی بیندازند. در صورتی که پیر و جوان، زن و مرد این انقلاب را به ثمر رساندند. شهید باهنر این ضرورت را احساس می‌کردند که انقلاب باید از دانشگاه‌ها شروع شود، چون اگر از حوزه بود به آن‌ها مارک تندروی می



شهید باهنر به عنوان مربی پرورشی عقیده شان این بود که دانش آموزان باید در کنار تحصیل علم، تهذیب نفس هم پیدا کنند که باز این به رابطه حوزه و دانشگاه برمی گردد. ایشان می گفتند این رابطه را باید از سطوح پایین تر شروع کنیم.

موقع شهید رجایی نخست وزیر و شهید باهنر هم وزیر کابینه ایشان بودند.

وقتی آقای باهنر محرومیت منطقه جیرفت را دیدند که بسیاری از کلاس های دبستان و راهنمایی در سطح شهر در چادر برگزار می شود و حتی کلاسی برای درس دادن ندارند، بودجه ای برای ساختن کلاس و دیگر امکانات برای شهرستان جیرفت مهیا کردند. ضمن این که ایشان قدم مهمی هم برای مستقل شدن آموزش و پرورش کهنوج برداشتند. چون آموزش و پرورش کهنوج، عنبرآباد و قلعه گبر به صورت نمایندگی اداره می شد، اما شهید خیلی به وضعیت منطقه جنوب به خصوص فرهنگ و آموزش و پرورش آن جا توجه کردند.

شهید باهنر به عنوان مربی پرورشی عقیده شان این بود که دانش آموزان باید در کنار تحصیل علم، تهذیب نفس هم پیدا کنند که باز این به رابطه حوزه و دانشگاه برمی گردد. ایشان می گفتند این رابطه را باید از سطوح پایین تر شروع کنیم که فرزندان ما ضمن این که درس می خوانند، تهذیب نفس هم داشته باشند و اعتقادات شان هم درست باشد. شهیدان دکتر باهنر، رجایی، دکتر بهشتی، استاد مطهری و دکتر مفتاح همیشه می توانند در معلمی الگوهای خوب و کاملی برای دانش آموزان ما باشند. شما به عنوان کسی که سی سال سابقه

خدمت در آموزش و پرورش و نظام مقدس جمهوری اسلامی را دارید، چه ویژگی ای برای الگوپذیری و سرمشق قرار دادن در سیره و زندگی و مجاهدات شهید باهنر مشاهده می کنید؟

خصوصیات شهدای ما بالاست و شاید نتوانیم به مقام آن ها دست پیدا کنیم، ولی مهم، پشتکار و سخت کوش بودن در این راه است. یکی از سخنان ایشان این بود که «من هرگز خستگی را ملاقات نمی کنم.» واقعا با همه زحمت هایی که شهید باهنر کشیدند، بی خوابی هایی که داشتند و کارشکنی هایی که اول انقلاب پیش می آمد، ایشان هیچ وقت مأیوس و ناامید نشدند و می گفتند تا آن جایی که وظیفه و توان ماست باید کار کنیم. امروز هم اگر همه معلمان این

کار را بکنند و فقط کارشان را منحصر به فعالیت کلاس نکنند، خیلی بهتر است. به هر حال تأثیری که معلم روی دانش آموز دارد بیشتر مواقع قوی تر از پدر و مادر است، چرا که اگر یک معلم واقعا هنر معلم بودن را داشته باشد، علاقه خاصی بین خودش و دانش آموزان برقرار می کند و می تواند بر آن ها تأثیرگذار باشد. ان شاءالله سخت کوش بودن، فعالیت و خستگی ناپذیری این شهید بزرگوار برای همه معلمین الگو باشد.

مشهور است که ایشان خیلی کم می خوابیدند و کم استراحت می کردند.

بله، همین طور است. همسرشان تعریف می کردند کمتر شبی بود که زودتر از ساعت دو یا سه پس از نیمه شب به منزل بیایند، همیشه هم فرزندان شان خواب بودند و صبح که می رفتند باز هم آن ها خواب بودند. معمولا فقط دو سه ساعت در منزل بودند و همه جور خود را وقف انقلاب کرده و تمام وقت شان را برای فعالیت های انقلابی و در راه اسلام گذاشته بودند.

از شهادت شهید باهنر بگویید. شما چگونه از این واقعه مطلع شدید؟

با آن شرایطی که سال ۱۳۶۰ وجود داشت و مسئولین را ترور می کردند و همه در معرض تهدید بودند، به ویژه پس از واقعه هفتم تیر و به شهادت رساندن شهدای محراب، وقتی سمت نخست وزیری را به آقای باهنر واگذار کردند بعضی دوستان و اقوام با ما تماس گرفتند و تبریک گفتند، ما در جواب می گفتیم دعا کنید بگذارند ایشان زنده بمانند و کار کنند. احتمال این که در آن موقعیت دکتر باهنر را شهید کنند زیاد بود. حتی جلوتر از آن مادرم خواب دیدند که خدمت حضرت امام(ره) رسیده ایم. آن موقع بنده باردار بودم. ایشان گفتند که امام به شما اشاره کرده و اسم پسری را گفته که در آن «جیم» بوده است. یادم نیست آن اسم چه بود، متنها بعدا که شهادت ایشان اتفاق افتاد و خدمت امام رسیدیم، نام فرزندم را

«محمدجواد» گذاشتم. **پسرتان چند ماه پس از شهادت دایی بزرگوارتان به دنیا آمد؟**

فرزند اولم چهار ماه بعد به دنیا آمد که نامش را محمدجواد گذاشتم. خلاصه، این ها در حکم زمینه سازی و آمادگی ذهنی برای خانواده بود و می دانستیم که چنین اتفاقی می افتد، اما فکر نمی کردیم به این زودی و بعد از سیزده روز این گونه شود. حدودا سیزده روز منزل مادرم بودم که ایشان شهید شدند. ما اطلاع نداشتیم تا این که همسایه ها به منزل ما آمدند و به محض آن که رادیو را روشن کردیم باخبر شدیم. ما به تهران رفتیم، البته واقعا صبوری خاصی در همه افراد خانواده بود که فامیل بعدا گفتند ما از صبوری که شما داشتید خیلی متعجب شدیم. خوشبختانه همه این اعتقاد را داشتیم که شهید به آرزوی دیرینه خود رسیده اند. امیدوارم ما هم دنباله رو آن ها باشیم و ان شاءالله به این فیض بزرگ دست پیدا کنیم و در راه خدا شهید شویم.

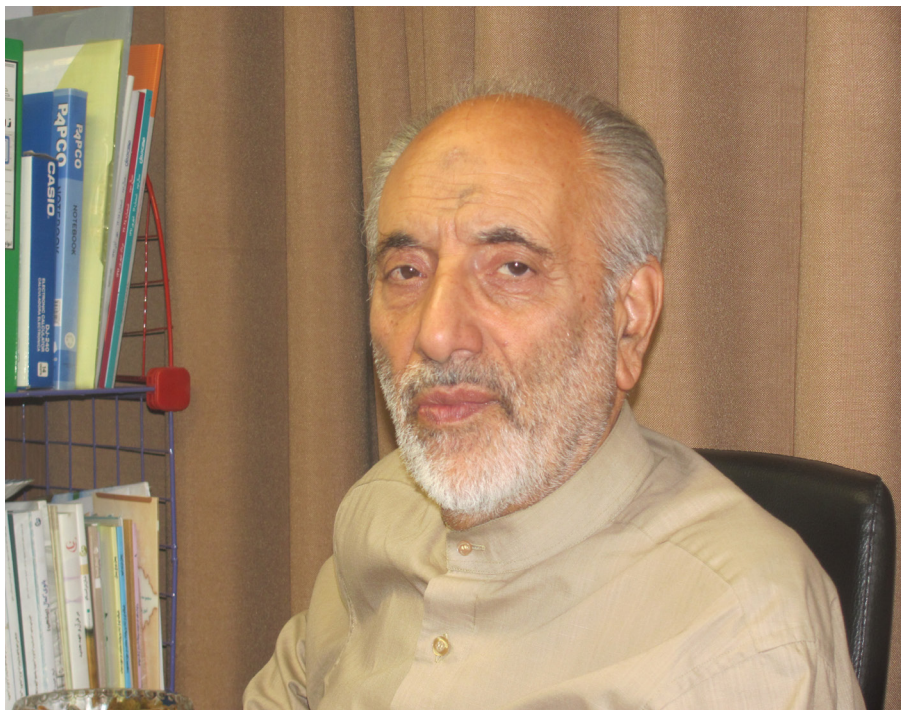
شما یک معلم هستید، بفرمایید جدای از نسبت نزدیک با دایی بزرگوارتان، شخصیت شهید باهنر را به عنوان یک معلم شاخص انقلاب و روحانی دانشگاهی، برای معلمان نسل جوان امروز چگونه معرفی می کنید؟

شهید باهنر بسیار مخلصانه و بدون هیچ ادعا و انتظاری کار کردند. از ایشان فیلم خیلی کم است در صورتی که فعالیت های زیادی داشتند، به خصوص در مراسمی که امام(ره) به ایران تشریف آورند، ولی شهید را معمولا در صحنه ها نمی دیدیم، چون فعالیت های شان پشت پرده بود و کارهای زیربنایی و پایه ای انجام می دادند. بنابراین ما هم باید آن اخلاصی را که ایشان داشت در کارهای مان داشته باشیم؛ ان شاءالله تعالی.

موفق باشید. ممنونم.



شهید باهنر در دوران نمایندگی مجلس



درآمد

«شهید باهنر همیشه به گونه ای تلاش می کرد که کسی متوجه نشود؛ در نهایت تواضع و دوری از ریا و تظاهر. اگر امروز ما توانسته ایم افرادی کارآمد تحویل جامعه بدهیم از زحمات امثال شهید باهنر هاست که با پرکاری، زیربناراستحکم کردند تا ما از هر حادثه ای در کشور به وحشت نیفتیم.» آنچه می خوانید گزیده ای است از گفتگوی ما با ابوالفضل توکلی بینا، یکی از مؤسسين و مدیران مدرسه رفاه که حالا نیز به شکل بنیاد رفاه فعالیت می کند.

دردانه ای که همیشه لبخند بر لب داشت...

شهید باهنر و مدرسه رفاه در گفت و شنود شاهد یاران با ابوالفضل توکلی بینا، یکی از مؤسسين آن مدرسه

طور که می دانید آن دوران سخت بود و ساواک ما را رها نمی کرد. شب هایی که جلسه داشتیم دور تا دور محل جلسه با شهید باهنر پست می دادیم. ما با شهید باهنر، شهید بهشتی، شهید مطهری، آیت الله هاشمی و دکتر روزبه جلسه گذاشتیم و کادرسازی را ما شروع کردیم. یکی از کسانی که در مدرسه رفاه زحمات زیادی کشید و استوانه های خوبی را از خواهران انقلابی تحویل جامعه داد شهید باهنر بود. شب هایی که ما با ایشان جلسه داشتیم، ساواک آن حوالی گشت می داد. حتی یادم است به دلیل این که به این شخصیت بزرگ فشار بیاورند یکی از خواهران مکرمه اش را دستگیر کردند و به سردخانه زیر صفر درجه بردند، ولی باز هم آقای باهنر به کار فرهنگی شان ادامه دادند. این روند ادامه داشت تا این که حضرت امام به ایران تشریف آوردند. دقیقاً نقش و جایگاه شهید باهنر در مدرسه رفاه چه بود؟ مسائل فرهنگی و آموزش زیر نظر ایشان بود. آن زمان مدیریت مدرسه را چه کسی برعهده

آیت الله خامنه ای، شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید باهنر و آیت الله هاشمی رفسنجانی که از یاران نزدیک امام خمینی (ره) بودند و بازوهای قوی ایشان محسوب می شدند. شما چطور با شهید باهنر صمیمی شدید و رابطه تان ادامه پیدا کرد؟ ما مرتب با این بزرگان جلسه داشتیم. در سال ۱۳۴۳ که حسنعلی منصور اعدام انقلابی شد و رژیم حضرت امام (ره) را تبعید کرد، در شش ماه آخر زندان به این جمع بندی رسیدیم که ساواک اجازه فعالیت به ما نمی دهد و ما هم نمی توانیم حضرت امام و انقلاب را رها کنیم، پس به این نتیجه رسیدیم که یک بنیاد فرهنگی تشکیل داده و در پوشش آن حرکت مان را ادامه دهیم. پس از آزادی از زندان، مدرسه رفاه را که سه هزار متر مربع وسعت داشت و در دست بانک مرکزی بود خریداری کردیم. چهارده نفر عضو هیأت امناء بودند. شهیدان باهنر و رجایی هم جزو هیأت امناء بودند و بخش فرهنگی و آموزشی آن جا به عهده این عزیزان بود. همان

شما چگونه با شهید باهنر آشنا شدید؟ شهید باهنر پیش از پیروزی انقلاب از جمله کسانی بودند که مثل شهید بهشتی مدرک دکتری خود را از دانشگاه گرفته بودند و مانند استاد شهید مرتضی مطهری و همچنین شهیدان دکتر بهشتی و دکتر مفتح در محیط های دانشگاهی تدریس هم می کردند. بعضی از این افراد را هم عمال رژیم ستم شاهی از قم به تهران تبعید کرده بودند. ما سال ۱۳۴۱ و اوایل ۱۳۴۲ در ماه مبارک رمضان در مسجد جامع، برنامه ای را با هیأت مؤتلفه تنظیم کردیم که پس از نماز جماعت برنامه شروع می شد و هر شب یکی از عزیزان روحانی به منبر می رفت. از جمله کسانی که در آن جا منبر می رفتند شهید باهنر بود. ایشان از شخصیت های بزرگ فرهنگی بود که خدماتی بزرگ انجام داد و از شاگردهای مبرز امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - بود. حضرت امام، شاگردان خوبی تربیت کرده بودند که در تمام صحنه ها مخصوصاً پس از حادثه پانزده خرداد حضور داشتند. آن ها جمعی متشکل از حضرت

شما و آقای باهنر چگونه با یکدیگر ارتباط داشتید؟

افرادی چون شهید باهنر و شهید بهشتی جزو کادر اصلی بودند که در معیت شان با ورود حضرت امام(ره) و پیروزی انقلاب، در مدرسه رفاه ستاد استقبال از امام را تشکیل دادیم. در آن جا بود که ما به اتفاق شهید باهنر و جمعی دیگر از عزیزان، طراحی مراسم استقبال از امام را انجام دادیم.

در دوره وزارت و نخست وزیری شهید باهنر چگونه با ایشان همکاری می کردید؟

ما از مؤسسين مؤتلفه بودیم و طرح مسائل فرهنگی همچنان در این جلسات ادامه داشت. شهید باهنر یکی از شخصیت های فرهنگی بود که در این مباحث همکاری می کرد. پس از عزل بنی صدر از ریاست جمهوری و حادثه هفتم تیر، شهید باهنر که وزیر دولت شهید رجایی بودند با رأی قاطعی به دبیرکل حزب جمهوری اسلامی و در واقع جانشینی شهید بهشتی در این حزب انتخاب شدند. ما همچنان با شهید باهنر رابطه تنگاتنگی داشتیم و ایشان از معدود شاگردان و بازوهای قوی حضرت امام بودند. از ویژگی های شهید باهنر پرکاری و کم حرفی شان بود. ایشان همیشه لبخند زیبایی هم بر چهره داشت. بسیار خوشرو، خوش خلق و خوش صحبت هم بود. از ایام شهادت ایشان بگویید.

شهید باهنر یکی از شخصیت های فرهنگی کشور و از شاگردان و بازوهای قوی حضرت امام بودند. از ویژگی های شهید باهنر پرکاری و کم حرفی شان بود. ایشان همیشه لبخند زیبایی هم بر چهره داشت. بسیار خوشرو، خوش خلق و خوش صحبت هم بود.

ما در جلسه ای بودیم که ناگاه از شهادت ایشان توسط کلاهی ملعون باخبر شدیم. واقعاً حادثه حزب جمهوری و نخست وزیری دو حادثه عظیم بود که اگر درایت حضرت امام(ره) نبود معلوم نبود مسیر انقلاب به چه شکل پیش برود...

از خصوصیات اخلاقی شهید باهنر بگویید.

ایشان خیلی خوش خلق و دُرْدانه ای بود که همیشه لبخند بر لب داشت. شهید باهنر همیشه به گونه ای تلاش می کرد که کسی متوجه نشود؛ در نهایت تواضع و دوری از ریا و تظاهر. اگر امروز ما توانسته ایم افرادی کارآمد تحویل جامعه بدهیم از زحمات امثال شهید باهنر هاست که با پرکاری، زیربنا را مستحکم کردند تا ما از هر حادثه ای در کشور به وحشت نیفتیم.

(*) منظور از ظفار همان عمان است که در این باره و این واقعه توضیح داده شده.



رفاه هم زیر نظر ایشان بود، کتاب های درسی و تعلیمات دینی را می نوشت، حتی نامش در این کتب به عنوان نویسنده می آمد. این ماجرا در چه دورانی اتفاق افتاد؟

در واقع بیش از یک دهه قبل از پیروزی انقلاب بود. زمانی ساواک متوجه این موضوع شد که کارهای زیربنایی و تألیفی کتاب هایی در جهت انقلاب و اسلام انجام شده بود و دیگر کاری از دست عوامل منحنح رژیم بر نمی آمد.

منظور شما این است که این کتاب ها به نوعی در آینده انقلاب نقش داشت.

حتماً همین طور است. یکی از انگیزه هایی که باعث شد تا ما پس از آزادی از زندان بنیاد فرهنگی رفاه را تشکیل دادیم و آقای باهنر مسئولیت آموزشی آن را به عهده گرفت، این بود که بتوانیم دختران و زنان انقلابی تحویل جامعه بدهیم. به همین دلیل بود که عوامل رژیم دختران رفاه را به زندان بردند.

در پی آن ماجرا شهید باهنر و شهید رجایی چه کردند؟

آن ها دوباره در مدرسه رفاه مسئولیت بازیابی و مؤتلفه را ادامه دادند.

پس از پیروزی انقلاب

داشت؟

مدیر مدرسه خانم کرمانی جزو انقلابیون و مسلمانان مبارز بود که در ظفار (*) شهید شد. هنوز هم مدرسه به نام ایشان ثبت است. ما دختران شایسته و انقلابی بسیاری در آن جا تربیت کردیم. در دوره ای که دانش آموزان دبیرستانی را دستگیر کردند، اولین گروه دختران مدرسه رفاه بودند. عمال رژیم، دکتر باهنر را هم بارها زندان بردند. شهید باهنر با وجود این که انقلابی بود و مدرسه





درآمد

«آقای باهنر عقیده داشتند در یک روستای مثلاً پانصد نفره، معلم به عنوان نماینده نظام در این روستا باید از جامعیت بالا و والایی برخوردار باشد که بتواند نیازهای مختلف مردم را مخصوصاً در مسائل شرعی، احکام و نماز جماعت برآورده کند. آن زمان حتی با صراحت عنوان کردند در برخی روستاهای ما عالم و روحانی نیست و وقتی کسی از دنیا می‌رود باید فردی باشد که واجبات شرعی را بداند.» در گفت و گو با محمد علمی، مسئول دفتر نظارت و بازرسی شورای نگهبان در استان کرمان به بررسی مقام و مرتبت علمی و فکری شهید باهنر پرداخته‌ایم:

بسیار صبور و متین بود

بررسی مقام و مرتبت علمی و فکری شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با محمد علمی، مسئول دفتر نظارت و بازرسی شورای نگهبان در استان کرمان

فعالیت زیادی هستند. آقای باهنر ضمن این که در حوزه کرمان درس می‌خواندند، مدرک دیپلم شان را هم همین جا دریافت کردند و بسیار جدی اهل مطالعه، درس و بحث بودند.

از اولین منویات حضرت امام - رحمت الله تعالی علیه - در آثار، افکار و سخنرانی‌های شان دستیابی به وحدت میان حوزه‌های علمیه و دانشگاه بود. ما در این زمینه چند اسوه داشتیم - خدا را شکر - امروز این همدستی و هم‌رنگی بین حوزه و دانشگاه تا حد بسیار زیادی محقق شده است. در فضای سسی و پنج شش سال پیش و از بدو پیروزی انقلاب نیز حضرت امام

پیش از انقلاب، نام ایشان بین طلبه‌های آن زمان مطرح و مشهور بود که دارای ذکاوت، پشتکار و فعالیت زیادی هستند. آقای باهنر ضمن اینکه در حوزه کرمان درس می‌خواندند، مدرک دیپلمشان را هم دریافت کردند و بسیار اهل مطالعه، درس و بحث بودند.

منظور شما این است که خود را شاگرد شهید باهنر می‌دانید؟

خیر، ما به طور مستقیم در آن سطح نبودیم، بلکه ایشان برای ما الگو بودند. بنده در ارتباط با جلسات پیش از انقلاب با ایشان آشنا شدم.

شما در آموزش و پرورش، کارمند بودید یا معلم؟

بنده در دوره‌های راهنمایی، دبیرستان و مراکز تربیت معلم تدریس می‌کردم و در کارهای اجرایی تا سطح معاونت و پشتیبانی اداره کل آموزش و پرورش فعال بودم. بعدها مدتی مسئول تربیتی استان بودم، زمانی که اداره کل امور تربیتی کشور، مستقیماً زیر نظر شهید باهنر بود و ما هم از مدیرکل منصوب ایشان ابلاغیه داشتیم.

یعنی داشتن امضایی غیرمستقیم از سوی شهید باهنر که جزو افتخارات شما و کارنامه تان است. راستی اولین بار آن بزرگوار را کجا دیدید و نام شان را به چه واسطه‌ای شنیدید؟

بنده پیش از انقلاب مدتی در حوزه علمیه کرمان تحصیل می‌کردم و نام ایشان بین طلبه‌های آن زمان و کسانی که با این بزرگوار محشور بودند مطرح و مشهور بود که دارای ذکاوت، پشتکار و

کمی خودتان را معرفی کنید.

بنده متولد سال ۱۳۲۸ هستم. در آموزش و پرورش، هم تدریس کرده‌ام و هم اجرا. مدتی هم در کاری‌های سیاسی و اجرایی - به غیر از آموزش و پرورش - فعالیت داشتم.

در حال حاضر سمت تان چیست؟

بنده اکنون در دفتر نظارت و بازرسی انتخابات شورای نگهبان، مسئول دفتر استان و نماینده شورای نگهبان در کرمان هستم. کار ما در فواصل بین انتخابات؛ حفظ، نگهداری و ارتباط تشکیلاتی با ناظرین شورای نگهبان است.

با این که فاصله سنی شما با شهید باهنر شانزده سال است، کجا چگونه و با ایشان آشنا شدید؟

شهید باهنر در مقطعی در وزارت آموزش و پرورش بودند و مردم کرمان نسبت به ایشان آشنایی دارند. هم پیش از انقلاب با مردم مرتبط بودند و هم پس از انقلاب به دلیل همکاری‌هایی که با آموزش و پرورش داشتیم در بعضی سفرهایی که ایشان به کرمان تشریف می‌آوردند خدمت شان می‌رسیدیم، از نکات ارزشمند آن عالم ربانی استفاده می‌کردیم و آن‌ها را سر کلاس‌ها برای دانشجویان و دانش‌آموزان در مراکز تربیت معلم نقل و بیان می‌کردیم.

دانشگاه رفت تا جوان ها را بسازد. شهید باهنر هم چنین وضعیتی داشت. واقعاً نظریات ایشان بدیع، ارزشمند و نو بود.

از جهت نظم و انضباط ایشان خوب است خاطره ای تعریف کنم. یک سفر که شهید باهنر به کرمان آمدند دوستان و مسئولین اداره به منزل پدری شهید عزیزمان رفتیم و آن ها سؤالات و مطالب شان را عنوان کردند. این جلسه شاید حدود یک ساعت طول کشید و ما دیگر حرفی برای گفتن نداشتیم. پس از پایان صحبت ها آقای باهنر از اتاق خارج شدند. پس از مدتی که سراغ گرفتیم ایشان کجا هستند، گفتند در اتاق کناری مشغول مطالعه هستند. این، درس بزرگی است که بارها سر کلاس ها برای دوستان نقل کرده ام. ما حرف مان را زدیم و کارمان را انجام دادیم، اما همچنان نشسستیم. در حالی که ایشان ابتدا به وظیفه و تکلیف الهی و معنوی خود در مورد میهمانان کاملاً عمل کرده و سپس سراغ

تأکید دیگر ایشان در امور فنی بود. شهید باهنر می گفتند رشته های فنی نباید در مدارس، تشریفاتی باشد و مردم، دانش آموزان و معلمین باید تولیدات این مراکز را ببینند؛ می گفتند سبک سنتی را رها کنید...

مطالعه رفته بودند. با توجه به این موضوع فهمیدیم که باید ما هم برویم و چنین نظم و انضباطی در زندگی داشته باشیم.

گویا ایشان حتی در مقام وزارت نیز از وقت های مرده لابه لای قرارهای شان در جهت مطالعه استفاده می کردند.

بله، من هم این نکته را شنیده ام. نکته دیگری که

بزرگان و عزیزان ضمن این که حرمت و جایگاه حوزه ها را بر همان اساس سنتی قبول داشتند، بر خودشان لازم می دانستند تحولاتی هم در جامعه محقق شود؛ لذا باید فداکاری هایی می کردند.

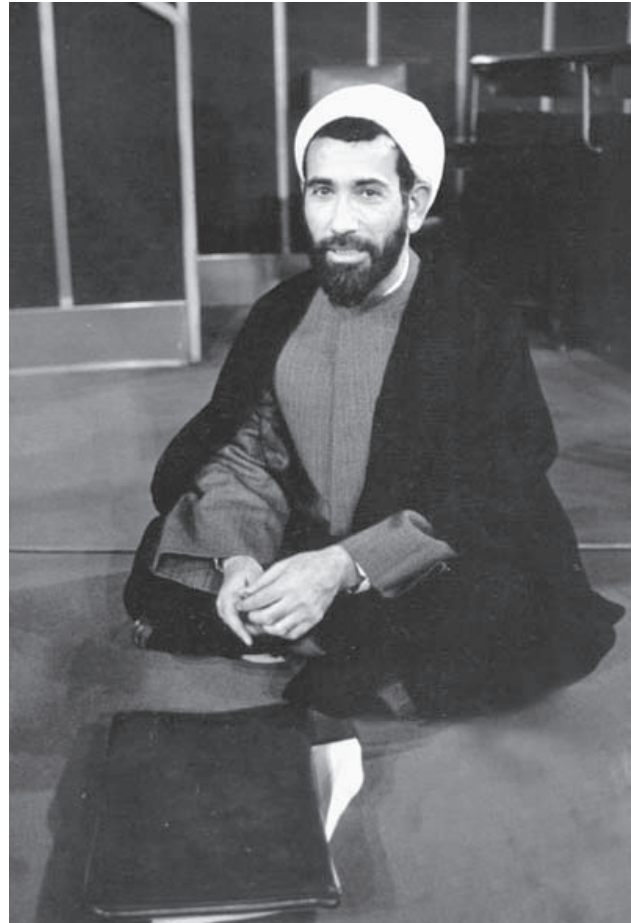
و اعتقاد دارید که شهید باهنر جزو این گروه بود...

بله، معتقدیم که شهید باهنر جزو این گروه و دسته از علما بودند و می توانستند - مثلاً - در حوزه بمانند و بر اساس همان سنت هایی که متداول بود عمل کنند و به درجات بالایی هم برسند. آن زمان کسی باور نمی کرد که انقلابی صورت بگیرد و ایشان روزی یک نقش بزرگ سیاسی را در حد نخست وزیر نظام جمهوری اسلامی - که پیش از آن هم وزیر آموزش و پرورش کابینه بود - عهده دار شود.

دکتر باهنر پس از شهید بهشتی به مقام دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی رسیدند.

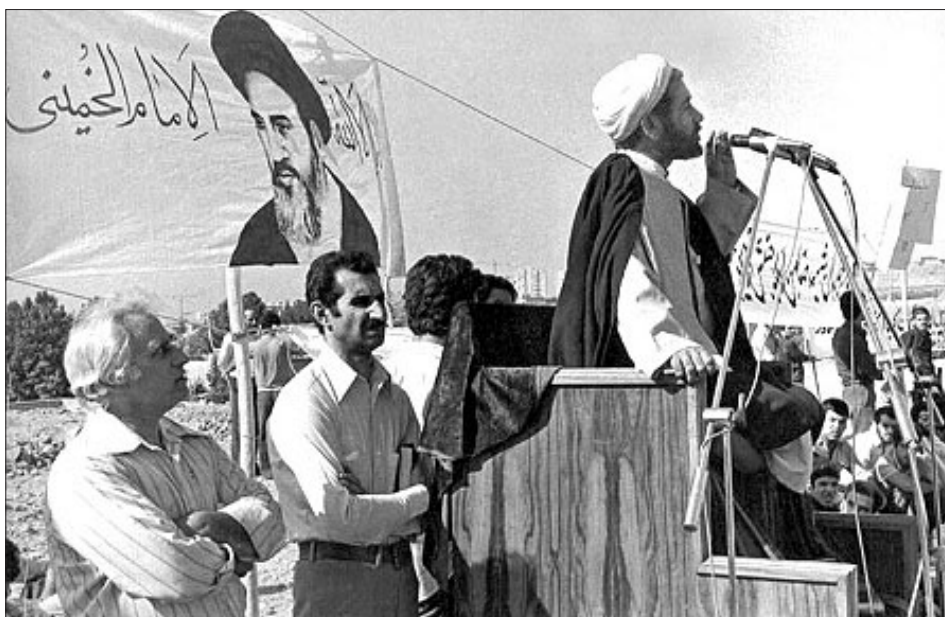
البته حالا نمی خواهیم مقامات ایشان را بشماریم. داشتیم می

گفتم؛ پیش از انقلاب به ذهن کسی نمی رسید که تا چند سال آینده چنین اتفاقاتی بیفتد، ولی این آقایان خودشان را قربانی کردند و گفتند ما باید نسل جوان را دریابیم و نیروسازی کنیم تا بتوانیم انقلاب را مدیریت کنیم، لذا خودشان را از ارزش های متداول آن روزگار که افراد، بی دردسر دنبال آن ها می رفتند محروم کردند. می خواهم بگویم که شهید مطهری می توانست در شرایط آن زمان در حد مرجعیت در قم مطرح شود، اما به محیط



خیمینی (ره) بر چند نکته تأکید کردند که یکی وحدت شیعه و سنی، یکی وحدت همه نیروهای انقلاب با یکدیگر و دیگری هم وحدت حوزه و دانشگاه بود. ما چند شهید بزرگوار داریم که خوشبختانه آن ها به سعادت ابدی رسیدند ولی متأسفانه ما از وجودشان محروم شدیم. استاد شهید مطهری سرآمد آن ها بود، هم چنین شهید دکتر مفتاح، شهید دکتر بهشتی و شهید دکتر باهنر که می بینیم بیشتر این عزیزان مدرک دکتری آکادمیک داشتند، در حوزه هم تا سطح اجتهاد یا بالاتر از آن را گذرانده بودند. با توجه به این دیدگاه، شناخت تان را از شهید باهنر بیان کنید.

ببینید؛ همیشه برای شروع تحول انقلاب در هر جامعه و کشوری نخبگان به عرصه ها ورود پیدا می کنند. تعداد این نخبگان هم به معنی واقعی خیلی زیاد نیست. ارزش نخبگان در ایمان، تقوا، پشتکار و کسب علم، اتفاقاً به همین کم تعداد بودن است. می دانیم که حضرت امام (ره) از همان ابتدا بنا داشتند در دنیا تحول و تحرک انقلابی به وجود بیاورند. لازمه این کار هم این بود که عده ای را پرورش بدهند و آماده کنند. آن هایی که پیام ایشان را درک کرده بودند سعی کردند افکار امام را در جامعه پیاده کنند، هر چند به ضررشان تمام شود. مثلاً خیلی از بزرگان نقل کردند یک راه برای شهید مطهری این بود که در حوزه بماند و بر اساس روش متداولی که بود - مثل بقیه علما و شخصیت ها - یک زندگی عادی و معمولی داشته باشد. این



عالمی وجود ندارد که پاسخ مسائل شرعی را بدهد. آقای باهنر می گفتند وزارت آموزش و پرورش که نماینده دولت است و امکانات دارد، با هماهنگی حوزه های علمیه مدارس را تأسیس کند. وجود مراکز تربیت معلم بدین معنا هستند که حوزه ها برنامه ریزی کنند و علما و حوزه های علمیه مطالب و خوراک مورد نیاز این مراکز را تأمین کنند، دولت هم امکانات ظاهری و مادی را تأمین کند. وقتی مثلاً این آقا فارغ التحصیل شد، به عنوان معلم به روستا برود تا هم بتواند اهداف آموزش و پرورش را پیاده کند، هم احتیاجات مردم مثل مسائل اخلاقی، تربیتی، شرعی، نماز جماعت، کفن و دفن اموات و نیازهای عمومی شان را در بخش های مختلف برآورده کند. پس از شهادت ایشان، دوستان در کرمان مدرسه ای تحت عنوان مدرسه شهید باهنر با همین هدف تأسیس و افرادی را که

و پرورش هم جاری است، ولی مطمئنم دیدگاه ایشان با آن جامعیتی که در این ارتباط می دیدند هنوز محقق نشده و سهل انگاری در این بخش زیاد است. شهید باهنر می گفتند دوره راهنمایی بسیار حساس است و روی جهت گیری تحصیلی و آینده دانش آموزان از مرحله راهنمایی تأکید داشتند، ولی در عین حال دوره ابتدایی را هم سفارش می کردند که جای این موضوع را در آموزش و پرورش خالی می بینیم.

نکته دیگری که باز مدنظر شهید باهنر بود و احساس می کنم جای آن خالی است - هر چند پس از شهادت ایشان در جمع دوستان اداره کل آموزش و پرورش پیگیری شد و چون پشتوانه چندانی در وزارتخانه نداشت معطل ماند - یکی این بود که آن بزرگوار در جلسات مطرح کردند حالا که در کشور و مملکت ما انقلاب شده، نماینده نظام در

در این سفر یا سفر بعدی که خدمت این بزرگوار بودیم و باز هم برای کسانی که می خواهند در زندگی شان موفق باشند پندآموز است، این که به عنوان یک استاد، معلم و راهنما راجع به کتاب های تعلیمات دینی که پیش از انقلاب شهید باهنر نوشته بودند خدمت شان رسیدیم. دوستان نکاتی را مطرح کردند و قرار بود پاسخ ها را از ایشان بشنویم. سؤالی از کتاب های آقای باهنر مطرح شد و ایشان چون می خواستند برای پاسخ دادن به آن کمی فکر کنند سؤال را به جمع برگرداندند و گفتند نظر شما راجع به آن چیست؟ ما این نکته ارزشمند را از این بزرگوار یاد گرفتیم که بدون فکر و دقت نباید چیزی را که نمی دانیم مطرح کنیم؛ حالا سر کلاس برای دانشجو و محصل یا غیر کلاس هم فرقی ندارد، ایشان ما را به پاسخ دادن سؤال مشغول کردند، در حالی که معلوم بود خودشان دارند فکر می کنند تا بتوانند جواب آن را جامع و کامل به جمع بدهند. سرانجام پس از کمی تأمل و تفکر شروع به پاسخگویی کردند. شهید باهنر اهل هم اندیشی بودند و با توجه به این مسأله فهمیدیم که انسان هیچ گاه نباید ناسنجیده صحبت کند.

منظورتان این است که تمام لحظه هایی که با شهید باهنر بودید برای تان درس بود.

بله، همین طور است. واقعاً هر لحظه ای که با شهید باهنر بودیم برای ما درس و کلاس آموزشی بود. نکته ای در ارتباط با جمع و تعلیم و تربیت بگویم. پیش از انقلاب ایشان می خواستند به دیدار چند نفر بروند که در سیرجان کرمان تبعید بودند.

اسامی شان یادتان است؟

آقای باهنر ملاقات عمومی و خصوصی داشتند. هنوز وضعیت پیروزی انقلاب آن چنان مشخص نبود و ایشان در مسیر نکته مهمی را گوشزد کردند مبنی بر اینکه معلمین متعهد، انقلابی و دلسوز یکی از وظایف شان این است که نیرو های با استعداد را با هم مرتبط کنند تا دوست و رفیق شوند و تبادل اطلاعات و افکار داشته باشند. معلمین باید نخبگان و دانش آموزانی را که در رشته های فنی، ادبی، علوم انسانی و غیر انسانی کار می کنند شناسایی کنند و عامل ارتباط آن ها با یکدیگر شوند. سفارش و تأکید شهید بر این بود که معلمین ادبیات در شهر با هم جلسه داشته باشند و در کلاس های شان دانش آموزان مستعد را با هم مرتبط کنند. خوب، این موضوع هر چند در پژوهشکده ها و آموزش



دورترین نقاط کشور، آموزش و پرورش است و این نکته مهمی است. آقای باهنر عقیده داشتند در یک روستای مثلاً پانصد نفره، معلم به عنوان نماینده نظام در این روستا باید از جامعیت بالا و والایی برخوردار باشد که بتواند نیازهای مختلف مردم را مخصوصاً در مسائل شرعی، احکام و نماز جماعت برآورده کند. حتی با صراحت عنوان کردند در برخی روستاهای ما عالم و روحانی نیست و وقتی کسی از دنیا می رود باید فردی باشد که واجبات شرعی را بداند. می گفتند ما در این زمینه کمبود داریم و گاهی نیاز می شود از فاصله ۴۰ - ۳۰ کیلومتری فردی را برای انجام مراسم کفن و دفن بیاورند که باید به این موضوع رسیدگی شود. آن زمان این گونه بود...

بله، البته الان هم هست، منتها شاید کمتر باشد. اکنون هم در بعضی روستاهای دویست نفره کرمان

ما شخصیت هایی چون شهید باهنر را اینگونه یافتیم که واقعا فرمایش امام صادق(ع) را عملیاتی کردند. وجود، نگاه، راه رفتن و لبخندهایشان همه برای ما الگو بود. انسان از نگاه کردن شهید باهنر درس می گرفت که چطور ببینند، بنشینند، میهمانداری و تفکر کند.



فنی اداره کل، دو نفر از کسانی که در بازار در قسمت فنی مشغول بودند و مدرک تحصیلی شان هم پایین بود استخدام کرد، اما پس از شهادت ایشان این پروژه معطل ماند و از این هدف بازماند.

یکی از افتخارات تاریخ انقلاب اسلامی که واقعاً غرورآمیز است؛ این که رسماً نام و مطالب شهید باهنر به همراه یکی دو روحانی بزرگوار دیگر در نگارش کتاب تعلیمات دینی دوره ستم شاهی به چاپ رسید. شما که در امر آموزش و پرورش بودید این موضوع را چگونه توضیح می دهید؟
واقعاً این امر معجزه ای بود که دشمنان انقلاب و اسلام نفهمیدند که داستان فرعون و حضرت موسی(ع) با آن صلابت و قاطعیت به عنوان الگو در این کتاب ها آمده است. جالب این که بیشتر قصه های قرآن هم به روز بود و مصداق عینی داشت.

بله، همین طور است. غیر از این که یک کتاب درسی برای دانش آموزان بود، برای غیر دانش آموزان هم کلاس درس بود و ارزش داشت.

در واقع با توجه به شرایط آن روزگار این کتب، در حکم یک نسخه شفابخش بود.

شهید باهنر می گفتند در ابتدا مطالب و متن به نام ایشان نبود و به نام مرحوم گلزاده غفوری چاپ می شد، ضمن این که آن کتاب های درسی با ادبیات روان، مستند، متقن و روشنگر برای دانش آموزان و پدر و مادرشان ارائه می شد که واقعاً برای ما نکته ارزشمندی است.

یک روایت از امام صادق(ع) داریم که به ما دستور دادند مردم را با عمل تان راهنمایی کنید. مادر فرهنگ دینی مان زیاد حرف زدن را عیب می دانیم. می گویند زیاد حرف زدن نشانه بی خردی است.

جمع بندی ای از شهید باهنر بکنید؛

جایگاه شهید باهنر در بین شهدا بسیار والاست، به هر حال ایشان شهیدی چند وجهی بود؛ یعنی هم نخست وزیر، هم وزیر و هم یار نزدیک حضرت امام(ره)، هم استاد دانشگاه و حوزه علمیه بود. به علاوه، در رژیم ستم شاهی به انقلاب و اسلام

کنند وجود این عزیزان الهی است؛ آن جا که می فرمایند اگر آن ها نیستند خدا هست...

نمونه بارز این که امام(ره) فرمودند ایران پر از بهشتی است، مقام معظم رهبری است. باید خدا را شکر کرد که کشور پر از شهید رجایی و شهید باهنر است. حضرت امام یک مصداق و نمونه را گفتند، ولی نمونه های بسیاری داریم که خداوند متعال - ان شاء الله - همه شان را حفظ کند و به ما توفیق بدهد آن ها را بشناسیم و از برکات وجودشان حداکثر استفاده را ببریم، به خصوص برای سلامتی مقام معظم رهبری باید دعا کنیم و از خداوند متعال توفیقی روزافزون درخواست کنیم.



بهترین خدمات را ارائه کرد.

یک روایت از امام صادق(ع) داریم که به ما دستور دادند مردم را با عمل تان راهنمایی کنید. ما در فرهنگ دینی مان زیاد حرف زدن را عیب می دانیم. می گویند زیاد حرف زدن نشانه بی خردی است. مردم بیشتر تحت تأثیر عمل قرار می گیرند تا حرف و وقتی شرح حال بزرگان را می خوانیم متوجه می شویم آن ها کمتر حرف می زدند و بیشتر عمل می کردند: «کم گوی و گزیده گوی چون در / کز اندک تو جهان شود پر.» ما شخصیت هایی چون شهید باهنر را این گونه یافتیم که واقعاً فرمایش امام صادق(ع) را عملیاتی کردند. وجود، نگاه، راه رفتن و لبخندهای ایشان همه برای ما الگو بود. انسان از نگاه کردن شهید باهنر درس می گرفت که چطور ببیند، بنشیند، میهمانداری و تفکر کند. ارزش این نکته از هزار سخنرانی راجع به نظم بیشتر است. شهید باهنر واقعاً اهل کار و تلاش بود. این را هم بگویم که ما از نزدیک شاهد نبودیم، ولی شنیدیم زمانی که نخست وزیر شدند این قدر کم خوابی آزارشان داده بود که چشم شان دچار بیماری شده و آسیب دیده بود. این ها سرمایه هایی بودند که دشمن از ما گرفت، ولی ما ناامید نیستیم. همان طور که حضرت امام(ره) راجع به شهید بهشتی گفتند، ایران پر از بهشتی است و اگر شهید باهنر و شهید رجایی نیستند خدا هست.

جالب است، حضرت امام(ره) مستقیماً اشاره می

«شهید باهنر معمولاً در اتاق کوچکی که محیطش شاید فقط یک متر در دو متر بود مشغول کار بودند و اگر نیم ساعتی هم استراحت می کردند باز مشغول به کار می شدند و هیچ وقت احساس خستگی نمی کردند. زمانی که ایشان در تهران بودند فرزندان قوم و خویش ها تا دیپلم یا دانشگاه آن جا بودند و این بزرگوار از آن ها حمایت می کردند.» آنچه خواندید گزیده ای بود از میزگرد شاهد یاران با فتح الله زرنگی پور و برادرشان احمد زرنگی پور؛ از بستگان شهید. قابل ذکر آنکه احمد زرنگی پور، همسر حاجیه خانم مطهره باهنر (خواهر مکرمه شهید باهنر) است.

ما توضیح دادند. وقتی هم که حسینیه ارشاد را تعطیل کردند و کانون توحید را در خیابان پرچم می ساختند، کسی که کارش ساخت آنجا بود، به همراه آقای باهنر به آن جا می رفتند که مرا هم با خودشان می بردند و راجع به ساخت بنا توضیح می دادند.

حاج آقا فتح الله؛ شما چقدر با شهید باهنر اختلاف سنی داشتید؟

فتح الله زرنگی پور: بنده یک سال زودتر از ایشان به دنیا آمدم. مادر ما دختردایی مادر شهید باهنر هستند. پدر شهید باهنر و پدر شهید علی ایران منش - پسر دایی ایشان - هر دو در محله «شهر» کرمان رشد کردند. پدر شهید باهنر، آقای شیخ علی اصغر باهنر یکی از مردان نیک کرمان و محله شهر بود؛ البته معمم نبود و دلیل این نامگذاری از طرف مردم کرمان، درستکاری و زهد و تقوای این شخصیت خداجو و مؤمن بود. در قدمگاه، خیابانی بود که ایشان آن جا مغازه خواربارفروشی داشتند، جنس های شان را معمولاً از مغازه های دیگر می آوردند و هر جنسی که می فروختند، پول آن را در قوطی مخصوصی که کنار هر یک از اجناس قرار داشت می انداختند.

منظور شما این است که مثلاً شاید سود پولی را که از جنس عمده بانکداری آورده بودند برمی داشتند و بقیه را در قوطی می انداختند که حتی یک لحظه هم بدهکار نباشند.

فتح الله زرنگی پور: همین طور است.

در واقع می خواهم بگویم که شهید باهنر، ذریه چنین فردی بود. ایشان یک

مادر موقر و مؤمنه هم داشتند. به علاوه، این شهید عزیز، یک مادربزرگ مادری به نام معصومه خانم داشتند. خود شهید برای بنده تعریف کردند در اتاقی که معصومه خانم استراحت می کرد، همیشه در حال مناجات با خدا بود و می گفت خدایا؛ من کیستم و برای کی هستم؟ آقای باهنر این خاطره را

شهید باهنر تعریف می کردند که؛ اواخر سال ۱۳۵۶، آخرین باری که برای سخنرانی به دانشگاه پهلوی شیراز رفته بودیم، می خواستند ما را دستگیر کنند که لباسهایمان را در آوریم و برای ردگم کردن با لباس افراد مکلا به میان مردم آمدیم اما در نهایت، ما را گرفتند...

هیچ وقت خواسته ها و منفعت خودش را در نظر نمی گرفت

یاد کردی از شهید باهنر در گفت و شنود شاهد یاران با فتح الله و احمد زرنگی پور، از بستگان شهید



احمد زرنگی پور: همان طور که گفتم ما به منزل پدری شان رفت و آمد داشتیم. هر وقت که از تهران یا قم به کرمان تشریف می آوردند، مرتباً با برادرم و دوستان دیگر با دوچرخه به کرمان - که سی و پنج کیلومتر فاصله دارد - می رفتند. در منزل عموی شهید باهنر مراسم روضه خوانی برپا بود و ایشان همراه با آقای حاج شیخ محمدجواد حجتی کرمانی به آن جا می رفتند. حجت الاسلام دکتر حسینی - خدا رحمتش کند - رئیس دانشگاه کرمان و خدایبامرز باجناق بنده، آقای محمدعلی ایران منش - برادر شهید حجت الاسلام علی ایران منش - هم در آن مراسم شرکت می کردند. آن زمان ما ازدواج کرده بودیم و مرتب ایشان را می دیدیم یا به تهران می رفتیم و آقای باهنر ما را به دفتر نشر فرهنگ اسلامی در خیابان فردوسی می بردند. یادم است دستگاهی آن جا بود و یک قیچی برای بریدن کاغذ، که شهید باهنر نحوه کار با آن را برای

حاج احمد آقا؛ شما متولد چه سالی هستید؟ برای ما از نسبت تان قبل از این که با این خانواده محترم وصلت کنید بگویید.

احمد زرنگی پور: بسم الله الرحمن الرحيم. اللهم کن لولیک حجت بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه ساعه و فی کل ساعه ولیاً و حافظاً و قائداً و ناصراً و دلیلاً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً. بنده متولد سال ۱۳۲۸ هستم. همان طور که اشاره کردید، ما و شهید باهنر قبل از وصلت بنده با این خانواده محترم نیز قوم و خویش همدیگر بودیم. بچه که بودیم مرتب با برادرم به منزل ایشان رفت و آمد می کردیم. هنگام ازدواج بنده و خواهر شهید نیز برادرم و شهید علی ایران منش واسطه شدند. ما سال ۱۳۵۱ ازدواج کردیم.

چگونه از شخصیت شهید باهنر شناخت پیدا کردید؟

ساواک آن آتش سوزی را راه انداخت. یادم است ۳-۲ روز از آتش سوزی گذشته بود که شهید باهنر با هر کسی در کرمان تماس می گرفت کسی پاسخ نمی داد. ایشان به آیت الله صدوقی - دومین شهید محراب - در یزد تلفن کرد که آقای صدوقی به کرمان آمد. خودشان هم آمدند، روحانیون را دعوت کردند و در منزل ما جلسه گذاشتند. پس از آن برای شهید جویباری و چند شهید دیگر در مسجد جامع مجلس ختم و بزرگداشت گرفتند. حرکت های خوبی از همان جا شروع شد و فرهنگیان آموزش و پرورش نیز آمدند. خدا رحمت کند؛ آقای شگرد هم آمدند. یادم است پس از این که انقلاب پیروز شد دکتر باهنر، آقای شگرد را برای پست قائم مقامی شهید رجایی در آموزش و پرورش معرفی کردند که با این انتصاب موافقت شد. آن روز، این ها همه با هم در مسجد نوحه می خواندند و دسته جمعی سینه می زدند. در آموزش و پرورش هم اعتصاب و راهپیمایی باشکوهی کردند و تا مسجد جامع کرمان پیش آمدند.

حاج آقا فتح الله؛ شما از مبارزات شهید باهنر چه نکاتی یادتان است؟

فتح الله زرنگی پور: شهید باهنر و شهید ایران منش هر دو در حوزه علمیه «معصومیه» کرمان تحصیل می کردند. آیت الله صالحی هم آنجا بودند. آقای باهنر و شهید ایران منش تمام دوستان محل را هر شب در منزل ما، شهید ایران منش یا خودشان جمع و راجع به این که شاه دشمن اسلام است صحبت می کردند، پس از سخنرانی هم به آن ها می گفتند که چه کار کنند. یک روز بنا شد همه بچه های محله جمع شوند و با هم اذان صبح بگویند. عده ای تعجب می کردند که دیشب چه خبر بوده، چه

حاج آقا فتح الله؛ شما شهید باهنر را از کی به خاطر می آورید؟

فتح الله زرنگی پور: بنده ایشان را از کودکی به یاد دارم. من، شهید باهنر و شهید ایران منش همیشه با هم دوست و همراه و به گفته مادرم برادر رضاعی هم دیگر بودیم. البته سن ما از شهید ایران منش بیش تر بود و آن دو شهید عزیز با هم به مدرسه می رفتند. آن ها در حوزه علمیه شاگرد آیت الله صالحی یکی از علمای بزرگ کرمان بودند. آقای موحدی کرمانی و برادران شان، آقای حجتی کرمانی و آقای سید محمود داعی همگی از شاگردان آیت الله صالحی بودند.

از مراحل زندان رفتن های شهید باهنر چیزی به خاطر دارید؟

احمد زرنگی پور: شهید باهنر تعریف می کردند که؛ اواخر سال ۱۳۵۶، آخرین باری که برای سخنرانی به دانشگاه پهلوی شیراز رفته بودیم، می خواستند ما را دستگیر کنند که لباس های مان را در آوردیم و برای رد گم کردن با لباس افراد مکتلا به میان مردم آمدیم اما در نهایت، ما را گرفتند و به کمیته مشترک به اصطلاح ضدخوابکاری آن زمان بردند. از آن جا ما را برای بازجویی با یک هواپیمای ارتشی به تهران فرستادند. در کمیته، مدتی بود که مقدم به جای نصیری بر سر کار آمده بود. آنجا به ایشان گفته بودند آقای باهنر؛ می خواهیم شما با ما همکاری کنید، چون می دانیم که مردم اصلاً شاه را نمی خواهند. خلاصه، مرتباً ایشان را بازداشت و زندانی می کردند. ایشان می گفت ما در زندان فقط از روی صداها می فهمیدیم که چه کسی در کنار ما زندانی است. مثلاً مرحوم شیخ علی اصغر مروارید سلام و علیک می کرد یا رد که می شدیم صدای صحبت آقای هاشمی را می شنیدیم. بعضی ها هم از طریق آیات قرآن با هم حرف می زدند. خاطرم است مسجد جامع کرمان را که آتش زدند، دکتر شریف همامی - که فردی انقلابی بود - عکس هایی را که از آن جا گرفته بودند به ما داد و گفت من به کسان دیگر اعتماد نمی کنم. همان شب ما با هواپیما برای گرفتن داروهای فرزندم به تهران رفتیم و عکس ها را هم با خود بردیم. سرانجام آشنایانی که در روزنامه کیهان و اطلاعات داشتیم آمدند و عکس ها را برای چاپ در روزنامه ها تحویل گرفتند.

جریان آتش سوزی مسجد جامع کرمان چه بود؟
احمد زرنگی پور: آن زمان کولی ها شورش کرده بودند، مردم تظاهرات می کردند و در مسجد هم سخنرانی برقرار بود که

آقای باهنر و شهید ایرانمنش تمام دوستان محل را هر شب در منزل ما، شهید ایرانمنش یا خودشان جمع و درباره اینکه شاه دشمن اسلام است صحبت میکرد، پس از سخنرانی هم به آنها میگفتند که چه کار کنند. یک روز بنا شد بچه های محله جمع شوند و با هم اذان صبح بگویند...

که تعریف می کرد، ما منقلب می شدیم. آن گونه که گفتم شیخ علی اصغر - پدر شهید - فرزندانش را با پول حلال بزرگ کرد که الحمدلله همگی فرزندان مؤمن و باتقوایی شدند. یادم است یک روز آیت الله هاشمی رفسنجانی - رئیس مجلس وقت - نزد آقای علی اصغر باهنر رفته و گفته بودند شما چه کار می کنید؟ ایشان گفته بود در مغازه آقای ماشاءالله ابریشم باف کار می کنم و روزی پنج تومان به ما دستمزد می دهد که آن را خرج خودم و فرزندانم می کنم. آیت الله هاشمی گفته بودند شما پدر شهید هستید و بنیاد شهید باید به شما کمک کند. شیخ علی اصغر در پاسخ گفته بود ما خودمان این پنج تومان را داریم، اگر کس دیگری دارید، آن مبلغ را به او بدهید. خودمان کار می کنیم و نه از فرزندان و نه از کسی دیگر خرجی نمی خواهیم. این ماجرا مربوط به پس از سال ۱۳۶۰ است.

از خاطرات تان راجع به شهید باهنر بگویید.

احمد زرنگی پور: خاطره ای از آن زمان به یاد دارم. وقتی انقلاب پیروز شد ما که اهل منطقه «بهشت برین» بودیم به دلیل بیماری فرزندم حامد که مشکل مثانه داشت - ایشان از سال ۱۳۵۶ بیمار شد و بعدها به رحمت خدا رفت - مرتب به تهران رفت و آمد می کردیم و در منزل شهید باهنر مستقر می شدیم. معمولاً صبح ها شهید باهنر، شهید بهشتی، شهید مطهری و آیت الله هاشمی رفسنجانی را زیارت می کردیم که با هم جلسه داشتند و کارهای مربوط به انقلاب را می نوشتند و برنامه ریزی می کردند. یادم است پیش از پیروزی انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای، آقای راشد یزدی و آقای محمدجواد حجتی کرمانی در ایرانشهر تبعید بودند. ما اگر چیزی می خواستیم به آن جا ببریم، با آقای علوی و دوستان دیگر به وسیله کامیونی که داشتیم می بردیم. یک سال تابستان که هوا هم خیلی گرم بود شهید باهنر نامه ای به ما دادند و گفتند این نوشته را به حضرت آیت الله خامنه ای برسانید. ما هم پشت کامیونی ده چرخ نشستیم و تا ایرانشهر رانندگی کردیم. آن جا مرتب خدمت حضرت آقا می رفتیم و گاهی خانواده زندانیان سیاسی را هم با خود می بردیم. آقای باهنر اخبار انقلاب را به ایشان می رساندند، خودشان هم مرتباً برای ما صحبت می کردند و از انقلاب می گفتند. اگر هم اعلامیه ای بود آقای محمدرضا باهنر از تهران به این جا می آوردند و شهید بقایی آن ها را پخش می کردند.



احمد زرنگی پور

رفتیم. دو نفر ژاپنی آن جا بودند که ایشان با آن ها کمی به ژاپنی و بعد هم به انگلیسی صحبت کرد. آن ها از این که یک روحانی زبان ژاپنی و انگلیسی بلد است تعجب کردند.

شخصیت، کارنامه، مبارزه، زندگی و آثار شهید باهنر برای شما چگونه شناخته می شود؟

احمد زرنگی پور: شهید باهنر فقط متعلق به خودش نبود؛ ایشان هیچ وقت در برابر مردم و دین، خواسته ها و منفعت خودش را در نظر نمی گرفت. آدمی عجیب و واقعاً نابغه بود. یادم است یک بار که ساواک، شهید ایران منش و آقایصابر را دستگیر کرده بود، با ما تماس گرفتند و به تهران رفتیم. بنده به آقای باهنر گفتم ساواک آقای ایران منش را دستگیر کرده است، ایشان گفت خیلی خوب است که این ها را گرفته اند، اگر همین طور پیش برود، در تهران، انقلابی می شود که مثل بمب منفجر خواهد شد. پس از آن هم ماجرای آتش سوزی مسجد جامع کرمان و... پیش آمد. ایشان این ماجراها را پیش بینی می کرد و خیلی خوشحال بود. از طرفی ایشان همواره به تقدیر الهی نیز راضی بود. یادم است جنگ که آغاز شد، آقای باهنر با بنده تماس گرفتند و گفتند به اهواز بروید و آن جا تعمیرگاهی راه بیندازید.

شما از ابتدا در شغل تعمیرکاری اتومبیل بودید؟

حاج احمد زرنگی پور: بله، خدا رحمت کند؛ شهید بهشتی هم می گفتند اتومبیل زیاد است، بیاید این جا به رزمندگان سرویس بدهید. ما به دستور ایشان با شهید چمران به اهواز رفتیم. البته از ابتدای تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در لشکر ثارالله (ع) بودیم، تا آخر جنگ هم در منطقه ماندیم. شهید باهنر چگونه می تواند به عنوان الگو مطرح شود؟

احمد زرنگی پور: شهید باهنر فردی خونسرد، با فکر و خوش خنده بود و همین طور که مشاهده می کنید چهره ای بود که امروز هم مردم به ایشان عزت و احترام می گذارند و علاقه زیادی دارند. خانواده ایشان هم از گذشته تا به حال سلامت بودند و به دنبال هیچ منفعی نبودند.

چگونه از شهادت ایشان باخبر شدید؟

احمد زرنگی پور: آن موقع فرزندم بیمار بود و ما برای ادامه معالجه ایشان در آلمان بودیم. در آلمان، آقای خاتمی رئیس وقت مسجد اسلامی هامبورگ، خبر شهادت ایشان و آقای رجایی را به ما دادند که پس از چند روز به ایران بازگشتیم.

پدر جد شهیدان باهنر و ایرانمنش از مؤذن های معروف شهر بود که به ایشان آقامحمدعلی می گفتند و در مسجد جامع کرمان، طوری اذان می گفتند که صدایشان به تمام شهر می رسید. چند سال هم در گلدسته حضرت امام رضا(ع) در مشهد اذان می گفتند و صدای بسیار خوبی داشتند.



از خود بی خود می شدند. شهید باهنر می گفتند جلسات قرائت قرآن و درس های سخنرانی «نور علی نور» است.

حاج احمد آقا؛ شما هم از دیگر خاطرات تان راجع به شهید باهنر بگویید.

احمد زرنگی پور: ایشان مرتب به منزل ما می آمد و پانزده روز آن جا بود. شهید باهنر معمولاً در اتاق کوچکی که محیطش شاید فقط یک متر در دو متر بود مشغول کار بودند و اگر نیم ساعتی هم استراحت می کردند باز مشغول به کار می شدند و هیچ وقت احساس خستگی نمی کردند. زمانی که ایشان در تهران بودند فرزندان قوم و خویش ها تا دیپلم یا دانشگاه آن جا بودند و این بزرگوار از آن ها حمایت می کردند. شهید باهنر به کرمان هم که می رفتند یک به یک، به همه اقوام سر می زدند. ایشان این قدر نسبت به مسائل و مشکلات فامیل، پی گیر و مقید بود که مثلاً خود ما با فرزند بیمارمان از کرمان به منزل ایشان در تهران می رفتیم و با گشاده رویی بسیار پذیرای ما می شد. آقای مهندس محمدرضا باهنر هم امروز همان راه را می روند. بنده همیشه به مسئولان و دوستان می گویم که شما هم باید این بزرگواران را سرلوحه کارتان قرار دهید. شهید باهنر همیشه مقید بودند که جواب لطف و محبت همه را بدهند و دل شان می خواست به دیگران کمک کنند. شهید باهنر شاید در شبانه روز یکی دو ساعت بیشتر نمی خوابیدند و کم خواب بودند، اما با این خستگی زیاد باز هم درگیر کار می شدند. یک شب منافقین می خواستند این بزرگوار را ترور کنند که ایشان قبل از درگیری برگشته بودند و ترور نافرجام مانده بود.

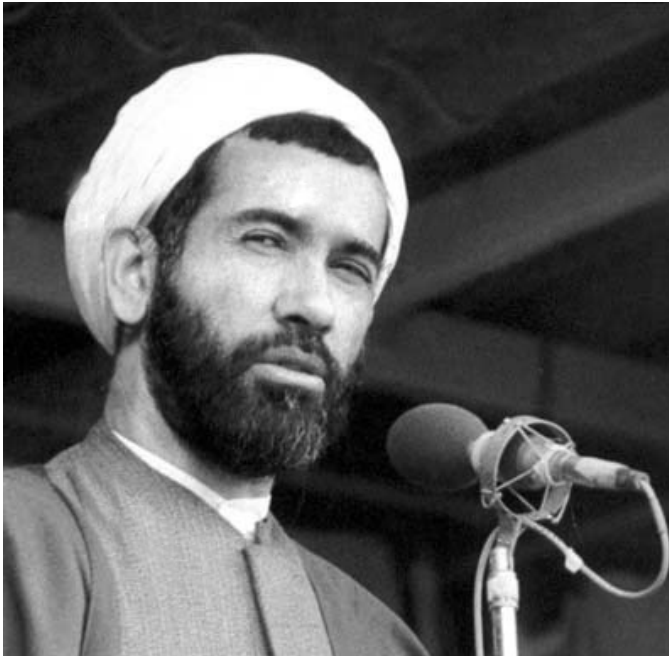
یادم است یک بار شهید باهنر پیشنهاد دادند با هم به گردش برویم. یادش به خیر؛ به اتفاق، به ارگ بم

اتفاقی افتاده است... وقتی ماجرا را فهمیدند از این همه صدا جا خورده بودند. آن ها هر صبح، دوستان را در مسجد جامع جمع می کردند و نماز می خواندند. جدای از تمام کارهای جدی و پرخطر، وقتی با آقای باهنر برای گردش بیرون می رفتیم، شور و نشاط جوانی ایشان سر جایش بود و شاد، خندان و بانرژی دوستان را شاد می کرد و سر حال می آورد.

پدر جد شهیدان باهنر و ایران منش از مؤذن های معروف شهر بود که به ایشان محمدعلی گنگ می گفتند. آقامحمدعلی در مسجد جامع کرمان، طوری اذان می گفتند که صدای شان به تمام شهر می رسید. چندین سال هم در گلدسته حضرت امام رضا(ع) در مشهد مقدس اذان می گفتند و صدای بسیار خوبی داشتند.

اگر خاطره دیگری از شهید باهنر دارید برای ما بگویید.

فتح الله زرنگی پور: ما در مدرسه «حجتیه» قم نزد شهید باهنر و شهید ایران منش می رفتیم و سه روز در تدریس شان شرکت می کردیم. یک شب بنا شد ایشان برای ما شام درست کنند. آن ها چند سیب زمینی و دو قرص نان خریدند. در واقع خوراک شان همین بود و این گونه با قناعت درس می خواندند. با شوخی به ایشان گفتم شما که این قدر با قناعت زندگی می کنید چیزی هم از درس می فهمید؟! ایشان با گشاده رویی گفت هر چه می خوریم و هر درسی که می خوانیم همه از خدای تبارک است. شهید باهنر این گونه آن مدارج علمی را گذراندند و تعداد زیادی هم کتاب نوشتند. آقای باهنر در مراسمی که در منزل ما برپا می شد برای دوستان صحبت می کردند. آن زمان منبرها چوبی بود. این قدر احساساتی بودند که موقع سخنرانی



«در قرآن کریم، مسأله تزکیه قبل از تعلیم آمده است؛ یعنی پرورش قبل از تعلیم و قبل از آموزش است. بر خلاف اصطلاح معمول آموزش و پرورش، که در بین ما فارسی زبانان رایج است و آموزش را بر پرورش مقدم می‌دانیم، در اسلام و در تعبیر قرآن مسأله تزکیه و تربیت قبل از تعلیم به کار رفته است.» یکی از بارزترین جنبه‌های زندگی علمی، معنوی و مبارزاتی شهید باهنر به تصدیق بسیاری از بزرگان انقلاب و نظام اثر عمیقی بود که در کنار شهید رجایی بر حیطه خطیر آموزش و پرورش گذاشتند. حال در سخنرانی پیش رو که یادگاری ارزنده از آن شهید معزز است، به جنبه‌های تازه‌های درباره پیش زمینه‌های امر تعلیم و تربیت برمی‌خوریم. مفاهیمی والا که به تمامی از قرآن کریم استخراج شده است. این سخنرانی برگرفته از کتاب «گفتارهای تربیتی» اثر شهید باهنر است که با اندکی ویرایش تقدیم می‌شود:

درآمد



زنگارزدایی از آینه دل

متن سخنرانی شهید باهنر درباره مسأله تعلیم و تربیت در اسلام

و پاک‌سازی و پیراستن از شاخه‌های زائد مقدمه برای رشدکردن سایر شاخه‌ها است تا این که ثمره و میوه آن درخت و آن گل بیشتر و بهتر شود.

بنابراین، تزکیه یکی از اصول بسیار مؤثر و لازم در امر تربیت است. عنایتی که اسلام به تزکیه قبل از تعلیم دارد به همین جهت است. یعنی مادام که زمینه دل از آلودگی‌ها پاک نشود برای آراسته شدن به کمالات و فضائل معنوی و اخلاقی آماده نمی‌گردد.

شعار دعوت پیامبر(ص)

این جمله معروف است که اولین کلمه و دعوتی که پیامبرگرامی اسلام(ص) فرمود این بود که: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». شعار اسلام هم «لا اله الا الله» است؛ یعنی دارای دو بخش است: یکی «لا اله» و یکی «الا الله» بدین معنی که اسلام ابتدا می‌خواهد خدایی را که مردم برای خود ساخته بودند بشکند تا محیط برای پذیرفتن الله و خدای واحد و یگانه آماده شود. حال، این خدایان چه آن بت‌هایی باشند که خودشان تراشیده بودند و چه آن بت‌های جاننداری که به صورت بت‌های مجسم و متحرک در بین مردم حرکت می‌کردند، یا ماه و ستارگان، یا حیوانات، یا هوای نفس یا درهم و دینار باشند. فلذا اگر بخواهیم الله را در محیطی که آلوده به انواع خداها است تبلیغ کنیم، مادام که در محیطی بت‌های فراوان وجود دارد، دعوت به توحید و یگانه پرستی و گرایش به الله نتیجه بخش و موفق نیست. گرایش به الله زمانی پا می‌گیرد و جان پیدا می‌کند که محیط از آلودگی‌ها و بت‌ها پاک شود. فلذا پیامبر اکرم(ص) تا وقتی که محیط کعبه را از بت پاک نکرده است و بت‌ها را نشکسته است خود را موفق نمی‌داند.

این جمله معروف است که اولین کلمه و دعوتی که پیامبرگرامی اسلام(ص) فرمود این بود که: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». شعار اسلام هم «لا اله الا الله» است؛ یعنی دارای دو بخش است: یکی «لا اله» و یکی «الا الله»

تزکیه قبل از تعلیم

اکنون لازم است در این زمینه چند نکته تذکر داده شود. یکی این که در قرآن کریم، مسأله تزکیه قبل از تعلیم آمده است؛ یعنی پرورش قبل از تعلیم و قبل از آموزش است. بر خلاف اصطلاح معمول آموزش و پرورش، که در بین ما فارسی زبانان رایج است و آموزش را بر پرورش مقدم می‌دانیم، در اسلام و در تعبیر قرآن مسأله تزکیه و تربیت قبل از تعلیم به کار رفته است. ظاهراً تعبیری که کشورهای عربی از این وزارتخانه دارند «وزارت تربیت و التعلیم» است. مسأله پیراستن، قبل از آراستن است. یعنی بایستی اول روح، جان، روان، اخلاق، اجتماع و عمل از آلودگی و انحراف پاک گردد، بعد از این پیراستگی، آماده می‌شود تا به کمالات هم آراسته شود و رشد کند و بالا بیاید. اما اگر زمینه روح یا فکر آلوده بود، زمینه‌ی اجتماع آلوده بود، چنین شرایطی برای بالا آمدن و تربیت و رشد آماده نیست.

رابطه تزکیه و تربیت

رابطه‌ای که بین تزکیه و تربیت وجود دارد، رابطه‌ای است که بین مقدمه و ذی‌المقدمه بر قرار است، یا پیرامون یک حقیقت، ارتباطی است که بین یکی از ریشه‌ها و اصول بزرگ آن حقیقت موجود است؛ یعنی تزکیه به معنای پاک کردن و پیراستن از آلودگی‌ها است، اما تربیت یعنی بالا آوردن و رشد دادن و نمو دادن. «ربوه» به معنای نمو دادن و بالا آوردن است. یک ارتباط بسیار دقیق بین تزکیه و تربیت بر قرار است. مادام که یک شیء را به خوبی پاک نکنیم برای رشد آماده نمی‌شود.

این مسأله در قالب مثال‌های مختلف کاملاً قابل توضیح است. مثلاً در یک مزرعه یا باغستان یا گلستان مادام که باغبان سطح گلستان را از خارهای زائد، علف‌های هرزه و گیاهان خودرو پاک نکند، زمینه برای رشد کامل برگ‌ها و ساقه‌های درخت و شاخه‌های گل پیدا نمی‌شود. بایستی محیط حتماً پاک باشد تا آن چه کاشته شده بتواند رشد کند و بالا بیاید. اما اگر اجازه دادیم در سطح یک باغچه یا گلستان هر علف هرزه‌ای برود، در نتیجه، زمینه برای پرورش گیاه و گل مساعد نخواهد بود یا مثلاً درختانی که لازم است بعضی شاخه‌های زائد آن را در موقع معینی از سال بزنند تا رشد سایر شاخه‌ها زیادتر شود، این تزکیه

بسم الله الرحمن الرحيم

«قد افلح من تزكى و ذكر اسم ربه فصلی (اعلی / ۱۵-۱۴)؛ حقا که فلاح و رستگاری یافت کسی که تزکیه‌ی نفس کرد و به ذکر نام خدا به نماز پرداخت.»

موضوع بحث، مسأله تعلیم و تربیت در اسلام و رابطه بین تربیت و تعلیم است. تعبیری که معمولاً قرآن از کلمه «تربیت» می‌کند با لغت تزکیه است: «قد افلح من زكّیها و قد خاب من دسّیها» (شمس / ۱۰-۹) هر کس نفس خود را از گناه پاک سازد به یقین رستگار خواهد بود و هر کس که آن را به کفر و گناه پلید گرداند البته زیانکار خواهد گشت. یا در جای دیگر: «قد افلح من تزكى و ذكر اسم ربه فصلی» و یا در سوره مبارکه جمعه که هدف از بعثت پیامبر اسلام (ص) ذکر می‌شود: «هو الذي بعث في الامم رسولاً منهم يتلو عليهم آياته و يزكّیهم و يعلمهم الكتاب و الحکمه ...» (جمعه / ۲) اوست خدایی که میان عرب اُمّی پیامبری بزرگوار از میان همان مردم برانگیخت تا بر آنان وحی خدا را تلاوت کند و آن‌ها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و به آنان شریعت کتاب سماوی و حکمت الهی بیاموزد.

بنابراین، کلمه «تزکیه» به عنوان بیان مفهوم تربیت در قرآن، چندین مورد به کار رفته است. تزکیه از نظر لغوی یعنی پیراستن و پاک کردن از آلودگی‌ها و شوائب. کلمه «زکات» نیز با «تزکیه» هم خانواده است؛ یعنی تزکیه و زکات از یک ریشه‌اند و اگر معنای تزکیه، پیراستن و پاک کردن از آلودگی‌ها باشد، کلمه زکات که به مال تعلق می‌گیرد، در واقع، پیراستن مال است از قسمتی که حقوق مردم به آن تعلق گرفته است و اگر این قسمت از مال جدا شد، بقیه مال، گوارا و پاک و قابل بهره‌برداری است و از هر گونه طمع و کینه و نفاق و نظر سوئی به دور خواهد بود. اما چنان چه حق مردم از مال پرداخت نشود، این مال، پاک شده و پیراسته نیست، آلوده است و طبعاً این مال برای صاحبش آن برکت، پاکی، صفا و پیراستگی را ندارد. آن جا که تزکیه درباره نفس و روح و جان و روان به کار رفته به معنای پیراستن روح و فکر از هر گونه آلودگی است: آلودگی فکری، آلودگی اخلاقی و آلودگی‌های روحی. پیراستن از این مسائل، جنبه تزکیه کار است.

و کاری او در جامعه ضعیف می‌گردد. در نتیجه، سطح پیشرفت جامعه نه تنها متوقف می‌شود بلکه پایین می‌آید. لذا فساد مانع تربیت و رشد به معنای وسیع در جامعه خواهد شد.

آفت دروغ

برای مثال، دروغ نیز یک آفت اخلاقی و یک فساد است. دروغ‌گویی عادت زشتی است که وقتی در یک جامعه یا در یک فرد پیدا شد، میزان استفاده از نیروهای جامعه را کاهش می‌دهد؛ یعنی وقتی یک عده دروغ‌گو پیدا شدند، اعتماد سلب می‌گردد و در نتیجه نظم و روال امور ضعیف می‌شود و بخش زیادی از نیروها باید برای جلب اعتماد به مصرف برسند. اگر در معاملات بازار دروغ رایج شد باید نیروی زیادی صرف از بین بردن آفات دروغ‌گردد؛ یعنی برای خرید یک کالای مختصر، که مجموع وقتی که به طور طبیعی احتیاج دارد ده دقیقه است، ممکن است دو ساعت وقت و نیرو صرف شود تا تحقیق زیادی برای به دست آوردن قیمت واقعی جنس صورت گیرد تا علی‌رغم خیانت و دروغی که در محیط کار وجود دارد، بتوان قیمت واقعی آن را به دست آورد. بنابراین، با به وجود آوردن آفت دروغ، جلوی رشد نیروها گرفته می‌شود؛ یعنی مقدار بازده و پیشرفت کار کاهش می‌یابد و بخشی از نیروها «له» می‌شود و از بین می‌رود. عیناً مثل این که باغبان شاخه های زائد درخت را نزند و باعث شود مقداری نیرو و آب و مواد غذایی، که درخت برای رشد خود از زمین گرفته است، به هدر رود و به آن بهره برداری نشود. پس، به دنبال این آفت، از بین رفتن نیرو و جلوگیری از رشد و تربیت خواهد بود و نیز هر فساد و گناهی که در جامعه پیدا شود آفت و بلائی رشد و تربیت آن جامعه است. بنابراین، تزکیه زمینه تربیت و بلکه عین تربیت است.

تأثیر فساد در عقب ماندگی جوانان

در مسائل اجتماعی که با آن مواجه هستیم، توجهی که جوانان به مراکز فساد پیدا می‌کنند، [شایان ذکر است که این سخنرانی قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و بنا بر شرایط جامعه آن زمان ایراد شده است] گذشته از این که مقداری از پول و وقت شان را صرف می‌کنند. بازده کار آن‌ها در پیشرفت تحصیلی هم پایین می‌آید. جوانی که باید تکلیف روز بعدش را انجام دهد با روی آوردن به یک مرکز فساد و توجه به یک فساد اخلاقی به عنوان تفریح و سرگرمی، علاوه بر فساد اخلاقی که پیدا کرده است، در نتیجه توجه فکر و ذهنش به مسائل شهوی و جنایی، قدری از نیروی فکر و ذهن و حواس و عقل و هوش او در این قسمت از بین رفته و نابود شده است؛ یعنی بعد از چند ساعت اتلاف وقت، نه تنها وقتی برایش باقی نمانده که به دنبال تحصیل باشد بلکه روحش آن

دروغ‌گویی عادت زشتی است که وقتی در یک جامعه یا در یک فرد پیدا شد، میزان استفاده از نیروهای جامعه را کاهش می‌دهد؛ یعنی وقتی یک عده دروغ‌گو پیدا شدند، اعتماد سلب می‌گردد و در نتیجه نظم و روال امور ضعیف می‌شود و بخش زیادی از نیروها باید برای جلب اعتماد به مصرف برسند.



نقش تزکیه در خیرجویی و کمال طلبی انسان

اصلی که از اسلام با استفاده از شواهد قرآنی و روایات متعدد حاصل می‌شود و در مسائل تربیتی بسیار مفید و قابل بهره برداری است این است که اساساً انسان به گونه ای آفریده شده است که متوجه خیرات و کمالات است و مبدأ خیرات و کمالات در خود او و در ذات و جانش وجود دارد. یعنی خداوند استعدادی به انسان داده است که می‌تواند رو به کمال و رشد حرکت کند و اوج بگیرد. ذاتاً این گونه آفریده شده است: «و نفس و ما سوئها فألهمها فجورها و تقویها» (شمس / ۷-۸) قسم به نفس و آن که او را بیافرید و به او شر و خیر را الهام کرد. یعنی اساساً انسان خود به خود می‌تواند خیر و شر را تمیز بدهد. این بینش و درایت، این بصیرت و روشن بینی در کنه ذات انسان قرار داده شده است.

اما این آیین دل‌زنگار بر می‌دارد؛ این آیین روح و نفس در اثر غبار تربیت‌های غلط، خرافات، افسانه‌ها، اساطیر و شهبوات زنگار می‌گیرد و مانع می‌شود از این که روح و نفس و جان آدمی بتواند رشد و نمو خود را بکند و به سوی کمال تربیت و پیشرفت و بالا رفتن گام بردارد. باید این غبارها و زنگارها و آلودگی‌ها از محیط دل و صفحه روح پاک شود. در غیر این صورت، تربیت و تعلیم نیز اثر کامل ندارد، یا تأثیر معکوس خواهد داشت. مثلاً کسانی معلومات فراوانی پیدا می‌کنند، اما چون تربیت کافی اخلاقی ندارند و روح شان از آلودگی‌ها پاک نشده است این معلومات برای آن‌ها وسیله‌ای برای شرارت و سوء استفاده و بهره برداری غلط می‌شود. اما اگر روح و اخلاق از آلودگی‌ها مهذب و پاک شود انسان می‌تواند از سرمایه‌ای که در اختیارش می‌گذارند بهره برداری بیشتر و بهتری بکند.

تأثیر فساد در جامعه

در این جا به طور فشرده و به عنوان نتیجه بحث بایستی عرض کنم که فسادهای اخلاقی یا فکری که در جامعه وجود دارد مانع رشد و کمال اجتماع است. مثلاً اعتبار به مواد مخدر یک فساد اجتماعی و اخلاقی است، اما فساد [ناشی از] آن تنها محدود به این نیست که مقداری پول و نیرو و وقت سرمایه و سلامتی یک فرد معتاد در راه آن مصرف می‌شود و به هدر می‌رود و در نتیجه از ضرر کرده و آلوده شده است، بلکه اساساً این فساد و آلودگی سد ترقی است و مانع از این می‌شود که در جامعه نیروها بتوانند رشد کافی بیابند. بدین معنا که در نتیجه اعتبار یک فرد، آن استعداد، روح، بینش و قدرت علمی و فکری

داند. او علاوه بر این که بت‌های بی‌جان را شکست، بت‌های جاندار را هم ریشه کن کرد. یعنی همه آن خدایان زر و زوری را که در محیط وجود داشتند از بین برد و اصل اتحاد و یگانگی و برابری و مساوات و هماهنگی را بین مردم ترویج کرد:

یا ایها الناس إنا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنا أکرکم عند الله أتقیکم. . . «(حجرات/ ۱۳)

ای مردم! ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن‌گاه شعبه‌ها و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوارترین شما نزد خدا با تقواترین شما است.

بنابراین، مسأله پاک کردن و پیراستن و زدودن آلودگی‌ها یک مقدمه لازم برای رشد کردن کمالات به معنای واقعی است.

یک شاهد دیگر

باز به عنوان شاهد، جمله‌ای را در مورد صفات خدا عرض می‌کنم. می‌دانید که بعضی از صفات خدا سلبیه و بعضی ثبوتیه است. صفات سلبیه شامل صفاتی است که در خدا وجود ندارد. خدا فرزند ندارد، احتیاج ندارد، مرکب نیست، ماده و جسم نیست، محدود به زمان و مکان نیست، خواب و غفلت در او راه ندارد. ما این مسائل را از خدا نفی می‌کنیم. در مقابل، صفاتی است که به نام صفات ثبوتیه که صفات کمال است. مثلاً خدا دانای مطلق است، اراده مطلق در خدا وجود دارد و دارای قدرت مطلق و احاطه کافی است، دارای حیات مطلق است. در این جا هم می‌بینیم وقتی قرار است خدای کامل و آراسته به جمیع فضائل و کمالات در محیطی به مردم معرفی شود ابتدا بایستی آن تصورات باطل موجود در مغز مردم درباره خدا و خدایان، یعنی آن صفات سلبیه، را از محیط پاک کنیم تا تصویری که مردم می‌خواهند از خدا داشته باشند، با نیاز و احتیاج و زمان و مکان بودن و جسم بودن همراه نباشد. وقتی می‌خواهد خدا را مجسم و تصور کند؛ خدایی را که بالای عرش بر کرسی نشسته و گاهی بوده و گاهی نبوده تصور نکند. نگویید چگونه ممکن است هزار سال قبل خدا موجود [بوده] باشد؟ اصلاً خدا را وارد زمان نکند. خدا را جدای از زمان و ماوراء آن بداند و بتواند خدا را با آن کمالاتی که دارد از قبیل قدرت و علم و اراده و حیات و احاطه مطلق و بی‌نهایت تصور نماید و فکر کند. بنابراین، معمولاً پاک کردن و پیراستن، مقدمه‌ای برای رشد دادن و تربیت کردن و بالا آوردن است.

که تو تصور می کردی غیر از خدا است؛ آن موقعیتی که برای رهبران کلیسا یا برای زمامداران و رهبران اجتماعی و اشراف و ثروتمندان قاتل بودی اشتباه است. اساساً فکر را [باید] از آن آلودگی ها و زنگارها پاک و پیراسته گرداند تا جامعه آزاد شود و وقتی آزاد شد می تواند پرواز کند؛ مثل پرنده بلندپروازی که می تواند اوج فراوان بگیرد اما در قفس گرفتار است. قفس را باز کنید ببینید تا کجا اوج می گیرد. یکی از بزرگترین خدمات اسلام بازکردن در این قفس است. آن قفسی را که برای روح و جان و اجتماع و آینده انسان ها درست شده است می گشاید و غل و زنجیرها را پاره می کند. در نتیجه، انسان آزاد می شود و می تواند اوج بگیرد.

آلودگی های دروغ و حسد و کینه و نفاق و بدبینی و بی اعتمادی مانند غل و زنجیری است که به دست و پا و روح یک جامعه بسته می شود و مانع آزادی جامعه برای رشد و ترقی و پیشرفت می گردد. «... و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه...» یعنی اول پیامبر اکرم (ص) تزکیه و پیراسته می کند و به دنبال آن تعلیم می دهد و تربیت می کند. در غیر این صورت، هر چه برای یک محیط آلوده خوراک خوب تهیه شود، معلوم نیست در برابر آن همه استفاده از خوراک های فاسد بتواند کار خود را انجام دهد. بنابراین، در مسئله تربیت جهت خاصی که باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد و روی آن تکیه شود مسئله مبارزه با آفات و فسادهای اخلاقی و اجتماعی است.

نقش حساس تربیت در جوانان

این مطلب خصوصاً برای دانش آموزان و جوانان بسیار مطرح است که جوان در آن سنین اساساً به دنبال گمشده می گردد. دائماً می خواهد چیزی را بیابد که خود را با آن سر گرم و دلگرم کند، و در حالی که جوشش فراوان و کوشش و تلاش دارد و به دنبال گمشده می گردد، چقدر زود دام های خطرناک فسادهای اجتماعی می تواند دست و پای او را به «بند» بیندازد و او را گرفتار سازد و از هر گونه ترقی و پیشرفت بازدارد. لذا بایستی برای این آلودگی ها و دام هایی که جلوی راه جوانان گسترده می شود فکری کرد تا یک جوان خود را به این دام ها نیندازد و آلوده نکند و بتواند آن کوشش ها و تلاش ها و جنب و جوش ها را در طریق یک فعالیت صحیح و ترقی و تکامل و تعالی به کار بندد.

خداوند ان شاء الله به همه توفیق پذیرفتن تربیت و تعلیم کافی عنایت فرماید. خداوند ان شاء الله همه ما را به معارف واقعی اسلام آشنا فرماید. خداوند ان شاء الله ریشه های فساد و ناهمواری های اجتماع را قطع کند. خداوند ان شاء الله به همه ما توفیق کمال و پیشرفت و ترقی عنایت فرماید.



ما است، اما تا چه حد خودمان شرکت می کنیم یا تشریک مساعی می کنیم و همت به خرج می دهیم تا به آن افق بازی که اسلام جلوی ما گشوده است برسیم و خودمان سرفافله و پیشرو و سرمشق باشیم...». اما ما می بینیم که خود آن ها از اینگونه فسادها به عنوان آفت پیشرفت یاد می کنند، یعنی وقتی آمار ازدیاد فحشاء و سقط جنین ها و روابط نامشروع و آمار فساروان طلاق و امثال آن را می دهند، آن را به عنوان یک آفت اجتماعی و یک خطر تلقی می کنند. می گویند جامعه ما با داشتن این اعتیادهای خطرناک، این فسادها و این افزایش آمار در زمینه فحشاء یا طلاق، به کجا می رود؟ این مسئله را به عنوان یک درد و مشکل و مسئله ذکر می کنند. البته، این حقیقت را روان شناسان، علمای تربیتی و جامعه شناسانی که تا حدی صداقت دارند و منافی در این فسادها ندارند اقرار می کنند، نه آن سودجویان و پول پرستان و کسانی که به دنبال این هستند که از راه های مختلف برای جذب پول مردم دام بگسترانند و اساساً در برانگیختن تمایلات جنسی و ترویج این فسادها منافی دارند.

یکی از اهداف رسالت

شما تصور می کنید یک جامعه چه قدر از نظر خلقت و طبیعت، آمادگی رشد فکری دارد؛ بسیار زیاد. می تواند آزاد بیندیشد و فکر کند و در رشته های مختلف علمی و فکری و اجتماعی و معنوی پیشرفت کند. اما وقتی از این آزادی فکر جلوگیری شد و آفات و زنگارهایی ایجاد گردید که مانع شکوفایی و ثمر دادن این سرمایه معنوی گشت، آن آفات، باعث رکود و عقب ماندگی می شود. لذا یکی از تعبیراتی که قرآن درباره شخصیت گرامی پیامبر اسلام رسول اکرم (ص) می فرماید این است که: «... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الی کانت علیهم...» (اعراف / ۱۵۷) یکی از اهداف پیامبر اسلام (ص) این بود که بارهای گران را از دوش جامعه انسانیت بردارد و غل و زنجیرهایی را که به پای مردم بسته شده بود پاره کند. اگر یک انسان معمولی به طور طبیعی می تواند در پانزده دقیقه حدود یک کیلومتر راه برود یا در هفت دقیقه یک کیلومتر راه بدود، چنانچه به پایش غل و زنجیر بستند، این قدرت حرکت از او گرفته می شود و امکان پیشروی از او سلب می گردد. اکنون باید غل و زنجیر را پاره کرد تا امکان حرکت پا فراهم شود. یکی از اهداف اسلام همین است که این غل و زنجیرها را پاره کند؛ غل و زنجیرهایی که کلیساها به فکر مردم بسته بودند؛ زمامداران به دست و پای مردم بسته بودند، اشراف و طبقات مرفه اجتماع در جامعه به وجود آورده بودند؛ این بارهای گران فکری، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی را بردار تا انسان آزاد گردد، خلاص و راحت شود و در نتیجه بتواند تربیت شود و رشد کند و بالا بیاید.

نوآوری اسلام

یکی از نوآوری های اسلام همین است. چون این خود بحثی است که اسلام چه آورد؟ (البته تصور نشود که می خواهم بحث ها را مخلوط کنم. فقط به هر یک از این بحث ها اشاره ای می کنم و همه اش تقریباً به هم مربوط است). نوآوری اسلام چه بود؟ یکی از بزرگ ترین وظایف اسلام همین بود که همه ناهمواری ها و ناگواری ها و خرافات و کیج فکری ها و کجروی های گذشتگان را بزاید و انسان را از آلودگی های گذشته پاک کند. مگر کار کوچکی است که بگوید: ای انسان! آن خدایی

شما تصور می کنید یک جامعه چه قدر از نظر خلقت و طبیعت، آمادگی رشد فکری دارد؛ بسیار زیاد. می تواند آزاد بیندیشد و فکر کند و در رشته های مختلف علمی و فکری و اجتماعی و معنوی پیشرفت کند. اما وقتی از این آزادی فکر جلوگیری شد و آفات و زنگارهایی ایجاد گردید که مانع شکوفایی و ثمر دادن این سرمایه معنوی گشت.

چنان آشفته و پریشان شده که اساساً علاقه و توجهش را به کار و تحصیل سلب کرده است. دیگر؛ مسئله [های] فیزیک، ریاضی، هندسه و جبر برایش آن شور و شغف و علاقه و رغبت را به وجود نمی آورد، زیرا رغبت و علاقه اش معطوف به جای دیگر شده و جای دیگر او را جذب کرده است. بنابراین، [اینگونه] آفت های اجتماعی آفت پیشرفت و رشد یک جامعه است؛ یعنی هر چه مراکز فساد اخلاقی و فکری و شهوت انگیزی ها در یک جامعه بیشتر شود و خریداران آن زیاده تر گردد، سطح تولید و پیشرفت علمی و پیشرفت اجتماعی و ترقی فکر پایین می آید.

نقش تخریبی فساد اخلاقی در کشورهای پیشرفته صنعتی ممکن است برای بعضی این سؤال مطرح شود که چگونه کشورهای اروپایی یا محیط های دیگر با وجود اینگونه آلودگی های اخلاقی یا فسادهای اجتماعی آن همه از نظر علمی و صنعتی پیشرفت کرده اند؟ آیا این فسادها با آن پیشرفت های علمی مزاحمت و منافات دارد؟ من نیز فکر می کنم یکی از اشتباهات بزرگی که بسیاری از جوامع جهان سوم و نیز جامعه ما گرفتار آن هستند همین مسئله باشد. این جوامع وقتی آن پرتاب موشک، یا تسخیر کره ماه، یا کارخانه های عظیم و بزرگ، یا شکافتن دل اتم و انواع پیشرفت های علمی را در کنار کاباره ها و مراکز فساد و فحشاء و اینگونه مسائل می بینند، تصور می کنند این دو مسئله با هم ارتباط دارند، یا لاقبل با هم منافات ندارند؛ یعنی اگر یک جامعه بخواهد به آن پیشرفت برسد باید این فسادها را هم داشته باشد. و متأسفانه در انتخاب هم، به جای انتخاب اصلح، انتخاب افسد می کنند. یعنی جوامع عقب مانده و به اصطلاح در حال رشد وقتی که می خواهند مقلد باشند، به جای این که به مصداق آیه شریفه «... فبشّر عباد الّٰدین یستمعون القول فیّتبعون أحسنه...» (زمر / ۱۸-۱۷) به رحمت من بشارت ده آن بندگان را که چون سخن را که بهتر و مفیدتر است برگزینند و به آن عمل کنند، آن چه پر زرق و برق و فریبنده است و بهتر و زودتر می تواند شهوات و تمایلات نفسانی را اشباع کند، آن را می گیرند؛ یعنی بر خلاف این اصل که در تربیت اسلامی مطرح است که بایستی دل و گوش و چشم به آن چه دیگران دارند باز باشد اما آن چه بهتر و مفیدتر است انتخاب گردد، عمل می کنند. البته، من تصوّر می کنم در اینگونه جوامع نوعی عمد هم در کار باشد که بر خلاف آن مسائل عمیق علمی و پیشرفت های عظیم دیگر، روی این گونه مسائل بیشتر تکیه می شود و آن ها را بیشتر دامن می زنند و ترویج می کنند.

در محیط های به اصطلاح مترقی و متمدن، پیشرفت های علمی بسیار مطلوب و قابل تحسین است (البته قابل تحسین که گفتم این جمله به نظرم رسید که معمولاً ما فقط تحسین و اعجابش را می کنیم و آفرین گفتنش برای

یادگار یار...

درآمد



موزه شهید باهنر کرمان - در واقع - یادگار بر جای مانده از کنگره بزرگداشت شهید حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدجواد باهنر، یار و باور برجسته حضرت امام خمینی(ره)، ملت مسلمان ایران و نظام و انقلاب اسلامی است. این کنگره در بیستمین سالگرد شهادت آن شهید والامقام با هدف حفظ و احیاء نام شهید و تجلیل از فداکاری های آن عزیز سفر کرده در مدت هفت ماه با همت، تلاش و پیگیری سردار سرتیپ پاسدار دکتر عبدالمحمد رئوفی نژاد - فرمانده وقت لشکر ۴۱ ثارالله(ع) بنا شد. در تاریخ هفتم شهریورماه ۱۳۸۰ نیز که مقارن با هفته دولت و همچنین یک روز مانده به سالروز شهادت شهید بود، توسط آیت الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام افتتاح شد و به بهره برداری رسید.

نزدیک ورودی موزه شهید باهنر، یک آبنما نصب شده است، همچنین در ختان

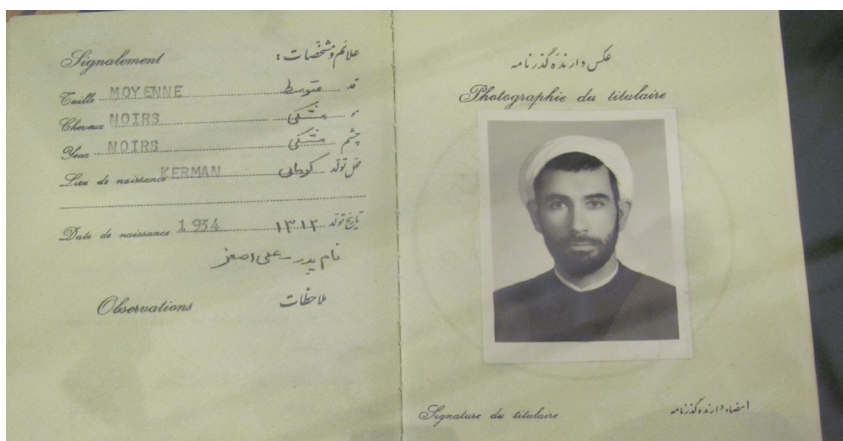
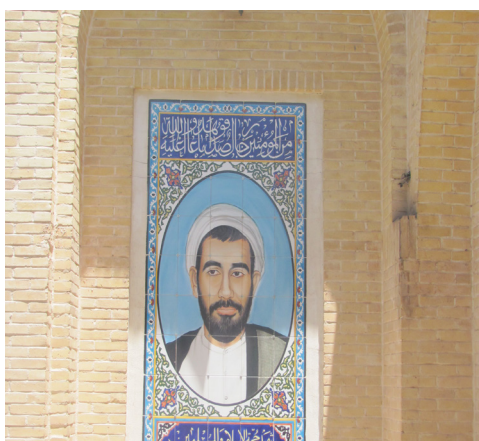
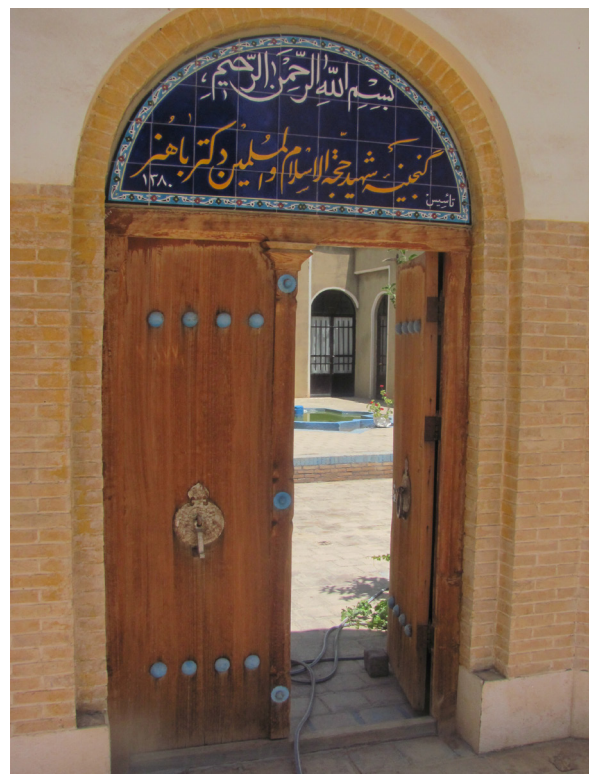
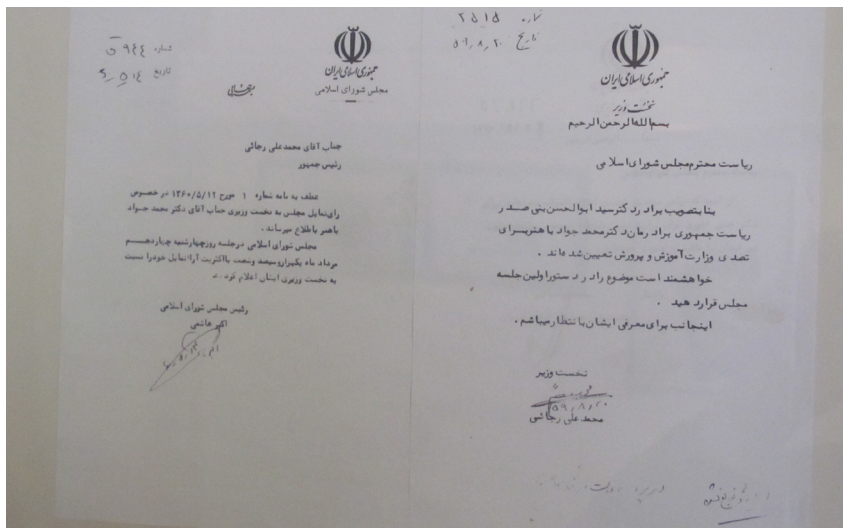
سرو و کاج در این فضا به چشم می خورد؛ البته به همراه یک طرح کاشیکاری شده از تصویر شهید بزرگوار. ساختمان اصلی موزه به شکل خانه های قدیمی طراحی و ساخته شده که شامل اتاق های نشیمن، هال، خواب، مکتب خانه و مطبخ می شود. در هر یک از این بخش ها برخی از لوازم خانگی منزل شهید و آثار و نوشته های ایشان از جمله لباس ها، اشعار، کتابهایی که توسط شهید به رشته تحریر در آمده، احکام مسئولیت های وزارت و نخست وزیری شهید و ده ها اثر و یادگار ارزشمند دیگر از آن شهید کنار هم (یا به ترتیبی در ویتترین و بوفه هایی مخصوص) چیده شده است.

این موزه واقع در خیابان شهید باهنر، خیابان شهید ایرانمنش، همه روزه صبحها از ساعت ۸ الی ۱۲ و عصرها از ساعت ۱۶ الی ۱۹ پذیرای علاقه مندان به فرهنگ ایثار و شهادت و بازدیدکنندگان است. به گزارش تصویری شاهد یاران از این موزه توجه بفرمایید.

گزارش تصویری از موزه شهید باهنر کرمان







کتاب‌شناسی شهید باهنر...



مجموعه ۹ جلدی آثار «نخست وزیر شهید محمدجواد باهنر» به مناسبت هفته دولت و سالروز شهادت شهیدان بزرگوار رجایی و باهنر توسط نشر شاهد منتشر شد. این مجموعه ۹ جلدی حاوی سخنرانی‌ها و آثار مکتوب آن شهید عزیز است که با عناوین «دین‌شناسی تطبیقی»، «مواضع ما در ولایت و رهبری»، «گسترش نهضت حسینی»، «گذرگاه‌های الحاد»، «انسان و خودسازی»، «گفتارهای تربیتی»، «سیری در عقاید و اخلاق اسلامی»، «مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی» و «کتاب‌شناسی شهید دکتر محمدجواد باهنر» به چاپ رسیدند. ذیلاً به معرفی اجمالی هر یک از این کتب می‌پردازیم.

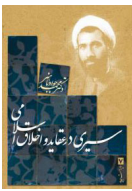


کتاب‌شناسی شهید باهنر به قلم و بیان شهید...

از نامش پیداست به مجموعه گفتارهای تربیتی آن شهید بزرگوار اختصاص دارد.

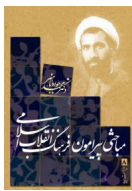
سیری در عقاید و اخلاق اسلامی

اسلام نه تنها دین موحدین که آیین اخلاق مداران نیز هست. مروری بر گنجینه‌های از سلسله معارفی که از این دین مبین به یادگار مانده است حاصل زحمات شهید باهنر است که با بیان شیوای ایشان به رشته تحریر درآمده است.



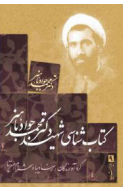
مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی

نهضت اسلامی ما به رهبری حضرت امام خمینی (ره) بیش و پیش از آنکه صرفاً یک حرکت سیاسی باشد، نهضتی فرهنگی و دینی بوده و هست. شهید باهنر در جایگاه یکی از نزدیکترین یاران و رهبران آن رهبر عظیم‌الشان در این کتاب مجموعه مطالبی را پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی از خود به یادگار گذاشته است.



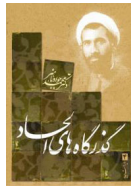
کتاب‌شناسی شهید باهنر

در بیستمین سالگرد شهادت شهید در زادگاه ایشان کنگره‌های تشکیل شد که نخستین چاپ کتاب حاضر یکی از دستاوردهایش بود. بعدها به همت انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران در نشر یکجای مجموعه ۹ جلدی آثار شهید عزیزمان «کتاب‌شناسی شهید باهنر» نهمین بخش از یادگارهای آن بزرگوار بود که در دسترس همگان قرار گرفت. کتاب نه فقط آثار قلمی و مقالات ایشان بلکه سخنرانیها، مصاحبه‌ها و پیامهای دکتر باهنر نخست وزیر شهید را فهرست کرده و لیست نسبتاً کاملی همراه با درج زمان آفرینش اثر و منبع و مأخذ آن از آثار ایشان به شمار می‌رود. روحش شاد و نامش جاودانه باد.



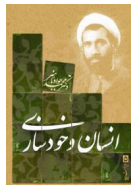
گذرگاه‌های الحادی

تهاجم فرهنگی از جمله مهمترین خطراتی است که همواره در شیوه‌ها و قالب‌های گوناگون، جامعه اسلامی ما را تهدید کرده است. بزرگانی که با شناخت صحیح و دقیق از شرایط اجتماعی خود و با برخورداری از ویژگی‌های علمی و معنوی بالا، به دفاع از هویت اسلامی جامعه برخاسته‌اند، از جایگاه و نقش ویژه‌ای در مقابله با این تهاجم برخوردارند. از جمله شخصیت‌هایی که در پیمودن این طریق به توفیقات بسیاری دست یافت، شهید دکتر باهنر بود. کتاب گذرگاه‌های الحادی اثری از شهید است که مطالب آن با هدف دفاع از اعتقادات اسلامی در برابر تهاجم فرهنگی مکاتب منحرف در جمع نسل جوان جویای حقیقت جمع آوری شده است.



انسان و خودسازی

کتاب، مجموعه چند گفتار از شهید باهنر است که طی سه جلسه در رمضان ۱۳۵۷ ایراد شد. «نفس در قرآن»، «نخستین گام در خودسازی»، «خودسازی و ابعاد آن»، «انسان‌شناسی در اسلام» از سرفصل‌های این سخنرانیها هستند.



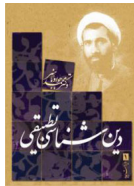
گفتارهای تربیتی

دین اسلام مکتبی است که برای تمامی شئون زندگی معارفی والا و گهربار در تعلیم خود دارد. پروراندن انسانهایی پاک‌رشد و نیکو‌خصال یکی از اهداف عالی دین اسلام است. شهید باهنر در جایگاه دانشمندی مؤمن که سالها در حوزه تعلیم و تربیت صاحب علم و تجربه شده از شایستگی بالایی برای انتقال این مفاهیم برخوردار بود. کتاب همچنان که



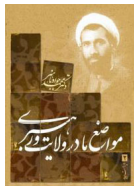
دین‌شناسی تطبیقی

دین‌شناسی تطبیقی یکی از آثار دستنویس شهید دکتر باهنر است که پس از شهادت ایشان، به صورت کتاب تنظیم و منتشر شد. این شهید عزیز از جمله شخصیت‌هایی بود که در پیمودن این طریق به توفیقات بسیاری دست یافت.



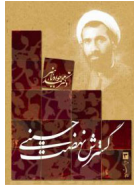
مواضع ما در ولایت و رهبری

ویژگی این اثر در آن است که در فاصله زمانی حساس هفتم تیر تا هشتم شهریور ۱۳۶۰ بیان شده است که هر دو از نقاط عطف تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌آیند. هشتم شهریور پیکر پاک شهید باهنر پس از ایراد آخرین بحث این کتاب، با توطئه منافقین کوردل، در آتش کین دشمن سوخت و عاشقانه به سوی معبود شتافت.



گسترش نهضت حسینی

بررسی‌گسترش نهضت حسینیدرطول تاریخ، در واقع توجه به ابعاد بی‌انتهای این حرکت بیهماند در حیات بشری است. شهید باهنر طی پنج جلسه سخنرانیدر ایام محرم و صفر سال ۱۳۱۹ هجری قمری برابر با سال ۱۳۵۰ هجری شمسی، علل و چگونگی گسترش نهضت امام حسین(ع) را در تاریخ اسلام مورد بررسی‌اجمالی‌قرار داد که مجموعه آنها در این کتاب گردآوری شده است.



مُلک هنر

هر دم از این رهگذار رهگذری می‌رود
در پی مردان مرد پی سپری می‌رود
عرصه نگردد تهی گرچه ز همسنگران
گه جگری میدرند گاه سری می‌رود
روزن فتح و ظفر بسته نخواهد شدن
گر ز قضا ناوکی بر قدری می‌رود
راه رجا بسته نیست گرچه رجایی برفت
ریشه به جا باد اگر برگ و بری می‌رود
روضه نماند به زاغ ور همه با درد و داغ
از صف مرغان باغ نغمه گری می‌رود
جلوه خورشید ما جمله جهان درنوشت
شعله به عالم زند تا شری می‌رود
مکتب اسلام باد زنده که در راه آن
گاه شبیری رود گه شبیری می‌رود
در سفر زندگی آمد و شد کار ماست
تا پسری دررسد خوش پدری می‌رود
راه رجایی به جاست شور رهایی به پاست
گرچه ز نام آوران ناموری می‌رود
بیهنران را بگو گنج هنر زان ماست
گرچه ز ملک هنر باهنری می‌رود
دامن دریای عشق تا که صدف پرور است
صیرفیان را چه باک گر گهری می‌رود
تا که خدای «حمید» حافظ این امت است
هر نظری میرسد صد خطری می‌رود
حمید سبزواری

طوفان غم

خواهم از طوفان غم چون ابر در هامون
بگیرم
دیده را دریا کنم در سوگ یاران خون بگیرم
از غم مزگ عزیزان جویها بندم به دامن
بهر آن دریادلان صد دجله و جیحون بگیرم
در عزای عاشقان کوی لیلائی حقیقت
سر نهم اندر بیابان زار چون مجنون بگیرم
با دلی سوزان و با اشکی دمامد شمع آسا
در غم پروانگان با آه آتشگون بگیرم
با دو چشم خون فشان در مرگ جانسوز رجایی
روز و شب در کنج حسرت با دلی محزون بگیرم
یاد روی باهنر در خاطرم چون نقش بندد
بر جفای نقشبند گنبد گردون بگیرم
بهر هفتاد و دو تن بسیار گریه کردم اما
در عزای این دو تن شاید کز آن افزون بگیرم
بنگرم چون ماجرای قتل این مردان حق را
بر شقاوتها و پستیهای خصم دون بگیرم
نی غلط گفتم نشاید بر شهیدان مویه کردن
هر کسی کو شد به بزم قرب واصل چون
بگیرم

شوربختی بین که ما از کاروان ماندیم بر جا
«جذبه»! میشاید که بر این بخت نامیمون
بگیرم
زنده یاد محمود شاهرخی (جذبه)

راه ما راه شماس

مرحبا ای همدلان نیکبخت
عزم حق کردید و بر بستید رخت
آفرین بر راه و رسم پاکتان
سیر عرفانی سوی افلاکتان
سالها در عشق دین خوش سوختید
علم و ایمان را به هم بردوختید
امت از تقوایتان رهتوشه ساخت
کفر ازرق جامه، یکسر رنگ باخت
ای عزیزان راه ما راه شماس
چون ره هموارتان، راه خداست
با امام امت حقیجوی خویش
عهد میندیم محکمتر ز پیش
چون رجایی، باهنر، بیگفتگو
جان و سر، بازیم اندر راه «او»
زنده یاد دکتر حسن حبیبی

شعر



شهيد الدين والمعرفة

وفي أعقاب استشهاد الدكتور البهشتي في عام ١٩٨٢، في التفجير الإرهابي الذي طال مقر الحزب الجمهوري، وأدى إلى استشهاد ٧٢ آخرين من انصاره، اختير الشهيد باهرن امينا عاما للحزب، ليواصل مسيرته في إرساء دعائم الثورة. وبعد انتخاب الشهيد رجائي رئيسا للجمهورية، تم تعيين الشهيد باهرن رئيسا للوزراء بموافقة من الإمام الخميني (ره) وتصويت غالبية نواب مجلس الشورى الإسلامي. ومع الأسف الشديد لم تَمْضِ أيام معدودة حتى خرجت أيدي الغدر والخيانة من عباءة منظمة منافق خلق الإرهابية لتتوالى استشهاد باهرن ورفيقه الشهيد رجائي في حادثة تفجير مقر رئاسة الوزراء، ليتحقق هذا الشهيد السعيد بالرفيق الأعلى وينال الفوز العظيم. ومثل هذين الرجلين (رجائي وباهرن) أمل الإسلام والأمة والنظام الإسلامي تلك المرحلة المصيرية، وقد سمي بحق - شهيد الدين والمعرفة، وبقي اسمه وذكره خالدا على مر العصور لينير درب أمم الأجيال المتعطشة للحق والحرية.

رئيس التحرير

منذ تلك المرحلة التي بادر فيها المفيد آية الله العظمى الحائري اليزدي، إلى تأسيس الحوزة الدينية في مدينة قم المقدسة، كان من الواضح للكثير من رجال الدين، إن هذه الحوزة العلمية بالإضافة إلى حوزة النجف الأشرف العريقة، ستشكل صرحا متقدما في مجال نشر وتطوير المعارف الإسلامية والشيعية في العالم الإسلامي. وبالتزامن مع قدوم الإمام الراحل السيد روح الله الخميني (قدس سره) إلى حوزة قم العلمية، ما لبث أن سطع نجمه في الآفاق وأصبح في مدة زمنية قياسية من أعظم رجال الدين المناضلين لرفع راية الإسلام في القرن الماضي، حيث التف حوله عدد كبير من التلامذة والانصار والأتباع من أمثال آية الله العظمى السيد علي الخامنئي (حفظه الله)، والعلامة الشهيد الأستاذ مرتضى المطهري، والشهيد المظلوم الدكتور محمد الحسيني البهشتي، والشهيد آية الله الدكتور محمد مفتاح، والشهيد الدكتور محمد جواد باهرن، حيث استطاعوا بجهادهم الفكري ونظالمهم المتواصل، أن يأسسوا جيلا جديدا لقيادة تلك المرحلة المصيرية من تاريخ إيران، أدت بالتالي إلى انهيار أكبر امبراطورية عرفها التاريخ المعاصر. إن هؤلاء القدوة من خلال تفاعلهم مع مرشدهم الروحي والعلمي، آية الله الخميني العظيم، ومحاولاتهم الرامية إلى توأمة مفاهيم العلوم القديمة ومفاهيم العلوم المعاصرة، وتمتعهم بقدرات مخزونة، بتجسيد وإعادة صياغة تلك المفاهيم بأسلوب جديد يلبي حاجات وطموحات الأمة.

وامتاز الشهيد الدكتور محمد جواد باهرن بالإضافة إلى تفرغه للدراسة في الحوزة الدينية على مدى سنوات طويلة من عمره، أن يقطع أشواط متقدمة في الجامعات الحديثة، حيث نال درجة الدكتوراه من كلية اللاهيات في جامعة طهران، وأصبح أملا للثورة الإسلامية ولجماهيرها التي انطلقت مبكرا لتقلع عرش الطاغوت من إيران. وفي سبيل تحقيق أهدافه العلمية والدينية في مراحل نضاله المتقدم، رأى من واجبه العمل على ثلاث مراحل هامة وأساسية بإمكانها تلبية طموحات تلك الجماهير:

١- القيام بدور مؤثر في تأليف وطباعة الكتب الدينية والمناهج التربوية للمدارس الحكومية، من خلال افتتاحه على وزارة التربية والتعليم في العهد البائد، بالتنسيق مع الشهيد مرتضى المطهري، والدكتور البهشتي. وقد استفاد من مواهبه ليقدم أفضل وأرقى المناهج التربوية وفق مبادئ الدين الإسلامي الحنيف ومدرسة أهل البيت عليهم السلام.

٢- وبالإضافة إلى تلك النشاطات، قام الشهيد باهرن، كأحد رجال الدين المجاهدين، المنظومين تحت قيادة مرشده وقائده آية الله الخميني (قدس سره)، بالدعوة إلى الإسلام، عن طريق إقامة مجالس الوعظ والإرشاد الديني في المحافل الاجتماعية وتأليف الكتب غير المدرسية، سائرا على خطى وسلوك طريق ذلك الملمهم العظيم في قضايا الجهاد ضد قوى الظلم والاستبداد. وطالما كان نظام الشاه البائد يخشى نشاطات الشهيد الدكتور باهرن، وقد أمر جلاوزته باعتقاله ووقف نشاطاته التوعوية. ولكن الرجل لم يهدأ بل واصل طريق الجهاد والإرشاد بالكلمة الحسنة، وبت الوعي في قلوب المسلمين، مثلما فعل جميع أنصار الإمام الخميني (ره).

٣- بعد انتصار الثورة الإسلامية المظفرة، كان من الطبيعي أن يقوم الشهيد باهرن، مع ما يحمله من فكر مستنير وتجارب علمية ومعنوية جمّة، ومن خلال زهده وتقواه بإداء دوره في إطار النظام الإسلامي الجديد، ليدافع عن إنجازات ومكتسبات الثورة، حتى أمره الإمام الخميني بالإنضمام إلى مجلس قيادة الثورة، ليشترك في صياغة وإتخاذ القرارات الحاسمة لتلك المرحلة.

وعندما تم تعيين الشهيد السعيد محمد علي رجائي رئيسا للوزراء، كان من الطبيعي أن يختار أحد أهم رفاق دربه ونضاله، الشهيد باهرن وزيرا للتربية والتعليم، ليوكل إليه هذه المهمة الحساسة والكبيرة لبلورة أفكار أجيال ما بعد الثورة الإسلامية المباركة. إن شهيدنا الغالي بالإضافة إلى تلك المسؤوليات الكبيرة، مع مرور الوقت، أصبح واحدا من الأركان الخمسة الكبار، الذين أسسوا حزب الجمهوري الإسلامي، وكان الأعضاء الآخرون هم آية الله السيد علي الخامنئي القائد الحالي للثورة الإسلامية، الشهيد آية الله الدكتور البهشتي، آية الله الموسوي الأردبيلي وآية الله هاشمي رفسنجاني. وكان الحزب ثمرة لدماء آلاف الشهداء الذين ضحوا بآرواحهم في سبيل نجاح الثورة وديموميتها، حيث كان كوادره من أفضل وأقرب مناصري الثورة الإسلامية والإمام الخميني (ره).





Martyr of religion and knowledge

Nearly since foundation of Qom seminary by Ayatollah Haeri Yazdi it was clear that this seminary beside the holy Najaf seminary will become another center for propagation and explanation of Shiite and Islamic cultures. With appearance of outstanding personality like Imam Khomeini (s.a) that in a short time changed to be the greatest feature of the century, gradually his followers initiated Islamic propagation and combat so a new generation consisted of Ayatollahs: Khamenei, Motahari, Beheshti, Mufateh and Dr. Bahonar appeared. They from one hand insisted on accompanying their mentor Khomeini the great and from another hand insisted on the best combination of ancient knowledge with new dynamic sciences. Martyr Dr. Bahonar with profound realization of new necessities while studying and teaching in seminaries could acquire PH.D of theology from Tehran university and turned to be one of future

hopes of this Islamic movement. In gaining his scientific, religious and combat objectives he divided his responsibilities in three directions. firstly with effective performance of composition and compilation of religious text books under supervision of Dr. Beheshti and Martyr Motahari he could present the best religious books for introduction of Islam and Shiite. secondly by preaching, propagating and writing non-text books he completed his spiritual activities as a clergyman and finally because of following manners and tradition of his leader Imam Khomeini (s.a) he was repeatedly imprisoned and prohibited from preaching but he didn't withdraw even for a moment. with the victory of Islamic revolution Dr. Bahonar because of his experiences, virtue, spirituality and sciences was selected as a member of the revolution council by the order of the leader for benefiting from his experiences in significant decision makings and when his colleague Martyr Rajaei

was introduced as prime minister he appointed Dr. Bahonar as the minister of education. on the other hand Dr. Bahonar was one of five main members of Islamic republic party beside Ayatollahs; Khamenei, Beheshti, Mousavi Ardabili and Hashemi Rafsanjani. the party which was the fruit of thousand martyrs among them was Dr. Beheshti who was martyred in the Tir of his followers in 1360 and Dr. Bahonar replaced him as general director of the party. After appointment of Martyr Rajaei as president, with agreement of the leader and approval of the parliament Dr. Bahonar was selected as the prime minister but unfortunately after a short time the wicked hypocrites by exploding the prime ministry building martyred these two intimate colleagues who were the hopes of the revolution, specially Dr. Bahonar who was indeed the martyr of religion and knowledge whose memory will be permanently imprinted in the minds. We will cherish their memory and follow their ideals

Editor in chief

